تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

امپریالیزم بریتانیا (۱۲۳۶-۱۳۳۸ ه.ق)

دریای خزر و قدرتهای بزرگ

محمدعلی کاظم‌بیکی

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

دریای خزر و قدرتهای بزرگ:

امپریالیزم بریتانیا (۱۳۳۸-۱۳۳۵ ه.ق)

دکتر محمدعلی کاظم‌بیکی
استادیار دانشگاه تهران

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
تهران ـ زمستان ۱۳۸۶

فهرستنویسی پیش از انتشار

کاظم‌بیکی، محمدعلی، ۱۳۳۵ -
دریای خزر و قدرتهای بزرگ: امپریالیزم بریتانیا (۱۳۳۸-۱۳۳۵ ه.ق) / محمدعلی کاظم‌بیکی؛ [به سفارش] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی [وزارت امور خارجه]. ـ تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴.
۲۹۰ ص.
بها: ۳۰۰۰۰ ریال ISBN 978-964-361-287-0:
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار)
کتابنامه.
نمایه.
۱. دریای خزر، منطقه ـ تاریخ ـ دخالت انگلستان. ۲. انگلستان ـ روابط خارجی ـ دریای خزر، منطقه. ۳. دریای خزر، منطقه ـ روابط خارجی ـ انگلستان. ۴. ایران ـ روابط خارجی ـ انگلستان. ۵. انگلستان ـ روابط خارجی ـ ایران. ۶. امپریالیسم انگلستان. ۷. دریای خزر، منطقه ـ تاریخ ـ دخالت روسیه شوروی. الف. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. ج. عنوان. د. عنوان: امپریالیزم بریتانیا (۱۳۳۸-۱۳۳۵ ه. ق).
۴ د ۲ ک / DSR ۲۱۶۰ ۹۵۵/۲۴
کتابخانه ملی ایران م ۸۴-۱۶۴۵۷

دریای خزر و قدرتهای بزرگ: امپریالیزم بریتانیا (۱۳۳۸-۱۳۳۵ ه.ق)
محمدعلی کاظم‌بیکی
چاپ اول: تابستان ۱۳۸۴، چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۶
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
طرح روی جلد: فرنوش دولتی
صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی:
میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱
تلفن: ۲۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰

به منصور کاظم بیکی
که در ساحل دریای خزر بالید
و در ساحل خلیج فارس سربازی کرد

شهادت ۱۳ مرداد ماه ۱۳۶۵

فهرست مطالب

پیشگفتار

نود سال پیش، از پس تبادل اتمام حجت میان قدرتهای توسعه‌طلب و رقیب اروپایی، در اوت ۱۹۱۴ م / شوال ۱۳۳۲ ش، جنگی در جهان درگرفت که گرچه در اروپا آغاز شد، امّا بسیار زود به دیگر قاره‌ها گسترش یافت. در خلال این جنگ که طرفهای اصلی درگیر به دو ائتلاف قدرتهای مرکزی و متفقین تقسیم شده بودند، انقلاب مارس / فوریهٔ ۱۹۱۷ م روسیه که در مراحل ثانوی خود به ظهور دولت بلشویکی شوروی با داعیه‌های عقیدتی انجامید، عامل جدیدی را در عرصهٔ برخوردها و محاسبات نظامی و سیاسی وارد کرد. پیامد تحول اخیر در روسیه، رشد استقلال‌طلبی و افزایش تمایلات گریز از مرکز در مناطق پیرامونی آن، به ویژه در حوضهٔ دریای خزر، و سرانجام تقابل مسلحانهٔ نیروهای بلشویک با مخالفان آنها، یعنی «ضد انقلاب» بود. تحولات روسیه در رابطه با جنگ، تنها مانع پیشروی آلمان و متحدانش را در شرق از میان برداشت. جنگ جهانی اگرچه با شکست قدرتهای مرکزی و تجزیهٔ قلمرو آنها، با پیروزی متفقین خاتمه یافت (۴ اکتبر ـ ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ م / ۲۷ ذیحجه ۱۳۳۶ ـ ۶ صفر ۱۳۳۷ ق) حیات نظام بلشویکی با پیامی مبنی بر تغییر مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در سراسر جهان، ادامه داشت؛ جهانی که سالهای مصیبت‌بار جنگ را در تمام ابعاد آن، تبلیغات و وعده‌های زمان جنگ قدرتهای درگیر، بیداری ملل و پیام انقلاب بلشویکی را در کنار غنیمت‌خواهی فاتحان تجربه می‌کرد، تا صلح و آرامش راهی دشوار در پیش داشت. ادعای سهم بیشتر از غنائم، متفقین زمان جنگ را در حالی به رقبای پس از جنگ تبدیل کرده بود که اینان در قالب کنفرانس صلح و جامعهٔ ملل در صدد ارائهٔ تعریف نوینی از مناسبات بین‌المللی بودند تا امنیت پایدار مرزها و منافع گسترش یافته‌شان را تضمین کند. این شرایط در واقع به مفهوم تداوم زمینه‌های درگیری بود.

منابع پژوهشی دربارهٔ جنگ جهانی اوّل و پیامدهای آن، از جهات کثرت و تنوع موضوعی چشمگیر است و این خود حاصل جنگی است که به سبب وسعت و پراکندگی جغرافیایی مناطق عملیات نظامی، و همچنین تنوع اقوام و ملل درگیر در آن، در سرنوشت تمام کشورها ـ اعم از مستقل و مستعمره ـ مؤثر افتاد. با وجود این، رویدادهای برخی مناطق کمتر، یا اصلاً مورد توجه قرار نگرفته است. وقایع حوضهٔ دریای خزر (مازندران) به دستهٔ اخیر تعلق دارد؛ هرچند که به شماری از رویدادهای آن با دیدگاههای ملی، رسمی مسکو و غربی پرداخته شده است.

در نوامبر ۱۹۱۴م / محرم ۱۳۳۴ق، که عثمانی با پیوستن به جمع آلمان و اتریش ـ هنگری، نیروهای خود را بر ضد ارتش روسیه در قفقاز و ایران وارد عمل کرد، دامنهٔ جنگ جهانی به حوضهٔ دریای خزر گسترش یافت، اما دیری نپایید که نیروهای روسی با عقب راندن ترک‌ها از قفقاز، شرق آسیای صغیر و غرب ایران، در حالی جنگ را از حوضهٔ دریای خزر دور کردند که بر شمار سپاهیان روسی در شمال و بر عدهٔ سربازان هندی ـ بریتانیایی در جنوب ایران افزوده می‌شد. در ۱۹۱۷م، خلأ قدرت ناشی از فروپاشی تزاریسم و ارتش آن و سپس خروج دولت متزلزل بلشویکی از جنگ، دریای خزر را به منطقهٔ مورد علاقهٔ قدرتهای مرکزی، و به ویژه بریتانیا، تبدیل کرد که به رغم فقدان منافع سنتی، در راه استیلا بر این پهنهٔ آبی و حوضهٔ آن گام نهادند. طبیعی است که دولت بلشویکی نیز به عنوان وارث امپراتوری تزارها، مدعی سروری بر این دریا بود. در اکتبر ۱۹۱۸م/۱۳۳۷ق بریتانیا موفق شد بحریه‌ای در دریای خزر تأسیس کند که حیات آن تا سپتامبر سال بعد ادامه یافت.

در ۱۲ آوریل ۱۹۲۳م /شعبان ۱۳۴۱ق که کاپیتان دیوید نوریس فرماندهٔ بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر، در نشست انجمن آسیای مرکزی[1] در وایت هال[2] لندن، سخنرانی مبسوط خود را دربارهٔ شکل‌گیری، اقدامات و عملیات جنگی بحریه به پایان رساند، یکی از حضار، فرانسیس اسکراین[3]، نظر شخصی سخنران را دربارهٔ استراتژی‌ای که به تأسیس بحریه و حضور

1. The Central Asian Society
2. White Hall
3. Francis Skrine

بریتانیایی‌ها در دریای خزر انجامید، جویا شد. او با توجه به مخاطرات بالقوه فاجعه‌آمیزی که می‌توانست متوجه بحریهٔ مذکور در آن دریای درون بوم - و در نتیجه منفصل از پایگاههای نیروی دریایی سلطنتی در آبهای آزاد - شود، دربارهٔ این استراتژی پرسید: «آیا هیچ چیزی در آن وجود داشت؟ آیا احتمالاً می‌توانست متضمن هیچ نوع موفقیتی باشد؟» این سؤال البته پاسخ صریحی دریافت نکرد.[1] انگیزه، طرح و اقدامات بریتانیا برای استیلا بر دریای خزر و نتیجهٔ آن، موضوعاتی هستند که پژوهش حاضر به آنها خواهد پرداخت.

کوشش برای تسلط بر پهنهٔ آبی بسته‌ای چون دریای خزر، که در فاصله‌ای دور از آبهای آزاد و مناطق سنتی نفوذ و اقتدار نظامی بریتانیا و قدرتهای مرکزی واقع بود، نمی‌توانست با شرایط حاکم بر مناطق همجوار آن، در قلمرو روسیه و ایران، و هر دو در همسایگی هندوستان، بی‌ارتباط بوده باشد. از این رو دفتر حاضر علاوه بر تبیین ویژگیهای استراتژیک خود دریا، بر حسب ضرورت به بررسی اوضاع سیاسی حوضهٔ آن نیز خواهد پرداخت: با روشن شدن انگیزه‌های لندن برای مداخله در این حوضه، جایگاه و لزوم استیلا بر دریای خزر در استراتژی سیاسی و نظامی بریتانیا در شرق مورد توجه و پژوهش قرار می‌گیرد.

حضور نظامی در دریای خزر و اقدام در حوضهٔ آن، مستلزم این بود که بریتانیا بر موانع گوناگون، از جمله سیاسی، فائق آید، به ویژه که کشور بی‌طرف ایران به عنوان معبر نیروهای عملیاتی بریتانیایی انتخاب شده بود. بررسی علل انتخاب ایران برای این منظور، از جمله اهداف این تحقیق است. از آنجاکه حضور نیروهای بریتانیایی در شمال ایران و استیلای آنها بر دریای خزر از طریق عملیات نیروی موسوم به دنسترفورس میسر گردید، موضوع وظایف و اهداف آن نیرو، پرسشی است که این اثر درصدد پاسخ به آن نیز هست.

اگرچه مقدمات حضور نظامی بریتانیا در دریای خزر در واپسین ماههای جنگ فراهم آمد، در عمل بحریهٔ بریتانیا، مقارن تسلیم عثمانی (۳۰ اکتبر ۱۹۱۸م/ ۲۳ محرم ۱۳۳۷ق)

---

1. Captain D. Norris, "Caspian Naval Expedition, 1918-1919", *Journal of the Central Asian Society*, X (1923), pp. 239-40.

تشکیل و بجای مقابله با قدرتهای مرکزی، در دوره‌ای که قفقاز تحت اشغال نیروی زمینی بریتانیا بود، علیه ناوگان بلشویکی به کار گرفته شد. در حالی که موضوع تأسیس بحریهٔ بریتانیا، مسائل فنی مربوط و عملیات آن صرفاً نظامی است، علل درگیری بحریه با نیروی دریایی بلشویکی به ملاحظات و اهداف سیاسی لندن در حوضهٔ دریای خزر، به ویژه قلمرو روسیه مربوط می‌شود. در باب جنبهٔ نظامی موضوع، تحقیق حاضر می‌کوشد تا با تشریح علل و نحوهٔ مشارکت نیروی دریایی سلطنتی در تأسیس، توسعه و عملیات بحریهٔ بریتانیا، مسألهٔ توان و اقدامات ناوگان بلشویکی را نیز روشن گرداند. در همین زمینه، محدودیتهایی که ویژگیهای فیزیکی خود دریا و شرایط اقلیمی بر هر نیروی دریایی تحمیل می‌کرد، مورد توجه قرار خواهد گرفت. علاوه بر این، حضور نظامی فعال در دریای درون بوم خزر، مستلزم وابستگی نیروی دریایی سلطنتی به نیروی هوایی و به ویژه نیروی زمینی بود که استراتژیست‌های هر یک از این سه نیرو در لندن و فرماندهان آنها در منطقه، وظایف، محدودیتها و ملاحظات خاص خود را داشتند. هماهنگی میان آنها، خود مستلزم وحدت نظر طراحان سیاسی و دولتمردان بریتانیا دربارهٔ اولویتها، اهداف و خواسته‌های لندن در منطقه بود که در کابینهٔ لوید جورج، به چشم نمی‌خورد. نحوه و میزان تعامل نیروی دریایی و نیروی زمینی در منطقه، و در سطحی عالی‌تر، میان وزارت دریاداری و وزارت جنگ در لندن، و تأثیر آن در اقدامات بحریه و رویدادهای منطقه، یکی دیگر از مباحثی است که در این دفتر طرح خواهد شد.

در باب اهداف سیاسی لندن از تشکیل بحریه و عملیات آن، در این پژوهش کوشش شده است تا دلنگرانی‌های دولت بریتانیا و هندوستان از مجموعه تهدیدات ناشی از قدرتهای مرکزی، تحرکات استقلال‌طلبانه در حوضهٔ دریای خزر و تحریکات ضد امپریالیستی مسکو در شرق، در کنار اهداف توسعه‌طلبانه و امنیتی لندن مورد توجه قرار گیرد. بدین منظور، سیطره بر دریای خزر از منظری کلان و در مقولهٔ استراتژی بریتانیا در برابر نظام انقلابی بلشویک‌ها و مناسبات لندن ـ مسکو بررسی می‌شود که مراحل مماشات، مداخلهٔ مستقیم نظامی و کمک به نیروهای ضد بلشویک و سرانجام مذاکره و تفاهم را سریعاً طی می‌کرد. نتیجهٔ این روند، لزوم تصمیم‌گیری

در باب ادامهٔ حضور یا خروج افراد نیروی دریایی سلطنتی و نهایتاً سرنوشت کشتیهای بحریه بود، موضوعی که پژوهش حاضر به آن خواهد پرداخت.

سرانجام در سپتامبر ۱۹۱۹م/ ذیحجه ۱۳۳۷ق با خروج واپسین نفرات نیروی دریایی، حضور نظامی بریتانیا در دریای خزر، در حالی خاتمه یافت که افراد نیروی زمینی آن کشور همچنان در بندر باطوم - در شرق دریای سیاه - و سواحل ایران مستقر بودند. بررسی نتایج خروج نیروی بریتانیا از دریای خزر که از تغییر سیاست لندن در منطقه ناشی می‌شد، هدف دیگر پژوهش حاضر است. در این زمینه به موضوعاتی چون سیاست جدید لندن در قبال دریا، مناسباتش با ایران، کشورهای نوبنیاد ساحلی دریا و ژنرال ضد بلشویک دنیکین و نیز مناسبات اینان با یکدیگر در قضیه دریای خزر خواهد پرداخت. افزون بر این، کوشش شده است تا با توجه به توافقنامهٔ اوت ۱۹۱۹ ایران - انگلیس، مواضع لندن در قبال تشکیل نیروی دریایی دولت ایران در دریای خزر مورد بحث قرار گیرد.

واپسین مبحث دفتر حاضر، به چگونگی استیلای مجدد روسیه - البته این بار بلشویکی - بر دریا، کشورهای نوبنیاد و نیز تجاوز ناوگان بلشویکی به قلمرو ایران (مه ۱۹۲۰م/ شعبان ۱۳۳۸ ق) اختصاص دارد و در آن نقش سیاست بریتانیا در تحولات اخیر بررسی می‌شود.

از شرحی که گذشت به خوبی برمی‌آید که در این نوشته به تناسب موضوع و در حدّ ضرورت، به رویدادهای محلّی ونیز سیاست روسیهٔ شوروی در حوضهٔ دریای خزر، از جمله ایران، توجه شده است. با این حال نگارنده آن را تنها پژوهشی در تاریخ دریای خزر و وقایع مربوط به آن می‌داند که مغفول مانده‌اند.[۱]

---

۱. در منابع بریتانیایی، مشروح‌ترین گزارش دربارهٔ بحریهٔ بریتانیا، همان سخنرانی کاپیتان نوریس است که به چاپ نیز رسید. آنگاه باید از تاریخ رسمی ژنرال مابرلی با مشخصات زیر یاد کرد که به سبب شیوهٔ تاریخ‌نگاری نویسنده، اطلاعات بر اساس زمان و مکان تنظیم شده‌اند، اندک اطلاعات مربوط به بحریه در اثر وی پراکنده است، نک:

General F. J. Moberly, *Operations in Persia*, 1914-1919, London, H. M. Stationery Office, 1987.

سایکس نیز توضیحاتی در چند سطر راجع به بحریه ارائه کرده است، نک:

Sir P. Sykes, *A History of Persia*, vol. 2, London, 1921, pp. 497-98;

امید است یادآوری تجربهٔ تاریخی مشترک، موجب شود تا آنان که از موهبتهای دریای خزر برخوردارند، در آن به چشم دریای صلح و دوستی و میراثی برای آیندگان بنگرند و آرامش آن را در همگرایی کشورهای ساحلی و نه در توسل به قدرتهای فرامنطقه‌ای جستجو کنند که به صواب گفته‌اند: آزموده را آزمودن خطاست.

بابل - خرداد ۱۳۸۳

محمدعلی کاظم‌بیکی

در آثار نویسندگان شوروی در باب استیلای بریتانیایی‌ها بر دریای خزر بحثی نشده است؛ ل. میروشنیکف به بحریه اشاره‌هایی کرده است؛ نک:

L. I. Miroshnikov, *Iran in World War* I, Moscow, NUKA Publishing House, 1964;

در میان مؤلفان جدیدتر، ایگور زون، اگرچه در تنظیم رویدادهای مربوط به دریای خزر در قرون ۲۰-۱۷م، در وقایع ۲۰ - ۱۹۱۸ به اشغال باکو و کراسنوودسک به دست نیروهای بریتانیایی و تهاجم بحریهٔ بلشویکی به انزلی برای بازپس‌گیری کشتیهایی که «مداخله‌گران» به انزلی برده بودند، اشاره کرده، امّا موضوع بحریهٔ بریتانیا را مسکوت گذاشته است، نک:

I. S. Zonn, *Three Centuries in the Caspian: Chain of Events in XVIII-XX Centuries*, 2nd ed., Moscow, 2001.

از لحاظ تاریخی چنین به نظر می‌رسد که از زمان پتر کبیر، پیشینهٔ بحریهٔ روسیه یک سلسله خودکشی بوده است: در کریمه، در جنگ ژاپن و در جنگ حاضر، کشتیهای خود را غرق کرده‌اند، و باور ندارم که به صورت گروهی از بندرگاه خارج شوند و برای استیلا بر دریای خزر مبارزه کنند.

کمودور د. نوریس، عرشهٔ کشتی کروگر، ۳ مارس ۱۹۱۹

۱

دریا در آرامش

دریا، یا در واقع «دریاچهٔ» خزر (مازندران)، کاسپین، گسترده‌ترین پهنهٔ آبی بسته در کرهٔ زمین است که از جنوب شرق قارهٔ اروپا تا نواحی مرکزی آسیا امتداد دارد. این دریا در ۱۳۳۲ق/ ۱۹۱۴م با مساحت تقریبی ۴۳۶۰۰۰ کیلومتر مربع[1]، از جنوب به ایران و از سه سوی دیگر به روسیه محدود می‌شد. در قلمرو روسیه، این دریا قفقاز را از آسیای مرکزی جدا می‌کرد و هر دو منطقه، با ذخایر نفتی خود در سواحل دریای خزر، در قرن نوزدهم میلادی از طریق فتوحات نظامی به تصرف دولت توسعه‌طلب تزارها درآمده بود.

در میان سرچشمه‌های آب دریای خزر، رود قابل کشتیرانی ولگا - به طول ۳۵۳۰ کیلومتر و با حوضه‌ای به مساحت ۱,۳۶۰,۰۰۰ کیلومترمربع ($\frac{1}{3}$ مساحت روسیه اروپایی) - جایگاهی ویژه دارد. این رود که با حفر آبراه مارینسکایا[2] در شمال غرب روسیه به دریای بالتیک و دریای سفید متصل گردید (۱۸۱۰م/ ۱۲۲۵ق)، در قرن ۱۹ و ۲۰م، به یکی از مهمترین راههای ارتباطی روسیه تبدیل شد. رود ولگا در مسیر خود به جنوب شرق، پس از عبور از مناطق آباد، به ویژه شهرهای پرجمعیت صنعتی واقع در غرب و نیز در عمق استراتژیک مرکز روسیه، در بندر آستاراخان (حاجی طرخان، هشترخان) به شمال دریای خزر می‌ریزد و بدین ترتیب دو دریای

---

1. X. De Planhol, "Caspian", *Encyclopaedia Iranica*, vol. V, ed. E. Yarshater, Costa Mesa, Mazdak Publishers, 1990, p. 49.

2. Mariinskaia

بالتیک و مازندران را به هم متصل می‌کند.[1] این راه آبی به سبب شرایط اقلیمی و یخ بستن (نوامبر ـ آوریل/ آبان ـ اردیبهشت) و نیز یخ بستن آبهای بخش شمالی دریای خزر (دسامبر ـ مارس/ دی ـ فروردین)، تنها در بخشی از سال ـ حدود ۲۰۰ روز ـ برای کشتیرانی قابل استفاده است.[2] برخلاف نواحی شمالی، آبهای بخش جنوبی دریای خزر، آزاد از یخبندان، همواره قابل کشتیرانی است. مهمترین بنادر روسیه در بخش اخیر عبارت بودند از: دربند، پتروسک (مخاچ قلعه کنونی) و باکو با میادین نفت آن در سواحل غربی، و بندر کراسنوودسک در سواحل شرقی. با وجود گسترش چشمگیر مناسبات تجاری ایران و روسیه در قرن نوزدهم، به سبب سیاست دفاعی انفعالی دولت ایران، انزلی تنها بندر در سواحل جنوبی دریای خزر بود که پس از اعطای امتیاز بندر و راه انزلی ـ قزوین به اتباع روسیه دارای امکانات بندری، اسکله و بارانداز شد.[3]

قرن نوزدهم میلادی را می‌توان سرآغاز فصلی نوین در تاریخ دریای خزر و حوضهٔ آن دانست. در پی جنگهای توسعه طلبانه روسیه با ایران، با انعقاد پیمانهای گلستان (۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۳م) و ترکمنچای (۱۲۴۳ ق / ۱۸۲۸ م)، دولت قاجاریه نه تنها قلمرو خود را در قفقاز از دست داد، بلکه با وجود تملک سراسر کناره‌های جنوبی، از داشتن بحریه نظامی در دریای خزر محروم شد و این سرآغاز زوال کشتیرانی ایرانیان بود. تا ۱۸۷۸م، سنت پترزبورگ با توسل به نیروی نظامی و کوتاه کردن دست عثمانی از باطوم، قارص و اردهان ـ جنوب غرب قفقاز ـ استیلای خود را از سواحل شمالی دریای سیاه به سراسر سواحل شرقی آن گسترش داد. بدین

---

1. P. S. Kuzin, "Volga", *Great Soviet Encyclopeia,* vol.5, 3rd ed., New York, MacMillan, 1974, pp. 557-58 (hereafter: *GSE*); M.B. Vol'f, "Volga-Baltic Water Way", *Ibid,* p. 559.

۲. زمان یخ بستن ولگا در مناطق مختلف آن متفاوت است. در دهانه آن در آستاراخان در اواسط دسامبر، در ساراتوف در ۸ دسامبر، در قازان در حدود ۲۰ نوامبر یخ می‌بندد. زمان آب شدن یخ نیز در مناطق مختلف تفاوت دارد، نک:

H. Stumm, *Russia in Central Asia*, trans. into English by J.W. Ozanne and Captain H. Sachs, London, Harrison and Sons, 1885, pp. 120-121; Kuzin, p. 558; K.K. Giul' and O. K. Leont'ev, "Caspian Sea", *GSE*, vol. 11, p. 170.

3. M. A. Kazembeyki, *Society, Politics and Economics in Mazandaran, Iran, 1848-1914,* London, RoutledgeCurzon, 2003, pp. 53ff.

ترتیب دریای سیاه نیز همانند دریای خزر، عرصهٔ جولان بحریهٔ نظامی روسیه شد با این تفاوت که عثمانی با برخورداری از حمایت رقبای اروپایی روسیه، به ویژه بریتانیا، ضمن حفظ داردانل قادر به برقراری تعادل قوا در دریای سیاه بود.[۱]

در قرن نوزدهم، به رغم زوال کشتیرانی ایرانیان، دریانوردی در دریای خزر دستخوش تحولات کمی و کیفی چشمگیر گردید و در دههٔ ۱۸۴۰م کشتی بخار در این دریا به کار گرفته شد.[۲] وجود نفت در باکو، توسعهٔ صنعتی روسیه وافزایش مبادلات تجاری داخلی و خارجی آن کشور زمینه توسعه حمل و نقل دریایی، ساخت شناورهای فلزی، استفاده از نفت بجای نیروی محرکه بخار و زغال سنگ (از اواسط دهه ۱۸۶۰م به بعد) و سرانجام بکارگیری موتورهای دیزلی را برای ناوگان تجاری روسیه در دریای خزر فراهم آورد. بنابر گزارشی تأیید نشده، در ۱۸۸۸م علاوه بر ۷۰ فروند کشتی بخار متعلق به دولت روسیه، ۷۹۰ کشتی بخار دیگر در کنار ۱۵۰۰-۱۲۰۰ کشتی بادبانی بخش خصوصی ناوگان تجاری را در دریای خزر تشکیل می‌داد.[۳] تا دههٔ ۱۹۱۰م به سبب مشکلات دریانوردی ناشی از باد و توفان از یک سو و وجود سوخت ارزان نفت از سوی دیگر، شمار کشتیهای بادبانی کاسته و بر شمار کشتیهای بخار و موتوردار افزوده می‌شد.[۴] شمار دستهٔ اخیر از ۱۰ فروند (با ظرفیت کل ۲۶۰۰ تن) در ۱۸۶۷م به ۱۳۹ فروند (با ظرفیت کل ۷۴۰۰۰ تن) در ۱۸۹۳م و سپس ۲۶۵ فروند (با ظرفیت کل ۱۱۸۰۰۰ تن) در ۱۹۰۷ م افزایش یافت.[۵]

استفاده از کشتی برای انتقال نفت باکو به مناطق داخلی روسیه، خود شاخهٔ مهمی از

---

۱. تنها توسعه‌طلبی بریتانیا و مسائل ضروری، لندن را وادار به پذیرش مشروط استیلای روسیه بر بغازهای داردانل و بسفر در پایان جنگ جهانی اول کرد، نک:
W. A. Renzi, "Great Britain, Russia and the Straits, 1914.15", *Journal of Modern History,* 42 (1970), pp. 1-20.

2. Kazembeyki, p. 76.

3. G. N. Curzon, *Russia in Central Asia,* 2nd ed. London, Frank Cass, 1967, pp. 300-301.

۴. ل. س. دنسترویل، *خاطرات ژنرال دنسترویل سرکوبگر جنگل*، ترجمهٔ انصاری، تهران، کتاب فرزان، ۱۳۶۱، ص ۱۵.

5. Kazembeyki, p. 77.

فعالیت بحریهٔ تجاری در دریای خزر بود. افزایش تولید نفت باکو از ۲۲۶/۰۰۰/۰۰۰ پود در ۱۸۹۰م به ۶۳۱/۰۰۰/۰۰۰ پود در ۱۹۰۰م که بخش اعظم آن در خود روسیه مصرف می‌شد،[۱] مستلزم بکارگیری نفت‌کشهای بخاری و بادبانی بود. شمار آنها در ۱۸۹۹م/۱۳۱۷ق به ۳۴۵ فروند می‌رسید و همین نفتکشها هشتاد درصد نفت تولیدی باکو را از طریق دریا به مناطق داخلی روسیه انتقال می‌دادند. در ۱۹۰۷م/۱۳۲۵ق و ۱۹۱۲م/۱۳۳۰ق ناوگان نفت‌کش روسیه به ترتیب شامل ۱۳۶ و ۲۱۲ فروند کشتی بخار و شماری کشتی با موتور دیزلی بود.[۲] این ارقام گذشته از تبیین جایگاه مهم دریای خزر و ناوگان تجاری آن در اقتصاد و مبادلات بازرگانی روسیه، بر وابستگی بسیار آن کشور به نفت باکو و نفت‌کشها دلالت دارد.

در ۱۹۱۸م بحریهٔ تجاری روسیه متشکل بود از حدود ۲۵۰ فروند کشتی با ظرفیت ۱۰۰۰-۲۰۰ تن که بعضی از آنها ساخت بریتانیا و از طریق ولگا به دریای خزر منتقل شده بودند. به‌گفتهٔ ژنرال دنسترویل، در آن زمان معمولاً حدود ۶۰ فروند از شناورهای تجاری در باکو لنگر می‌انداختند.[۳] به هر روی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م، این بحریه، همانند ناوگان تجاری ولگا، از سیاست اقتصادی دولت بلشویکی در ملی‌سازی برکنار نماند. در ژانویهٔ ۱۹۱۸م/ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق، اتحادیهٔ ملاحان ناوگان تجاری دریای خزر و ولگا از تصمیم قریب‌الوقوع پتروگراد در این باره آگاهی یافت.[۴]

گرچه نیروی دریایی روسیه در دریای خزر را پترکبیر در آستاراخان تأسیس کرد (۱۷۳۲م/۱۱۳۴ق)، امّا به‌رغم توسعهٔ کمّی و کیفی کشتیرانی در قرن نوزدهم، رشد آن با ناوگان تجاری روسیه هماهنگ نبود؛ البته سنت پترزبورگ از اواخر دههٔ ۱۸۲۰م بر تقویت آن تأکید داشت. نیروی مذکور که در خلال جنگهای روسیه بر ضدّ ایران (۲۸-۱۲۱۸ق) به کار گرفته شده

---

1. H. Seton-Watson, *The Russian Empire, 1801-1917,* New York: Oxford University Press, 1967, pp. 407, 521.

2. De Planhol, p. 56.

۳. دنسترویل، ص ۱۶-۱۵.

۴. رعد، ش ۳۲ (۱۹ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق)؛ قس: دنسترویل، ص ۳۶۲.

بود، پس از شکست ایران، بنابر بند پنجم عهدنامهٔ صلح گلستان (۱۸۱۳م/۱۲۲۸ق) و بند هشتم عهدنامهٔ صلح ترکمنچای (۱۸۲۸م/۱۲۴۳ق) تنها ناوگان نظامی در دریای بستهٔ مازندران بود و در ۱۸۶۷م/۱۲۸۴ق پایگاه اصلی آن از آستاراخان به باکو انتقال یافت.[1] پیش از این، سنت پترزبورگ پایگاهی دریایی در جزیرهٔ سارا (سارای) - در جنوب غربی دریا - و سپس به دستاویز جلوگیری از دزدی دریایی ترکمن‌ها و بدون موافقت دولت ایران، پایگاهی دیگر در جزیرهٔ ایرانی آشوراده در دهانهٔ خلیج استرآباد - جنوب شرقی دریا - تأسیس کرده بود (۱۸۴۲م/۱۲۵۸ق).[2] در ۱۸۷۳م/۱۲۹۰ق نیروی دریایی روسیه در دریای خزر، متشکل بود از: ۱۷ فروند کشتی بخار (شامل ۳ قایق توپدار، ۳ کشتی پروانه‌دار، ۳ کشتی کوچک و بقیه شناورهای ترابری)، ۱۴ فروند کشتی بادبانی مسلح به توپ، ۴۵ قبضه توپ ساحلی (مستقر در بنادر آستاراخان، پتروسک، دربند، باکو، آشوراده و دیگر پایگاههای ساحلی) و شمار افراد آن نیز به ۱۴۳۶ نفر بالغ می‌گردید. علاوه بر این، ستاد فرماندهی ارتش روسیه در تفلیس - گرجستان - در صورت نیاز جنگی می‌توانست شناورهای شرکتهای خصوصی حمل و نقل دریایی را نیز به خدمت گیرد.[3] در ۱۸۸۰م/۱۲۹۸ق این ناوگان شامل ۷ قایق توپدار، ۷ کشتی بخار مسلح به توپ، ۶ کشتی از انواع گوناگون و نیز ۷ شناور بادبانی بود.[4] اما روند توسعه ادامه نیافت؛ تثبیت حاکمیت روسیه بر سواحل شرقی دریای خزر از یک سو، نبودن رقیب از سوی دیگر، موجب کاهش تدریجی شناورهای بحریهٔ روسیه گردید. پیش از پایان همان دهه، کرزن از نیروی دریایی مذکور با عنوان «ناوگان کوچک» یاد کرده است شامل چند قایق توپدار، کشتی بخار مسلح، کشتی‌های بخار ترابری با گروهی مکمل از سربازان که شمارشان به ۱۰۰۰ تن هم نمی‌رسید (۱۸۸۸م/۱۳۰۵ق).[5] در آغاز قرن بیستم، نیروی دریایی روسیه شامل دو قایق توپدار و شماری

---

1. V. I. Sholma, "Caspian Naval Flotilla", *GSE*, Vol. 11, p. 169.
2. Kazembeyki, pp. 46-48, 55.
3. Stumm, pp. 167-68.
4. The Intelligence Branch, Quarter-Generals Department, *Persia*, vol. I, London, 1880, p. 107 (Appendix), WO 106/184.
5. Curzon, p. 300.

کشتی بخار مسلح بود.[1] به روایت ژنرال دنسترویل، در ۱۹۱۸ تنها سه کشتی توپدار به نامهای *قارص*، *اردهان* و *گوگ تپه* بحریه نظامی روسیه را در دریای خزر تشکیل می‌دادند.[2]

از دیدگاه اقتصادی و امنیتی، به رغم آنکه دریای خزر محیطی بسته بود، به سبب موقعیت جغرافیایی در قلب نظامهای ارتباطی دریایی و زمینی حوضهٔ خود قرار دارد که در سراسر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به سرعت توسعه می‌یافت و ارتباط آن را با مناطق گوناگون در داخل و خارج روسیه تسهیل می‌کرد. این نظامهای ارتباطی عبارت بودند از:

۱. دریای سیاه ـ داردانل ـ مدیترانه که به اقیانوس اطلس و اقیانوس هند راه داشت.

۲. دریای خزر ـ ولگا ـ اقیانوس منجمد شمالی

۳. دریای خزر ـ ولگا ـ دریای بالتیک

۴. خطوط آهن منطقهٔ استراتژیک آسیای مرکزی در همسایگی چین، پامیر، افغانستان و ایران که بیابانها و استپها آنجا را از روسیهٔ اروپایی جدا می‌کرد. این خطوط عبارت بودند از خط آهن جناح‌دار کراسنوودسک ـ تاشکند به طول ۱۰۶۴ مایل در مسیر غرب به شرق که از نزدیکی مرزهای ایران و افغانستان و نیز شهرهای مهم آسیای مرکزی چون عشق آباد (مرکز ایالت ماوراء خزر)، مرو، بخارا، سمرقند عبور می‌کرد و به تاشکند (مرکز ترکستان روسیه) ختم می‌شد. خط دیگر به طول ۱۱۸۵ مایل در مسیر شمال به جنوب، از اورنبورگ تا تاشکند امتداد داشت. این خط که کار احداث آن در ۱۹۰۶م به پایان رسید، در شمال غرب اورنبورگ، در سمره (سامارا) به خط آهن سراسری سیبری و شبکهٔ خط آهن روسیهٔ اروپایی متصل می‌شد. خط آهن اورنبورگ ـ تاشکند از لحاظ نظامی اهمیت بسیار داشت، زیرا این خط بدون جناح، مستقیم‌ترین راه میان مرکز قدرت نظامی روسیه در اروپا با آسیای مرکزی بود. در اهمیت خطوط آهن آسیای مرکزی، به ویژه اورنبورگ ـ تاشکند به ذکر این نکته بسنده می‌شود که تهدیدی عمده برای افغانستان و هند و در نتیجه مایهٔ دلنگرانی شدید لندن و سیملا گردیده بود.[3] با انعقاد توافقنامهٔ ۱۹۰۷م روسیه ـ

---

1. Sholma, p. 169.

۲. دنسترویل، صص ۱۶-۱۵.

۳. تهدیدات ناشی از خط آهن جناح‌دار کراسنوودسک ـ تاشکند که می‌توانست از طریق قندهار و کویته، هند را

انگلیس این خطر به طور موقت رفع شد.[۱]

۵. خطوط آهن قفقاز که کوتاه‌ترین راه زمینی میان اروپای شرقی و خاور میانه است. این شبکه شامل خط آهن شرقی ـ غربی باکو به باطوم بود که لوله‌ای به موازات آن، نفت باکو را به ساحل دریای سیاه انتقال می‌داد. در مسیر شمال به جنوب، شبکهٔ راه‌آهن روسیه اروپایی از طریق خطی که از بنادر پتروسک و دربند عبور می‌کرد، به باکو و میادین نفت آن متصل می‌شد.

۶. خطوط مواصلاتی ایران که در مسیر غرب به شرق کوتاه‌ترین راه زمینی میان خاورمیانه و شبه قارهٔ هند و نیز آسیای مرکزی است و در مسیر شمال به جنوب نیز کوتاه‌ترین راه زمینی میان قفقاز و خلیج فارس و اقیانوس هند محسوب می‌شود.

ویژگیها و امتیازات مذکور، نمی‌توانست بر قدرتی دریایی چون بریتانیا که هندوستان را بر تارک مستعمرات خود داشت، و قدرتی زمینی چون آلمان پوشیده باشد. افزون بر این، دریای خزر خود کوتاه‌ترین راه به مناطق دور افتاده اوراسیا و بخشهای داخلی در عمق استراتژیک خاک روسیه و آسیای مرکزی بود و قدرت مسلط بر آن می‌توانست از کلیهٔ نظامهای ذکر شده، برای

به مخاطره اندازد، با احداث خط آهنی به موازات آن خنثی می‌شد. از همین رو دولت هند خط آهن کویته ـ دزداب را ایجاد کرد، اما مقابله با تهدیدات ناشی از خط آهن بی‌جناح اورنبورگ ـ تاشکند آسان نبود.

۱. برای دل‌نگرانی سیملا دربارهٔ خط کراسنوودسک ـ تاشکند، به عنوان نمونه نک:

Captain J. M. Grierson, Military Report on the Trans-Caspian Railway, confidential, Simla, 1887 in FO 248/451.

برای ویژگیها و تهدیدات ناشی از خطوط آهن آسیای مرکزی، نک:

W. E. Wheeler, "The Control of Land Routes: Russian Railways in Central Asia", *Journal of the Royal Central Asian Society,* 21(1934), pp. 585-608;

همچنین نک:

B. J. Willams, "The Strategic Background of the Anglo.Russian Entente of August 1907", *The Historical Journal,* 9(1966), pp. 362ff.

جی. سیگل در بحثی مبسوط نشان می‌دهد که سبب اصلی انعقاد توافقنامه ۱۹۰۷ و تجدیدنظر لندن در سیاست سنتی خود، رقابت روسیه با بریتانیا در آسیا به ویژه در آسیای مرکزی بود که روسیه تهدیدات عمده‌ای را از آن ناحیه متوجه هند کرده بود. موضوع خطر آلمان در اروپا، در نسبت با مسألهٔ آسیای مرکزی اهمیت کمتری داشت، نک:

J. Siegel, *Endgame: Britain, Russia and the Final Struggle for Central Asia,* London, I. B. Tauris, 2002.

اهداف خود بهره گیرد و یا آنها را به مخاطره اندازد. چنانکه در قفقاز نه تنها بنادر باکو، پتروسک، دربند و نیز میادین نفت منطقه از طریق دریای خزر ضربه‌پذیر بودند، بلکه خط آهن باکو به روسیهٔ اروپایی که به جای عبور از کوههای مرتفع شمال قفقاز، از منطقهٔ هموار ساحلی می‌گذشت، با وجود جهت شمالی ـ جنوبی آن، برای قدرت مسلط بر دریای خزر خط آهنی جناح‌دار بود. استیلا بر دریای خزر سرنوشت مشابهی نیز را برای بندر کراسنوودسک ـ پایانه خط آهن کراسنوودسک به تاشکند ـ رقم می‌زد.

قدرت مسلط بر دریای خزر همچنین از طریق پیشروی در ولگا می‌توانست با دستیابی به شهر استراتژیک سمره که محل تلاقی ولگا با سه خط آهن روسیهٔ اروپایی، سراسری سیبری و اورنبورگ ـ تاشکند بود[1]، ارتباط روسیهٔ اروپایی را با مناطق مذکور قطع کند. آنچه اهمیت سیطره بر این دریا را آشکارتر می‌کند این واقعیت است که با توجه به وجود ارتفاعات صعب‌العبور و موانع طبیعی شمال قفقاز، دریای خزر تسهیلات بی‌نظیری برای پیشروی از جنوب غرب روسیه به سوی قفقاز یا سواحل جنوبی و شرقی دریا فراهم می‌آورد. افزون بر اینکه، اگر نیرویی می‌توانست از طریق دریای سیاه، شمال قفقاز و حتی پیشروی در جنوب روسیه، ارتباط روسیهٔ اروپایی را با قفقاز قطع کند، روس‌ها از طریق ولگا و دریای خزر قادر بودند بر سواحل غربی، جنوبی و شرقی دریا هجوم آورند. گذشته از ویژگیهای فوق، باید به ذخایر نفتی در سواحل شرقی و غربی دریای خزر اشاره کرد که بدون استیلا بر دریا، بهره‌برداری از آنها ممکن نبود. وابستگی فزایندهٔ روسیه به نفت باکو که از طریق دریای خزر حمل می‌شد، این کشور را در مقابل قدرت مسلط بر دریا، سخت ضربه‌پذیر می‌کرد.

اهمیت ویژگیهایی که برای دریای خزر برشمردیم، هنگامی آشکارتر می‌شود که آنها را در چارچوب نظریهٔ سر هالفورد مکیندر (۱۹۴۷ـ۱۸۶۱م) ملاحظه کنیم. این نظریه، از زمان ارائهٔ آن در ۱۹۰۴م توجه استراتژیست‌ها را به خود جلب کرد و بنابر آن، منطقهٔ محوری[2] یا قلب ـ

---

1. Stumm, pp. 120-22.

2. Pivot Area

هارت‌لندِ -[1] اوراسیا که از اقیانوس منجمد شمالی تا هیمالیا و از نواحی غربی سیبری، مغولستان و چین تا درهٔ ولگا را دربر می‌گرفت، به سبب فاصله از آبهای آزاد، از دسترس قدرتهای دریایی -از جمله بریتانیا - دور بود، و با گسترش شبکهٔ خطوط آهن روسیه و توسعه اقتصادی می‌توانست خاستگاه قدرتی زمینی شود که تفوق خود را بر قدرتهای دریایی به ویژه بریتانیا تحمیل کند، بخصوص که قدرت فائقهٔ دریایی بریتانیا، به زودی با قدرتهای دریایی رقیب، یعنی ژاپن و ایالات متحده (در شرق)، آلمان (در غرب)، مواجه می‌شد.[2]

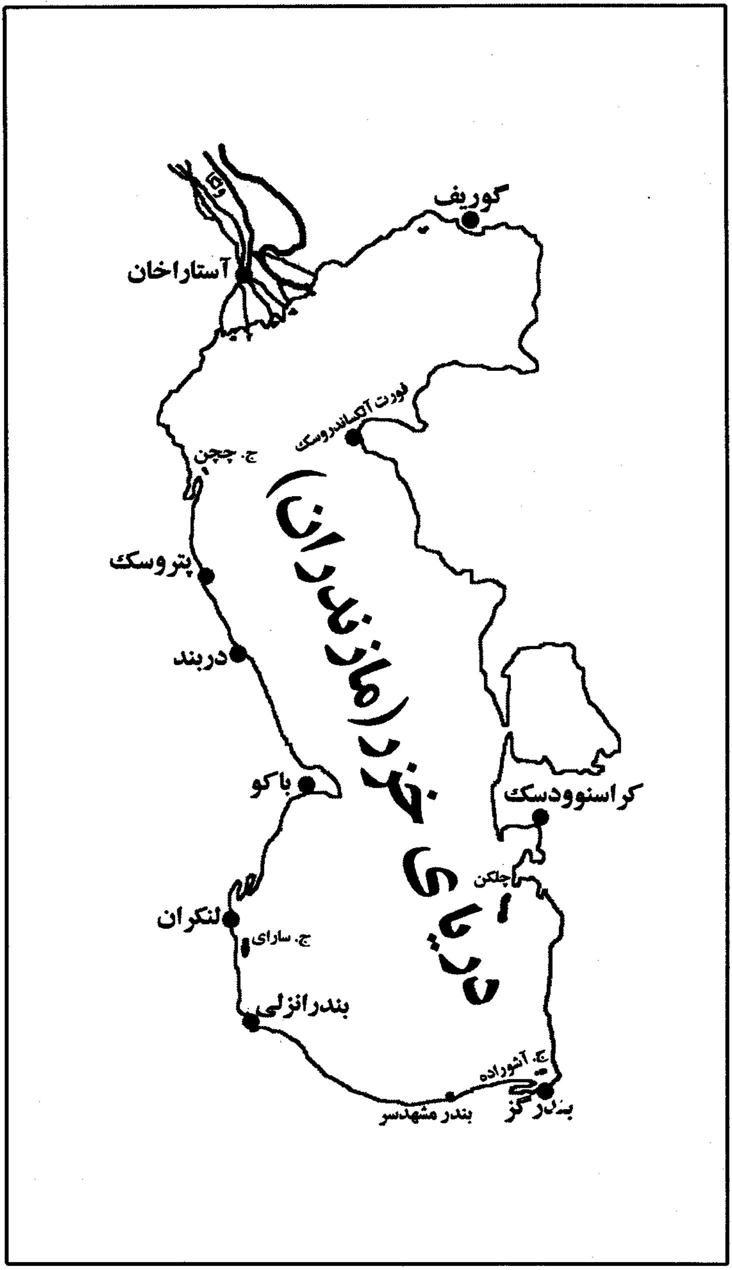
---

1. Heart-Land.

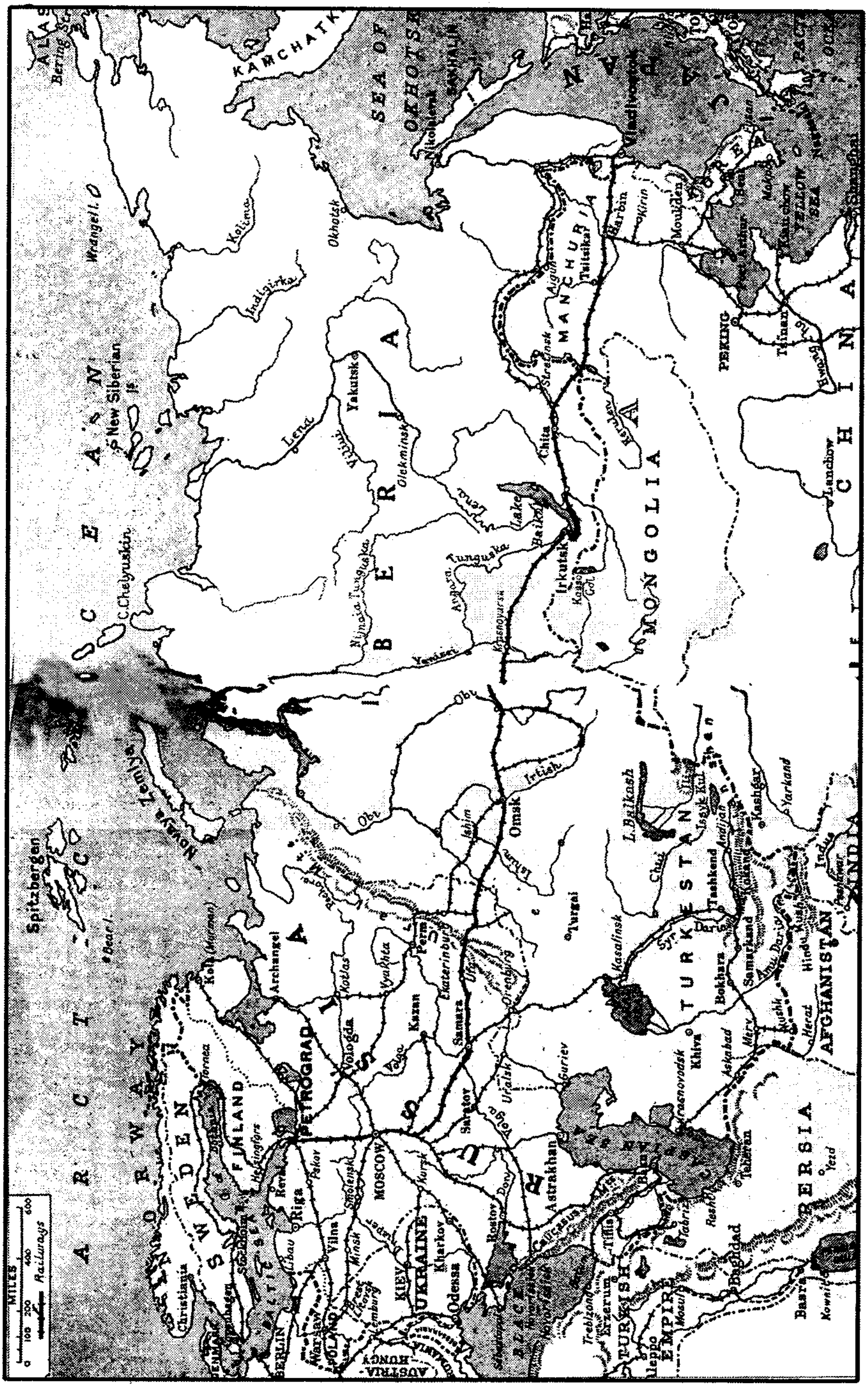
2. H. J. Mackinder, "The Geographical Pivot of History", *The Geographiacl Journal,* XXIII (1904), pp. 431ff;

بنابراین نظریه، قدرت زمینی فائق می‌توانست حاصل اقدامات روسیه، روسیه - آلمان و حتی چین - ژاپن (البته با سازماندهی ژاپن) باشد، همو، نک: صص ۳۷-۴۳۶؛ برای بحثی گسترده‌تر، نک:

M. Hauner, "Central Asian Geopolitics in the Last Hundred Years: A Critical Survey from Gorchakov to Gorbachev", *Central Asian Survey,* 8(1989), pp. 1-13.



گوریف
آستاراخان
پورت آلکساندروسک
ج. چچن
دریای خزر (مازندران)
پتروسک
دربند
باکو
کراسنوودسک
چلکن
لنکران
ج. سارای
بندرانزلی
ج. آشوراده
بندر گز
بندر مشهدسر



MILES
Railways
Spitzbergen
Novaya Zemlya
C.Chelyuskin
New Siberian Is.
Wrangel I.
KAMCHATKA
SEA OF OKHOTSK
SAKHALIN
Okhotsk
Kolima
Indigirka
Lena
Yakutsk
Olekminsk
Vitim
Nijnaia Tunguska
Tunguska
Angara
Yenisei
Krasnoyarsk
Irkutsk
Lake Baikal
Chita
Stretensk
MANCHURIA
Tsitsikar
Harbin
Kirin
Vladivostok
MONGOLIA
PEKING
Tsinan
YELLOW SEA
Shanghai
Lanchow
CHINA
Obi
Irtish
Omsk
Ishim
L.Balkash
Issyk Kul
Kashgar
Yarkand
TURKESTAN
Tashkend
Samarkand
Bokhara
Khiva
Merv
Askabad
Krasnovodsk
Kasalinsk
Turgai
AFGHANISTAN
Herat
Hindu Kush
INDIA
Indus
PERSIA
Teheran
Yezd
Baghdad
Basra
TURKISH EMPIRE
Aleppo
Mosul
Erzerum
Trebizond
Tiflis
Caucasus
Baku
Astrakhan
Guriev
Uralsk
Orenburg
Ufa
Samara
Saratov
Kazan
Perm
Ekaterinburg
Vologda
Kotlas
Archangel
PETROGRAD
FINLAND
Helsingfors
Reval
Riga
Pskov
MOSCOW
Smolensk
Kursk
Kharkov
UKRAINE
KIEV
Odessa
Rostov
Don
Volga
Minsk
Vilna
Libau
POLAND
Warsaw
BERLIN
Lemberg
AUSTRIA-HUNGARY
SWEDEN
NORWAY
Stockholm
Christiania
Copenhagen
BALTIC SEA

۲

تندبادها در چهارسوی دریا

الف. بازتاب انقلاب روسیه

در کدام جبهه می‌شد ارتش آلمان و متحدانش را به نحوی درهم شکست که بریتانیا و متفقانش با پیروزی کم هزینه در جنگ، به غنایم آن دست یابند؟ این پرسشی بود که پس از رکود جبههٔ غرب در فرانسه، در پایان ۱۹۱۴م موجب بروز اختلاف در میان استراتژیست‌های نظامی و سیاسی بریتانیا گردید. در پاسخ به این سؤال و با توجه به شرایط واقعی جنگ، گروهی به ویژه سیاسیون، از جمله لویدجورج[1]، وینستون چرچیل[2]، بونار لاو[3] به عدم تحرک در جبههٔ غرب و اجتناب از افزایش تلفات و مجروحان ناشی از تاکتیکهای قدیمی تمایل داشتند. اینان که برای گشایش گره کور جنگ به نبردهای کم هزینه‌تر در عرصه‌هایی جز جبههٔ غرب می‌اندیشیدند، به "Easterners" موسوم شده بودند. در پی ناکامی عملیاتی که با پشتیبانی این گروه در شبه جزیرهٔ گالیپولی و داردانل (۱۹۱۵م)، سالونیکا (۱۹۱۵م) و حملهٔ ناموفق نیروی بریتانیایی - هندی به بغداد علیه قوای عثمانی صورت گرفته بود (۱۶-۱۹۱۵م)، آسکویت[4]، نخست‌وزیر بریتانیا

---

1. David Lloyd George
2. Winston Churchill
3. Bonar Law
4. H. H. Asquith

(۱۹۱۶-۱۹۰۸م)، متقاعد شد که منابع و تلاشها به جبههٔ فرانسه اختصاص یابد، نظری که رهبران نظامی از جمله ژنرال رابرتسون[1]، رئیس ستاد کل ارتش امپراتوری بریتانیا (CIGS)، و فیلدمارشال هیگ[2]، فرماندهٔ نیروی عملیاتی بریتانیا (۱۹-۱۹۱۵م)، مدافع آن بودند. گروه اخیر که به خاطر طرفداری از تمرکز تلاشهای جنگی در جبهه‌های غرب به "Westerners" شهرت یافتند، باور داشتند که شکست نهایی آلمان تنها از طریق پیروزی نظامی در غرب ممکن خواهد شد، زیرا دیگر جبهه‌ها در مقایسه با آن اهمیت کمتری داشتند.

از دیدگاه آنها، درگیریها در آسیا و آفریقا «نمایش فرعی» و کم‌اهمیت محسوب می‌شد که نه تنها مشکلات لجستیکی، اتلاف نیروی انسانی و تجهیزات را به بار می‌آورد، بلکه مانع از تمرکز بر روی جبههٔ اصلی در غرب می‌گردید. حتی دریاسالار فیشر[3] که خود از حامیان عملیات در جبهه‌هایی جز غرب بود، عقیده داشت که کوشش برای شکست آلمان از طریق گسترش عملیات در شرق و از راه پیروزی بر عثمانی، مانند کوشش برای قطع انگشت پای آلمان بود. به همین سبب، پیشنهاد می‌کرد تا از طریق بالتیک، جبههٔ شمالی علیه آلمان گشوده شود، امّا این نظر طرفداری به دست نیاورد.[4]

در دسامبر ۱۹۱۶م/۱۳۳۶ق هنگامی که لویدجورج به جای آسکویت، به عنوان نخست‌وزیر قدرت را در بریتانیا به دست گرفت، زمینهٔ تفوق استراتژی نبرد در جبهه‌های شرق فراهم آمد، زیرا گذشته از تمایل شخص نخست‌وزیر جدید، توافق بریتانیا ـ فرانسه (توافقنامهٔ سایکس ـ پیکو که در اکتبر ۱۹۱۶م شکل نهایی یافت) و به دنبال آن موافقتنامهٔ بریتانیا ـ روسیه برای تقسیم امپراتوری عثمانی، نوید غنائمی را می‌داد که در شرق در انتظار فاتحان بود.[5] از

---

1. General Sir W. Robertson
2. Field Marshal D. Haig
3. Admiral Fisher
4. S. Pope and E. A. Wheal, "Easterners", *The MacMillan Dictionary of the First World War*, London, MacMillan, 1997, pp. 144-45; R. Adelson, *London and the Invention of the Middle East: 1902-1922*, New Haven, Yale University Press, 1995, pp. 112-113, 127ff.

۵. برای متن توافقات سه دولت نک:

همین رو، لویدجورج در آغاز کار خود، نخست «کابینهٔ جنگ»[1] را جانشین «کمیتهٔ جنگ»[2] نخست‌وزیر سابق کرد تا موضوع جنگ را با جدیت بیشتری دنبال کند. در این کابینه که به عنوان ابزاری برای اعمال نظارت و کنترل فعالیتهای جنگی در دست لویدجورج بود، افرادی چون بونار لاو (وزیر خزانه‌داری)، لردمیلنر[3] و لردکرزن[4] عضویت داشتند و هر سه محافظه‌کار و طرفدار استراتژی شرقی و اقدام نظامی در خاورمیانه بودند. مسئولیت دبیرخانهٔ کابینهٔ جنگ نیز در دست افراد مورد اعتماد و همسو با لویدجورج قرار داشت، از جمله مارک سایکس[5] (عاقد توافقنامه سایکس - پیکو)، ل. ایمری[6] (از پیروان و برکشیدگان لردمیلنر).[7] در چنین بستری، آنچه توجه نظامی به شرق را برای لندن و متحدانش به اولویتی فوری تبدیل کرد، وقوع انقلاب در روسیه بود، به ویژه که تغییر اوضاع در آن کشور، علاوه بر تسهیل پیروزی قدرتهای مرکزی، می‌توانست مناطق همجوار روسیه از جمله ایران راکه از آغاز جنگ، عرصهٔ درگیری ارتش تزاری با قوای عثمانی شده بود، تحت تأثیر قرار دهد و در نهایت موجب به خطر افتادن بخش آسیایی امپراتوری بریتانیا گردد.

در پی شکستهای فاجعه‌آمیز ارتش تزاری در جبهه‌های اروپای شرقی که رنج و عسرت بی‌سابقه‌ای برای غیرنظامیان به همراه داشت، انقلاب روسیه در فوریهٔ ۱۹۱۷م (در تقویم ژولیانی متداول در غرب، مارس ۱۹۱۷م)/ جمادی‌الأول ۱۳۳۵ق به بیش از سه قرن حکومت

Diplomacy in the Near and Middle East, a Documentary Record, vol. 2, ed. J. C. Hurewitz, New York, Octagon Books, 1972, doc. 10, p. 18.

1. War Cabinet
2. War Committee
3. Lord A. Milner
4. Lord G. N. Curzon
5. Mark Sykes
6. L. Amery
7. Adelson, pp. 139-141; R. H. Ullman, *Anglo-Soviet Relations: 1917-1921,* vol. II, Princeton, Princeton University Press, 1968, p. 65; Pope and Wheal, "Milner", *Dictionary of the First World War,* p. 322.

استبدادی خاندان رومانوف پایان داد و در پی آن، دولت موقت به ریاست پرنس لووف[1] بر سر کار آمد که گرایشهای لیبرالیستی داشت. اعضای دولت او از جمله میلیوکف[2] (وزیر امور خارجه) و کرنسکی[3] (وزیر دادگستری و از مه ۱۹۱۷م وزیر جنگ)، به احزاب میانه و چپ دوما ـ هیئت قانونگذار شبه پارلمانی که پس از انقلاب ۱۹۰۵م به تزار نیکلای دوم تحمیل شده بود ـ تعلق داشتند. در ضمن، کمیته‌های کارگران یا «شوراهای نمایندگان کارگران»[4] نیز که ریشه در انقلاب ۱۹۰۵م داشت، به موازات دولت موقت، از مراکز مؤثر قدرت سیاسی ـ نظامی در روسیه پس از تزاریسم بودند.

تا انقلاب فوریه، نیروهای مسلح روسیه، علی‌رغم همهٔ شکستها، نقش مهمی در جنگ متفقین علیه قدرتهای مرکزی ایفا کرده بود: در ۱۹۱۷م حدود ۸۰ لشکر آلمانی ـ اتریشی در اروپای شرقی با آن نبرد می‌کردند که اگر نیروهای روسی نبودند، در جبهه‌های اروپای غربی به کار گرفته می‌شدند. علاوه بر این، ارتش روسیه بخش قابل توجهی از قوای عثمانی را نیز با موفقیت به خود مشغول کرده بود. این ارتش، در دریای سیاه نیز از تهاجم بحریهٔ عثمانی به سواحل قفقاز و پیشروی نیروی زمینی عثمانی در آن منطقه جلوگیری می‌کرد. در خاک ایران، نیروی روسی به فرماندهی ژنرال باراتف در غرب محور قزوین ـ همدان ـ کرمانشاه با نبرد با قوای عثمانی، علاوه بر حفظ غرب ایران، جناح راست ارتش هندی ـ انگلیسی بریتانیا را در بین‌النهرین پوشش می‌داد. در شرق، سربازان روسیه در فاصله بیرجند تا مرز شمال شرقی ایران مستقر بودند تا در امتداد نیروهای بریتانیایی که از بیرجند تا سیستان استقرار داشتند، کمربند امنیتی شرق ایران[5] را تشکیل دهند. این کمربند امنیتی در کنار نیروهای روسیه در شرق دریای خزر از نفوذ فرستادگان آلمانی ـ عثمانی به آسیای مرکزی، افغانستان و هند جلوگیری می‌کرد.[6]

---

1. Prince G. E. Lvov
2. P. Miliukov
3. A. Krensky
4. Soviets of Worker's Deputies
5. The East Persia Cordon
6. J. P. Luft, "British Polcy in Eastern Iran during World War I", in O. Bast ed., *La Perse et la*

افزون بر اینکه قوای روسیه با جلوگیری از تحرکات دموکرات‌ها و ملّیون ایرانی و نیز سرکوب نیروهای ضدبیگانه، موجبات آرامش در ایران را فراهم می‌کرد که از آغاز جنگ نه تنها از سه جهت، مرزهای غربی هند، خلیج فارس و بین‌النهرین، با قلمرو بریتانیا مرزهای مشترک پیدا کرده بود بلکه با تأمین سوخت بحریهٔ بریتانیا، نقش ویژه‌ای در دفاع از امپراتوری داشت.[1] در واقع از زمان آغاز جنگ جهانی، امنیت امپراتوری بریتانیا به ویژه در آسیا به نحوی روزافزون، به نیروی نظامی روسیه وابسته شده بود که تا پیش از انعقاد توافقنامهٔ ۱۹۰۷ روسیه ـ انگلیس، خود بزرگترین تهدید برای منافع بریتانیا در شرق محسوب می‌شد.

انقلاب مارس/ فوریه ۱۹۱۷م و روی کار آمدن دولت موقت لووف در روسیه، حسن استقبال بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و نیز ایالات متحده آمریکا را برانگیخت. دولتها و مطبوعات این کشورها از انقلاب مارس و دولت انتقالی با این پندار حمایت می‌کردند که با سقوط تزاریسم و برقراری دموکراسی، روسیه بیش از پیش در مقابله با آلمان و تقویت جبههٔ شرق خواهد کوشید، و این نه تنها از فشار آلمان در جبههٔ غرب خواهد کاست، بلکه پیروزی و صلح را نزدیکتر خواهد کرد.[2] البته این پندار پر بی‌راه نبود؛ دولت موقت، چنانکه سرجورج بیوکانن (سفیر بریتانیا در پتروگراد) ذکر کرده است، بارها مراتب پایبندی خود را به معاهدات و ادامه سیاست‌های توسعه‌طلبانه دورهٔ تزاری اعلام کرده بود.[3] این خود به مفهوم لزوم پایبندی متحدان آن کشور به تعهدات و قرارهای گذشته بود، از جمله توافقنامه‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵م روسیه ـ انگلیس برای تقسیم ایران و عثمانی. دولت موقت لووف در عمل نیز مراتب پایبندی خود را به اثبات رساند؛ در

Grande Guerre, Tehran, Institut Francais de Recherche en Iran, 2002, pp. 61ff.

۱. نک: ص ۲۹.

2. J. W. Wheeler-Bennet, *Brest-Litovsk: The Forgotten Peace, March 1918,* London, MacMillan, 1938, pp. 30-32; cf. A. J. Mayer, *Political Origins of the New Diplomacy,* 2nd ed. New York, Vintage Books, 1970, pp. 162ff.; A. B. Ulam, *Expansion and Coexistance: The History of Soviet Foreign Policy, 1917-67,* New York, F. A. Praeger, 1968, p. 34.

3. Sir G. Buchanan, *My Mission to Russia,* vol. 2, London, Cassell and Company, 1923, pp. 108, 118, 122.

ژوئن ۱۹۱۷م/رمضان ۱۳۳۵ق در نتیجهٔ نفوذ کرنسکی (وزیر جنگ) و در پاسخ به فشار متفقین، دولت موقت تصمیم به عملیات در گالیسی گرفت، اما این اقدام، چنانکه متخصصان نظامی هشدار داده بودند، با شکست مواجه شد. در پی این ناکامی نظامی و آشفتگی ارتش روسیه، متفقین به توانایی کرنسکی دل بستند که به عنوان رئیس در دولت موقت جانشین لووف گردید.[1]

عزم دولت موقت در زمان ریاست پرنس لووف و نیز کرنسکی، مبنی بر ادامهٔ مشی توسعه‌طلبانهٔ عصر تزاری و ادامهٔ همکاری با متفقین، شامل مناسبات روسیه با ایران هم می‌گردید که از پس از توافقنامه‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ م روسیه ـ انگلیس مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ، افزون بر دخالتها و ستمهای فزاینده و حضور مستقیم نظامی دو قدرت مذکور، به ویژه روسیه در کلیهٔ شئون خود، علی‌رغم اعلان بیطرفی، از آغاز جنگ عرصهٔ برخوردهای نظامی نیروهای تزاری و عثمانی نیز شده بود. در بهار ۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق، سپاهی از روسیه تحت فرماندهی ژنرال ن. باراتف در غرب ایران به عملیات اشتغال داشت. در اوت همان سال/ ذیقعده ۱۳۳۵ق تعداد ۷۰۰۰۰ـ۶۰ سرباز روس در خاک ایران بودند که ۴۰۰۰۰ـ۳۰ تن از آنها در آذربایجان استقرار داشتند.[2] اگرچه میلیوکف، وزیر امور خارجهٔ دولت موقت، طی تلگرام می‌در ۱۹ مارس ۱۹۱۷م/ ۲۵ جمادی‌الأول ۱۳۳۵ق ـ که ولادیمیر مینورسکی[3]، کاردار روسیه در تهران آن را تسلیم وثوق‌الدوله رئیس دولت ایران کرد ـ اصول سیاست خارجی آیندهٔ روسیه را دموکراتیک و بر اساس احترام به حقوق ملل عنوان کرده بود[4]، امّا در عمل به زودی سیاست

---

1. General F. J. Moberly, *History of the Great War based on Official Documents, The Campaign in Mesopotamia, 1914-1918,* vol. IV, London, H. M. Stationery, 1927, pp. 14, 32 (hereafter: Moberly, *Mesopotamia*); cf. Ulam, p. 43.

۲. ا. گرکه، پیش به سوی شرق *(ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول)*، ترجمه پ. صدری، ج ۲، تهران، کتاب سیامک، ۱۳۷۷، ص ۸۵۹؛ در آغاز ۱۹۱۸ هنوز ۱۵۰۰۰۰ـ۱۰۰ سرباز روس در جبهه طرابوزان ـ کرمانشاه بودند، نک:

Moberly, *Mesopotamia*, p. 102.

3. V. Minorsky

۴. برای متن تلگرام میلیوکف و پاسخ وثوق‌الدوله که ضمن اظهار خشنودی از تحولات روسیه، تغییر رژیم را به

مداخله‌گرانهٔ خود را به شکل حمایت از دولت وثوق‌الدوله به نمایش گذاشت که با مخالفت دموکرات‌ها و ملّیون مواجه شده بود (۱۲ آوریل/ جمادی‌الثانی).[1] سپس در ژوئیه/ شوال از پذیرش تقاضاهای مکرر دولت جدید ایران به ریاست علاءالسلطنه، که ملّیون و دموکرات‌ها پشتیبان آن بودند، برای خارج کردن قشون روسیه سرباز زد.[2] به‌گزارش اسدخان بهادر، کاردار ایران در پتروگراد، میلیوکف در توجیه تداوم حضور سربازان روسیه چنین استدلال کرده بود:

احضار قشون به واسطهٔ تعهداتی که روسیه در مقابل دول متفقه نموده، غیرممکن و از اقامت قشون در ایران غیر از مدافعهٔ عثمانی مقصودی نیست.

وی با توسّل به این استدلال، گفته بود: «احضار قشون تنها در دست روس‌ها نیست، بلکه منوط به رضایت انگلیس و فرانسه و ایتالیا است» (۳ ذیحجه ۱۳۳۵ق).[3] حال آنکه وزارت امور خارجهٔ بریتانیا ضمن تأکید بر لزوم جلوگیری از پیشروی قوای عثمانی در خاک ایران، تداوم حضور روس‌ها را به «گردن» پتروگراد می‌انداخت.[4] گفتنی است که در خلال این مدت، دولت ایران با «نگرانی» شاهد بود که «روز به روز بر عده قشون روسیه [در ایران] افزوده شده» و حتی قرار بود «جمع کثیری» از آنها در رشت مستقر شوند (۲۳ ذیحجه ۱۳۳۵ق/اکتبر ۱۹۱۷م).[5] بدین ترتیب

دولت موقت تبریک گفت، نک: ا.ع. سپهر، *ایران در جنگ بزرگ: ۱۹۱۸-۱۹۱۴*، تهران، ۱۳۳۶، صص ۵۱-۴۴۹.

1. General F. J. Moberly, *Operations in Persia, 1914-1919,* London, H. M. Stationery Office, 1987, pp. 232-33 (hereafter: Moberly, *Persia*).

۲. وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت روس، نمره ۱۰۵۷۸، ۹ شوال ۱۳۳۵، گزیدهٔ *اسناد خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول*، به کوشش م. ن. نصیری مقدم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، ص ۲۷۷/ سند ۹۷. در این مکاتبه به درخواست کتبی مورخ ۲ شوال ۱۳۳۵ق دولت ایران برای خروج قوای روسیه ارجاع داده شده است.

۳. وزارت امور خارجه ایران به سفارت ایران (لندن)، نمرهٔ ۳۴۵، ۱۱ ذیحجه ۱۳۳۵ق. قس: همو به سفارت ایران (آلمان)، نمره ۳۵۸، ۲۰ ذیحجه ۱۳۳۵ق، گزیدهٔ *اسناد خزر*، ص ۲۵۵/ سند ۱۰۹ و ۲۶۶/ سند ۱۱۳؛ برای پایبندی میلیوکف به توافقات روسیه با متفقین و سیاست توسعه‌طلبی روسیه، قس:
Wheeler-Bennett, pp. 12, 26-29, 45-48.

۴. وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت ایران (پتروگراد)، نمرهٔ ۲۸۲، ۱۷ شوال ۱۳۳۵ق، گزیدهٔ *اسناد خزر*، ص ۲۴۲/ سند ۱۰۳.

۵. وزارت امور خارجهٔ ایران، به سفارت روسیه (تهران)، نمرهٔ ۱۲۴۸۱، ۲۳ ذیحجهٔ ۱۳۳۵ق، گزیدهٔ *اسناد خزر*، ص ۲۷۴/ سند ۱۱۶؛ همچنین نک: سپهر، ص ۴۵۲؛ گرکه، صص ۵۸-۴۵۷.

علی‌رغم وجود نافرمانی و بی‌انضباطی در ارتش روسیه، که دامنهٔ آن به سربازان مستقر آن کشور در ایران نیز رسید[1]، پتروگراد همچنان بر ادامهٔ سیاستهای گذشته خود و اعتبار موافقتنامهٔ ۱۹۰۷م اصرار داشت.[2] از این رو جای شگفتی نیست که سران متفقین در نشست خود در لندن، بر حمایت از دولت کرنسکی و لزوم تقویت قدرت نظامی و اعاده نظم در ارتش روسیه تأکید و اتفاق نظر داشتند (۷ آگوست ۱۹۱۷م/ شوال ۱۳۳۵ق).[3]

امّا دریافت گزارشهای هشدار دهنده در مورد فروپاشی قریب‌الوقوع ارتش روسیه، موجب تردید متفقین در مورد توفیق کرنسکی گردید؛ اطلاعاتی حاکی از بی‌نظمی و نافرمانی سربازان روس در قفقاز و تمایل آنها به ترک جبهه به مدیر بخش اطلاعات ارتش بریتانیا (DMI) رسیده بود. ژنرال ماود[4]، فرماندهٔ کل نیروی بریتانیا در بین‌النهرین، که در گذشته برخلاف سرفرماندهی ارتش هندوستان، نیروهای تحت فرمان ژنرال باراتف را قابل اتکا می‌دانست، در ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۷م/ ۴ ذیحجه ۱۳۳۵ق، با ابراز ناامیدی از آنان، تقویت جناح راست قوای خود را در ایران خواستار شد.[5] بدین ترتیب موضوع ناتوانی نظامی روسیه و پیامدهای شکست آن کشور از آلمان، متفقین را در ماههای پایانی ۱۹۱۷م نگران کرد. چنین شکستی در جبهه‌های شرق، آلمان را به انتقال نیروهایش به جبهه‌های غرب اروپا و نیز بهره‌برداری از منابع و تولیدات مناطق اشغالی قادر می‌ساخت که نتیجهٔ مورد اخیر برای برلین، رهایی از محاصرهٔ اقتصادی متفقین بود.

البته پیامد شکست نظامی روسیه از قدرتهای مرکزی، به خطوط جبهه محدود نمی‌شد؛

---

۱. به عنوان نمونه نک: گزارشهای حسینقلی آقا وکیل‌الدوله بریتانیا در استرآباد در *مخابرات استرآباد*، به کوشش ا. افشار و م. ر. دریاگشت، ج ۲، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۵ و ۵۵۳؛ برای بی‌نظمی سپاهیان روسیه در غرب ایران، نک: Moberly, *Persia*, pp. 233, 244. برای از هم گسیختگی ارتش روسیه، نک: Buchanan, II, pp. 107-108, 166.

2. Moberly, *Persia*, p. 234.

3. Mayer, p. 254.

4. Gen. F. S. Maude

5. Moberly, *Mosopotamia*, p. 44.

امپراتوری روسیه، کشوری پهناور بود با تنوع قومی، دینی و فرهنگی بسیار و گسترش آن از راه توسعه‌طلبی نظامی و وحدت ارضی و آرامش داخلی آن در سایه سرنیزهٔ نظامیان به دست آمده بود. با فروپاشی نیروی نظامی روسیه، عامل اصلی که با مهار تمام گروههای نامتناجس، از ناآرامی و گریز آنها از مرکز جلوگیری می‌کرد، برداشته می‌شد و این خود می‌توانست شرایط موجود را پیچیده‌تر کند.[۱] به عنوان نمونه، در آسیای مرکزی که روسیه وا نگلیس با هدف اصلی کاهش نگرانی‌های ناشی از دهها سال رقابت خود در آنجا، اجتناب از بحران و رفع تنش منطقه‌ای، به انعقاد توافقنامهٔ ۱۹۰۷م مبادرت کرده بودند،[۲] سابقهٔ ناآرامی‌های محلی به پیش از انقلاب فوریه/مارس باز می‌گشت. به هنگام انقلاب، در این منطقهٔ گسترده، جمعیتِ تقریباً یازده میلیونی بومیان مسلمان، تحت سلطهٔ کمتر از سه میلیون روس قرار داشتند که در نتیجهٔ سیاست و امتیازات دولت تزاری به آسیای مرکزی کوچیده و عمدتاً در شهرها ساکن شده بودند.[۳] سیاست اقتصادی دولت تزاری در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، آسیای مرکزی را از عمده مراکز تولید پنبه و در نتیجه تک محصولی کرده بود. به همین سبب، تأمین مواد غذایی این منطقه، مانند گندم و غیره، به نحوی فزاینده به واردات وابسته بود. آغاز جنگ برای چنین چرخهٔ اقتصادی معیوبی، بحران ناشی از کاهش قیمت پنبه و نیز کمبود و گرانی مواد غذایی را به دنبال داشت که به نارضایتی بومیان دامن می‌زد.[۴] در چنین بستری، اندیشه‌های پان اسلامی و

---

۱. برای شرح برخی از مشکلات و سیاستهای روسیه برای تحمیل حاکمیت خود بر بومیان آسیای مرکزی نک:
G. Wheeler, "The Russian Presence in Central Asia", *Canadian Slavic Papers,* 17(1975), pp. 189-200.

2. Seigel, pp. 18-20.

۳. ترکیب جمعیتی بومیان مسلمان در ۱۹۱۷م بدین قرار تخمین زده می‌شود: ۴/۵ میلیون کازاخ (قرقیز)، ۴ میلیون ازبک، ۱ میلیون ترکمن که در دین اسلام و گویشهای ترکی اشتراک داشتند، و نیز ۱ میلیون مسلمان تاجیک، نک:
E. Mawdsley, *The Russian Civil War,* Boston, Unwin Hyman, 1987, pp. 23-24, 235.36; cf. G. Fraser, "Basmachi", *Central Asian Survey,* 6(1987), pp. 1-2, 13, 65 (Table 1); Hauner, p. 4.
برای امتیازات، به عنوان نمونه نک: کلنل ف. م. بیلی، *مأموریت به تاشکند،* ترجمهٔ پ. محبت، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹، ص ۲۱۶.

۴. توسعهٔ صنایع پارچه‌بافی در روسیه، رشد سریع تولید پنبه را در آن کشور در پی داشت. در دههٔ ۱۸۸۰م تخم

پان تورانی نیز که از اواخر قرن نوزدهم عثمانی مُبلغ آن بود، به تدریج در میان بومیان مسلمان گسترش و نفوذ می‌یافت. تحرکات قومی ـ دینی استقلال‌طلبانه‌ای که در گذشته در قالب اندیشه‌های موسوم به «قدیمیه» منعکس می‌شد، در سالهای پس از انقلاب ۱۹۰۵م جای خود را به اندیشه‌های گروههای تازه‌تری چون «جدیدیه»، «بخارای جوان» و «خیوه جوان» داده بود. این تحرکات را حاصل ارتباطات فرهنگی با عثمانی و فعالیت عوامل آن دولت در آسیای مرکزی محسوب کرده‌اند.[1]

در تابستان ۱۹۱۶م/۱۳۳۴ق که تزاریسم هنوز رمقی داشت، در ترکستان شورشی روی داد، امّا اوضاع با شدت عمل و خشونت سربازان روسی آرام شد.[2] حسینقلی آقا وکیل‌الدوله بریتانیا در استرآباد، در شوال همان سال سرکوب خونین معترضان بومی خیوه به دست نظامیان روسی را به نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران گزارش داد.[3] اهالی بخارا که پیشتر در سال ۱۹۱۰م/۱۳۲۸ق پاسخ اعتراض خود به مالیات سنگین وضع شدهٔ حکومت امیر عالم‌خان، حاکم موروثی و تحت‌الحمایهٔ روسیه را با مشت آهنین و خونریزی بسیار روس‌ها گرفته بودند، در

پنبهٔ آمریکایی به منطقه آسیای مرکزیٔ معرفی شد. سطح زیرکشت این نوع از پنبه از حدود ۳۰۳۷۵۰۰ مترمربع در ۱۸۸۴ به ۱۲۱۵۰۰۰۰۰ در ۱۸۸۶م و سپس ۳۵۴۳۷۵۰۰۰ مترمربع در ۱۸۸۸م افزایش یافت، نک: Curzon, pp. 405.07؛ در ۱۹۰۱ مقدار ۷۰۰۰۰۰۰ پود پنبه از آسیای مرکزی از طریق خط آهن کراسنودسک و دریای خزر به کارخانه‌های مسکو انتقال یافت. در ۱۴-۱۹۱۳م تولید پنبه در آسیای مرکزی به سطح ۱۲۶۱۷۹۱۳ پود بالغ گردید، نک: Seton-Watson, pp. 521-22, 654-55؛ برای بحران اقتصادی، به عنوان نمونه نک:

M. Chokayev, " Turkestan and the Soviet Régime", *Journal of the Royal Central Asian Society,* 18(1931), pp. 410-11; cf.

بیلی، ص ۶۸-۶۷؛ باباجان غفوروف، *تاجیکان*، ترجمهٔ م. نیازوف، تهران، انتشارات عرفان (دوشنبه)، ۱۳۷۷، ص ۱۱۰۷ به بعد.

1. S. Becker, *Russia's Protectorates in Central Asia: Bukhara and Khiva, 1865-1924,* Cambridge, Harvard University Press, 1968, pp. 202 ff., 270; Fraser, pp. 11.14; A. V. Raskovskii, "Jadidism", *GSE*, vol. 8, p. 539; cf.

غفوروف، ص ۱۱۰۴ به بعد و نیز ۱۱۱۹ به بعد.

۲. بیلی، ص ۵۵؛ غفوروف، ص ۱۳-۱۱۰۹؛ همچنین: Fraser, p. 13

۳. حسینقلی آقا، راپورت، نمرهٔ ۴۱۷، ۱۰ آگوست ۱۹۱۶، *مخابرات*، ج ۱، ص ۵۰۰؛ برای تشدید نارضایتی اهالی خیوه و ترکمن‌ها از اسفندیارخان، حاکم موروثی خیوه که تحت‌الحمایه دولت روسیه بود، نک:

Chokayev, p. 43; Becker, pp. 229ff.

۱۹۱۶م بار دیگر قیام کردند.[۱] در واپسین ماههای همان سال، نافرمانی و درگیریهای مسلحانهٔ ترکمن‌های ماوراء خزر با قوای دولتی روسیه در حالی جریان داشت[2] که شورشهای محلی دیگری با ماهیت ملی ـ دینی در دیگر نقاط ترکستان برپا بود.[۳] به گفتهٔ ج. مکارتنی، کنسول بریتانیا در کاشغر (مرکز ترکستان چین)، به هنگام عزل تزار نیکلای دوم امپراتور روسیه در مارس ۱۹۱۷م، مسلمانان شهر به هم تبریک می‌گفتند و از نقش مهم عثمانی در جنگی که به برکناری تزار منجر شد، به خود می‌بالیدند؛ چندانکه در بازارهای کاشغر می‌گفتند: «مسلمین یکبار دیگر آزاد شدند» و «اسلام به جایگاه خود بازگشته». همو می‌افزاید: در آن هنگام همه‌گمان می‌کردند که در ترکستان روسیه، دولت «مستقل مسلمان» تأسیس خواهد شد.[۴]

در دورهٔ دولت موقت، که اعمال حاکمیت روسیه، به کمترین حدّ رسیده بود، ناآرامی و آشوب در آسیای مرکزی همچنان ادامه داشت. شورای نمایندگان کارگران و سربازان در تاشکند، ژنرال کروپاتکین[5]، فرماندار نظامی دورهٔ تزاری را که به دولت کرنسکی اعلام وفاداری کرده بود، برکنار کرد، امّا آنان خود توانایی تسلّط بر اوضاع را نداشتند (۱۳ آوریل ۱۹۱۷م/ ۱۰ شوال ۱۳۳۵ق). این موضوع، موجب ابراز وجود نیروها و گروههای گوناگون شد و همهٔ اینها به بحران حاکم در منطقه دامن می‌زد.[۶] یک هفته بعد، دولت موقت، کمیته‌ای را که شامل پنج روس و چهار بومی بود، تعیین کرد تا تحت ریاست یک روس، وظایف فرماندار نظامی دورهٔ تزاری را به عهده گرفته، به نام دولت موقت در ترکستان و خانات بخارا و خیوه حکومت کند. کشاکش شورای

---

۱. غفوروف، ص ۱۰۹۸ به بعد، ۱۱۱۳؛ قس

Becker, pp. 218ff.

۲. حسینقلی آقا، راپورت، نمره‌های ۱۹ (۴ سپتامبر)، ۲۰ (۱۱ سپتامبر)، ۲۱ (۲۰ سپتامبر)، ۲۲ (۵ اکتبر)، ۲۶ (۹ نوامبر)، ۲۸ (۲۰ نوامبر) سال ۱۹۱۶م، *مخابرات*، ص ۰۶-۵۰۳، ۱۲-۵۱۱، ۵۱۳؛ قس:

Becker, pp. 234.36.

۳. غفوروف، صص ۱۸-۱۱۱۳؛ Fraser, pp. 13-14.

4. Sir G. Macartney, "Bolshevism as I saw at Tashkent in 1918", *Journal of the Central Asian Society*, 7(1920), pp. 42-43.

5. General A. N. Kuropatkin

6. Moberly, *Persia*, pp. 241-42; cf.

غفوروف، صص ۱۱۱۸ به بعد.

نمایندگان کارگران و سربازان با کمیته مذکور برای قبضهٔ امور، دولت کرنسکی را واداشت تا ژنرال کوروویچنکو[1] را برای اعادهٔ نظم و امنیت به ترکستان گسیل کند. در سپتامبر/ ذیحجه همان سال، شورای تاشکند، با برخورداری از حمایت پادگان شهر، پس از اعلام حاکمیت بر سراسر ترکستان، با ژنرال کوروویچنکو و کمیتهٔ ترکستان درگیر جنگ قدرت شد، در حالی که دیگر شوراهای موجود در منطقه این اقدام را عجولانه می‌دانستند. به هر روی در پی درگیری مسلحانه و دستگیری اعضای کمیتهٔ ترکستان و ژنرال کوروویچنکو، شورای تاشکند قدرت را به دست گرفت (۱۴/۱ نوامبر ۱۹۱۷م/ جمادی‌الأول ۱۳۳۶ق). در پی وصول اخبار تشکیل دولت بلشویکی در پتروگراد، کنگرهٔ سوم شوراهای محلی ناحیه، ضمن حمایت از دولت بلشویکی و اعلام حکومت شورایی در ترکستان، هیئتی موسوم به «شورای کمیسارهای خلق»[2] را به ریاست بلشویکی به نام ف. ی. کولسف[3] ـ از کارگران خط آهن ـ به ادارهٔ امور ترکستان برگمارد (۳ دسامبر ۱۹۱۷م/ ۱۷ صفر ۱۳۳۶ق).[4]

در خلال مدتی که در تاشکند جنگ قدرت جریان داشت، ناآرامی در آسیای مرکزی ابعاد گسترده‌تری می‌یافت. به عنوان نمونه، در بخارا کشمکش میان جدیدیه با امیر عالم‌خان زمانی به طور موقت کاهش یافت که جدیدیه با توسل به دولت موقت در پتروگراد، امیر را وادار کردند تا اصلاحات و تأسیس «مجلس» قانونگذاری را بپذیرد (۷ آوریل ۱۹۱۷م/ ۵ جمادی‌الأول ۱۳۳۵ق). اما از آنجا که این اصلاحات به مرحلهٔ عمل نرسید، ناآرامی بار دیگر بخارا را فراگرفت.[5] در خیوه به رغم موافقت اسفندیار بهادرخان با تقاضای جدیدیه برای تشکیل «مجلس» و

---

1. General Korovichenko

2. Sovnarkom

3. F. I. Kolesov

4. Becker, pp. 239-240, 263; E. H. Carr, *The Bolshevik Revolution: 1917-1923,* vol. I, New York, MacMillan, 1951, pp. 331-332; Fraser, pp. 19-20;

نیز بیلی، صص ۵۵ـ۵۳.

5. Chokayev, pp. 413-14; Becker, pp. 242ff.; Fraser, p. 43.

غفوروف، صص ۲۷ـ۱۱۲۴.

اصلاحات اداری، دشمنی و دودستگی ازبکها و ترکمنهای قلمرو حکومت او، موجب تعطیل مجلس و ناآرامی در خیوه گردید.[۱] علاوه بر این، اطلاعات حسینقلی آقا از طریق ترکمن‌های جعفربای، حکایت از تحریکاتی داشت که از طریق افغانستان به حمایت از عثمانی در بخارا به عمل می‌آمد. علاوه بر این، درگزارش او می‌خوانیم:

> **چندی قبل که طایفهٔ خیوق یا تکه با روس‌ها نزاعی کرده بودند، اینک خبر رسید جماعت بخارا اتفاق کرده آنچه فرماندهٔ روسی در آنجا بوده بیرون کرده استقلال می‌خواهند (۱ نوامبر ۱۹۱۷م/ محرم ۱۳۳۶ق).[۲]**

در بخشهای خاوری ترکستان روسیه نیز اوضاع آشفته بود. بنابر نوشتهٔ غفوروف، که تفسیری هماهنگ با دیدگاه رسمی دولت شوروی از وقایع آن منطقه ارائه کرده است، پان‌تورانیسم و پان‌اسلامیسمِ ناشی از تبلیغات عثمانی، چارچوب عقیدتی فعالیتهای استقلال‌طلبانهٔ آن دسته از بومیان شرق ترکستان بود که از لحاظ طبقاتی خاستگاه بورژوازی داشتند.[۳] وقایع آسیای مرکزی، جلوه‌های دیگری نیز داشت: در نخستین (مه ۱۹۱۷م/ پتروگراد) و دومین (ژوئیهٔ ۱۹۱۷م/ قازان) کنگرهٔ مسلمانان سراسر روسیه و نیز در کنگره‌های قومی باشقیرها (ژوئیهٔ ۱۹۱۷م/ اورنبورگ) و مسلمان حوضهٔ ولگا (تابستان ۱۹۱۷م) خواسته‌های ملی و دینی اقوام مسلمان روسیه در قالب خودمختاری سیاسی و فرهنگی ابراز می‌شد،[۴] و این خواسته‌ها در دومین کنفرانس مسلمانان آسیای مرکزی نیز تکرار گردید (سپتامبر ۱۹۱۷م/ ذیقعده ۱۳۳۵ق).[۵]

شرایط حاکم بر آسیای مرکزی ـ در جوار افغانستان و هند ـ که از ناتوانی دولت موقت روسیه ناشی می‌شد، نمی‌توانست برای دولتهای هند و بریتانیا حساسیت برانگیز نباشد؛ به ویژه

---

1. Becker, pp. 253-57.

۲. حسینقلی آقا، راپورت، نمرهٔ ۲۵، ۱ نوامبر ۱۹۱۷م، *مخابرات*، ج ۲، ص ۵۵۹.

۳. غفوروف، صص ۱۱۱۹ به بعد.

۴. به عنوان نمونه نک: Carr, vol. I, pp. 317-18.

5. Fraser, p. 17.

که بنابر شایعات، ناآرامی و هرج و مرج در آسیای مرکزی از تحریکات عوامل آلمان سرچشمه می‌گرفت. این عوامل از مغولستان و سیبری با قصد ایجاد آشوب در افغانستان به آسیای مرکزی نفوذکرده بودند.[۱] لندن با توجه به ناکارآیی ارتش روسیه و تغییرات سیاسی و استراتژیک ناشی از آن، در اقدامی پیشگیرانه، به پیشنهاد سیملا مبنی بر امتداد خط آهن هند تا میرجاوه پاسخ مثبت داد تا تسهیلات لازم برای انتقال هرچه سریعتر سربازان هندی به ایران و آسیای مرکزی از قبل مهیا شده باشد (۲۲ آگوست ۱۹۱۷م).[۲] در آغاز نوامبر کلنل ریدل، وابستهٔ نظامی بریتانیا در مشهد، موظف شد تا باگسترش سازمان اطلاعاتی خود در آسیای مرکزی، لندن را از تحولات آن منطقه به ویژه تحرکات نگران کنندهٔ اتحاد اسلام آگاه نگاه دارد.[۳] گفتنی است، در طرح اعزام عوامل اطلاعاتی به آسیای مرکزی که در اکتبر ۱۹۱۷م از سوی بخش اطلاعات نظامی (وزارت جنگ) ارائه گردید، بر لزوم ارسال فوری گزارشهای کلنل ریدل به لندن تأکید شده بود.[۴]

اوضاع در بخش دیگری از امپراتوری روسیه، واقع در غرب دریای خزر، یعنی قفقاز، به رغم تفاوتهای ناشی از شرایط محلی، از آسیای مرکزی وخیم‌تر به نظر می‌رسید. پس از انقلاب مارس / فوریه، تا مدتی بریتانیا به ارتش روسیه در قفقاز که قبلاً با شکست دادن ترک‌ها، تا عمق آناطولی شرقی ـ ارمنستان عثمانی ـ نفوذ کرده بود، اعتماد داشت. برخلاف دیگر جبهه‌ها، از عوامل اطلاعاتی بریتانیا در قفقاز که از آغاز جنگ رسماً با ارتش روسیه در آن منطقه همکاری می‌کردند،[۵] گزارشی مبنی بر تضعیف روحیه و بی‌انضباطی در نیروهای روسیه دریافت نمی‌شد.

---

1. Moberly, *Persia,* pp. 241-42.
2. *Ibid.*, pp. 252-53.
3. *Ibid.*, p. 267.
4. I. P. Morris, "British Secret Missions in Turkestan", *Journal of Contemporary History,* 12(1977), p. 365.

۵. از آغاز جنگ همکاریهای گسترده‌ای میان سرویسهای اطلاعاتی متفقین به وجود آمد. افسران رابط بریتانیایی که از اکتبر ۱۹۱۴ عهده‌دار چنین وظیفه‌ای بودند، در وزارت جنگ روسیه حضور داشتند. فعالیتهای اطلاعاتی در مورد عثمانی در جبههٔ قفقاز را کارگزار نظامی بریتانیا در قفقاز (The Caucasus Military Agent) CAUMILAGE انجام می‌داد. سرفرماندهی ارتش هند در آغاز، سروان فرانک گراهام مارش (Major Frank Graham Marsh) را که درگذشته کنسول بریتانیا در مشهد بود، به عنوان نخستین افسر رابط به قفقاز اعزام کرد و او در ژانویهٔ ۱۹۱۵م وارد تفلیس شد. جانشین او در فاصله نوامبر ۱۹۱۶ ـ آوریل ۱۹۱۷ سرهنگ دوم ویول

افزون بر این، جبههٔ جنگ با عثمانی نیز به سبب ضعف ترک‌ها عملاً دچار سکون شده بود. از این رو، بریتانیا بارها از ژنرال آلکسیف[۱]، رئیس ستاد کل ارتش روسیه، خواست تا با عملیات آفندی ارتش قفقاز، از فشار ترک‌ها بر ارتش بریتانیا که تازه بغداد را فتح کرده بود، بکاهد. اگرچه این تقاضا هیچگاه اجابت نشد، در ژوئیهٔ ۱۹۱۷م/ شوال ۱۳۳۵ق، وزارت جنگ بریتانیا در مورد توانایی و روحیه ارتش قفقاز همچنان اطمینان داشت.[۲] اما بزودی در پی گزارشهایی مبنی بر بی‌انضباطی سربازان روس در جبهه غرب ایران و بغداد (ژوئیه)، اطلاعات واصله به کابینه جنگ، از فروپاشی قریب‌الوقوع نیروهای روسیه و ناتوانی فرماندهان آن در ترتیب دادن عقب‌نشینی منظم سربازان جبهه قفقاز خبر می‌داد (آگوست ۱۹۱۷م). به دنبال انقلاب بلشویک‌ها که از آوریل ۱۹۱۷م/ رجب ۱۳۳۵ق با اعلام مخالفت خود با جنگ «امپریالیست‌ها»، شعار «داردانل را نمی‌خواهیم» سر داده بودند، در اکتبر/ نوامبر، اندک انتظام لشکرهای روسی در قفقاز نیز از میان رفت و ترک جبهه در میان سربازان شدت یافت. پیامد این وضع برای لندن قطع امید از آنها و نیز نگرانی از پیشروی ترک‌ها در قفقاز بود که از جهات سوق‌الجیشی، امنیتی و اقتصادی اهمیت بسیار داشت.[۳] با توجه به کمبود نفت که ماشین جنگی آلمان - اتریش را در اروپا کُند کرده بود،

(Lieut. Colonel A. Wavell) بود. همکاریهای اطلاعاتی بریتانیا با روسیه در قفقاز، ایران و بین‌النهرین از اواخر ۱۹۱۶ افزایش یافت. در ایران سروان رولاندسون (Major Rowlandson) افسر رابط بریتانیا با قوای اعزامی روسیه بود، نک:

Y. Sheffy, *British Military Intelligence in the Palestine Campaign: 1914-1918,* London, Frank Cass, 1998, pp. 171-175.

1. General M. V. Alexiev

2. A. H. Arslanian, "The British Decision to Interven in Transcaucasia during World War I", *Armenian Review,* 27(1974), p. 147; *idem*, "British Wartime Pledges, 1917.18: The Armenian Case", *Journal of Contemporary History,* 13(1978), p. 519; W. E. D. Allen and p. Muratoff, *Caucasiam Battelefields, A History of The Wars on the Turco-Caucasian Border, 1918-1921,* Cambridge, Cambridge University Press, 1953, pp. 457, 482-83.

3. Allen and Muratoff, p. 457;

برای مخالف بلشویک‌ها با انضمام داردانل به قلمرو روسیه، قس: Wheeler-Bennett, pp. 29-30

به گفتهٔ مابرلی (*Persia*, p. 255) ژنرال اُفلی شور (Offley Shore) رئیس هیئت نظامی بریتانیا در قفقاز، در ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷م متقاعد شده بود که در جبهه قفقاز روس‌ها دیگر قابل اتکا نبودند و ادامهٔ مقاومت آنها تا پایان

خطر پیشروی آلمان ـ عثمانی به سوی منابع استراتژیک نفت باکو و منگنز گرجستان در حالی وجود داشت که فرماندهان و افسران قفقاز از سازمان‌دهی مقاومتی مؤثر ناتوان بودند و این می‌توانست دستیابی آلمان‌ها را به این منابع تسهیل کند. استیلا بر نفت باکو علاوه بر افزایش تحرکات نظامی قدرتهای مرکزی، می‌توانست به عنوان ابزاری کارآمد برای فشار بر پتروگراد به کار گرفته شود که از دهه‌ها قبل به نحوی روزافزون به نفت باکو وابسته شده بود.[۱]

نفت و دیگر مواد خام، تنها دستاورد پیشروی آلمان ـ عثمانی به قفقاز نبود؛ قفقاز ـ چنانکه پیشتر یادآور شدیم ـ از لحاظ سوق‌الجیشی اهمیت بسیار داشت: از یک سو روسیه بی‌دفاع را به فلات ایران متصل می‌کرد، از دیگر سو، به گفتهٔ مدیر بخش اطلاعات ارتش بریتانیا، از جهت فراهم آوردن امکان لشکرکشی به سوی هند حائز اهمیّت بود، اما نه برای روسیه که برای قدرتی غربی، زیرا روسیه می‌توانست چنین تهاجمی را به نحوی آسانتر از طریق آسیای مرکزی به اجرا درآورد.[۲] استیلای قدرتهای مرکزی بر قفقاز همچنین راه پیشروی آنها را از طریق دریای خزر و ایران به سوی خلیج فارس، افغانستان، هند و آسیای مرکزی هموار می‌کرد و شرایط محلی در قفقاز و مناطق همجوار آن نیز راه پیشروی آلمان ـ عثمانی را تسهیل کرده بود. بلغارستان به رغم سوابق خصومت با استانبول، با پیوستن به جمع متحدان آلمان، در ۱۹۱۶م به همراه اتریش با تصرف بخش بزرگی از رومانی، دولت آن کشور را وادار کرده بود تا پایتخت خود را به طور موقت به جسی[۳] انتقال دهد. هیئتهای نظامی و سیاسی متفقین در کنار دولت رومانی در آنجا مستقر بودند تا با تجدید سازمان ارتش رومانی، مقاومت را احیاء کنند.

در ایران نیز که سیاست اعلام شدهٔ لندن بر مبنای توافقنامهٔ ۱۹۰۷م روسیه ـ انگلیس قرار داشت، دورنمای اوضاع، به نفع بریتانیا نمی‌نمود. در وضعیتی که پتروگراد ـ سنت پترزبورگ

زمستان جای تردید داشت.

۱. نک: صص ۴-۳.

2. R. H. Ullman, *Anglo-Soviet Relations, 1917-1921,* vol. II, Princeton, Princeton University Press, 1968, p. 77.

3. Jassy

پیش از جنگ ـ به مفاد توافقنامه پایبندی نشان نمی‌داد، اهمیت ایران در دفاع از امپراتوری بریتانیا به طور روزافزون افزایش می‌یافت. از ۱۹۱۱م با دوراندیشی و اصرار آدمیرال فیشر (لرد اول دریاداری، ۱۰-۱۹۰۴م) و سپس جانشین او، وینستون چرچیل، برای مقابله با بحریهٔ رو به تقویت آلمان، از طریق نوسازی و تغییر سوخت ناوگان بریتانیا از زغال‌سنگ به نفت که مستلزم در اختیار داشتن منابع قابل اتکا از این سوخت باارزش بود، میادین نفت جنوب ایران مورد توجه وایت‌هال قرار گرفت و با خرید سهام شرکت نفت ایران و انگلیس خود از عمده شرکاء شرکت گردید. در نتیجه، بریتانیا در حالی به نحوی فزاینده درگیر مسائل جنوب ایران می‌شد که مشی نوسازی کشتیهای جنگی و حذف کشتیهای زغالسوز (۱۹۱۴-۱۹۱۱)، بحریهٔ انگلیس را به نفت ایران متکی می‌کرد.[۱] این تحولات بریتانیا را بر آن داشت تا با تجدیدنظر در سیاست سنتی خود در قبال عثمانی که به جمع قدرتهای مرکزی پیوسته بود، در ازای انضمام بخش بیطرف ایران به منطقه نفوذ خود، دست روسیه را در استیلا بر بغازها باز بگذارد تا منافع استراتژیک بریتانیا در جنوب ایران حفظ شود (۱۹۱۵م).[۲] بدین منظور، علاوه بر وابستگی به روسیه برای حفظ قلمرو خود در شرق،[۳] در ۱۹۱۶م نیروی نظامی موسوم به تفنگداران جنوب ایران (SPR) را تحت فرماندهی افسران بریتانیایی ایجاد کرد. ناتوانی سیاسی و نیاز مالی موجب شد تا دولت ایران به ریاست سپهسالار، نیروی مذکور را به رسمیت بشناسد.[۴]

---

1. M. Jack, "The Purchase of the British Governments shares in the British Petroleum Company, 1912.1914", *Past and Present,* 39(1968), pp. 139-68; Seigle, pp. 178ff; Adelson, pp. 96-100.

2. R. L. Greaves, "Same Aspects of the Anglo-Russian Convention and its working in Persia, 1907-1914", part II, *Bulletin of School of Oriental and African Studies*, XXXI(1968), pp. 297ff; Wm. J. Olsan, *Anglo-Iranian Relations during World War I*, London, Frank Cass, 1984, pp. 62-63;
برای متن توافق بریتانیا با روسیه در مورد بغازها، استانبول و ایران، نک:
British Memorandum to the Russian Government, 27 Feb. 1915; Russian Foreign Minister to Russian Ambassador in Paris, 5 March 1915, in J. C. Hurewitz ed., *Diplomacy in the Near and Middle East,* vol. 2, doc. 5, p. 7.

۳. نک: صص ۱۷-۱۶.

4. Olson, pp. 153 ff.; H. Sabahi, *British Policy in Iran, 1918-1925,* London, Frank Cass, 1990, pp. 34-35.

از پس انقلاب مارس روسیه و فروپاشی ارتش تزاری، ایران شاهد تجدید فعالیت دموکرات‌ها و ملیونی بود که از آغاز جنگ و در پاسخ به مداخلات و اجحافات روسیه و بریتانیا از قدرتهای مرکزی طرفداری می‌کردند. اینان با استفاده از فرصت ناشی از اشتغال دولت موقت روسیه به مسائل داخلی آن کشور، برای احیای دموکراسی، تجدید مجلس و استقلال ایران می‌کوشیدند. نتیجه این تحولات افزایش مخالفت با بریتانیا در کشور، سقوط کابینهٔ طرفدار متفقین، به ریاست وثوق‌الدوله (۶ شعبان ۱۳۳۵ق/ ۲۷ مه ۱۹۱۷م) و روی کار آمدن کابینهٔ علاءالسلطنه (۱۴ شعبان/ ۵ ژوئن) با حضور وزرایی دموکرات بود. نه تنها این کابینه، خروج نیروهای روسیه از ایران را خواستار گردید،[۱] بلکه برای جلوگیری از ادامهٔ مداخلات بیگانه و نیز پاسخ به ادعای ناتوانی ایران در دفاع از خود که بهانهٔ حضور قوای اشغالگر شده بود، لندن را از تصمیم خود برای به رسمیت نشناختن تفنگداران جنوب و نیز تشکیل نیروی متحدالشکل از بریگاد قزاق و تفنگداران جنوب آگاه کرد (۷ شوال ۱۳۳۵ق/ ۲۷ ژوئیهٔ ۱۹۱۷م).[۲] در لندن، جلسه‌ای با شرکت نمایندگان وزارت امور خارجه، وزارت هندوستان و وزارت جنگ به ریاست لرد کرزن برای بررسی تصمیمات اخیر دولت ایران تشکیل شد. به رغم هشدار نایب‌السلطنه هند مبنی بر لزوم اتخاذ سیاستی جدید، نشست مذکور به این امید که روسیه قادر به حل مشکلات داخلی خود و ورود مجدد به صحنهٔ سیاست ایران خواهد بود، به این نتیجه رسید که زمان برای تجدید نظر در سیاست بریتانیا یا هرگونه تغییر در توافقات بین‌المللی دربارهٔ منطقهٔ مناسب نیست (۱۱ شوال / ۳۱ ژوئیه).[۳] البته در همان زمان، گیلان عرصهٔ تجدید فعالیت جنبش

---

۱. نک: ص ۱۹.

۲. به عنوان نمونه، نک:

Marling to Cecil, no. 75, very confidential, 11 June 1917; same to Balfour, no. 13, 7 Feb. 1918, both in M. Burrell and R. L. Jarman ed. *Iran Political Diaries, 1881-1965,* vol. 5 (1910.1920), U. K., 1997, pp. 788 ff, 801 ff (hereafter: *IPD*; Moberly, *Persia,* pp. 232-33, 242-44.

3. F. Stanwood, *War, Revolution and British Imperialism in Central Asia,* London, Ithaca Press, 1983, p. 29.

با ادامه این نشستهای تخصصی در مورد ایران، «کمیته ایران» شکل گرفت.

ضدبیگانهٔ جنگلی‌ها بود.

بدین ترتیب انقلاب مارس/ فوریهٔ روسیه و سقوط تزاریسم درحالیکه در حوضهٔ دریای خزر فرصتی بی‌سابقه برای تحرکات استقلال‌طلبانه و ملی ـ دینی در سرزمینهای پیرامونی روسیه و نیز ایران فراهم آورد. فروپاشی ارتش روسیه، این مناطق و همچنین کشورهای همجوار آنها ـ افغانستان و هند ـ را در برابر پیشروی نظامی قدرتهای مرکزی بی‌دفاع کرده بود. برای بریتانیا که گسترده‌ترین مستعمرات و بیشترین منافع را در شرق داشت، تداوم آشوب یا موفقیت تحرکات استقلال‌طلبانه در سرزمینهای مجاور هند، اگرنه بیشتر، همانند پیشروی نظامی قدرتهای مرکزی مخاطره‌آمیز محسوب می‌شد، به ویژه اینکه آلمان و عثمانی می‌توانستند از خواستهای استقلال‌طلبانه ملل و اقوام حوضهٔ دریای خزر برای نیل به اهداف خود بهره‌برداری کنند.

شرایط حاکم بر روسیه و مناطق همجوار آن، نامیدی از کرنسکی و دولت موقت او از یکسو، لزوم فعال نگاه داشتن جبههٔ روسیه از دیگر سوی، موجب شد تا توجه متفقین به ژنرال تزاری کالدین [1] ـ فرمانده و آتامان منتخب قزاق‌های منطقه دُن ـ جلب شود که با استفاده از ضعف قدرت دولت مرکزی، پاره‌ای امتیازات خودمختاری را تجدید کرده بود.[2] وی با حمایت از شورش ناموفق ژنرال کرنیلوف[3] بر دولت کرنسکی (سپتامبر ۱۹۱۷م/ ذیحجه ۱۳۳۵ق) و سپس توفیق در عقب راندن نیروی دولت موقت، منطقهٔ دن و شهر نووچرکاسک[4] را محل تجمع نظامیان تزاری و سیاستمداران دست راستی سلطنت‌طلب قرار داده بود. کوشش آنها برای جلب حمایت نمایندگان متفقین در پتروگراد و جسی (پایتخت موقت رومانی) برای ایجاد هسته‌ای جهت

---

1. General A. M. Kaledin

۲. برای جوامع قزاق، مناسبات آنها با حکومت تزارها و نیز امتیازاتشان که در طول زمان کاهش یافته بود، نک:
M. A. Czaplicka, "The Evolution of the Cossack Communities", *Journal of the Central Asian Society,* 7(1918), pp. 42-58; Mawdsley, p. 17.

۳. برای شورش ژنرال L. G. Kornilov به عنوان نمونه نک:
Wheeler-Bennett, p. 56.

4. Novocherkassk

تجدید مقاومت در جبهه شرق علیه آلمان، پاسخ مثبت دریافت کرد و به موازات آن، حرکت دیگری به رهبری بلشویک‌ها در اکتبر/ نوامبر ۱۹۱۷م با ساقط کردن دولت کرنسکی، عامل جدیدی را در عرصه‌های جنگ، دیپلماسی و ایدئولوژی به صحنه آورد. این عامل جدید، سیاست سنتی و متداول در اروپا را به چالش می‌کشید و موجب بروز تنش در مناطق غیراروپایی، به ویژه نواحی پیرامونی در داخل قلمرو خود امپراتوری روسیه و نیز در کشورهای همجوار آن می‌گردید. از این رو، علاوه بر دیپلماتها و دولتهای غربی، نمایندگان سیاسی ایران در پتروگراد نیز با حساسیت و دقت تحولات روسیه را زیرنظر داشتند و به تهران منتقل می‌کردند.[1]

نخستین واکنش جدی در برابر روی کار آمدن بلشویک‌ها و شرایط جدید در روسیه، در منطقهٔ دن ظاهر شد. یک روز پس از پیروزی انقلاب بلشویکی - یا بنابر منابع غربی «کودتا» - در پتروگراد (۷ نوامبر/ اکتبر ۱۹۱۷م)، کالدین که در دورهٔ دولت موقت در رأس حکومتی عملاً مستقل در منطقه دن قرار داشت، ضمن مخالفت با دولت بلشویکی، دولت قزاق دن را مستقل و پایبند به اهداف متفقین اعلام کرد. پس از او آتامانها یا رؤسای یازده جامعهٔ دیگر قزاق نیز که از دن تا شرق سیبری پخش بودند، دست به عمل مشابهی زدند، از آن جمله دیوتوف، آتامان قزاق‌های اورنبورگ.[2] به زودی به موازات قزاق‌ها، دولتهای دیگری در فنلاند، اوکراین و قفقاز سر برآوردند که از شناسایی دولت بلشویکی و نیز یکدیگر سرباز زدند.[3]

در قفقاز که در ماههای اخیر شاهد فروپاشی هم زمان اقتدار دولت موقت و مقاومت ارتش روسیه در جبههٔ عثمانی بود، قدرت سیاسی در دست احزاب ملی منطقه، یعنی گرجی‌ها،

---

۱. گزارشهای ارسالی توسط اسدخان بهادر کاردار ایران در پتروگراد مؤید این حساسیت است. برای بخشی از گزارشهای او که توسط منابع غربی نیز تأیید می‌شود، نک: سپهر، صص ۴۵۷ به بعد؛ برای توجه دیپلماتهای ایران در قفقاز، نک: ک. بیات، *توفان بر فراز قفقاز*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰.

۲. به عنوان نمونه، نک:

Carr, I, p. 294, note 2; G. F. Kennan, *Russia Leaves the War*, New Jersey, Princeton University Press, 1956, pp. 162-65 (hereafter: Kennan, *Russia*);

نیز نک اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، ۱ صفر ۱۳۳۶، سپهر، ص ۴۵۹؛ لازم به ذکر است که در این تلگرام نام کالدین به اشتباه «کالدوین» ضبط شده است.

۳. اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، صفر ۱۳۳۶، سپهر، ص ۴۶۰.

ارامنه و مسلمانان بومی قرار داشت و به همین سبب، موقعیت بلشویک‌ها ضعیف بود. گرجی‌ها و ارامنه نه تنها از بابت صدمات ناشی از عقب نشینی سربازان روسی نگران بودند، بلکه از تهاجم عثمانی به قفقاز نیز واهمه داشتند. مسلمانان بومی ساکن در شرق مناطق گرجی و ارمنی‌نشین، در سرزمینهای مجاور دریای خزر، به رغم احساسات دینی و خطر کمتر مواجهه با تهاجم ترکهای عثمانی، طرفدار نظم و همکاری با اقوام و ملل همسایهٔ خود و ایجاد اقتداری منطقه‌ای در قفقاز بودند. عناصر تشکیل سازمان اداری خودمختار که دربرگیرندهٔ هر سه قوم مذکور باشد، از زمان دولت موقت کرنسکی در منطقه وجود داشت. پس از انقلاب بلشویکی این عناصر تقویت شدند و دولتی منطقه‌ای موسوم به کمیساریای قفقاز[1] در تفلیس - مرکز اداری قفقاز - تشکیل دادند تا موقتاً عهده‌دار امور گردد (۲۸/۱۵ نوامبر ۱۹۱۷/ ۲۹ محرم ۱۳۳۶ق). اعضای این دولت به ملیتها و گرایشهای سیاسی گوناگون تعلق داشتند. در ۲۹ نوامبر با خلع سلاح بلشویک‌های تفلیس، کمیساریای مذکور، حاکمیت *دوفاکتو* به دست آورد و با توافق اعضاء، ضمن عدم اعلام استقلال، قرار شد تا تشکیل مجمعی از سراسر روسیه، از شناسایی دولت بلشویکی پتروگراد خودداری کنند. پس از انحلال مجلس مؤسسان از سوی بلشویک‌ها، این هیئت اداری با یک مجلس قانونگذاری (Seim) تقویت گردید که اعضای آن را منتخبان انتخابات مجلس مؤسسان روسیه در قفقاز (۲۸-۲۶ نوامبر ۱۹۱۷م) تشکیل می‌دادند. بلشویک‌ها که به سبب عدم محبوبیت در قفقاز، در انتخابات مذکور فقط ۴/۳ درصد از آراء را به دست آورده بودند، در دسامبر ۱۹۱۷م کوشیدند تا با تحریکات و استفاده از نیروی نظامی، قدرت را در تفلیس و قفقاز قبضه کنند. این کوشش به جایی نرسید و حتی موجبات تضعیف بیشتر ایشان را در تفلیس فراهم آورد.[2]

منطقهٔ نفت‌خیز باکو، به سبب محیط صنعتی و تنوع اقوام، و ظهور سازمانها و احزاب

---

1. Zakavkazskii Komissariat

2. Carr, I, pp. 340-41; F. Kazemzadeh, *The Struggle For Transcaucasia (1917-1921)*, New York, Philosophical Library, 1951, pp. 55-58; Kennan, *Russia*, pp. 166-67; R. H. Ullman, *Anglo-Soviet Relations, 1917-1921*, vol. I, Princeton, Princeton University Press, 1961, pp. 50-51; Mawdesly, p. 27;

و نیز ر.ک: بیات، صص ۲۱، ۲۷، ۳۵.

گوناگون، شرایط متفاوت بود. حزب مساوات که در میان مسلمانان بومی قفقاز نفوذ چشمگیری داشت، به رغم داشتن بیشترین آراء در انتخابات مذکور، در مخالفت با واگذاری تمام قدرت حکومتی به کمیته اجرایی باکو، از مشارکت در آن سرباز زده بود. این موضع، عرصه را برای فعالیت دیگر احزاب به ویژه بلشویک‌ها که کمترین آراء را در انتخابات به دست آورده بودند، باز گذاشت. نتیجهٔ این شرایط، اقتدار کمیتهٔ اجرایی باکو بود که تمام اعضای آن را سوسیالیست‌های انقلابی چپگرا و بلشویک‌ها تشکیل می‌دادند. ریاست این کمیته با استپان شائومیان - از یاران لنین - بود که به عنوان «کمیسار فوق‌العادهٔ» پتروگراد در باکو فعالیت می‌کرد. شورای کمیسارهای خلق باکو، برخلاف کمیساریای قفقاز پیرو سیاستها و مواضع سُوِیت بلشویک‌ها در پتروگراد بود و بدین ترتیب باکو به تنها دژ بلشویزم در قفقاز تبدیل شد.[۱]

با وجود توصیه‌های مکرر نمایندگان سیاسی و نظامی متفقین در روسیه مبنی بر لزوم حفظ جنوب آن کشور (از کوههای اورال - شمال حوضه رود دُن - دریای سیاه) و منابع نفت، زغال‌سنگ و غلات آن از تصرف آلمان، لندن و متحدانش در آغاز به منظور اجتناب از سوق دادن بلشویک‌ها به سوی آلمان سیاستی محتاطانه در پیش گرفته بودند. در مورد بلشویک‌ها، این آشکار بود که در دورهٔ دولت موقت با دعوت از سربازان به تشکیل شوراها در واحدهای نظامی و سیاسی کردن آنها، در شیوع بی‌نظمی و نافرمانی از افسران مافوق، که به فروپاشی ارتش روسیه انجامید، نقش مهمی ایفا کرده بودند.[۲] افزون بر اینکه در ۸ نوامبر - یعنی یک روز پس از کسب قدرت در پتروگراد - لنین و یارانش موافقت دومین کنگرهٔ سراسری نمایندگان شوراهای کارگران،

---

1. Kazemzadeh, pp. 48-53, 64-69; Swietochowski, *Russia and Azerbaijan: A borderland in transition*, New York, Colmbia University Press, 1995, pp. 61ff; *idem*, "The Himmat Party: Socialism and The national question in Russian Azerbaijan 1904.1920", *Cahiers du Monde russe et soviétique*, 19(1978), pp. 125-26.

۲. به عنوان نمونه، نکـ:

Gen. W. B. Judson, Memorandum, no. 1186, 1 August 1917 in N. V. Salzman ed., *Russia in War and Revolution: General William V. Judson's Accounts from Petrograd, 1917-1918,* Kent, Kent University Press, 1998, p. 54; Buchanan, II, pp. 107,166.

سربازان و کشاورزان روسیه را با مصوبه‌ای دربارهٔ صلح به دست آوردند. این مصوبه، تمام ملل و دول درگیر در جنگ را مخاطب قرار می‌داد و ضمن اعلان تصمیم قطعی دولت بلشویکی برای دستیابی به صلح، آنها را به ترک مخاصمه و مذاکرهٔ فوری برای صلحی «دمکراتیک» بدون «انضمام» سرزمینهای غیر و «غرامت جنگی» فرا می‌خواند. علاوه بر این، مصوبهٔ مذکور با تأکید بر تصمیم دولت بلشویکی برای کنار گذاشتن «دیپلماسی پنهان»، عهد می‌کرد متن «معاهدات منعقده یا تأیید شده» از سوی دولت روسیهٔ تزاری را منتشر کند. مخاطب اصلی این دعوت کارگران پیشرفته‌ترین کشورها، انگلیس، فرانسه و آلمان، یعنی طرفهای اصلی در جنگ بودند و از آنها دعوت می‌شد تا به عنوان سرمشقی برای کارگران جهان، همانند زحمتکشان روسیه، به ایجاد شوراها مبادرت کنند.[1]

این دعوت به صلح اگرچه با استقبال قدرتهای مرکزی مواجه گردید، از دیدگاه متفقین حرکتی سخت غیردوستانه بود؛ در کشورهای غربی، روسیه هنوز یکی از متفقین محسوب می‌شد. دعوت بلشویک‌ها به صلح، بدون مشاوره یا اخطار قبلی به متفقین صورت گرفته بود و تعهدات روسیه در ۵ سپتامبر ۱۹۱۴م را نقض می‌کرد، از آن جمله عدم انعقاد پیمان صلح جداگانه با قدرتهای مرکزی. این تصمیم بلشویک‌ها نه تنها به اهداف متفقین لطمه می‌زد، بلکه از دیدگاه عمومی در غرب عملی خائنانه تلقی می‌شد. افزون بر اینکه شکل و واژه‌های آن نامتداول و برای دولتهای غربی توهین‌آمیز بود، زیرا برخلاف عرف دیپلماتیک مخاطب آن نه دولتها که ملتها بودند و به مردم غیرروس پیشنهاد می‌کرد که با ایجاد سازمانهای جدید و مافوق دولتها، خود برای صلح اقدام کنند؛ در واقع، دعوت به انقلاب بود. وانگهی، آنچه در مصوبهٔ صلح دربارهٔ عدم انضمام سرزمینها آمده بود، به اراضی مفتوحه در جنگ و در نتیجه وحدت اجباری ملتها

---

1. Decree of Peace, in *Soviet Documents on Foreign Policy,* ed. J. Degras, vol. I, London, Oxford University Press, 1951, pp. 1-3; Wheeler-Bennett, pp. 375-78; A. Z. Rubinstein, *The Foreign Policy of the Soviet Union,* New York, Random House, 1960, doc. 5, p. 46;

برای ترجمه‌ای خلاصه شده از این مصوبه، نک: به گزارش مکاتبه رسمی لئون تروتسکی، کمیسار امور خارجه، با نمایندگی‌های دولتهای خارجی در پتروگراد از جمله نمایندگی ایران در اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام، ۶ صفر ۱۳۳۶، سپهر، ص ۴۵۹.

محدود نمی‌شد، بلکه مناسبات کلنیالیستی و مردم مستعمرات را نیز شامل می‌گردید.[۱]

اگرچه رقابت قدرتهای بزرگ برای دستیابی و گسترش مستعمرات یکی از عمده دلایل آغاز جنگ بود، از دیدگاه بلشویک‌ها محو چنین مناسباتی مبانی ایدئولوژیک داشت.[۲] چنانکه چند روز بعد، در ۱۵ نوامبر، بیانیه‌ای به امضای لنین، رئیس شورای کمیسارهای خلق (Sovnarkom) و استالین، کمیسار ملیتها، از سوی سویت پتروگراد خطاب به مردم روسیه منتشر شد که با لغو کلیه امتیازات و محدودیتهای ملی - دینی، ضمن به رسمیت شناختن آزادی اقلیتهای ملی و گروههای قومی، حق آنها را در تعیین سرنوشت خود تا جدایی از روسیه و ایجاد دولتهای مستقل اعلام می‌کرد.[۳] این مشی بلشویک‌ها علاوه بر تضاد با دیدگاههای بقایای رژیم تزاری که به تجدید امپراتوری گستردهٔ روسیه می‌اندیشیدند و نیز گروههای قومی - دینی که در گذشته از امتیازات برخوردار بودند، با منافع و اهداف متفقین به خصوص بریتانیا، در شرق نیز ناسازگاری داشت، به ویژه که به زودی دامنهٔ آن قلمروی فراتر از محدودهٔ روسیه را دربرگرفت.

به هر روی، بلشویک‌ها اعتراض بی‌ثمر نمایندگان سیاسی متفقین در باب ترک مخاصمهٔ روسیه با آلمان را به شکل انتشار معاهدات سری روسیه دادند، که گرچه با سانسور مطبوعات غرب مواجه شد، ولی مستمسکی برای تبلیغات آلمان علیه متفقین گردید.[۴]

اسدخان بهادر، کاردار ایران در پتروگراد، دربارهٔ انگیزهٔ انتشار اسناد سرّی، به تهران گزارش داد:

[در] روزنامهٔ رسمی کومیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شوراهای کارگران و سربازان امروز

---

1. Kennan, *Russia,* p. 75; Ullman, I, p. 17; C. J. Lowe and M. L. Dockrill, *The Mirage of Power,* vol. II, London, Routledge and Kegan Paul, 1972, p. 307.

۲. لنین در ۱۶-۱۹۱۵ در کتاب *Imperialism, The Highest Stage of Capitalism* و سپس در *Theses on the Socialist Revolution and the Right of Nations to Self-Determination* موضوع حق تعیین سرنوشت ملل را به نحوی مبسوط مورد بررسی، تجزیه و تحلیل قرار داده بود.

۳. نک: ص ۴۰-۳۹.

۴. برای اعتراض به عنوان نمونه، نک اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، صفر ۱۳۳۶، سپهر، ص ۴۶۰؛ برای واکنش، نک:

Kennan, *Russia,* pp. 92, 144; Mayer, p. 278.

مقاله‌ای راجع به قرارداد مخفی بین روس و انگلیس در باب ایران مندرج [است] که در آن بی‌طرفی ایران را دفاع [کرده] و می‌نویسد انتشار قراردادهای مخفی خدمت بزرگی به تمامیت و استقلال ایران است و این اقدام به عموم ملل آسیایی ثابت نمود که انقلاب روسیه موهومی نیست و تمام ملل آسیایی همجوار روسیه به واسطهٔ فتح اصول پروله‌تاریای [کذا] روسیه می‌توانند از آتیهٔ خود کمال اطمینان را داشته و در آینده منتظر کمک روسیه در دفاع از ظالمین خودشان باشند.[۱]

هم‌زمان با تحولات در روسیه و تصمیم بلشویک‌ها به صلح، لندن نیز در پاسخ به شرایط و الزامات جدید شاهد تغییر در مراکز تصمیم‌گیری بود. پیش از آغاز مذاکرات ترک مخاصمه بلشویک‌ها با آلمان، لویدجورج برای هماهنگی کوششهای سیاسی، نظامی و استراتژی متفقین و همچنین برای فائق آمدن بر رهبران نظامی طرفدار تمرکز بر جبههٔ غرب ـ ژنرال رابرتسون و ژنرال هیگ ـ شورای عالی جنگ متفقین[۲]، را در ورسای تأسیس کرد (پایان نوامبر ۱۹۱۷م). نخست‌وزیران متفقین، لویدجورج (بریتانیا)، کلمانسو (فرانسه)، اورلاندو (ایتالیا)، و نمایندهٔ پرزیدنت ویلسون رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا به عنوان عضو پیوسته، اعضای این شورای عالی بودند. این شورا بر اساس طرحهای جنگی و پیشنهادهای نمایندگان نظامی دائم متفقین در شورا، به اتفاق آرا در مورد استراتژی و سیاست جنگی تصمیم‌گیری می‌کرد. بدین ترتیب دیگر ژنرال رابرتسون و همکفرانش تعیین کننده استراتژی جنگ نبودند. به زودی در فوریهٔ ۱۹۱۸م ژنرال ویلسون[۳] جانشین ژنرال رابرتسون در ستاد کل ارتش بریتانیا شد.[۴] سپس در کابینهٔ بریتانیا نیز لرد دربی ـ وزیر جنگ طرفدار تمرکز در جبهه غرب که از محافظه کاران بود و با سران نظامی مناسبات خوبی داشت[۵] ـ جای خود را به لرد میلنر داد که از اعضای کابینهٔ جنگ و از

---

۱. اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، صفر ۱۳۳۶، سپهر، ص ۴۶۲.

2. The Supreme War Council

3. General Sir H. Wilson

4. Adelson, pp. 139-40; Ullman, I, pp. 25-27; Kennan, *Russia*, pp. 97, 131-35; M. Hughes, *Allenby and British Strategy in the Middle East, 1917-1919,* London, Frank Cass, 1999, pp. 24-26.

5. " Derby, Lord Edward Stanly", *Dictionary of the First World War,* p. 131.

طرفداران عملیات در شرق و مداخله نظامی در روسیه بود (آوریل ۱۹۱۸م).[1] گفتنی است، تأسیس کمیتهٔ شرقی[2] نیز که اداره اطلاعاتی خاص داشت (مارس ۱۹۱۸م) حاصل پیشنهاد میلنر به کابینهٔ جنگ بود تا حل و فصل مشکلات جدایی روسیه از متفقین و خلاً ناشی از فروپاشی آن قدرت در خاورمیانه و آسیای مرکزی و طرحهای بریتانیا در مناطق مذکور به آن محول شود.[3]

به هر روی آنچه به عنوان نخستین اقدامات شورای عالی جنگ در برابر موضوع

---

1. "Milner, Lord Alfred", *Dictionary of the First World War,* p. 322.

2. Eastern Committee

۳. کابینهٔ جنگ برای اتخاذ تصمیم در مورد موضوعات گوناگون به کمیته‌های تخصصی موقت مراجعه می‌کرد. همهٔ کمیته‌ها بجز کمیته شرقی، اساساً با امور محلی مناطق گوناگون سروکار داشتند. کمیتهٔ شرقی نیز برای عهده‌دار شدن کار کمیتهٔ ایران و کمیتهٔ خاور میانه که از ۱۹۱۷م موجود بودند، تأسیس گردید. ریاست کمیتهٔ شرقی که قرار بود برخلاف دیگر کمیته‌ها به کار خود ادامه دهد به لردکرزن محول گردید. او زمانی نایب‌السلطنهٔ هندوستان بود و توجهی خاص و اشراف به شرق و مسائل آن داشت. دیگر اعضای این کمیته عبارت بودند از: ژنرال اسموتز (Gen. J. Smuts) از آفریقای جنوبی و عضو دائم کابینهٔ جنگ؛ لرد بالفور (Lord A. Balfour) وزیر امور خارجه؛ لرد سسیل (Lord R. Cecil) قائم مقام وزارت امور خارجه؛ مونتاگیو (E. Montagu) وزیر هندوستان؛ ژنرال ویلسون رئیس ستاد کل ارتش امپراتوری بریتانیا؛ لرد هاردینگ (Lord Harding) مشاور وزیر امور خارجه؛ ژنرال و. ثویتز (Gen. W. Thwaites) رئیس بخش اطلاعات نظامی. در صورت لزوم، افراد دیگری هم به کمیته دعوت می‌شدند. منطقهٔ تحت پوشش کمیتهٔ شرقی از سواحل شرقی مدیترانه تا هند را دربر می‌گرفت و قفقاز را نیز شامل می‌شد، نک:

Hughes, p. 115; Ullman, I, p. 307, note 16; II, pp. 66-67; E. Goldstein, *Winning the peace,* Oxford, Clarendon Press, 1991, p. 156, note 12.

در مورد پیدایش وظایف کمیته ایران The Persian Committee ذکر این نکته ضروری است که به دنبال انقلاب مارس در روسیه و اختلاف نظر میان هندوستان، وزارت هند (در لندن)، وزارت امور خارجه بریتانیا و وزیر مختار بریتانیا در تهران، پیرامون سیاستی که می‌بایست در قبال ایران اتخاذ شود، لردکرزن در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۷م از وزارت هند و وزارت امور خارجه دعوت کرد تا در اجلاسی دربارهٔ ایران رایزنی شود. هدف وی تعیین هیئتی برای سیاستگذاری در مورد ایران بود. این اجلاس در ۳۱ ژوئیه به ریاست کرزن تشکیل شد و نمایندگان وزارت امور خارجه در این جلسه عبارت بودند: از لردبالفور، لردهاردینگ و اولیفنت (Oliphant) از جانب وزارت هند نیز مونتاگیو، هرتزل (Hirtzel) و شاکبرگ (J. Shuckburgh) و از سوی ارتش بریتانیا، رئیس اطلاعات نظامی در آن شرکت داشتند. جلسات بعدی این گروه به «کمیتهٔ ایران» موسوم شد. گفتنی است، در وزارت هندوستان امور مربوط به ایران در ادارهٔ سیاسی و سری آن وزارتخانه حل و فصل می‌شد که در ۱۹۱۷م ریاست آن با شاکبرگ بود، نک:

Stanwood, *War,* pp. 21, 24.

بلشویک‌ها و جنگ می‌توان ذکر کرد، ابراز تمایل اعضای آن به حمایت از تحرکات ضد بلشویکی و اعزام هیئتی بریتانیایی ـ فرانسوی برای بررسی وضعیت کالدین بود. علاوه بر این، در همان نخستین اجلاس شورا، موضوع مداخلهٔ نظامی در سیبری برای حفظ خط آهن سراسری آنجا با دو هدف جلوگیری از تصرف احتمالی آن به دست آلمان و نیز داشتن کانالی برای دسترسی به نیروهای ضد بلشویک جنوب روسیه مورد بحث قرار گرفت (۱ دسامبر ۱۹۱۷م/صفر ۱۳۳۶ق).[۱] از این پس، موضوع جنگ و مناسبات متفقین با بلشویک‌ها وارد مرحله‌ای نوین شد؛ زیرا یک روز پیش از آغاز مذاکرات ترک مخاصمهٔ بلشویک‌ها با آلمان، در برست لیتوسک[۲]، کابینهٔ جنگ بریتانیا تصمیمات مهمّی اتخاذ کرد که در روز بعد به سرجورج بیوکانن، سفیر بریتانیا در پتروگراد، ابلاغ گردید. بنابر مصوبهٔ کابینهٔ جنگ، می‌بایست از طریق تقویت ژنرالهای ضد بلشویک، کالدین و آلکسیف، از صلح جداگانهٔ روسیه با آلمان جلوگیری شود. علاوه بر این، به اعتقاد کابینهٔ جنگ، در صورت تشکیل بلوکی از قزاق‌ها، قفقاز، رومانی و اوکراین، امکان ایجاد دولتی با ثبات در جنوب روسیه فراهم می‌آمد که نفت، زغال‌سنگ و غلات روسیه را در اختیار داشت. از همین رو بیوکانن موظف بود از هر طریق مقتضی و بدون محدودیت مالی برای تحقق این هدف اقدام کند. گفتنی است، پیامی مشابه و دستورالعمل لازم به نمایندگان بریتانیا در جسی (رومانی) و سر چارلز مارلینگ، وزیر مختار بریتانیا در تهران، نیز ارسال شد (۳ دسامبر ۱۹۱۷م/ صفر ۱۳۳۶ق) که مورد اخیر جایگاه ایران را در طرحهای لندن تبیین می‌کرد.[۳]

در روز آغاز مذاکرات ترک مخاصمهٔ بلشویک‌ها با آلمان در برست لیتوسک (۳ دسامبر)، شورای کمیساریای خلق طی اعلامیه‌ای به امضای لنین و استالین، مسلمانان روسیه و مردم شرق را به انقلاب فراخواند. در این دعوت پس از ذکر اینکه «حتی» هندوستان نیز «پرچم انقلاب»

---

1. Kennan, *Russia,* p. 300; Ullman, I, p. 45; Lowe and Dockrill, II, p. 310.
2. Brest-Litovsk
3. Cecil to Buchanan, no. 2407, 3 Dec. 1917, FO 371/3018/224839 in C. J. Lowe and M. L. Dockrill ed. *The Mirage of Power,* vol. III (Documents, British Foreign Policy, 1902.1922), no. 151, p. 661 (hereafter: *Mirage, III*); Ullman, I, pp. 46-47.

برافراشته، با یادآوری مضایق دوران تزاری، «مسلمانان روسیه، ولگا، تاتارهای کریمه، قرقیزها، سارت‌های سیبری و ترکستان، ترک و تاتارهای قفقاز، چچنی‌ها، قزاق‌های کوههای شمال قفقاز» را که همه در حوضهٔ دریای خزر سکونت داشتند، در مناطق ملی و فرهنگی خود، در پیروی از اعتقادات و رسوم خویش آزاد اعلام می‌کرد و از آنها می‌خواست تا «حیات ملی» خود را بی‌هیچ مانعی، آزادانه سازماندهی کنند. این بیانیه، در بخشهای دیگری مسلمانان ایران، عثمانی، عرب‌ها و هندوها را که اروپاییان استثمار کرده بودند، از الغاء کلیهٔ معاهدات تزاری آگاه می‌کرد. در این بیانیه در مورد ایران آمده است:

> **ما معاهدهٔ تقسیم [۱۹۰۷م] را بی‌اعتبار اعلام می‌کنیم. پس از توقف فعالیتهای نظامی، سربازان [روسی] فوراً از ایران عقب کشیده خواهند شد و برای ایرانیان حق تعیین سرنوشت تضمین خواهد گردید.**

در مورد عثمانی نیز با نفی رسمی ادعای روسیه نسبت به استانبول، قول مشابهی داده شده بود. در بیانیهٔ مزبور همچنین می‌خوانیم

> **مسلمانان شرق! ایرانیان، ترک ها، عرب‌ها و هندوها... شما نباید از روسیه و دولت انقلابی آن، که از برده شدن بترسید. باید از چپاولگران امپریالیست اروپایی، از کسانی که سرزمینهای شما را استثمار و آنها را به مستعمرات خود تبدیل کرده‌اند واهمه داشته باشید.**[۱]

گفتنی است، اسدخان، خلاصه‌ای از ترجمهٔ فارسی این بیانیه را در همان روز انتشار به تهران مخابره کرد.[۲] بدین ترتیب دولت بلشویکی با طرح شعار «حق تعیین سرنوشت» و برانگیختن جنبشهای ملی که با دیدگاه نظری بلشویزم در مورد انقلاب جهانی بر مبنای طبقات

---

۱. برای متن این بیانیه، نک:
Degras, I, pp. 15-17; Hurewitz, II, doc. 14, p. 27; B. Dmytryshyn and F. Cox ed. *The Soviet Union and The Middle East: A Documentary Record of Afghanistan, Iran and Turkey, 1917-1985,* Princetion, The Kingston Press, 1987, doc. 1, p. 3.

۲. اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، صفر ۱۳۳۶، سپهر، ص ۴۶۲.

همخوانی نداشت[1]، نه تنها اهداف و منافع امپریالیسم بریتانیا در خاورمیانه، آسیای مرکزی و شبه قاره هند را مستقیماً به مخاطره می‌انداخت، با اهداف قدرتهای مرکزی در همان مناطق نیز مخالفت می‌کرد. ناگفته نماند که شعار «حق تعیین سرنوشت» خود به منزلهٔ شمشیری دودم نیز بود که می‌توانست بخشهای آسیایی روسیه را نیز همانند بخش اروپایی آن دچار تمایلات جدایی‌طلبانه گرداند[۲] و یا همانگونه که رخ داد، لندن[۳] و قدرتهای مرکزی از آن بهره‌برداری ابزاری کنند.[۴]

اگرچه تا بروز بازتاب دعوت به انقلاب در میان مخاطبان، خود مستلزم زمان بود[5]، امّا واکنش منفی این اقدام تحریک‌آمیز در کنار مذاکرات صلح برست لیتوسک، در میان سیاستمداران غربی به زمان نیاز نداشت. از دیدگاه برخی از آنها، رفتار بلشویک‌ها به مفهوم سرسپردگی آنها به آلمان بود و برای متفقین حذف هر دو ضرورت داشت[6]؛ به ویژه اینکه کابینهٔ جنگ ـ چنانکه ذکر شد، گام نخستین را بدین منظور برداشته بود. از این رو تا پیش از پایان

---

1. S. White, "Soviet Russia and the Asian revolution, 1917-1924", *Review of International Studies,* 10(1984), p. 229.

۲. برای استقلال‌طلبی در بخشهای غربی روسیه، به عنوان نمونه، نک: Carr, I, pp. 287ff

۳. لویدجورج با پذیرش حق تعیین سرنوشت، از آن برای تجزیهٔ عثمانی و توجیه لزوم استقلال عربستان، ارمنستان، بین‌النهرین، سوریه و فلسطین بهره گرفت، نک:

Adelson, pp. 153-154; Mayer, pp. 316-17, 327.

پرزیدنت ویلسون رئیس جمهور آمریکا نیز در اصول چهارده‌گانه خود بر حق تعیین سرنوشت تصریح و در اصل ۱۲ در مورد ملیتهای غیرترک در امپراتوری عثمانی بر تحول خودمختاری آنها تأکید کرد، نک:

Mayer, pp. 364-365

۴. رجوع کنید به: ص ۵۵.

۵. برای بازتاب این سیاست دینی بلشویک‌ها، نک:

Judson to WARCOLSTAFF, paraphrase of teleg., no. 151.119, 7 Dec. 1917 in *Russia in War and Revolution,* p. 169.

6. Judson, Memorandum, no. 1186, 1 August 1917, *ibid.*, p. 54; Balfour to Lockhart, no. 12, 13 March 1918, *Mirage, III*, doc. 156, p. 671; Col. Sir T. Holdich, "Life in Russian Turkestan and Germany's Menace to India", *Journal of the Central Asian Society,* 6(1919), p. 4; Moberly, *Persia,* pp. 254-55;

همچنین نک: Ullman, I, pp. 19, 61;

برای بازتاب در مطبوعات غربی، به عنوان نمونه، نک: Adelson, p. 155

مذاکرات ترک مخاصمهٔ موقت بلشویک‌ها و آلمان در برست لیتوسک (۱۵ دسامبر ۱۹۱۷م)، لندن ضمن اجتناب از تحریک بلشویک‌ها، در حالی که از شناسایی رسمی کالدین خودداری می‌کرد، محرمانه و بدون اطلاع فرانسه، به عوامل خود در جنوب روسیه اجازه داد به کسانی که خواهان مقاومت در برابر آلمان و عثمانی هستند، کمک مالی شود: ده میلیون لیره به کالدین و آلکسیف و ده میلیون لیرهٔ دیگر به کسانی تعلق گیرد که در اوکراین و رومانی به مقاومت ادامه می‌دادند. مبلغی نیز که رقم آن مشخص نیست، در اختیار مارلینگ در تهران گذاشته شد تا به نیروهای وفادار به متفقین در قفقاز پرداخت کند (۷ و ۸ دسامبر ۱۹۱۷م).[1] مورد اخیر به کمک مالی، تسلیحاتی، سازماندهی و تعلیم نظامی ارامنه و گرجی‌ها اختصاص داشت.[2] علاوه بر این، کابینهٔ جنگ تصمیم گرفت که هیئتهای نظامی بریتانیایی را در جنوب روسیه حفظ کند تا از آنها برای اهدافش بهره گیرد (۱۲ دسامبر).[3] در ۱۴ دسامبر، کابینهٔ جنگ، علی‌رغم مخالفت وابستهٔ نظامی و سفیر بریتانیا در روسیه، تصویب کرد، هر مقدار پول که وزارت جنگ با مشورت وزارت خارجه ضروری تشخیص داد، برای حفظ مقاومت در جنوب شرق روسیه و قزاق‌ها علیه قدرتهای مرکزی اختصاص دهد و تا زمانی که گیرندگان به جنگ ادامه می‌دادند، این پول به تدریج به آنها پرداخت شود.[4] متحدان لندن نیز مشی مشابهی پیش گرفته بودند؛ پاریس با اعزام نمایندگانی به اوکراین، به استقلال طلبان آنجا، پنجاه میلیون روبل کمک کرد، امّا با استیلای آلمان بر اوکراین، این مبلغ تلف شد. واشنگتن نیز دستور کمک مالی به کالدین را صادر کرده بود (۱۳ دسامبر).[5]

در شرایط حاکم بر روسیه، کمکهای متفقین به نیروهای ضد بلشویک، استقلال طلب و

---

1. Kennan, *Russia*, pp. 168-69; Ullman, I, p. 52.

2. Arslanian, "British Wartime", p. 520; *idem.*, "Dunstevill's Adventures: A Reappraisal", *International Journal of Middle East Studies*, 12(1980), p. 200.

3. A. J. Plotke, The Dunsterforce Military Intelligence Mission to North Persia in 1918, unpublished Ph. D. Dissertation, University of California, Los Angeles, 1987, p. 84.

4. Ullman, I, p. 52.

5. Kennan, *Russia*, pp. 174-77, 184.

مخالف قدرتهای مرکزی که در سراسر آن کشور ابراز وجود می‌کردند، حائز اهمیت بسیار بود. به گزارش ژنرال جودسن، رئیس هیئت نظامی و وابستهٔ نظامی ایالات متحده آمریکا در پتروگراد، تا آن زمان دولتهای مخالف بلشویک‌ها در سیبری، فنلاند، اوکراین، نواحی قزاق‌نشین (به رهبری دیوتوف در اورنبورگ، کالدین، کورنیلف و میلیوکف) و قفقاز تشکیل شده بودند و برای بقا مبارزه می‌کردند (۱۲ دسامبر ۱۹۱۷م).[۱] به عنوان نمونه، در قفقاز، کمیساریای جدیدالتأسیس در حالی که با حضور فعال بلشویک‌ها در قلمرو خود به ویژه باکو مواجه بود،[۲] می‌بایست با ارتشی فروپاشیده در مقابل نیروی نظامی عثمانی پایداری کند. به زودی کمیساریای قفقاز، به رغم خودداری از مشارکت در مذاکرات صلح برست لیتوسک، با پذیرش پیشنهاد وهیپ پاشا، فرماندهٔ نیروی عثمانی، برای مذاکره در باب ترک مخاصمه، در قبال جنگ موضعی متفاوت از بلشویک‌های پتروگراد و نیز متفقین اتخاذ کرد (۴ دسامبر). به گفته ژنرال پرژوالسکی[۳]، فرماندهٔ کل ارتش قفقاز، این تصمیم از شرایط سیاسی ناشی می‌شد و بیم آن می‌رفت که در صورت عدم پذیرش پیشنهاد ترک مخاصمه، سربازانش تحت فرمان بلشویک‌ها درآیند (۵ دسامبر). کوشش ژنرال آفلی شور، رئیس هیئت نظامی بریتانیا در قفقاز، برای تغییر این تصمیم ناکام ماند (۸ دسامبر) و کمیساریای قفقاز ضمن خودداری از شرکت در مذاکرات صلح برست لیتوسک، به طور مستقل، در ۱۸ دسامبر در ارزنجان پیمان ترک مخاصمهٔ موقت را با عثمانی امضاء کرد تا معاهدهٔ صلح در آینده منعقد شود. این تحول، موجب شد تا بریتانیا به ارامنه به عنوان متحدی علیه عثمانی بنگرد.[۴]

1. Gen. Judson to WARCOLSTAFF, paraphrase of teleg., no. 169-128, 12 Dec. 1917; cf. col. M. C. Kerth, Memorandum for Gen. Judson, 23 Dec. 1917, both in *Russia in War and Revolution*, pp. 176, 187-88.

۲. رجوع کنید به: ص ۳۴-۳۲.

3. Gen. Przhevalskii

4. Ullman, I, p. 51; Kazemzadeh, pp. 81-82; Allen and Muratoff, pp. 457 ff.; Moberly, *Mosopotmia,* p. 98; Carr, I, p. 341; R. Nassibian, *Britain and the Armenian Question, 1915-1923*, London, Groom Helm, 1984, p. 103.

به هر روی، ارتباط دولتهای ضد بلشویک با متفقین، بر سران حکومت بلشویکی پوشیده نبود؛ به زودی ژنرال جودسن، واشنگتن را آگاه کرد که لئون تروتسکی، کمیسار امور خارجهٔ دولت بلشویکی، هیئتهای نظامی متفقین در روسیه را از تماس با کالدین و دیگر مخالفان بلشویک‌ها سخت منع و کسانی راکه به چنین ارتباطاتی ادامه می‌دادند، به واکنش شدید تهدید کرده بود (۱۷ دسامبر ۱۹۱۷م).[۱] باید گفت که کمکهای بریتانیا و متحدانش به مخالفان بلشویک‌ها و قدرتهای مرکزی در حالی صورت می‌گرفت که اهمیت تداوم مماشات با بلشویک‌ها بر برخی تصمیم‌گیرندگان در لندن پوشیده نبود. لردبالفور، وزیر امور خارجه، در یادداشتی به کابینهٔ جنگ متذکر شده بود که بلشویک‌ها علی‌رغم اینکه بخشی از قدرت خود را مرهون «طلای» برلین بودند، به انقلاب در آلمان علاقه بیشتری داشتند و دعوت آنها از مسلمانان هند به انقلاب، از مخالفت بریتانیا با صلح ناشی می‌شد. به گفتهٔ او، لندن نمی‌بایست بلشویک‌ها را به سمت آلمان براند، زیرا با وجود چنین نزدیکی، برلین پس از امضای معاهدهٔ ترک مخاصمه، می‌توانست نیروهایش را به جبههٔ غرب، منتقل و در بازسازی و سازماندهی روسیه، بر اساس مشی و منافع خود و نیز بهره‌برداری از نیروی انسانی، منابع طبیعی و تولیدات کشاورزی روسیه مشارکت کند. چنین تحولی می‌توانست علاوه بر سرنوشت جنگ، در مناسبات بین‌المللی پس از آن نیز مؤثر افتد. از این‌رو ضرورت داشت علی‌رغم عدم شناسایی رسمی، روابط بریتانیا با بلشویک‌ها حفظ شود تا در صورت امکان بتوان آنها را در جنگ با آلمان یا اتخاذ موضعی به سود متفقین نگاهداشت. مورد اخیر، مستلزم تأثیر در شروط صلح روسیه با آلمان بود (۱۰ دسامبر ۱۹۱۷م).[۲]

---

1. Gen. Judson to WARCOLSTAFF, paraphrase of teleg., no. 187-138, 17 Dec. 1917, *Russia in War and Revolution*, pp. 180-81;

به گزارش اسدخان، شورای کمیساریای بلشویک‌ها، سفارت آمریکا را با استناد به مکاتبات هیئت صلیب سرخ آمریکا با نظامیان تزاری، به ارتباط با کالدین متهم کرده بود، نک: اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، نمرهٔ ۲۵۰، ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق، سپهر، ص ۴۶۵.

2. War Cabinet 295, 19 Dec. 1917, Cab/ 23/4, Appendix G. T. 2932, Notes on the Present Russian Situation; cf. War Cabinet 304, 21 Dec. 1917, Cab/23/4, both in *Mirage, III*, in order

بلشویک‌ها نیز بر اهمیت حفظ مناسبات با متفقین و به رسمیت شناخته شدن از جانب آنها به خوبی واقف بودند. در دور اول مذاکرات صلح برست لیتوسک، شرط عدم انتقال نیرو از جبههٔ روسیه به جبههٔ غرب که نمایندگان بلشویک‌ها آن را مطرح کردند، مؤید لحاظ نگرانی‌های متفقین از سوی بلشویک‌هاست. در ۳ دسامبر با موافقت آلمان با شرط مذکور، مذاکرات صلح جداگانهٔ روسیه با قدرت‌های مرکزی در برست لیتوسک آغاز شد و به امضای پیمان ترک مخاصمه موقت طرفین در ۱۵ دسامبر ۱۹۱۷م انجامید. دربارهٔ مفاد عهدنامهٔ ترک مخاصمهٔ دائم، در دور دوم مذاکرات گفت‌وگو می‌شد.[۱] از جمله توافقات در دور نخست، موضوع تخلیهٔ نیروهای روسی و عثمانی از قلمرو ایران بود. در بند دهم معاهدهٔ ترک مخاصمهٔ موقت آمده است:

> **فرماندهی عالی نیروهای ترکیه و روسیه، بر مبنای اصل آزادی، استقلال و مصونیت ارضی کشور بی‌طرف ایران، آماده عقب کشیدن سربازان خود از ایران هستند. جهت ترتیب جزئیات تخلیه و دیگر اقدامات ضروری برای تضمین اصل فوق‌الذکر، بی‌درنگ با دولت ایران وارد مکاتبات رسمی خواهند شد.**[۲]

درج بند مذکور را که کاشف از نیات برلین است، مورخ الدولهٔ سپهر، منشی نمایندگی سیاسی آلمان در تهران، به کوششهای سیدحسن تقی‌زاده، حسینقلی نواب، وحیدالملک

---

docs. 153 and 150, pp. 664, 658.

۱. آلمان پیش از آغاز مذاکرات، قوای خود را به جبههٔ غرب منتقل کرده بود. از این‌رو، به گفتهٔ پژوهشگران غربی، موافقت با عدم نقل و انتقال سربازان اهمیت چندانی نداشت. برای روند دور نخست مذاکرات نک:
Wheeler-Bennett, pp. 75, 89ff; Kennan, *Russia,* pp. 104ff; Ullman, I, p. 32, note 101.

2. The Armistic Agreement of Brest-Litovsk (Des. 15, 1917), in Wheeler-Bennett, Appendix II, p. 383;

در ترجمه‌های فارسی موجود کلمات «بی‌طرف» و «مصونیت ارضی» و «تضمین» دیده نمی‌شود، به عنوان نمونه نک: سپهر، ص ۴۷۳ و ۸۹-۴۸۸؛ برای روند مذاکرات در خصوص این بند، نک: به تلگرامهای رمز اسدخان به وزارت امور خارجه در صفر و ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق، سپهر، ص ۴۶۴-۴۶۲؛ همچنین نک: عبدالحسین شیبانی وحیدالملک، *خاطرات مهاجرت*، به کوشش ا. افشار و ک. بیات، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸ش، ص ۴۶۹. ذکر این نکته ضروری است که لنچافسکی این بند را از جمله مفاد عهدنامه نهایی برست لیتوسک (۳ مارس ۱۹۱۸م) محسوب کرده است، نک:

G. Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 1918-1948,* Ithaca, Cornell University Press, 1949, p. 49, note 2.

شیبانی و دیگر دموکراتها و ملیون مربوط دانسته است که در طول جنگ با مهاجرت به آلمان و تماس با دولت آن کشور به تلاشهای خود برای استقلال ایران ادامه می‌دادند.[۱] بدین ترتیب، حاصل مذاکرات جداگانه بلشویک‌ها و فدراسیون قفقاز با قدرتهای مرکزی، ترک مخاصمه موقت در جبهه‌های روسیه و قفقاز بود.

ب. لندن، بیمها و فرصتها

با وجود تمایل بلشویک‌ها و لندن به حفظ مناسبات، در همان روز امضای معاهدهٔ ترک مخاصمهٔ موقت میان روسیه و آلمان، طراحی مداخلهٔ بریتانیا در روسیه با پی‌نوشتی از لردهاردینگ، مشاور وزیر امور خارجه، آغاز شد: واگذاری تعقیب اهداف متفقین در اوکراین به فرانسه که در رومانی هیئتی نظامی داشت؛ و تمرکز بریتانیایی‌ها بر روی قزاق‌ها و قفقاز «به هیچ وجه ایدهٔ بدی» نبود (۱۵ دسامبر ۱۹۱۷م).[۲] چند روز بعد، در مورد تقسیم روسیه به دو منطقه، سفیر فرانسه در لندن در گفت و گو با لرد رابرت سسیل، معاون وزارت امور خارجه بریتانیا، نظر مشابهی در میان نهاد (۲۰ دسامبر). به گفتهٔ او از آنجا که فرانسه هیئت نظامی بزرگ و نیز تسهیلات نظامی و مالی در رومانی داشت، اوکراین و بخشهای مجاور آن در منطقهٔ فرانسه قرار می‌گرفت؛ قفقاز و مناطق قزاق‌نشین دُن نیز که به ایران «نزدیکتر» بودند، در منطقهٔ بریتانیا واقع می‌شد. کابینهٔ جنگ، با توجه به ناهماهنگی موجود در اقدامات متفقین، به لرد سسیل، لرد میلنر و مدیر بخش اطلاعات ارتش بریتانیا (DMI) مأموریت داد تا فوراً عازم پاریس شوند و برای اتخاذ مشی مشترک در برابر روسیه و گروههای سیاسی آن، با کلمانسو ـ نخست وزیر ـ و وزیر امور خارجهٔ فرانسه رایزنی کنند (۲۱ دسامبر)[۳]. این سفر که هم زمان با آغاز دور اصلی مذاکرات ترک مخاصمه دائم بلشویک‌ها با قدرتهای مرکزی در برست لیتوسک بود (۲۲ دسامبر)، موافقت

---

۱. سپهر، ص ۴۷۳؛ تقی‌زاده (زندگی طوفانی، به کوشش ا. افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۸ش، صص ۱۷۴ به بعد) و به ویژه شیبانی (*خاطرات مهاجرت*) گوشه‌هایی از این فعالیتها را روشن کرده‌اند.

2. Lowe and Dockrill, II, p. 310.

3. War Cabinet 304, 21 Dec. 1917, Cab/ 23/4, *Mirage, III*, doc. 150, p. 658.

فرانسه را با طرح پیشنهادی سسیل ـ میلنر برای وحدت رویه، هماهنگی سیاست و اقدامات دو دولت در روسیه و نیز امضای توافقنامهٔ سری برای تقسیم آن کشور به دو منطقهٔ فرانسوی و بریتانیایی، در پی داشت (۲۲ و ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷م/ ۷ و ۸ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق).

بنابر طرح مذکور، طرفین توافق کردند با احضار بیوکانن، سفیر بریتانیا در روسیه که به سبب اقامت طولانی مدت در آن کشور و ارتباط با رجال رژیم گذشته، بلشویک‌ها به او سوءظن داشتند، به سرعت مناسبات غیررسمی با بلشویک‌ها آغاز شود. آنها قصد داشتند با اعلام پذیرش اصول حق تعیین سرنوشت ملتها و عدم پرداخت غرامت جنگی، با تشریح عدم تمایل متفقین به مداخله در روسیه و حمایت از نیروهای ضدانقلاب، این مسأله را به بلشویک‌ها تفهیم کنند: تماس با دولتهای شبه خودمختار و ضد بلشویک در اوکراین، قفقاز، مناطق قزاق‌نشین و فنلاند از این جهت برای متفقین ضرورت داشت که بخش بزرگی از روسیه را تشکیل می‌دادند. در ضمن از بلشویک‌ها خواسته شود تا در مذاکرات صلح به اظهارات صرف آلمانی‌ها بسنده نکنند و از استیلای آنها بر مناطق غله‌خیز مانند اوکراین و بر ذخایر تسلیحاتی روسیه جلوگیری به عمل آورند.

دربارهٔ اهداف نیز لندن و پاریس با پذیرش لزوم حفظ رومانی و جلوگیری از رسیدن تدارکات از روسیه به آلمان پذیرفتند که در قفقاز با حمایت از ارامنه و دولتهای خودمختار یا مستقل ارمنی یا ارمنی ـ گرجی، علاوه بر حفظ جناح ارتش بریتانیا در ایران و قفقاز، از گسترش جنبش پان تورانی جلوگیری کنند. این جنبش، که می‌توانست از استانبول تا چین را دربرگرفته و برای آلمان به سلاحی قوی‌تر از خط آهن برلین ـ بغداد تبدیل شود. دربارهٔ ساز و کار نیل به اهداف مذکور، در طرح آمده بود:

> **اگر بتوانیم ارتشهای جنوب روسیه را متقاعد به از سرگیری جنگ کنیم بسیار مطلوب خواهد بود، اما احتمالاً این کار ناممکن است. برای نیل به این اهداف اولین چیز [ضروری] پول برای سازماندهی مجدد اوکراین، پرداخت به نیروهای قزاق و قفقازی و برای رشوه به ایرانیان است. مبلغ مورد نیاز نسبتاً خیلی هنگفت**

نیست، اما تبدیل ارز مستلزم مشکلات بزرگی است. اگر فرانسه هزینهٔ اوکراین را تقبل کند، ما [بریتانیا] می‌توانیم پول را برای سایر مناطق تدارک ببینیم. چنین برمی‌آید که ایالات متحده آمریکا [نیز] کمک خواهد کرد.

علاوه بر بودجه، داشتن عوامل و افسرانی برای مشورت و حمایت از دولتهای محلی و ارتشهای آنها حائز اهمیت بود. بنابر این طرح، ضرورت داشت که اقدامات پیشنهادی فوق‌الذکر «حتی‌المقدور بی‌سر و صدا صورت گیرد تا در حد امکان از این اتهام که برای براندازی نظامی بلشویک‌ها آماده می‌شویم، اجتناب شود.»[1]

در کنوانسیون سرّی نیز که در ۲۳ دسامبر / ۸ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق در پاریس به امضای کلمانسو و لردمیلنر رسید، مسئولیت عملیات علیه دشمن در شمال دریای سیاه به فرانسه، و علیه ترک‌ها در جنوب شرق دریای سیاه به بریتانیا محول گردید. طرفین روسیه را به دو «زون نفوذ» تقسیم کردند که از این میان، سرزمینهای قزاق‌ها، قفقاز، ارمنستان، گرجستان (در حوضهٔ دریای خزر) و کردستان به بریتانیا و بسارابی، اوکراین و کریمه به فرانسه تعلق گرفت. از آنجا که فرانسه پیشتر در موافقت با طرح پیشنهادی ژنرال آلکسیف در نووچرکاسک، مبنی بر سازماندهی نیرویی برای عملیات علیه آلمان، اعتباری صد میلیون فرانکی اختصاص داده بود، اجرای کنوانسیون سرّی در منطقهٔ قزاق‌ها تا اتخاذ ترتیبات جدید با بریتانیا، همچنان برعهدهٔ

---

1. Memorandum Prepared by Lord Milner and Lord R. Cecil on Suggested Policy in Russia, and accepted by M. Clemenceau and M. Pichon on December 23, 1917, *Mirage, III*, doc. 152, p. 661;
متن این طرح چند روز پس از تصویب آن در پاریس، به سفیر آمریکا در لندن داده شد که از لحاظ عنوان و تاریخ با سند فوق تفاوتهایی به قرار زیر دارد:
" Memorandum Prepared for Lord Milner.... on December 22, 1917 "
برای سند اخیر، نک: به ضمیمهٔ
Page to Lansing, teleg., 29 Dec. 1917, *Papers Relating to The Foreign Relations of the United States: Russia, 1918,* vol. I, Washington, Department States, 1931, pp. 330-31;
گفتنی است در سند اخیر، که دولت آمریکا منتشر کرده است، عبارت «رشوه به ایرانیان» عمداً حذف و جای آن را نقطه‌چین گرفته است. ضمناً اولمان (vol. I, p. 54) با استناد به متن طرح در خاطرات لویدجورج (vol. II, pp. 1550-51) و نیز سند منتشرهٔ دولت امریکا، به جای «رشوه به ایرانیان» از «کمک مالی دولت بریتانیا به ایرانیان» سخن می‌گوید.

فرانسه باقی ماند.[1] طرفین با پذیرش تقسیم مخارج اجرای کنوانسیون، مدیریت مالی آنرا به هیئتی از نمایندگان متفقین محول کردند.[2] به‌گفتهٔ لویس فیشر، ظاهراً در اجلاس مذکور توافق مشابهی دربارهٔ تقسیم دیگر مناطق روسیه نیز به دست آمد.[3]

هم زمان با مذاکرات میلنر، کابینه جنگ بریتانیا نظر نمایندگان نظامی متفقین را در شورای عالی جنگ دربارهٔ توانایی جنوب روسیه و رومانی برای مقاومت در برابر نیروهای بلشویکی که آلمان آنها را نگاهداری و رهبری می‌کرد، خواستار شد. متخصصان نظامی در یادداشتی مشترک، با توصیه بر لزوم حمایت همه جانبهٔ متفقین از تمام گروههای ملی که خواهان مقاومت بودند، اظهار داشتند که مقاومت در جنوب روسیه مستلزم ارتباط مستقیم متفقین با دوستان است و این می‌بایست از طریق بندر ولادیوستوک و خط آهن سراسری سیبری، یا با عملیات در خاک عثمانی برای گشودن راهی مستقیم به تفلیس و یا دستیابی صلح‌آمیز بر داردانل و دریای سیاه تأمین شود. به اعتقاد این متخصصان، در صورت از دست رفتن جنوب روسیه، حفظ باطوم و طرابوزان به عنوان پایگاههای دریایی علیه تجارت دشمن که نفت باکو را نیز شامل می‌شد، برای متفقین ضروری بود (۲۳ دسامبر /۸ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق).[4] بدین ترتیب سرلوحهٔ اقدامات بریتانیا و فرانسه تعیین گردید که بخشی از آن به حوضهٔ دریای خزر مربوط می‌شد.

---

۱. توجه فرانسه به اوکراین و منطقه دُن از این جهت بود که در دورهٔ تزاری، اتباع فرانسه در این دو منطقه سرمایه‌گذاری کرده بودند امّا اموال آنها را بلشویک‌ها توقیف کردند، نک:

L. Fisher, *The Soviets in World Allairs: A History of the Relations between the Soviet Union and the Rest of the World, 1919-1929,* vol. II, London, J. Cape, 1930, p. 710.

2. "Convention between France and England on the subject of Activity in Southern Russia (translated from the French original), in Fisher, II, p. 836 (Appendix); cf. kennan, *Russia*, p. 179; Ullman, I, pp. 54.55; Mayer, p. 307; Lowe and Dockrill, II, p. 310.

3. Fisher, II, p. 836.

4. Sharp to Lansing, teleg., 23 Dec. 1917, *Papers Relating to Foreign Relations of the United States: Russia, 1918*, vol. II, Washington, Department of States, 1932, pp. 596-97; Ullman, I, pp. 56-57; V. M. Fic, *The Rise of the Constitutional Alternative to Soviet Rule in 1918,* New York, distributed by Columbia University Press, 1998, p. 211.

جای آن است که در پرتو توافقات اخیر لندن و پاریس، پاسخ نمایندگان نظامی متفقین و با توجه به بسته ماندن داردانل و نیز این واقعیت که هیچگاه از جانب نیروهای بریتانیایی اقدامی برای رسیدن به قفقاز از طریق خاک عثمانی صورت نگرفت، به طرحهای بریتانیا دربارهٔ ایران و دریای خزر پرداخته شود. ذکر ایران در طرح سسیل ـ میلنر اهدافی بیش از مقابله با آلمان و بلشویک‌ها را دنبال می‌کرد. ویلیام شارپ، سفیر ایالات متحده آمریکا در پاریس، در گزارشی مشروح دربارهٔ طرح مذکور، در مورد پرداخت «رشوه» از سوی انگلیسی‌ها به ایرانیان تصریح می‌کند:

> **بر من واضح است که اقدام بریتانیایی‌ها در ایران و ارمنستان عمدتاً به حکم منافع خاص بریتانیای کبیر است، که برخی از آنها از فعالیتهای سازماندهی شده پیش از جنگ برآمده و هیچیک هیچ گونه ارتباطی با این جنگ ندارد (۲۷ دسامبر/ ۱۲ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق).**[۱]

گویا این اظهارات اشاره‌ای است به خلأ قدرت ناشی از فروپاشی دولت تزاری، که سیاست رسمی بریتانیا در ایران و شرق عثمانی بر اساس توافقات با آن دولت شکل می‌گرفت. تا ۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق برای لندن غیرممکن بود که در تعیین آیندهٔ ارامنه تبعهٔ روسیه یا عثمانیِ ساکن در شرق آناطولی و در مجاورت مرز روسیه، برای خود نقشی قائل شود؛ زیرا همواره روسیه مدعی حمایت از ارامنه عثمانی بود. در پی سقوط تزاریسم، لندن با توجه به ضعف دولت موقت روسیه و نیز سوابق خصومت ارامنه با ترکان عثمانی، در ارامنه بهترین متحد محلی را برای جلوگیری از پیشروی نظامی و نیز تبلیغات پان تورانی و پان اسلامی استانبول در قفقاز، و در نتیجه آسیای مرکزی، یافته بود. از همین رو کابینهٔ جنگ در ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۷م/ ۷ شوال ۱۳۳۵ق، با تجدیدنظر در سیاست گذشته، آزادسازی ارامنه را به عنوان یکی از اهداف جنگی بریتانیا تعیین کرد. دو روز بعد لویدجورج رسماً از لزوم طرح قضیهٔ ارامنه در کنفرانس صلحی که قرار بود پس از جنگ تشکیل شود و نیز رهاسازی آنها از ستمگری ترکان سخن به میان آورد. از

---

1. Sharp to Lansing, teleg., 23 Dec. 1917.

آن پس لندن موضوع ایجاد کشوری با ملیت ارمنی را در جوار بین‌النهرین، که اشغال آن از سوی نیروهای بریتانیایی مراحل نهایی را طی می‌کرد، مورد تأکید قرار داد.[۱]

در قبال ایران نیز سیاست بریتانیا در گذشته، بر مبنای توافقنامهٔ ۱۹۰۷ و سپس توافقنامهٔ ۱۹۱۵ روسیه ـ انگلیس قرار داشت. خلأ ناشی از سقوط تزاریسم این فرصت را فراهم آورده بود که لندن با بهره‌گیری از نگرانیهای جنگی پاریس، در قالب طرح سسیل ـ میلنر ـ با تأکید بر حق تعیین سرنوشت ملل ـ و به بهانهٔ مقابله با قدرتهای مرکزی و شرایط ناشی از انقلاب بلشویکی، با پرداخت رشوه به تهران، ایران را وارد معادلات توسعه‌طلبانهٔ خود کرده، به بسط نفوذ و گسترش منافع خود در ایران بپردازد. با توجه به سیاست لندن که علی‌رغم تأکید هندوستان مبنی بر لزوم تعامل با دمکراتهای ایران،[۲] بر حذف دموکراتها و روی کار آوردن دولتی مطیع در ایران اصرار داشت،[۳] می‌توان موارد مصرف «رشوهٔ» مذکور را حدس زد. این پول برای جلب موافقت شاه با انتصاب رئیس‌الوزراء و کابینهٔ مورد نظر لندن، خرید حمایت مخالفان دموکرات‌ها و حفظ دولت دست نشانده به کار گرفته می‌شد.[۴] آنچه مقصود سفیر ایالات متحده را آشکارتر می‌کند، این واقعیت است که در ماههای پیش از تصویب طرح سسیل ـ میلنر هیچگونه تحرکی از جانب نیروهای عثمانی در مرزهای غربی ایران صورت نگرفته بود.[۵] به عقیدهٔ ژنرال مارشال،

---

1. Nassibian, chapters 1, 2; Arslanian, " British Wartime", pp. 520-21;

مابرلی (*Mesopotamia*, p. 88) تصریح می‌کند که پس از انقلاب بلشویکی و فروپاشی ارتش روسیه که بخشی از آن از واهمهٔ بلشویک‌ها از اقدامات ضدانقلابی نظامیان تزاری ناشی می‌شد، این «امید» وجود داشت که نیروهای ارمنی و گرجی با کمک متفقین سازماندهی شوند تا در قفقاز بر ضدّ ترک‌ها مقاومت کنند (نوامبر ۱۹۱۷م).

۲. به عنوان نمونه، نک:

Moberly, *Persia,* pp. 256, 270.

۳. رجوع کنید به: ص ۳۰.

4. F. Stanwood, "Revolution and the Old Reactionary Policy: Britain in Persia, 1917", *The Journal of Imperial and Commonwealth History,* 6(1978), pp. 155ff.

۵. مابرلی در *Operation in Persia* که تاریخ رسمی جنگ به روایت انگلیس‌هاست از هیچگونه پیشروی از جانب ترک‌ها در خاک ایران یاد نمی‌کند. علاوه بر این در تاریخ رسمی وی برای جنگ در بین‌النهرین نیز تصریح شده است که از اواخر ۱۹۱۷ نیروهای عثمانی به سبب ضعف و نیز شرایط اقلیمی، قادر به عملیات و پیشروی در قفقاز و غرب ایران نبودند، نک:

فرماندهٔ کل نیروی بریتانیا در بین‌النهرین، تا ژوئن ۱۹۱۸م/ رمضان ۱۳۳۶ق خطری از جانب آلمان ـ عثمانی از طریق ایران، هند را تهدید نمی‌کرد.[۱] علاوه بر این، بلشویک‌ها قبلاً توافقنامهٔ ۱۹۰۷م را بی‌اعتبار اعلام کرده بودند، و عثمانی در معاهدهٔ ترک مخاصمهٔ موقت در برست لیتوسک، تخلیهٔ ایران را پذیرفته بود.

بدین ترتیب توافقات ۲۲ و ۲۳ دسامبر بریتانیا ـ فرانسه که مبنای مداخلات آتی متفقین در روسیه شد، خواه بدان گونه که پژوهشگران متأخر شوروی آن را به عنوان طراحی کاپیتالیستی برای تقسیم و استثمار روسیه و جلوگیری از انقلاب جهانی معرفی می‌کنند،[۲] و خواه به گفتهٔ محققان غربی راهبردی برای مقابله با قدرتهای مرکزی،[۳] اهدافی را در خارج از مرزهای روسیه، از جمله در ایران، نیز تعقیب می‌کرد. در حالی که این توافقات، لندن را در گزینش حمایت از هر یک دو طرف بلشویک و ضدّبلشویک، هر دو یا هیچکدام آزاد می‌گذاشت.[۴] نظر نمایندگان نظامی در شورای عالی جنگ دربارهٔ مسائل ضروری برای دفاع از جنوب روسیه، با روشن کردن گسترهٔ جغرافیایی و اهداف نظامی که می‌بایست برای اجرای توافقات مذکور مورد توجه قرار گیرد،

Moberly, *Mosopotamia,* pp. 102-103, 110.

1. Moberly, *Persia,* p. 333, note; cf. Plotke, p. 163.

رئیس ستاد کل ارتش بریتانیا نیز تا ماه ژوئیهٔ ۱۹۱۸م انتظار نداشت آلمان پیش از ناکامی در جبهه غرب، در آسیا کوشش نظامی جدی به عمل آورد، نک: Moberly, *Persia*, p. 363؛ همچنین نک: بیات، ص ۶۰-۵۹.

۲. از نویسندگان متقدم شوروی، آ. ی. گوکوسکی (A. I. Gukovskii) و م. ن. پوکروسکی (M. N. Pokrovskii) در ۱۹۲۶م، به رغم ضدیت با متفقین، مداخلهٔ نظامی آنها در روسیه پیش از تسلیم قدرتهای مرکزی را اقدامی برای تجدید جبهه شرق معرفی می‌کنند، حال آنکه برخی دیگر، مانند م. ی. لویدوف (M. I. Levidov) در ۱۹۲۵م این مداخله را اصلاً اقدامی ضدبلشویک می‌دانند. نقطه نظر اخیر از دوران استالین دیدگاه رسمی مورخان شوروی گردید، برای مشروح آراء مورخین شوروی و تطور آن، نک:

J. M. Thompson, " Allied and American Intervention in Russia, 1918-1921", in C. E. Black ed. *Rewriting Russian History: Soviet Interpretation of Russia's Past,* 2nd ed., New York, 1962, pp. 334-400.

3. G. F. Kennan, *The Decision to Intervene,* Princeton, Princeton University Press, 1958, p. 438 (hereafter: Kennan, *Decision*); Ullman, I, p. 55, note 40; Lowe and Dockrill, II, p. 310.

۴. این آزادی انتخاب بیش از هر چیز بیانگر اختلاف‌نظر در داخل کابینه لوید جورج در مورد سیاست در قبال بلشویک‌ها بود، نک:

C. Keeble, *Britain and the Soviet Union, 1917-1989,* New York, St. Martin Press, 1990, p. 19.

ناگفته، دریای خزر را در قلب مناطق عملیاتی متفقین قرار می‌داد.

توافقات بریتانیا و فرانسه در پاریس و نظر کارشناسی متخصصان نظامی (۲۳ دسامبر ۱۹۱۷م) دستور کار لندن را تعیین کرد. چند روز بعد، در آغاز ۱۹۱۸م، لردمیلنر با تأکید بر مخاطراتی که استیلای ترک‌ها بر قفقاز و برقراری تماس مستقیم میان آنها، مسلمانان روسیه و اقوام ترک‌زبان در ایران می‌توانست برای موقعیت بریتانیا در شرق به بار آورد، به کابینهٔ جنگ نوشت: در قفقاز هستهٔ ارتشی ضد بلشویک نیز وجود دارد که

اگر سازماندهی و رهبری شود، مطمئناً خواهد جنگید؛ زیرا برای آنها مقاومت در برابر تهاجم عثمانی موضوع مرگ و زندگی است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد در تمام ایالات مختلف جنوب روسیه که به منازعه برای خودمختاری محلی اشتغال دارند، قفقاز هم امیدوار کننده‌ترین و هم از منظر منافع بریتانیا به مراتب حیاتی‌تر باشد.

چنین نگاهی به قفقاز، از این جهت حائز اهمیت است که رویدادهای مقارن آن، مورد توجه قرار گیرد. در لندن، کمیتهٔ قفقاز به منظور ایجاد کمربندی امنیتی علیه عثمانی در ارمنستان، از کمک به ارامنه حمایت می‌کرد (۴ ژانویه ۱۹۱۸م) که ظاهراً سرانجام به اعزام دنسترفورس به ایران منجر گردید.[1] در خود قفقاز، دسته‌های مسلح ارامنه که پس از عقب‌نشینی سربازان روسی در جبههٔ عثمانی مستقر شده بودند، در ۱۵ و ۱۶ ژانویه با کشتار صدها و آواره کردن شمار بیشتری از روستاییان مسلمان ساکن مناطق مرزی، موجبات تزلزل پیمان ترک مخاصمهٔ موقت کمیساریای قفقاز ـ عثمانی (۱۸ دسامبر ۱۹۱۷م) را فراهم می‌آوردند. در پاسخ به این اقدامات، انورپاشا وزیر جنگ عثمانی، با استفاده از نیروهای ترک

---

1. Stanwood, *War*, pp. 63-64;

موضوع اعزام نیرویی به قفقاز حدود نوامبر ۱۹۱۷م به دولت بریتانیا پیشنهاد شده بود (Plotke, p. 69). در ۴ ژانویهٔ ۱۹۱۸م کمیتهٔ قفقاز با بررسی موضوع کمک به ارامنه، ایجاد کمربندی امنیتی را در ارمنستان با هدف جلوگیری از پیشروی عثمانی در قفقاز، حفظ جناح بین‌النهرین، جلوگیری از ورود دشمن به ایران و سرانجام جلوگیری از حرکت ضد انگلیسی پان‌تورانی ـ اسلامی از عثمانی به آسیای مرکزی مورد حمایت قرار داد، نک: Stanwood, p. 64.

مستقر در جبهه قفقاز، با فتح ارزنجان، ارزروم و دیگر مناطق تصّرفی روس‌ها، نه تنها انبوهی از ارامنه را در بخشهای داخلی قفقاز آواره کرد (۲۴-۱۴ فوریهٔ ۱۹۱۸م)، بلکه با این موفقیتها، با دست پُر آمادهٔ مذاکرات صلح با کمیساریای قفقاز گردید که به زودی در طرابوزان آغاز می‌شد (۱۲ مارس ۱۹۱۸م/ ۲۸ جمادی‌الأول ۱۳۳۶ق).[۱]

در مورد ولادیوستوک و خط آهن سراسری سیبری نیز، لندن نظر متخصصان نظامی در پاریس را مورد توجه قرار داد و برای اجرای آن در صدد برآمد تا از سوابق موفقیت‌آمیزی که در استفاده از توسعه‌طلبی توکیو برای مهار روسیه در آسیا داشت (۱۹۰۷-۱۹۰۲م)،[۲] بهره گیرد و تصرف آن دو هدف استراتژیک به نیروهای ژاپنی محول شود. لندن برای جلب موافقت آمریکا، که از گذشته نگران جاه‌طلبیهای ارضی توکیو در شرق بود، به واشنگتن اطلاع داد که قرار است ژاپن به نیابت از متفقین، ولادیوستوک و تمام خط آهن سراسری سیبری را تصرف کند، تا «تشویق و کمک» نیروهای قزاق در شمال کوههای قفقاز و ارامنه در قفقاز برای متفقین میسر و بدین ترتیب جبههٔ جدیدی علیه آلمان گشوده شود (ژانویه ۱۹۱۸).[۳]

گذشته از روند مذاکرات صلح برست لیتوسک، آنچه اقدام بر اساس پیشنهادهای نمایندگان نظامی را ضروری می‌کرد، مشی بلشویک‌ها در سیاست داخلی و مناسبات با متفقین بود. اقدام لنین و یارانش در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۸م در انحلال مجلس مؤسسان که انتخابات دموکراتیک آن در نوامبر ۱۹۱۷م برگزار شده بود و بلشویک‌ها در آن اقلیت داشتند، مشروعیت نظام جدید را مخدوش می‌کرد و در ضمن، با تشدید تمایلات گریز از مرکز، به ظهور و گسترش فعالیتهای نیروها و دولتهای محلی ضد بلشویک در سرزمینهای پیرامون دریای خزر-از سیبری

---

1. Moberly, *Mosopotamia*, p. 112; Allen and Muratoff, pp. 460-61; Kazemzadeh, pp. 84 ff.;
ا. جی. شاو و ا. ک. شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمهٔ م. رمضان‌زاده، ج ۲، تهران، آستان قدس، ۱۳۷۰، صص ۵۴۹-۵۴۸. گفتنی است که نصیبیان، پژوهشگر ارمنی، بدون اشاره به حملات دسته‌های ارمنی به مسلمانان، به بحث تجدید پیشروی عثمانی پرداخته است، Nassibian, p. 103.

2. Lowe and Dockrill, II, pp. 275-77; Greaves, p. 70.

3. Kennan, *Russia*, pp. 327, 460-61; Fic, p. 216; Keeble, p. 26.

تا آسیای مرکزی و قفقاز دامن می‌زد.[۱] از نظر نمایندگان نظامی، برای لندن و پاریس ضرورت داشت از این تحرکات حمایت کنند و از آنها برای اهداف خود بهره بگیرند؛[۲] به ویژه آنکه این احتمال وجود داشت که نیروهای ضدبلشویک به آلمان متوسل شوند. به گفتهٔ اولمان، در نظر لندن، انحلال مجلس مؤسسان با نفی وجه دموکراتیک حکومت بلشویک‌ها، خود سبب دیگری بر لزوم براندازی آنها گردید. بلشویک‌ها مدتی بعد، در ۱۰ فوریه، با الغاء کلیهٔ دیون داخلی و خارجی دولت روسیه که در مورد بریتانیا این بدهی به ۶۱۰/۰۰۰/۰۰۰ لیره بالغ می‌گردید ـ ضرر هنگفتی بر متفقین وارد آوردند.[۳]

هم زمان با مذاکرات سسیل و میلنر با کلمانسو در پاریس، در برست لیتوسک در شرق اروپا نیز دور اصلی گفتگوی بلشویک‌ها با آلمان برای تعیین شرایط ترک مخاصمهٔ دائم و صلح آغاز گردید (۲۳ دسامبر ۱۹۱۷). امّا به زودی اختلاف نظر عمیق طرفین آشکار شد (۲۷ دسامبر). شرکت تروتسکی در مذاکرات، که برخلاف ژنرال هوفمان، فرماندهٔ کل قوای آلمان در جبههٔ شرق، خواهان تشکیل جلسات با حضور هم زمان نمایندگان همهٔ قدرتهای مرکزی بود، نیز نتوانست راهگشا باشد. آلمان با پذیرش اصول اعلام شدهٔ بلشویک‌ها مبنی بر حق تعیین سرنوشت ملل و عدم انضمام سرزمینهای غیر از یکسو، و از سوی دیگر با بهره گرفتن از احساسات ملی و استقلال‌طلبی مردم سرزمینهای تصرف شده، بر روی کار آوردن دولتهای ضد بلشویک در اوکراین و دیگر مناطق تحت اشغال خود در غرب روسیه اصرار داشت.[۴] با مقاومت و سرسختی تروتسکی مذاکرات به بن‌بست رسید. (۱۰ فوریه ۱۹۱۸م/ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶).[۵] شتاب در

---

1. Wheeler-Bennett, pp. 180-81; Kennan, *Russia*, pp. 364 ff.; Mawdesly, pp. 5-6.

برای برگزاری انتخابات و امیدی که به آن می‌رفت، نک: اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، صفر ۱۳۳۶، سپهر، ص ۴۶۰؛ قس: همو، تلگرام رمز، صفر ۱۳۳۶ق، سپهر، ص ۴۶۳.

۲. رجوع شود به: صص ۳۹ و ۴۰.

3. Ullman, I, pp. 68-69; Keeble, p. 9, Adelson, p. 156.

4. Wheeler-Bennett, pp. 215 ff; Carr, I, pp. 299 ff; Kennan, *Russia*, pp. 365 ff; Mayer, pp. 296ff;

همچنین نک: اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق؛ همو، تلگرام رمز، ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق، سپهر، صص ۴۶۶ و ۴۶۸.

۵. برای مشروح اختلاف نظر تروتسکی با آلمانها، نک: Wheeler-Bennett, Chapter VI

تمرکز و راه‌اندازی عملیات در جبههٔ غرب، آلمان را وادار کرد تا برای تحمیل خواسته‌هایش هجوم گسترده‌ای را به روسیه از سر گیرد (۱۸ فوریه ـ ۲ مارس ۱۹۱۸م). در این تهاجم، که هم زمان با پیشروی قوای عثمانی در قفقاز بود،[۱] آلمانها بدون مواجهه با مقاومتی جدی، درحالی مناطق گستردهٔ جدیدی از خاک روسیه را به اشغال خود درمی‌آوردند که در ۹ فوریه، در پیمانی جداگانه که آن را نیز در برست لیتوسک با جدایی طلبان اوکراین امضاء کردند، استقلال اوکراین از روسیه را به رسمیت شناخته بودند.[۲]

اگرچه در اجرای طرح سسیل ـ میلنر، لندن بر خلاف پاریس،[۳] به حفظ تماس با بلشویک‌ها تمایل جدی داشت و از پس احضار بیوکانن به بهانهٔ بیماری، بروس لکهارت را به عنوان کارگزار غیررسمی به پتروگراد فرستاده بود،[۴] اما چنانکه گفته شد، در پی انحلال مجلس مؤسسان و الغاء دیون خارجی به دست بلشویک‌ها، مناسبات طرفین مسیر بازگشت‌ناپذیری را طی می‌کرد. از این رو در دوران تهاجم جدید آلمان، دعوت بلشویک‌ها از لندن برای تجدید جبههٔ شرق و جلوگیری از پیشروی آلمان بدون پاسخ ماند[۵]؛ حال آنکه قبلاً عدم مشارکت متفقین در مذاکرات صلح برست لیتوسک، این ظن را برانگیخته بود که لندن، با بازگذاشتن دست قدرتهای مرکزی در شرق، قصد داشته است در غرب، امتیازات کمتری به آنها بدهد.[۶] بلشویک‌ها پس از

---

۱. رجوع شود به: صص ۵۴-۵۳.

۲. برای متن این معاهده، نک: Wheeler-Bennett, pp. 392-402.

۳. فرانسه در آغاز مخالف تماس غیررسمی با بلشویک‌ها بود. بعد تماس برقرار کرد. اگرچه فرماندهان نظامی خواهان ادامهٔ تماسها و همکاری با بلشویک‌ها بودند، سیاسیون آن کشور به سبب مناسبات با نیروهای ضد بلشویک، موقعیت متزلزل بلشویک‌ها در داخل روسیه و سرانجام منافعی که از پس سقوط بلشویک‌ها برای آنها در روسیه فراهم می‌شد، این تماسها را قطع کردند و به مداخله نظامی در روسیه روی آوردند. برای انگیزه‌ها و علل این تغییرات در سیاست فرانسه، نک:

M. J. Carley, " The Origins of French Intervention in the Russian Civil War: A Reappraisal", *Journal of Modern History,* 48(1976), pp. 413-39.

۴. لکهارت مأموریت داشت که از طریق تماس با مقامات حکومت بلشویکی از صلح جداگانه روسیه با آلمان جلوگیری کند. شرح مفصلی از اقدامات او در خاطراتش آمده است، نک:

R. H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent,* London, Putnam, 1932.

5. Kennan, *Decision,* p. 46; Ullman, I, pp. 116-17, 120-21.

6. Mayer, pp. 324-325, 374-76; cf. Wheeler-Bennett, p. 251; H. E. Goemans, *War and*

عقب‌نشینیهای مکرر، سرانجام به خواسته‌های سنگین آلمان که علاوه بر غرب روسیه و حوضهٔ رود دن تا یکصد مایلی پتروگراد پیشروی کرده بود،[۱] تن دادند. لنین که از طرفداران جدی صلح بود، از سرگیری مذاکرات برست لیتوسک را برعهدهٔ چچرین،[۲] کفیل کمیساریای امور خارجه، که جانشین تروتسکی شده بود، نهاد تا با مهارتهای دیپلماتیک خود موجبات مصالحه با آلمان را فراهم آورد.[۳] از سرگیری مذاکرات، سرانجام به توافق بلشویک‌ها و قدرتهای مرکزی بر سر متن نهایی پیمان صلح انجامید که برای روسیه بسی گران تمام شد (۳ مارس ۱۹۱۸م). با پافشاری لنین که جنگ هم زمان با نیروهای ضد بلشویک، قدرتهای مرکزی و متفقین را در توان دولت بلشویکی نمی‌دید، پیمان مذکور، در ۱۶ مارس در مسکو به تصویب کنگرهٔ چهارم سویت‌ها رسید.[۴] بنابر معاهدهٔ صلح برست لیتوسک، دولت بلشویکی با چشم‌پوشی از جنوب روسیه، ۱/۳ جمعیت و نیز اوکراین، فنلاند و نواحی بالتیک را از دست داد. علاوه بر این، قدرتهای مرکزی و بلشویک‌ها پذیرفتند

> **نظر به این واقعیت که ایران و افغانستان کشورهای مستقل و آزاد هستند، طرفهای منعقد کننده [این پیمان] خود را متعهد می‌کنند استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی این کشورها را محترم شمارند (بند هفتم).[۵]**

بنابر عهدنامهٔ دیگری که آن نیز در ۳ مارس در برست لیتوسک به امضاء نمایندگان دولت بلشویکی و عثمانی رسید، بلشویک‌ها ولایات قارص و باطوم (در گرجستان) و اردهان (در

Punishment, Princeton, Princeton University Press, 2000, p. 299.

1. Mawdsley, pp. 34-35; Ullman, I, pp. 75-78.

2. Georgy Vassilievitch Chicherin

3. T. E. O'Conner, *Diplomacy and Revolution, G. V. Chicherin and Soviet Foreign Affairs, 1918-1930*, Ames, Iowa State University Press, 1988, pp. 58-60.

4. Wheeler-Bennett, pp. 276 ff.; Ullman, I, pp. 123 ff.

5. The Peace of Brest-Litovsk - The Treaty of Peace between Russia and Germany, Austria. Hungary, Bulgaria and Turkey (Signed at Brest-Litovsk, March 3, 1918), Wheeler-Bennett, Appendix V, pp. 403-08; cf. Lenczowski, p. 49, note 2; N. Saifpour Fatemi, *Diplomatic History of Persia, 1917-1923*, New York, R. F. Moor Co., 1952, p. 137; cf.

سپهر، ص ۴۹۵؛ وحیدالملک شیبانی، ص ۴۹۶.

ارمنستان) را به ترک‌ها واگذار کردند (بند دوم) که پس از شکست مذاکرات صلح جداگانهٔ آنها با کمیساریای قفقاز در طرابوزان (۲۵ فوریه) مشغول پیشروی در قفقاز بودند. بدین ترتیب مرز عثمانی در قفقاز به همان حدود سال ۱۸۷۸م بازگشت که تحقق آن مستلزم پذیرش کمیساریای قفقاز بود. بنابر بند هشتم همین پیمان طرفین پذیرفتند:

> **کلیهٔ ابزارهای بین‌المللی با قصد ایجاد مناطق نفوذ و منافع اختصاصی در ایران [یعنی توافقنامه‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ روسیه ـ انگلیس] را از درجه اعتبار ساقط می‌دانند. دولتین [روسیه و عثمانی] سربازان خود را از ایران عقب خواهند کشید. بدین منظور در مورد جزئیات تخلیه با دولت ایران مکاتبه خواهند کرد و همچنین برای اطمینان از استقلال سیاسی و تمامیت ارضی آن کشور و رعایت آن به وسیله دیگر دول اقدامات مقتضی به عمل خواهند آورد.[1]**

بخش مربوط به ایران، در مفاد معاهدات برست لیتوسک، در واقع همان نکات مذکور در اعلامیهٔ دعوت به صلح و بیانیهٔ بلشویک‌ها خطاب به مسلمانان را تکرار می‌کرد. بلشویک‌ها علی‌رغم عدم شناسایی رسمی از سوی ایران، قبلاً گامهایی برای دوستی با تهران برداشته بودند،[2] اما با توجه به بند مربوط به قفقاز و نیز آنچه در مورد ایران و افغانستان در آن به چشم

---

1. Legal and Political (Brest-Litovsk) Treaty: Russia and the Ottoman Empire, 3 March 1918, in Hurewitz, II, pp. 31-33; cf.

وحیدالملک شیبانی، صص ۹۹-۴۹۸.

۲. پس از امضای پیمان ترک مخاصمهٔ موقت در برست لیتوسک، کمیساریای امور خارجهٔ دولت بلشویکی، با اعلام مفاد مربوط به خروج قوای روسیه و عثمانی از ایران، آمادگی خود را برای مذاکره در این باره به اطلاع نمایندگی سیاسی ایران در پتروگراد رساند. پاسخ کتبی اسدخان بهادر و سپس مذاکرهٔ او با تروتسکی دربارهٔ این موضوع، به مکاتبهٔ کمیسار امور خارجه ـ تروتسکی ـ با دولت ایران در ۴ ژانویهٔ ۱۹۱۸م منجر شد (اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق، سپهر، ص ۴۶۷). در بخشی از این مکاتبه که حاوی پیشنهادهایی برای ترتیبات خروج سربازان روس بود، آمده است: تسریع در امر تخلیه «برای محو آثار اقدامات تجاوزکارانهٔ به عمل آمده به وسیلهٔ تزاریسم و دولتهای (موقت) بورژوازی روسیه علیه مردم ایران» ضرورت دارد. برای خلاصه‌ای از این مکاتبه، نک: اسدخان به وزارت خارجه، تلگرام رمز، ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق، سپهر، ص ۴۶۸؛ برای متن کامل، نک:

Trotsky to the Persian Government, 4 Feb. 1918, *Soviet Documents on Foreign Policy,* vol. I, pp. 28-29; also see X. J. Eudin and R. C. North, *Soviet Russia and the East, 1920-1927: a*

می‌خورد، می‌توان دریافت که برای برلین پیمان مذکور، علاوه بر آنکه امکان انتقال نیروهایش به

Documentary Survey, Stanford, Stanford University Press, 1957, p. 92.

چندی بعد در ۱۴ ژانویه، تروتسکی در یادداشتی دیگر که از طریق اسدخان تسلیم دولت ایران شد، دربارهٔ توافقنامهٔ ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس و نیز امتیازات روسیه در ایران اظهار داشت: «معاهدهٔ فوق‌الذکر نظر به اینکه بر علیه آزادی و استقلال ملت ایران بین روس و انگلیس بسته شده، بکلی ملغی و تمام معاهدات سابق ولاحق آن نیز که هرجا حیات ملت، آزادی و استقلال ایران را محدود نماید از درجهٔ اعتبار ساقط خواهد بود». آنگاه تروتسکی پس از سرزنش اجحافات سربازان روس در ایران و قول تنبیه آنها، افزوده بود: «در زمینهٔ روابط بین‌المللی تا درجهٔ امکان جدیت خواهد کرد که به تخلیهٔ کامل قشون عثمانی و انگلیس موفقیت حاصل کند... شورای کمیسرهای ملت روس فقط روابطی را با ایران معتبر می‌داند که مبنی بر تعهداتی به رضایت طرفین و احترامات بین دو دولت باشد». (مراسلهٔ دولت بلشویکی لنین به شارژه دافر ایران در پتروگراد، ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۱۸م، سپهر، ص ۵۷-۴۶؛ گفتنی است که این مراسله در ۱۴ فوریه (با شمارهٔ ۳۷) صورت گرفت و در ۱۶ فوریه در *ایزوسیتا* به چاپ رسید، نک:

J. Degras, *Calender of Soviet Documents on Foreign Policy*, London, 1948, p. 43; cf. Lenczowski, p. 48; Fatemi, p. 137.

اگرچه یادداشت ۱۴ فوریه را ناشی از ضعف آغازین دولت بلشویکی دانسته‌اند (Ullman, I, p. 350)، امّا نباید تردید کرد که توجه بلشویک‌ها به ایران انگیزه‌های گوناگونی داشت و در میان آنها، می‌توان به ملاحظات امنیتی، احساسات ضدبریتانیایی و ضدامپریالیستی و آرزوی صدور انقلاب به شرق اشاره کرد. به هر روی، مقارن تسلیم یادداشت مذکور، ن. ز. براوین، نخستین فرستادهٔ دولت بلشویکی که در ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۱۸م / ۲۸ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق به تهران وارد شده بود، پیام مشابهی را از جانب لنین به دولت ایران تسلیم کرد. در این پیام، ضمن اعلام آمادگی دولت شوروی برای جبران اقدامات دولت تزاری، برقراری روابط حسن همجواری و نیز جنگ «مشترک» با دولت امپریالیستی بریتانیا، آمده بود: «مناسبات آینده میان دولتهای روسیه و ایران برمبنای موافقت آزادانه و احترام متقابل ملتین خواهد بود» (Fatemi, p. 138; Eudin and North, p. 39). براوین خود نیز طی اعلامیه‌ای که در تهران منتشر شد، اظهار داشت: «حاضرم برای الغای تمام معاهدات نامشروع که به زور سرنیزهٔ دولت سرنگون شدهٔ تزاری از دولت ضعیف و نجیب ایران گرفته شده است با هیئت دولت [ایران] داخل مذاکره شوم و من حاضرم بعد از فسخ امتیازات [گذشته]، یک معاهدهٔ باشرفانه [کذا فی‌الاصل] با دولت ایران و دولت خودم امضاء و برقرار نمایم» (برای متن اعلامیه، نک سپهر، ص ۴۵۷؛ م.ع. منشور گرکانی، سیاست دولت شوروی در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶، ج ۱، تهران، ۱۳۲۶، ص ۱۰). این اقدامات و اظهارات از جانب ایران که هنوز شوروی را به رسمیت نشناخته بود، پاسخ دوستانه دریافت می‌کرد؛ چنانکه با تجدید حملات آلمان به روسیه، هنگامی که دیپلماتهای متفقین پتروگراد را ترک کردند، دولت ایران نمایندگی خود را در آن شهر حفظ کرد (Ullman, I, p. 78). پذیرش براوین درحالی که نمایندگی سیاسی دولت موقت روسیه با کمک بریتانیا در تهران فعال بود و دولت شوروی از جانب ایران به رسمیت شناخته نمی‌شد، مؤید همین نکته است. دربارهٔ پذیرش براوین، در دستورالعملی که از تهران برای کارگزاری مهام خارجهٔ گیلان ارسال شد، آمده است: «نظر به اوضاع حاضرهٔ روسیه و کشمکش بین دو دسته، دولت همچو مصلحت دانسته که عجالتاً هم نماینده بالشویک‌ها را در دست داشته باشد و هم مأمورین قدیم راکماکان بپذیرد تا تکلیف قطعی روسیه معلوم شود...»، نک ادارهٔ روس به کارگزاری رشت، نمرهٔ ۱۴۲، فوری، ۱۸ جمادی‌الأول ۱۳۳۶ ق، گزیدهٔ اسناد خزر، ص ۳۸۸ / سند ۱۶۱.

جبههٔ غرب را فراهم می‌آورد، افق و امکانات جدیدی را نیز برای به مخاطره انداختن منافع بریتانیا در شرق، و در نتیجه تضعیف مقاومت متفقین در جبههٔ غرب، مهیا می‌کرد. به ویژه اینکه با موفقیتهای نظامی نیروهای بریتانیایی تحت فرمان ژنرال مارشال در شمال بین‌النهرین و تحت فرمان ژنرال آلبنی در فلسطین در ماههای اخیر، و عقب‌نشینی منظم قوای عثمانی به آسیای صغیر،[۱] محور معروف برلین ـ استانبول ـ بغداد برای پیشروی آلمان به سوی شرق، عملاً مسدود شده بود. از این‌رو معاهدات برست لیتوسک، می‌توانست برای آلمان ـ عثمانی جانشینی مناسب باشد تا در کنار دستیابی به نفت و مواد خام آن منطقهٔ استراتژیک، بتوانند از طریق دریای خزر و شمال ایران، راهی هموار را تا آسیای مرکزی و افغانستان طی کنند و حتی می‌توانستند جناح راست نیروی بریتانیا را در بین‌النهرین مورد تهدید قرار دهند.[۲]

پاسخ متفقین به شرایط جدید، توافق لویدجورج و کلمانسو در نشست ۱۵ و ۱۶ مارس لندن با مداخلهٔ نظامی ژاپن در شرق روسیه بود[۳] که علاوه بر آمریکا، رئیس ستاد کل ارتش بریتانیا نیز با آن مخالفت می‌کرد. به عقیده او «بیرون کشیدن سیبری از کشتی شکسته [روسیه] برای حفظ هندوستان بود» و به جنگ در اروپا ارتباطی نداشت (۲۱ مارس ۱۹۱۸).[۴] لردبالفور دربارهٔ لزوم این اقدام به سفیر بریتانیا در واشنگتن نوشت، با توجه به اینکه امکان استفادهٔ فوری از سربازان آمریکایی در روسیه وجود ندارد، بهره‌گرفتن از نیروهای ژاپنی ضروری است، زیرا:

> **تأثیر روانی ارتشی ژاپنی که به مقصد سیبری برکشتی می‌نشیند و خط آهن سراسری سیبری را اشغال می‌کند، به خوبی می‌تواند موجب عدم انتقال سربازان آلمانی از [جبهه] شرق شود. هم اکنون آلمان در حال اتخاذ اقداماتی در شرق برای دور زدن**

---

1. Hughes, pp. 40-42, 50-53;

علی‌رغم توصیه‌های متخصصان نظامی بر ضرورت توقف عملیات در فلسطین و انتقال نیروهای بریتانیایی به جبهه غرب برای مقابله با تهاجم آلمان، لوید جورج همچنان بر ادامه عملیات در فلسطین پافشاری می‌کرد، زیرا موفقیتهای نظامی در خاورمیانه موجب برتری لندن در مذاکرات صلح آینده بود، نک: Hughes, pp. 63-64

2. Stanwood, *War*, p. 63.

3. Fic, p. 219.

4. Lowe and Dockrill, II, pp. 303, 401 (note 25).

> حصر دریایی [متفقین] است. [بدین ترتیب] امنیت و مالکیت بریتانیا بر هندوستان را به مخاطره می‌اندازد و جنگ را به درون ایران و افغانستان می‌کشاند و لزوماً به ترکیه اجازه می‌دهد که ارمنستان را ببلعد (۲۹ مارس ۱۹۱۸م/ ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق).[۱]

پیش‌بینیهای لندن تنها چند روز پس از تصویب مفاد معاهدهٔ برست لیتوسک در کنگرهٔ سراسری نمایندگان شوراهای روسیه تحقق یافت. در سپیده‌دم روز ۲۱ مارس ۱۹۱۸م/ ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق، با فرمان فیلد مارشال اریک فن لودندورف[۲]، فرماندهٔ کل ارتش آلمان، آتش توپخانهٔ آلمان در جبههٔ سوم[۳]، آغازگر تهاجم سنگین و گسترده در جبههٔ غرب شد. این عملیات دامنه‌دار که تا ۱۵ ژوئیه/ ۵ شوال ادامه داشت، سرانجام با پاتک موفق نیروهای فرانسوی در محور مارن[۴] (۱۸ ژوئیه/ ۸ شوال) خاتمه یافت و از آن پس در جبههٔ غرب روند جنگ به زیان آلمان تغییر کرد.[۵]

هم زمان با تهاجم آلمان در غرب، حوضهٔ دریای خزر نیز شاهد پیشروی نظامی قدرتهای مرکزی بود. نیروهای آلمان با اشغال ادسا (۱۵ مارس/ ۱ جمادی‌الأول)، کریمه (نیمه آوریل/ ۲ رجب) و سپس بندر سواستوپل در دریای سیاه (۱ مه/ ۱۹ رجب) موفق شدند با گرجستان ارتباط برقرار کنند. در همان حال، قوای عثمانی با تصرف باطوم (۱۵ آوریل / ۲ رجب) راه خود را از طریق ارمنستان به سوی دریای خزر و از طریق تجاوز مجدد به شمال غرب ایران ـ ایالت آذربایجان ـ به سوی شرق باز می‌کردند (مه/شعبان).[۶] حاصل این پیشرویها، رقابت آلمان ـ که به

---

1. Balfour to Reading, no. 1816, 29 March 1918, *Mirage, III*, doc. 157, p. 673.

2. Field Marshal Erich von Ludendorff

3. Somme

4. Marne

۵. تهاجم آلمان شامل پنج تک اصلی بود که به ترتیب در ۲۱ مارس، ۹ آوریل، ۲۷ مه، ۹ ژوئن و ۱۵ ژوئیه در محورهای مختلف جبههٔ غرب صورت گرفت. تلفات بریتانیا و فرانسه در ماه مه به اوج رسید، امّا از اواخر ماه ژوئن به تدریج تفوق عددی متفقین تجدید گردید. برای مشروح این نبردها، به عنوان نمونه نک:

C. Falls, *The Great War,* New York, G. p. Putnam, 1959, pp. 331 ff.

6. Moberly, *Mesopotamia,* pp. 120, 145; *idem, Persia*, pp. 290-91, 299; Allen and Muratoff, p.

رغم نیاز به نفت، نیروی نظامی لازم را برای تصرف باکو نداشت ـ با عثمانی بر سر آن منطقهٔ نفت‌خیز و نیز کوشش ملل قفقاز برای بهره‌برداری از این رقابت بود. هنگامی که دور جدید مذاکرات صلح فدراسیون قفقاز و عثمانی ـ با حضور ژنرال فن لوسو[1] نمایندهٔ آلمان، در باطوم شکست خورد (۱۱ مه ۱۹۱۸م/ ۲۹ رجب ۱۳۳۶ق)،[2] تفلیس برای رهایی از شرایط تحمیلی استانبول، حمایت آلمان را پذیرفت و استقلال خود را از فدراسیون قفقاز اعلام کرد (۲۶ مه ۱۹۱۸م/ ۱۴ شعبان ۱۳۳۶ق) و با پذیرش مفاد عهدنامهٔ برست لیتوسک، به انعقاد پیمان جداگانه‌ای با آلمان مبادرت ورزید. در پی آن، نمایندگان مسلمان مجلس قانونگذاری فدراسیون سابق ـ سئیم ـ نیز استقلال کشوری موسوم به آذربایجان را در شرق قفقاز و جوار دریای خزر اعلام کردند (۲۸ مه/ ۱۶ شعبان). مسلمانان این کشور جدیدالتأسیس که تنها یک ماه پیشتر، در ۳۰ مارس/ ۱۶ جمادی‌الثانی، کشتار هولناک هم‌کیشهای خود را در باکو به دست ارامنه ـ بلشویک‌ها تجربه کرده بودند، به سبب وجود اشتراکات فرهنگی و نیز تبلیغات پان اسلامی و پان تورانی استانبول، قشون عثمانی را نیرویی رهایی‌بخش می‌دیدند. این نیرو می‌توانست با حذف کمیساریای تحت زعامت استپان شائومیان و خاتمه دادن به عمر سویت باکو، به تحقق استقلال آذربایجان کمک کند. از این رو، آنها با استانبول همدلی نشان می‌دادند و گروههای مسلح مسلمان قفقازی و افراد لشکر پنجم قفقاز، به سرعت در قالب «سپاه اسلام» سازماندهی شدند تا تحت فرماندهی نوری پاشا (برادر ناتنی انورپاشا وزیر جنگ بلندپرواز عثمانی)، توسعه‌طلبیهای ارضی باب عالی را به واقعیت رسانند.[3] علاوه بر این، استانبول با پذیرش واگذاری اختیار میادین نفت باکو به آلمان، سرانجام توانسته بود موافقت برلین را با پیشروی نیروهای ترک به باکو نیز

468; Mawdsley, pp. 35-36;

برای پیشروی مجدد عثمانی در خاک ایران، همچنین نک: بیات، صص ۶۱-۵۸.

1. General Von Lossow

2. Kazemzadeh, pp. 109-115; Allen and Muratoff, p. 467; Nassibian, p. 104.

3. Moberly, *Mesopotamia*, pp. 144, 172; Allen and Muratoff, pp. 468, 478.82; Swietochowski, p. 70;

بیات، صص ۶۹-۶۸.

جلب کند.[۱]

بدین ترتیب در میان ملل تشکیل دهندهٔ فدراسیون سابق قفقاز، ارامنه که از همه بیشتر در برابر عثمانی مقاومت نشان داده بودند، به رغم اعلام استقلال نتوانستند حمایت آلمان را جلب کنند و تنها ماندند.[۲]

موفقیتهای اخیر آلمان ـ عثمانی در قفقاز، آنها را به منابع نفت باکو و دریای خزر نزدیکتر کرد و افقهای جدیدی را در آسیای مرکزی، ایران و افغانستان در برابر ایشان گشود و در نتیجه هند به مخاطره می‌افتاد. گزارشهای افسران اطلاعاتی بریتانیا مستقر در مشهد، حاکی از آن است که در ماه ژوئن ۱۹۱۸م/ شعبان ـ رمضان ۱۳۳۶ق، افسران عثمانی به مازندران، استرآباد و خراسان سفر کرده بودند و از همان زمان تماسها و تحریکات آنها در میان ترکمنهای جنوب شرق دریای خزر افزایش یافته بود.[۳]

در دورهٔ تحرکات اخیر آلمان در جبههٔ غرب و قفقاز، نمایندگان نظامی متفقین در شورای عالی جنگ، در یادداشتی مشترک (شمارهٔ ۲۰، به تاریخ ۸ آوریل ۱۹۱۸م/ ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق)، با توجه به اینکه هیچگونه مقاومتی از سوی روسیه در مقابل آلمان وجود نداشت، اهداف برلین در شرق و نحوهٔ مقابله با آن را مشخص کردند. به نظر این متخصصان، اهداف آلمان از این قرار بود:

الف) دسترسی به مواد غذایی و دیگر مواد خام از اوکراین و غرب سیبری

---

۱. برای رقابتهای آلمان و عثمانی در قفقاز و توافق اخیر در مورد نفت باکو، نک:
Moberly, *Persia*, p. 356; *idem, Mesopotamia*, pp. 181 ff; Kazemzadeh, pp. 150 ff; Allen and Muratoff, pp. 477-78;
گرکه، ص ۴۶۲.

۲. برای فروپاشی فدراسیون قفقاز و مناسبات دولتهای جدید با آلمان و عثمانی، نک:
Kazemazdeh, pp. 115-27, 141-51; Allen and Muratoff, pp. 468-69, 477; Carr, I, pp. 341-44; Swietochowski, cha p. 4; Nassibian, pp. 104-05; Arslanian, "Dunsterville", p. 20.

3. Grey (Meshed) to British Legation (Tehran), teleg., 17 June 1918, FO 248/1217; Colonel Redl (Meshed), Memo, M.1930, secret, 12 Feb. 1919, WO 106/55;
برای شایعات و تبلیغات در جنوب شرق دریای خزر در ماه ژوئن، نک: حسینقلی آقا، راپورت نمرهٔ ۱۹ و ۲۰، به ترتیب ۶ و ۲۰ جون ۱۹۱۸م، *مخابرات*، ج ۲، صص ۶۰۴-۶۰۳.

ب) دسترسی امن به نفت و مواد معدنی قفقاز و نیز به پنبهٔ آسیای مرکزی

ج) سازماندهی بخش گسترده‌ای از روسیه تحت نظارت دولتی که آلمان بتواند از طریق آن، ۴۷ لشکر بی‌تحرک خود از روسیه به جبهه غرب منتقل کند.

د) به دست آوردن کنترل قفقاز، شمال و مرکز ایران به کمک سربازان عثمانی، تا ضمن تهدید جناح نیروهای بریتانیا در بین‌النهرین، قبایل افغان را نیز برای حمله به هندوستان تحریک کند و این می‌توانست مانع از انتقال قوای بریتانیا به سایر جبهه‌ها شود.

هـ) بهره‌برداری از تبلیغات پان تورانیسم با کمک عثمانی، برای نفوذ در ترکستان و گسترش تحریکات خود از آن جانب در افغانستان.

در مقابل، متفقین می‌بایست مناطقی راکه آلمانی‌ها می‌توانستند مواد مورد نیاز خود را از آنها تهیه کنند به حدّاقل برسانند و در ضمن، از نفوذ سیاسی ـ نظامی آنها در قفقاز، ایران و ترکستان ـ یعنی مناطق همجوار دریای خزر ـ جلوگیری کنند. در شرق نیز وضعیتی پدید آورند که آلمان قادر به انتقال نیروهایش به جبههٔ غرب نباشد.

بنابر پیشنهاد این نمایندگان نظامی، اهداف اخیر از طریق کمک به گروههای روسی ممکن می‌شد که خواهان مقاومت در برابر آلمان بودند و نیز کمک به هر ملت و عنصر غیرروسی در قلمرو روسیه یا ایران که آمادهٔ جلوگیری از پیشروی آلمان ـ عثمانی یا تحریکات آنها بود. ارائهٔ این کمک در سیبری بر عهدهٔ ژاپن و با کمک چک‌ها[1] و دیگر عناصر محلی مانند قزاق‌ها بود. ژاپنی‌ها در ایفای نقش خود می‌بایست در امتداد خط آهن سیبری حداقل تا اومسک[2] و ترجیحاً

---

۱. واحدهایی از سربازان چک از آغاز جنگ در ارتش تزاری سازماندهی شده بودند که با شعار آزادسازی بوهمیا (Bohemia) و اسلواکی (Slovakia) از یوغ دولت اتریش ـ هنگری می‌جنگیدند. در خلال جنگ با آزادی زندانیان چک و اسلواک از دست ارتش اتریش ـ هنگری، شمار این افراد در روسیه افزایش یافته بود. هنگام قبضهٔ قدرت به دست بلشویک‌ها، بالغ بر ۴۰۰۰۰ تن چک در روسیه بودند و در نتیجهٔ مذاکرات متفقین با بلشویک‌ها توافق حاصل شد که لژیون چک از طریق خط آهن سیبری و بندر ولادیوستوک عازم فرانسه شوند تا در آنجا علیه آلمان بجنگند، نک: به عنوان نمونه:

Kennan, *Decision*, pp. 136-140; Ullman, I, pp. 151-52; Mawdsley, p. 46.

2. Omsk

تا سمره که محل تلاقی سه راه استراتژیک: خط آهن سیبری، خط آهن ترکستان و ولگا ـ بود، پیشروی کنند.[۱] وصول به این هدف، به نوبهٔ خود دسترسی به عناصر ضد آلمان را در قفقاز ممکن می‌ساخت. در صورتی که استیلا بر دریای خزر نیز امکان می‌یافت، متفقین می‌توانستند از ولادیوستوک مستقیماً با عناصر ضد آلمان در ایران هم ارتباط برقرار کنند.

در بخش دیگری از این طرح مربوط به موضوع ایران و بین‌النهرین، طراحان نظامی بر این باور بودند که اقدام در این مناطق، به نیروهای کمتری نیاز داشت و بریتانیا می‌توانست بدون دشواری چندانی آن را تأمین کند، ولی «تعجیل» در پیشدستی بر کودتای احتمالی طرفداران آلمان در تهران، «منتهای اهمیت» را داشت؛ زیرا سهل‌انگاری در این اقدام، به کارگیری نیروی نظامی عظیم‌تری را در آینده ضرورت می‌بخشید. متخصصان نظامی همچنین بر ارتقاء راههای ارتباطی این منطقه به ویژه بغداد ـ همدان و توسعهٔ راههای ارتباطی هندوستان با ایران از طریق نوشکی تأکید می‌کردند.[۲]

طرح مشترک شمارهٔ ۲۰ نمایندگان نظامی که مبنای طرحهای عملیاتی آیندهٔ متفقین در روسیه گردید، بر اساس پیشنهادهای مورخ ۲۳ مارس ۱۹۱۸م/ ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق ژنرال استود[۳]، طراح نظامی بریتانیا در شورای عالی جنگ، تهیه شده بود[۴] و او علی‌القاعده می‌بایست از رویدادهای ایران و اهداف و برنامه‌های لندن در آنجا اطلاع کافی می‌داشت. این طرح علاوه بر آنکه اهمیت دریای خزر، ایران و قفقاز را روشن می‌کرد، جایگاه آسیای مرکزی را که اینک آشوب زده بود، در برنامه‌های نظامی ـ سیاسی لندن و متحدانش نشان می‌داد. یادداشت مشترک شمارهٔ ۲۰ از ناکارایی مؤثر دیپلماسی و «رشوهٔ» بریتانیا در ایران نیز حکایت می‌کند و این به مفهوم لزوم استفاده از ابزار دیگر است که ضرورتاً نظامی بود.

---

۱. رجوع شود به: ص ۶.

۲. برای مشروح این یادداشت مشترک، نک:

Fic, pp. 224-27.

3. Brigadier-General M. W. Studd

4. Fic, pp. 219-20, 227; Kennan, *Decision*, p. 145; Ullman, I, p. 155.

آنچه در یادداشت مشترک در باب ضرورت «تعجیل» در پیشدستی بر کودتایی آلمانی در ایران آمده است، به مأموریت و اقدامات نیروی موتوری-زرهی تحت فرمان ژنرال دنسترویل[۱]، از افسران ارتش هند[۲]، مربوط می‌شود که از مدتی پیش (فوریه / ربیع‌الثانی) در ایران مستقر شده بود. نیروی مذکور که به دنسترفورس[۳] موسوم گردید، از جهت افراد، کم شمار، ولی بنابر ماهیت و اهداف مأموریت‌های محوله، کارآمد واز واحدهای گوناگون ارتش بریتانیا به ویژه دومینیون‌های آن شکل گرفته بود تا در صورت شکست، به حیثیت ارتش بریتانیا خدشه‌ای وارد نشود.[۴] دنسترفورس به عنوان نیرویی خواه نظامی و خواه اطلاعاتی-سیاسی، به گفته کلنل استیل، مدیر واحد اطلاعات نظامی در جبههٔ شرق (MO 5) - شامل روسیه، قفقاز و ایران[5] - با انگیزهٔ حفظ ارامنه در برابر ترک‌ها، سرگرم کردن سربازان ترک در قفقاز به منظور کاهش فشار بر نیروهای بریتانیایی در بین‌النهرین و فلسطین و سرانجام جلوگیری از تبلیغات پان اسلامی و پان تورانی در ایران، افغانستان، آسیای مرکزی و هند ایجاد شده بود.[۶] سرگرد دنوهو، جمعی دنسترفورس، جنگ با بلشویک‌ها را نیز هدف واحد خود ذکر کرده است.[۷] روایتی دیگر پاکسازی راه همدان -

---

1. Major-General L. C. Dunsterville.

۲. برای سوابق حرفه‌ای ژنرال دنسترویل، رجوع کنید به مقاله جالب ا. ارسلانیان پژوهشگر ارمنی با مشخصات زیر که از احساسات ضد دنسترویل خالی نیست:

A. H. Arslanian, "Dunsterville's Adventures: A Reappraisal", *International Journal of Middle East Studies,* 12(1980), pp. 200-01.

3. Dunsterforce

4. Plotke, pp. 153 ff;

این ویژگیها دنسترفورس را به الگویی برای دیگر هیئتهای نظامی اعزامی به روسیه نیز تبدیل کرد، نک:

War Cabinet 409 A, 11 May 1918, Cab/23/14, *Mirage, III,* doc. 159, P. 676 (Appendix).

۵. برای سمت و مسئولیت Col. R. A. Steel نک:

Plotke, pp. 311-12 (Appendix One).

6. Kennan, *Russia,* pp. 186-87.

ژنرال دنسترویل علاوه بر مطالب کلنل استیل، از تعلیم و تجهیز گرجی‌ها و ارامنه به عنوان وظیفهٔ دانسترفورس یاد می‌کند.

7. Major M. H. Donohoe, *With the Persian Expedition,* London, E. Arnold, 1919, p. 203.

انزلی را بخشی از مأموریت دنسترویل برمی‌شمارد.[۱] گفتنی است که به تصریح ژنرال مابرلی، در میان تصمیم‌گیرندگان بریتانیایی در مورد انتخاب مسیر ایران برای دنسترفورس که قرار بود به قفقاز برود، «مخالفتهای سیاسی نیز وجود داشت.»[۲] افزون بر این، هنگام اعزام آن، دولت بلشویکی که در برست لیتوسک به مذاکرات صلح مشغول بود (دسامبر ۱۹۱۷م)، می‌توانست از طریق شورای بلشویکی حاکم بر باکو و کمیتهٔ بلشویکی وابسته به آن، که بندر انزلی را در اختیار داشت،[۳] از عبور نیروی تحت فرمان ژنرال دنسترویل از دریای خزر جلوگیری کند. علاوه بر این در آن زمان توافق کمیساریای قفقاز و عثمانی با ترک مخاصمهٔ موقت، شرایط حاکم بر جبهه قفقاز را نیز تغییر داده بود.[۴]

به هر روی، ژنرال دنسترویل که در هند از مأموریت خود آگاه شد (کریسمس ۱۹۱۷م)، در ۱۸ ژانویهٔ ۱۹۱۸م/ ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ق در بغداد بود. آنگاه در ۲۷ ژانویه/ ۱۳ ربیع‌الثانی با

---

1. C. H. Ellis, " Operations in Transcaspia, 1918-1919: The 26 Commissars Case", *St. Antony's Papers,* 6(1959), p. 133.

2. Moberly, *Mesopotamia,* p. 103.

۳. کمیتهٔ بلشویکی انزلی در آغاز عمدتاً از سربازان تزاری تشکیل شده بود که با پیوستن به انقلابیون بلشویک به ابتکار خود «سویت‌های» محلی را در انزلی و رشت برپا کردند. به تدریج شماری از بلشویک‌های روسیه به انزلی اعزام و به کمیتهٔ آنجا ملحق شدند. کمیتهٔ انزلی دارای دوازده عضو بود که ریاست آن را آنتون چلیابین (Anton Cheliabin) برعهده داشت و باکو به او اقتدار بسیاری اعطاء کرده بود. پترلازاروف (Petr Lazarov) و استپان بوبوخ (Stepan Bobokh) دیگر اعضای کمیته بودند. ایوان کولومیتسف (Ivan Kolomitsev) نیز که بعدها به عنوان سفیر دولت بلشویکی به ایران اعزام شد، دبیر کمیتهٔ انزلی بود. فعالیت هم زمان کمیته و نیز جنگلی‌ها در گیلان موجب تعامل بین آنها گردید، نک:

P. Dailami, "The Bolsheviks and the Jangali Revolutionary Movement, 1915-1920", *Cahiers du Moude russe et soviétique,* 31(1990), p. 46; L. I. Miroshnikov, *Iran in World War I,* Moscow, NUKA, 1964, pp. 76-77; "The Borderlands of Soviet Central Asia: Persia", *Central Asian Review,* 4(1956), p. 306;

برای پیوستن بلشویک‌ها به کمیته، نک: کارگزاری انزلی به وزارت خارجه، نمرهٔ ۳، ۵ جمادی‌الأول ۱۳۳۶ق (در متن حروفچینی شده به اشتباه ۵ حمل ۱۳۳۶ق آمده است)؛ همان، نمرهٔ ۱۳۹۳، ۲۶ جمادی‌الأول ۱۳۳۶ق؛ کارگزاری گیلان به وزارت خارجه، نمرهٔ ۶۲۳، ۱۶ شعبان ۱۳۳۶ق، گزیدهٔ اسناد خزر، ص ۳۹۴ (ش ۱۶۳)، ۴۰۰ (ش ۱۶۵)، ۴۰۹ (ش ۹۰)؛ همچنین نک: م.ع. گیلک، *تاریخ انقلاب جنگل*، رشت، گیلکان، ۱۳۷۱ش، ص ۹۶؛ فخرایی، *سردار جنگل*، چ ۵، تهران، جاویدان، ۱۳۵۴ش، ص ۱۰۳.

۴. رجوع کنید به: ص ۴۳.

عجله و پیش از تکمیل افراد تحت امر خود، در رأس ستونی، شامل ۱۲ افسر، ۲ کارمند و ۴۱ راننده و ۴۱ اتومبیل فورد، بغداد را با هدف سفری ۶۵۰ مایلی ترک کرد و بدون اطلاع دولت ایران،[1] از مسیر کرمانشاه (۳ فوریه) به همدان و سپس به قزوین رسید (۱۵ فوریه / ۳ جمادی‌الأول)؛ حال آنکه در خلال روزهای اخیر، احساسات ضد بریتانیایی در تهران و شمال کشور به سبب اقدام تحریک‌آمیز بریتانیایی‌ها در دستگیری سلیمان میرزا (نمایندهٔ مجلس و رهبر دموکراتها) و همراهانش در ۷ فوریه/ ۲۴ ربیع‌الثانی سخت برانگیخته شده بود.[2] دنسترویل پس از مذاکره با سر چارلز مارلینگ دربارهٔ اوضاع (قزوین، ۱۵ فوریه)، بدون هیچگونه درگیری از قلمرو انقلابیون جنگلی گذشت؛ زیرا کاپیتان گلداسمیت ـ کارگزار نظامی بریتانیا در قفقاز ـ که در ارتباط با بخش اطلاعات ارتش بریتانیا (MID) فعالیت می‌کرد[3] ـ با میرزا کوچک‌خان[4] مذاکره کرده بود. جنگلی‌ها همچنین بر اثر فشار کمیتهٔ بلشویکی انزلی، با فرصتی پانزده روزه برای عبور دنسترفورس موافقت کرده بودند[5]. سرانجام دنسترفورس به بندر انزلی رسید (۱۷ فوریه / ۵ جمادی‌الأول). به رغم توفیق کاپیتان گلداسمیت در جلب موافقت شائومیان و بلشویک‌های باکو با ورود دنسترفورس و نیز تهیهٔ کشتی موسوم به *استلا*، عزیمت از انزلی به باکو صورت نگرفت.[6] به روایت ژنرال دنسترویل ـ که از نکات تردیدبرانگیز خالی نیست ـ مخالفت کمیتهٔ انزلی مانع از ادامهٔ سفر دنسترفورس گردید.[7] به هر روی، وی پس از ابراز وجود تحریک‌آمیز در مناطق شمالی

---

1. Stanwood, *War*, p. 87.

۲. برای دستگیری و تبعید سلیمان میرزا، به عنوان نمونه، نک: ل. س. فورتسکیو، *رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران*، ترجمهٔ م.ع. کاظم بیکی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۶۴؛ برای واکنش ایرانیان، نک: میرزا ابوالقاسم‌خان کحال‌زاده، *دیده‌ها و شنیده‌ها*، به کوشش م. کامران، چ ۲، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰، ص ۱۳-۳۱۲.

3. Sheffy, p. 156.

4. Arslanian, " Dunsterville", p. 202.

5. Dailami, " The Bolsheviks and the Jangali, Movement", pp. 47-48; *idem*, "The Bolshevik Revolution and the Genesis of Communism in Iran, 1917-1920", *Central Asian Survey*, 11(1992), P. 57.

6. Plotke, p. 198.

7. Gen. L. C. Dunsterville, "Military Mission to North-West Persia, 1918", *Journal of the Central*

ایران، انزلی را ترک کرد (۲۰ فوریه/ ۸ جمادی‌الأول) و به قزوین و سپس همدان بازگشت کرد (۲۴ فوریه/ ۱۲ جمادی‌الأول) و در آنجا مستقر شد. تصمیم به اعزام دنسترفورس به قفقاز، در زمانی اتخاذ شده بود که مخالفت بلشویک‌ها با عبور آن از انزلی به طور جدّی امکان داشت. همچنین به سبب شکست مذاکرات صلح برست لیتوسک و نیز شکست مذاکرات صلح کمیساریای قفقاز با عثمانی در طرابوزان، تهاجم آلمان به روسیه و حملهٔ عثمانی به قفقاز تجدید شده بود. امّا دنسترفورس در حالی به همدان بازگشت که به سبب همکاری و موافقت بلشویک‌های انزلی و باکو، مانعی در اجرای مأموریت آن وجود نداشت. از این رو و با توجه به رویدادهای آینده، گزافه نیست اگر این لشکرکشی شتاب‌آمیز و نیز دستگیری سلیمان‌میرزا را اقداماتی هدفمند با انگیزهٔ تحریک ملیون ایرانی و به دست آوردن بهانه‌ای برای حضور نظامی بریتانیا در شمال ایران تلقی کنیم.

هم زمان با اقدام دنسترویل در پیشروی به سوی انزلی، در کمربند امنیتی شرق ایران نیز نیروهای بریتانیا با حرکت به سوی شمال بیرجند، جانشین سربازان روس می‌شدند تا در صورت استیلای احتمالی دشمن بر ترکستان، از تحریکات آنها در افغانستان و ایران جلوگیری کنند.[1] زیرا به گفتهٔ بالفور و مونتاگیو، گزارشهای واصله از مخالفت مسلمانان آسیای مرکزی با بریتانیا حکایت داشت و قدرتهای مرکزی با بهره‌گرفتن از سیاستهای دولت بلشویکی، در تحریک بومیان مسلمان آن منطقه موفق شده بودند (۸ ژانویه ۱۹۱۸م).[2]

قشون کشیهای اخیر بریتانیا پیش از انعقاد پیمان نهایی صلح برست لیتوسک و بدون اطلاع دولت ایران، در حالی صورت می‌گرفت که تحرکات جدیدی از جانب عثمانی در خاک ایران گزارش نمی‌شد و اصولاً پیشروی آلمان ـ عثمانی از طریق ایران به شرق، تنها احتمالی در میان

Asian Society, 8(1921), pp. 84-85; Moberly, *Mesopotamia,* pp. 111-12.

گفتنی است که دنسترویل در خاطرات خود و نیز مقالهٔ فوق به مأموریت و اقدامات کاپیتان گلداسمیت اشاره‌ای نکرده است.

1. Moberly, *Persia,* pp. 274-75; cf. col. D. E. Knollys, " Military Operations in Transcaspia, 1918-1919", *Jouranl of the Central Asian Society,* 13(1926), pp. 90-91.

2. Stanwood, *War,* p. 65.

دیگر احتمالات بود و استانبول به سبب اشتغال در سایر جبهه‌ها، نمی‌توانست چنین عملیاتی را سامان دهد. حضور نیروهای جدید بریتانیا، گذشته از نقض بی‌طرفی ایران، ناقض توافقنامهٔ ۱۹۰۷ روس ـ انگلیس نیز بود که لندن همچنان بر اعتبار آن اصرار می‌ورزید. افزون بر این، حضور نیروی مذکور، بزودی توجیهی برای نقض مجدد بیطرفی ایران به عثمانی داد تا در پی شکست مذاکرات صلح با دولت قفقاز، پیشروی نظامی در قفقاز و ایران را از سر گیرد.[۱]

به هر روی، ژنرال دنسترویل به رغم شتاب اولیه، به دنبال اقدام به ظاهر ناموفق خود در فوریه در همدان مستقر شد و به فعالیتهای اطلاعاتی و تحت نظر گرفتن تحرکات آلمان ـ عثمانی، بلشویک‌ها و جنگلی‌ها و نیز تحولات در قفقاز و ایران پرداخت؛ بدین ترتیب مأموریت او در قفقاز برای مدتی عملاً منتفی گردید.[۲]

در گیلان، جنگلی‌ها با دستگیری ویس‌کنسول بریتانیا در رشت و مدیر شعبهٔ بانک شاهنشاهی به اقدامات تحریک‌آمیز بریتانیایی‌ها پاسخ دادند و خواهان آن بودند در ازای آزادی آنها، سلیمان میرزا رها شود (آغاز مارس/نیمهٔ جمادی‌الأول). آنها چند روز بعد، در ۸ مارس/۲۴ جمادی‌الأول، کاپیتان نوئل، از افسران مربوط به بخش اطلاعات ارتش بریتانیا را نیز که حامل گزارشهایی مهم از تفلیس برای ژنرال دنسترویل بود، دستگیر کردند. به گفتهٔ احسان‌الله‌خان، از سران چپگرای نهضت جنگل، قشون‌کشی ناموفق دنسترویل، بر اعتبار و محبوبیت حرکت آنها افزوده بود،[۳] امّا به هر روی با این اقدام بهانهٔ لازم به دست لندن افتاد.

---

1. Plotke, pp. 227-28; Stanwood, *War*, p. 87; Saifpour Fatemi, pp. 142-43;

نیز نک: بیات، صص ۶۱-۵۸.

2. *Ibid.*, pp. 239-43.

سبب اصلی بی‌تحرکی، عدم اعزام نیرو از جانب ژنرال مارشال، فرماندهٔ کل قوای بریتانیا در بین‌النهرین، ذکر شده است؛ وی از سویی شایعات مبنی بر خطر تهاجم آلمان ـ عثمانی از طریق ایران به هند را باور نداشت و از سوی دیگر با توجه به بُعد مسافت و کمبود نیرو، با گسترش عملیات به شمال ایران موافق نبود (Moberly, *Persia,* pp. 333 (note), 363). افزون بر اینکه آغاز تهاجم گستردهٔ آلمان در جبههٔ غرب در بهار ۱۹۱۸م موجب شده بود تا کابینهٔ جنگ موضوع مأموریت دنسترویل را کنار گذارد. نک:

Arslanian, " Dunsterville's Adventures, p. 205.

3. E. Ybert-Chabrier, "Gilan, 1917-1920: The Jengelist Movement According to the Memoirs of Ihsan Allah Khan", *Central Asian Survey,* 2(1983), p. 48.

در تهران، افکار عمومی بیش از پیش علیه سیاستهای بریتانیا برانگیخته می‌شد، سر چارلز مارلینگ بر این باور بود که کنترل اوضاع پایتخت و جلوگیری از پیشروی نظامی جنگلی‌ها به تهران که می‌توانست با همکاری بلشویک‌ها صورت گیرد،[۱] مداخلهٔ نظامی بریتانیا را در شمال ایران به مسأله‌ای ضروری تبدیل کرده بود و این نظر از سوی لندن نیز تأیید شد.[۲] از این‌رو هنگامی که وی از موافقت رئیس ستاد ارتش بریتانیا با اعزام نیرویی به همدان اطمینان یافت، طی یادداشتی رسمی که ظاهراً نشان‌دهندهٔ تجدیدنظر لندن در سیاست گذشتهٔ خود بود و در ۲۸ جمادی‌الأول ۱۳۳۶ق/ ۱۱ مارس ۱۹۱۸م تسلیم دولت ایران شد، پس از اعلام موافقت دولت بریتانیا باکمک مالی به ایران، تغییر تعرفهٔ گمرکات، حضور نمایندهٔ ایران در کنفرانس صلح آینده و وعدهٔ مساعدت با تشکیل نیروی نظامی متحدالشکل ایرانی پس از پایان جنگ، اظهار می‌داشت که لندن حاضر است:

قرارداد انگلیس و روس مورخهٔ ۱۹۰۷ را موقوف الاجرا بداند تا پس از تشکیل دولت منظم در روسیه برای الغاء آن رسماً با دولت ایران وارد مذاکره شوند. ضمناً اولیاء دولت انگلیس حاضر هستند که ابطال شناسایی قرارداد مذکور را از طرف دولت ایران قبول نمایند.

در بخشی دیگر از این یادداشت دربارهٔ اوضاع حاکم بر ایران و تصمیم بریتانیا در قبال آن آمده بود:

---

۱. نظر به اینکه فن اتر و دیپلماتهای نمایندهٔ دولت موقت روسیه، پس از روی کار آمدن دولت بلشویکی همچنان نمایندگی سیاسی روسیه در تهران را در اختیار خود داشتند، چلیابین، رئیس کمیتهٔ بلشویک‌های انزلی، تلگرامی تهدیدآمیز مبنی بر لزوم تخلیهٔ ساختمان نمایندگی سیاسی روسیه و تحویل آن به کارل براوین، اولین فرستادهٔ دولت بلشویکی در ایران، به تهران ارسال کرده بود، برای متن تلگرامها، نک: سپهر، ص ۴۹۴؛ قس: اداره روس وزارت امور خارجه به کارگزاری رشت، نمرهٔ ۱۴۲، فوری، ۱۸ جمادی‌الأول ۱۳۳۶ق، *گزیدهٔ اسناد دریای خزر*، ص ۳۸۸/ ش ۱۶۱.

۲. برای آشنایی با اوضاع سیاسی حاکم بر تهران، دیدگاههای مارلینگ و تصمیم‌های لندن، نک: به عنوان نمونه نک:

Iran Political Diaries, 1881-1965, vol. 5, pp. 807-808; cf. Olson, pp. 196 ff; Sabahi, pp. 36-39; Stanwood, *War*, pp. 96 ff.

اغتشاش در حال شدت و عثمانی‌ها در نقاط مختلفه غربی آذربایجان وارد شده و جنگلی‌ها تقریباً ارتباط فی‌مابین انزلی و پایتخت را قطع و ویس قونسول انگلیس و رئیس بانک شاهنشاهی را توقیف کرده‌اند و در واقع شمال غربی ایران از بحر خزر، تا سرحد عثمانی مغشوش و برای عبور و مرور خصم باز است و این اقدامات که معابر شمالی را فراگرفته و روز بروز نیز کسب شدت و وخامت می‌نماید، پایتخت ایران را دچار مخاطره ساخته است. لهذا اولیاء دولت انگلیس بر خلاف میل خود درصدد برآمده‌اند که از این اتفاقات که دولت ایران نمی‌تواند یا نمی‌خواهد جلوگیری نماید، خود شخصاً جلوگیری بعمل آورند و بنابراین تصمیم کرده‌اند از سرحد عثمانی استعداد کافی به شمال غربی ایران اعزام دارند؛ توسعهٔ عملیات استعداد مذکور منوط به اثرات و نتایج حاصله از این اقدام و قدرتی است که اولیاء دولت علیه به کار خواهند برد. اولیاء دولت انگلیس با کمال صداقت اعتراف می‌نمایند که این ترتیب موقتی بوده و حتی‌القوه سعی و اهتمام خواهند داشت از هر چیزی که مخالف استقلال و تمامیت ارضی و مداخله در امور داخلهٔ مملکت باشد احتراز جویند و قشون انگلیس بمحض اینکه اوضاع اجازه دهد و در هر صورت در ختم جنگ احضار خواهد شد.[1]

گفتنی است که در بخشی از اعتراض کتبی دولت مستوفی‌الممالک به این نقض آشکار بی‌طرفی ایران، توقیف ویس کنسول بریتانیا و رئیس شعبهٔ بانک شاهنشاهی به دست جنگلی‌ها، نتیجهٔ اقدام تحریک‌آمیز نظامیان بریتانیایی در دستگیری سلیمان‌میرزا و همراهان او ذکر شده است.[2] در باب مفاد یادداشت ۱۱ مارس پیرامون توافقنامهٔ ۱۹۰۷م تنها به ذکر این

---

۱. برای متن یادداشت، نک: رعد ش ۹۲، ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق؛ سپهر، ص ۹۴-۴۹۳؛ کحال‌زاده، ص ۱۵-۳۱۴؛ قس: Moberly, *Persia,* pp. 286-87; *idem., Mesopotamia,* p. 143.

۲. سپهر، ص ۴۹۴؛ کحال‌زاده، ص ۱۷-۳۱۵؛ برای پاسخ جنگلی‌ها، نک: گیلک، ص ۲۵-۱۲۴. مابرلی (*Mesopotamia,* p. 118) این اقدام را حاصل تحریکات قدرتهای مرکزی یا عوامل بلشویک‌ها در میان جنگلی‌ها دانسته است.

نکته بسنده می‌شود که قشون‌کشی دنسترویل پیشتر آن را نقض کرده و بنابر همین یادداشت، لندن با تصمیم به اعزام نیرو به شمال ایران، آن را عملاً «موقوف‌الأجرا» کرده بود و این ارتباطی به توجه لندن به خواست ایرانیان یا تجدیدنظر در سیاست بریتانیا نداشت.

در ۱۶ مارس/ ۲ جمادی‌الثانی مارلینگ خواهان آن شد که برای جلوگیری از پیشروی احتمالی جنگلی‌ها به قزوین و نیز افتادن دریای خزر به دست دشمن، هر چه سریعتر نیرویی ولو کم شمار برای دنسترویل اعزام شود[1]، که با آن موافقت شد.[2] کابینه جنگ تمام وقت اجلاس ۲۱ مارس/ ۷ جمادی‌الثانی - روز حملهٔ گستردهٔ آلمان در جبههٔ غرب را به موضوع ایران اختصاص داد. به گفتهٔ بالفور، فعالیت «عناصر متمرد» در شمال ایران و بی‌دفاع شدن آن منطقه، نتیجهٔ انقلاب روسیه بود و برای جلوگیری از پیشروی قدرتهای مرکزی از مسیر شمال ایران و نیز از طریق دریای خزر و ترکستان به هند، ضرورت داشت که نیروهای بریتانیا هرچه زودتر به دریای خزر برسند و اختیار آن را در دست گیرند.[3] پیش از پایان مارس/نیمهٔ جمادی‌الثانی، دنسترویل قزوین را با استفاده از ۱۲۰۰ تن از بقایای سربازان تزاری تحت فرمان کلنل لازار بیچراخوف که هنوز در غرب ایران با نیروهای ژنرال مارشال - فرماندهٔ قوای بریتانیا در بین‌النهرین - همکاری داشتند، تصرف کرد تا بنابر تاریخ رسمی جنگ به روایت بریتانیایی‌ها، خطر «کودتای» جنگلی‌ها رفع گردد.[4] بدین ترتیب، آنچه بر مبنای طرح ۲۳ مارس ژنرال استود در یادداشت مشترک شماره ۲۰ نمایندگان نظامی متفقین در باب لزوم جلوگیری از کودتایی آلمانی در ایران پیشنهاد شد (۸ آوریل) قبلاً محقق گشته بود. از این‌رو چنین می‌نماید که لندن بار دیگر نه تنها ایران، بلکه متحدان خود را نیز به سوی مقاصد خویش سوق می‌داد. افزون بر این، در نزدیک شدن به دریای خزر و حوضهٔ آن هم، نیروهای بریتانیایی بر قوای آلمان و عثمانی پیشی گرفته بودند.[5]

---

1. Moberly, *Persia,* p. 288; *idem., Mesopotamia,* pp. 118-19.
2. Plotke, pp. 243ff.
3. Adelson, p. 159; Stanwood, *War,* pp. 106-107.
4. Moberly, *Persia,* p. 289; cf. *idem., Mesopotamia,* pp. 117-20.

۵. برای حضور آلمان و عثمانی در قفقاز، نک: صص ۶۲-۶۱.

طلایه‌دار گام بعدی دنسترویل به سوی دریای خزر نیز بیچراخوف بود. در ماه ژوئن/ رمضان ۱۳۳۶ق، هنگامی که مدافعین بلشویک ـ ارمنی باکو از کمک مسکو برای جلوگیری از نیروهای عثمانی ـ آذربایجانی ناامید شده بودند، بیچراخوف پیشروی از قزوین به سوی شمال را آغاز کرد. وی در عملیاتی مشترک با دنسترفورس، پس از درهم شکستن مقاومت جنگلی‌ها در منجیل، راه خود را به سوی انزلی گشود تا با ابراز وفاداری به نظام جدید روسیه، آمادگی خویش را برای شرکت در دفاع از باکو اعلام کند. حمایت کمیتهٔ بلشویکی انزلی و نیز ارامنه باکو از این پیشنهاد، سرانجام ا. شائومیان، رئیس شورای کمیساریای خلق باکو را وادار کرد تا با بازگشت بیچراخوف و افرادش موافقت نماید. آنان در ۳ ژوئیه/ ۲۳ رمضان باکشتی انزلی را به مقصد آلیات ـ جنوب باکو ـ ترک کردند[1]، در حالی که چند روز پیشتر، کنسول ملک لارن از رشت دربارهٔ نتایج حضور کوتاه مدت متحدان بریتانیا در گیلان گزارش داده بود:

> **به سبب قتل و تجاوز زنان و کودکان به دست نیروهای بیچراخوف، ما بریتانیایی‌ها به آن اندازه که می‌بایست محبوب نیستیم؛ ایرانی‌ها می‌گویند ما اخلاقاً مسئول این وقایع هستیم زیرا روس‌ها برای ما کار می‌کردند (۲۹ ژوئن ۱۹۱۸م/ ۱۹ رمضان ۱۳۳۶ق).**[2]

آنچه در قفقاز جریان داشت، تنها دلنگرانی لندن در حوضهٔ دریای خزر نبود؛ یادداشت مشترک شمارهٔ ۲۰، چنانکه ملاحظه شد، به سرچشمه‌های دیگری از دغدغه‌های لندن مربوط به بخشهای شرقی این حوضه ـ دلالت داشت. در منطقهٔ گستردهٔ آسیای مرکزی، شورای (سویت) تاشکند، مرکز اداری ترکستان روسیه ـ که در سپتامبر ۱۹۱۷م/ ذیحجه ۱۳۳۵ق با برکنار کردن ژنرال کروپاتکین و سایر مقامات منصوب از سوی دولت موقت، زمام امور را به دست

---

۱. گیلک، ص ۱۰۵ به بعد؛ فخرایی، ص ۳۶-۱۳۰؛ دنسترویل، ص ۲۲۴ به بعد؛
Dunsterville, p. 87; Moberly, *Mesopotamia*, pp. 181-83; Arslanian, " Dunsterville", pp. 206-07; Dailami, "The Bolshevik Revolution", p, 58; Ybert. Chabrier, p. 48.

2. Maclaren to British Legation (Tehran), 29 June 1918, FO 248/1212;
برای خشونت و رفتار وحشیانه بیچراخوف و نایب او در قزوین، نک: دنسترویل، ص ۲۰۱-۲۰۰.

گرفته بود ـ چند روز پس از روی کار آمدن بلشویک‌ها در پتروگراد، حمایت خود از آنها اعلام کرد. اما با قیام ضد بلشویکی قزاق‌های تحت فرمان آتامان دیوتوف در اورنبورگ (شمال غرب ترکستان) در نوامبر ۱۹۱۷م/ صفر ۱۳۳۵ق،[۱] ارتباط خط آهن استراتژیک تاشکند ـ اورنبورگ ـ سمره ـ مسکو قطع شد و تا اواخر ۱۹۱۹م همچنان بسته ماند. با پیشروی قزاق‌های سیبری، لژیون چک و نیروهای ضد انقلاب تحت فرمان آدمیرال کلچاک[۲] به سوی غرب (۱۹۱۸م) دیگر راههای مواصلاتی شمال شرقی آسیای مرکزی نیز مسدود گردید.[۳] بدین ترتیب ارتباط تاشکند با روسیهٔ اروپایی، غیرمستقیم و منحصر شد به خط آهن تاشکند ـ کراسنوووسک و سپس ارتباط دریایی از طریق دریای خزر که آن نیز دوامی نیافت و از ژوئیهٔ ۱۹۱۸م/ شوال ۱۳۳۶ق قطع گردید.[۴]

در مناطق داخلی ترکستان، سقوط دولت کرنسکی، به تحرکات ملی ـ دینی بومیان که از ماهها قبل آغاز شده بود، ابعاد جدیدی بخشید. به ویژه در قطعنامهٔ پایانی سومین کنگرهٔ شوراهای محلی که سویت تاشکند آن را برپا کرد، آمده بود:

> **در حال حاضر دخول مسلمانان در ارگانهای عالی قدرت انقلابی در منطقه غیرقابل قبول به نظر می‌رسد (۲ دسامبر/ ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷م/ ۱۶ صفر ۱۳۳۶ق).**

بدین ترتیب بلشویک‌های ترکستان، مسلمانان را با وجود اکثریت عددی (۹۵٪ جمعیت)، از مناصب دولتی محروم کردند[5]؛ حال آنکه دولت انقلابی شوروی در بیانیهٔ خود خطاب به مسلمانان روسیه و مردم شرق، با به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای آنها،

---

۱. رجوع شود به: صص ۳۲، ۴۳.

2. Admiral Aleksandr Vasilevich Kolchak

3. Macartney, p. 52; Captain L. V. S. Blacker, "Wars and Travels in Turkistan", *Journal of the Central Asian Society,* 9(1922), pp. 5-6; Colonel J. K. Tod, "The Malleson Mission to Transcaspia in 1918", *Journal of the Royal Asiatic Society,* 27(1940), pp. 49, 52; Mawdsley, p. 236;

بیلی، صص ۷۳ به بعد.

۴. نک: صص ۱۰۶ به بعد.

5. Chokayev, p. 406; Carr, I, p. 333.

به صراحت از بومیان مسلمان آسیای مرکزی دعوت می‌کرد تا «حیات ملی» خویش را خود سازماندهی کنند (۳ دسامبر ۱۹۱۷م). بازتاب این دعوت در آن منطقه، که از پیش تحرکات ملی ـ دینی، بحران اقتصادی و گرسنگی و اخیراً سیاست تبعیض‌آمیز سویت تاشکند را هم زمان تجربه می‌کرد، به زودی آشکار شد. چهارمین کنگرهٔ فوق‌العادهٔ ترکستان، به ریاست مصطفی چوکایف[1] در خوقند (فرغانه)، موجودیت دولت خودمختار خوقند را رسماً اعلام کرد (۱۰ دسامبر ۱۹۱۷م/صفر ۱۳۳۶ق). این دولت که اعضای آن از تحصیلکرده‌های مسلمان به ریاست یک قرقیز به نام تانیش بایف[2] تشکیل می‌شد، خواهان خودمختاری در چارچوب روسیه بود، اما این اقدام واکنش منفی سویت تاشکند را در پی آورد. هنگامی که کنگرهٔ کارگران و دهقانان ترکستان برای به رسمیت شناخته شدن دولت مذکور و نیز رفع مخالفت سویت تاشکند به دولت شوروی متوسل شد، از ژ. استالین، کمیسار ملیتها، پاسخ گرفت که کارگران و دهقانان ترکستان خود باید با توسل به قوهٔ قهریه سویت تاشکند را منحل کنند (ژانویهٔ ۱۹۱۸م/ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق). بدین ترتیب، زمینهٔ جنگ داخلی در ترکستان بیش از پیش فراهم شد.[3] به هر روی حیات دولت خوقند کوتاه بود؛ نیروی اعزامی از سوی تاشکند، با شدت عمل، خونریزی و غارت به عمر آن پایان داد (۱۱ فوریهٔ ۱۹۱۸م/ ۲۸ جمادی‌الأول ۱۳۳۶ق). آنگاه حرکت مردمی دیگری با گرایشهای اسلامی بیشتر، به رهبری ایرگاش[4] در ناحیهٔ سمرچیه موفق شد با توسل به اسلحه، بخشهای وسیعی از فرغانه را تحت اختیار درآورد. به رغم اختلاف داخلی و رقابت سران این جنبش، قتل ایرگاش (۱۹۲۰م) و جانشین او، محمدامین بیگ[5]، ناآرامی و آشوبی که ریشه در مخالفت قهرآمیز سویت تاشکند با خواسته‌های بومیان مسلمان داشت، همچنان در شرق ترکستان ادامه یافت و به جنبش باسماچی‌ها معروف گردید.[6]

---

1. Mustafa Chokayev
2. Tanishbaieff
3. Chokayev, pp. 407-08.
4. Irgash
5. Madamin Bek

۶. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این تحرکات، نک: بیلی، ص ۵۸-۵۴، ۷۴-۷۳؛ نیز:

سویت تاشکند از جانب غرب نیز با مخالفت خانهای موروثی بخارا و خیوه و نیز ترکمن‌ها مواجه بود که دامنهٔ آشوبها را در امتداد مرزهای افغانستان و ایران تا سواحل شرقی دریای خزر گسترش می‌دادند. امیرعالم خان، حاکم خانات بخارا، موفق شد با کمک افغانها، نیروی مهاجم تاشکند را شکست دهد و استقلال محلی او، در عهدنامهٔ ۲۵ مارس ۱۹۱۸م/ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق از سوی بلشویک‌ها به رسمیت شناخته شد.[۱] اشتغال سویت منقطع از مرکز تاشکند به تثبیت موقعیت خود، مقابله با تحرکات ملی ـ دینی مردمی در شرق ترکستان و قزاق‌های دیوتوف در شمال مجال اقدامات بیشتری به آن نمی‌داد. وضعیت بلشویک‌ها در ماوراءخزر به مراتب بدتر بود؛ در این منطقه که حتی انتخابات سراسری و دموکراتیک مجلس مؤسسان روسیه (۱۴-۱۲ نوامبر ۱۹۱۷م/ محرم ۱۳۳۶ق) را نیز تجربه نکرده بود[۲]، سویت‌های عشق آباد و کراسنوودسک از آغاز ضعیف بودند و هنگامی که توانستند قدرت را به دست گیرند (فوریهٔ ۱۹۱۸م/ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ق)، با پیشروی نیروی امیرعالم خان از جانب شرق مواجه شدند. درگیری نظامی بلشویک‌های ماوراءخزر با نیروی امیربخارا در جبههٔ چارجوی، تا انعقاد پیمان

Chokayev, pp. 408 ff; Macartney, p. 43; F. M. Baily, "In Russian Turkestan under the Bolsheviks", *The Scottish Geographical Magazine,* 37(1921), pp. 83 ff.; P. T. Etherton, "Central Asia: Its Rise as a Political and Economic Factor", *Journal of the Royal Central Asian Society,* X(1923), pp. 91-92; Carr, I, pp. 332-33;

از دیدگاه رسمی شوروی، باسماچی‌ها خاستگاه بورژوازی ملی و فئودالی داشتند و میجربیلی از هیئت نظامی ـ دیپلماتیک بریتانیا و ر. ترودل، کنسول آمریکا، در تحریک و سازماندهی آنها نقش اساسیٔ را ایفاء کردند، نک:

P. P. Nikishov, "Basmachi Revolt" *GSE*, vol. 3, pp. 57-58;

همچنین رجوع شود به مقاله مفصل و مستند زیر که حاوی اطلاعات مفیدی دربارهٔ تحرکات فوق به ویژه باسماچی‌هاست:

G. Fraser, "Basmachi", *Central Asian Survey*, 6(1987), pp. 1-73.

۱. امیرعالم خان دربارهٔ نقش افغان‌ها در این درگیریها تنها به کمک تسلیحاتی آنها اشاره می‌کند، نک: امیرعالم خان، *تاریخ حزن الملل*، با مقدمهٔ ا. مختاروف، تهران، مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۳، صص ۲۲-۲۱؛ برای آگاهی بیشتر از مناسبات امیرعالم خان با افغان‌ها و نیز با سویت تاشکند، نک: Becker, pp. 263 ff.

2. L. G. Portasov, "The All-Russian Constituent Assembly and the Democratic Alternative", in R. A. Wade ed., *Revolutionary Russia: New Approaches,* New York, Routledge, 2004, p. 256.

مذکور در ۲۵ مارس ادامه داشت.[1]

لندن نمی‌توانست آنچه راکه در آسیای مرکزی - در جوار چین، هند، افغانستان و ایران - می‌گذشت، نادیده انگارد، به ویژه که احساسات ضد بریتانیایی، ملی - دینی در ایران و افغانستان سابقه داشت، و پیشتر بر اثر فعالیت عوامل و تبلیغات آلمان - عثمانی و در ماههای اخیر به سبب مشی بلشویک‌ها و همچنین موفقیتهای نظامی قدرتهای مرکزی، ابعاد جدیدی یافته بود. بلشویک‌ها به رغم سرکوب تحرکات و خواسته‌های ملی - دینی مردم بومی آسیای مرکزی، مسلمانان هندوستان را به انقلاب دعوت می‌کردند و بدین منظور مبلغان پان اسلامی را به ترکستان می‌فرستادند.[2] به گفتهٔ کنسول بریتانیا در کاشغر، روزنامهٔ ترکی زبان *اولوغ ترکستان* که تحت نظارت بلشویک‌ها در تاشکند منتشر می‌شد، از اواخر ۱۹۱۷م مسلمانان هندوستان و چین را به انقلاب و اخراج بیگانگان فرامی‌خواند.[3] افزون بر این، تحرکات موجود در ترکستان - خواه دینی و خواه ملی - با تبلیغات پان‌تورانی و پان اسلامی آلمان - عثمانی همسویی داشت و می‌توانستند از آن بهره‌برداری کنند. اخبار ناآرامی‌های آسیای مرکزی که کلنل ریدل، وابستهٔ نظامی بریتانیا در مشهد، آن را ارسال می‌کرد، با دلالت بر نهضت اتحاد اسلام در آن منطقه، موجبات نگرانی لندن را فراهم می‌آورد (دسامبر ۱۹۱۷م/ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق). در نخستین روزهای ۱۹۱۸م، مونتاگیو، وزیر هندوستان، در مکتوبی به لرد چلمزفورد، نایب‌السلطنهٔ هند، با تأکید بر وجود احساسات ضد بریتانیایی در میان مسلمانان روسیه و نیز بر موفقیت چشمگیر قدرتهای مرکزی در تحریک آنها، که از سیاست بلشویک‌ها ناشی می‌شد، دربارهٔ حرکت هیئتی آلمانی - عثمانی به همراه دکتر هنتیگ[4] به سوی ترکستان هشدار داد. به گفتهٔ او، هیئت مذکور برای گسترش نفوذ آلمان و عثمانی به آسیای مرکزی فرستاده شده بود تا آنجا را به پایگاهی برای

---

1. "Struggle for Soviet Askhabad, the Beginning of the Civil War in Transcaspia", *Journal of the Royal Central Asian Society,* XVIII(1931), p. 620.

(این مقاله از مجله روسی زبان *Turkomeno Vedeniyé* به انگلیسی ترجمه شده است).

2. Chokayev, p. 412.

3. Macartney, p. 43; cf. بیلی، ص ۲۱۴

4. Dr. W. O. von Hentig

اعزام عوامل و حتی گروههای مسلح به افغانستان و ایران تبدیل کند (۵ ژانویهٔ ۱۹۱۸م/ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق). از همین رو لندن خواستار آن بود که هند ضمن اتخاذ سیاستی غیرمنعطف در قبال امیر حبیب‌الله خان شاه افغانستان، سربازان بیشتری را برای تقویت کمربند امنیتی شرق ایران گسیل دارد. علاوه بر این، امکان اعزام نیرویی مسلح به ترکستان را نیز بررسی کند، اما این پیشنهاد با مخالفت نایب‌السلطنه مواجه شد.[1]

ظاهراً در آسیای مرکزی عوامل دیگری نیز وجود داشت که لندن با توجه به پیشروی آلمان و عثمانی در قفقاز، از بابت آنها خطری بالقوه را متوجه منافع خود می‌دید. به گفتهٔ لردکرزن[2] و مأموران اعزامی بریتانیا به منطقه، ادامهٔ این پیشروی امکان استفاده از خط آهن کراسنوودسک ـ تاشکند، پنبه و همچنین به خدمت گرفتن اسرای جنگی قدرتهای مرکزی زندانی در آسیای مرکزی را برای آلمان فراهم می‌آورد. بدین ترتیب، عوامل جدیدی مزید بر نگرانی لندن از دستیابی برلین به پنبهٔ آسیای مرکزی گردید که در طرح مشترک نمایندگان نظامی (ش ۲۰، آوریل) بر لزوم جلوگیری از آن تصریح شده بود. شاید بندهای معاهدهٔ برست لیتوسک دربارهٔ تبادل اسرا[3] و نیز موفقیتهای آلمانی و عثمانی در قفقاز را بتوان موجب دلنگرانی‌های لندن محسوب کرد، امّا شواهد موجود نشان می‌دهد که مطالب این منابع اغراق‌آمیز است.[4] علاوه بر این، از دیدگاه بخش اطلاعات سیاسی دولت

---

1. Morris, pp. 365-66.

۲. رجوع شود به: صص ۸۱ و ۸۷-۸۶.

3. Macartney, pp. 49-50; Blacker, pp. 5-6; Baily, "In Russian Turkestan", pp. 82-83; Ellis, "Operation in Transcaspia", pp. 133, 139; cf. Moberly, *Persia*, pp. 366-67;

همچنین نک: بیلی، صص ۶۹-۶۵؛ نیز

Review of L. I. Miroshnikov's " Anglo-Indian Troops in Persia, 1919-1920", in *Central Asian Review,* 9(1961), p. 82.

۴. به عنوان نمونه، انتقال پنبه از آسیای مرکزی به آلمان امکان نداشت، نک: Morris, p. 372؛ دربارهٔ اسرای جنگی در روسیه که شمار آنها به ۱/۶۰۰/۰۰۰ تن بالغ می‌شد، هنگام انقلاب ۸۰۰/۰۰۰ نفر از آنها در سیبری به سر می‌بردند. در آسیای مرکزی شمار آنها از ۱۹۰/۰۰۰ تن در ۱۵-۱۹۱۴م به حدود ۴۰/۰۰۰ نفر در ۱۹۱۷م کاهش یافته بود و بقیه در اثر سختیها و بیماری مرده بودند. از عدهٔ اخیر تنها ۳۰۰۰ اسیر آلمانی و بقیه به دیگر کشورها به ویژه اتریش و مجارستان تعلق داشتند. در طول انقلاب و پس از آن، این اسرا آزادانه نقل مکان می‌کردند و

هند (PID)[1]، آلمان و عثمانی اصولاً نمی‌توانستند در آسیای مرکزی و ایران، دست به عملیات نظامی بزنند تا در نتیجه هند به مخاطره افتد. و این موضوع تا پایان جنگ عملاً به اثبات رسید. به عقیدهٔ بخش مذکور، توسعه‌طلبی ارضی آلمان و عثمانی به دریای سیاه، قفقاز و دریای خزر محدود می‌شد. از همین رو اقدامات آنها در ایران، افغانستان و آسیای مرکزی نمی‌توانست از مرحلهٔ تبلیغات فراتر رود.[2] به نظر می‌رسد که همین دیدگاه موجب شد تا فرماندهی کلّ ارتش هند، با پیشنهاد جنگ بریتانیا برای اعزام نیرویی ویژهٔ امور آسیای مرکزی به مشهد به عنوان اقدامی ناپخته مخالفت کند (مه ۱۹۱۸م/ رجب ۱۳۳۶ق).[3] ف. استنوود، در سبب اختلاف نظر موجود میان لندن و هند در مورد اهداف آلمان در شرق، بر این باور است که انگیزهٔ اصلی لندن برای توجه نظامی به آسیای مرکزی و ایران بیش از آنکه برای مقابله با قدرتهای مرکزی باشد، به

کنترل مؤثری بر آنها اعمال نمی‌شد. به رغم مفاد عهدنامهٔ برست لیتوسک، آزادی و مبادلهٔ اسرا به آسانی ممکن نبود. مهم اینکه بلشویک‌ها عمداً سعی در تأخیر در مبادله داشتند تا سر فرصت عقاید خود را در میان آنها پخش کرده، اسرای سابق را به عنوان «انترناسیونالیست» در خدمت سیاست خود درآورند و به کمک این افراد تعلیم دیده، ارتش سرخ را سازماندهی کنند. به رغم تلاشها، شمار اندکی از اسرای آلمانی جذب تشکیلات بلشویک‌ها شدند. آن دسته که به بلشویک‌ها پیوستند، بیشتر مجار و اطریشی بودند و در ازای این کار از امتیازاتی برخوردار می‌شدند که در قحطی و بحران اقتصادی حاکم بر ترکستان، غنیمت بود. برای موضوع اسرا و نگرانی متفقین، نک: Kennan, *Decision*, pp. 71-77؛ در خصوص اسرای آسیای مرکزی که در استقبال آنها از «انترناسیونالیسم» مبالغه شده است، نک: تلخیص ترجمهٔ مقالهٔ

A. M. Matveyev, "Inostrannyye Internatsionalisty v Turkestane (Konets 1917. seredina 1918g.), *Isvestiya AN/UZB. SSR*, Seriya Obshchestvennykh Nauk, 5(1960)

با مشخصات زیر:

"Foreign Prisoner of War in Turkestan, 1917-18", *Central Asian Review*, 9(1961), pp. 241-49; cf. Moberly, *Mesopotamia*, p. 194.

به هر حال آلمان در استفاده از این اسرا هرگز موفق نشد. شواهد حاکی است، بریتانیایی‌ها بیشتر نگران این بودند که بلشویک‌ها این اسرا را در خود آسیای مرکزی به کار گیرند، نک:

Macartney, pp. 44 ff; Blacker, pp. 5-8; Knollys, p. 95; Tod, p. 49;

بیلی، ص ۴۳، ۴۶، ۶۵-۶۳، ۷۹، ۱۸-۲۱۶.

بنابر خبرگزاری رویتر، بلشویک‌های تاشکند از دسامبر ۱۹۱۷م از این اسرا علیه مخالفان خود استفاده می‌کردند، نک: رعد، ش ۲۸، ۱۳ ربیع‌الأول ۱۳۳۶ق.

1. Political Intelligence Department
2. Stanwood, *War*, pp. 123-24.
3. Moberly, *Persia*, p. 321.

قصد مهار حرکتهای مردمی و استقلال‌طلبانه در این مناطق بوده است که می‌توانست الهام‌بخش مردم هند شود.[1] به هر روی رفع تهدیدات از جانب آسیای مرکزی، یا توسعه‌طلبی لندن در آن منطقه، هر دو مستلزم مداخله در آسیای مرکزی و نیز جلوگیری از ارتباط آلمان و عثمانی با آنجا بود و مورد اخیر تنها از طریق استیلا بر دریای خزر حاصل می‌شد.

در باب آسیای مرکزی، سرانجام لندن هنگامی که آمادهٔ مداخلهٔ نظامی مستقیم در روسیه می‌شد، تصمیم گرفت از دو مرکز کاشغر ـ دیپلماتیک ـ و مشهد ـ نظامی ـ اقدام کند. بدین منظور هیئتی دیپلماتیک ـ اطلاعاتی به ریاست سرجورج مکارتنی ـ سرکنسول بریتانیا در کاشغر ـ را به ترکستان اعزام کرد تا ضمن بررسی اوضاع از نزدیک، پیشنهادهایی برای جلوگیری از پیشروی قدرتهای مرکزی در آن منطقه ارائه دهد و نیز با دولت بلشویکی تاشکند مذاکره کند (ژوئن ۱۹۱۸م/ رمضان ۱۳۳۶ق). مذاکرات این هیئت باکولسف، رئیس دولت تاشکند، و وزیر خارجهٔ او دربارهٔ خودداری از فروش پنبه به آلمان، کنترل اسرای جنگی و حفظ بی‌طرفی سویت تاشکند در جنگ متفقین با آلمان، به شکست انجامید (۲۶ اوت ـ ۱ سپتامبر ۱۹۱۸م / ذیقعده ۱۳۳۶ق).[2] در پی آن، اقدام از مشهد به صورت مداخلهٔ نظامی نیروی تحت فرمان ژنرال مالسون در ماوراء خزر آغاز شد (نک فصول بعد).

هم زمان با تحولات سیاسی ـ نظامی در سه جانب غربی، جنوبی و شرقی دریای خزر،

---

1. Stanwood, *War*, p. 124;

این نظر استنوود را برخی پژوهشگران رد کرده‌اند: جان فیشر علی‌رغم پذیرش تهدیدات ناشی از تحرکات ملی ـ دینی در آسیای مرکزی و اهتمام دولت هند به جلوگیری از تحریک احساسات مسلمانان شبه قاره، جلوگیری از تحرکات مردمی در آسیای مرکزی را سبب اصلی اقدامات بریتانیا در آن منطقه نمی‌داند و بر واهمهٔ لندن از تهدیدات قدرتهای مرکزی از آن جانب تأکید می‌کند، نک:

J. Fisher, *Curzon and British Imperialism in the Middle East, 1916-1919*, London, Frank Cass, 1999, pp. 164-65.

۲. دیگر اعضای این هیئت کاپیتان ل. بلکر و میجر ف. بیلی بودند که همانند مکارتنی شرح مأموریت خود را چاپ کردند. در ادامهٔ همین مأموریت بود که بیلی در ترکستان باقی ماند و در اختفا به اقداماتش ادامه داد. برای مذاکرات، نک: بیلی، صص ۶۷ به بعد؛

Macartney, pp. 49-50; Blacker, p. 8; Ellis, "Operation in Transcaspia", p. 134;

برای مسائل، مشکلات و نبود وظایف تعریف شده برای این هیئت، نک: Morris, pp. 370 ff.

شرایط در صفحات شمالی دریا نیز دستخوش تغییر بود و این بیش از هر چیز از ناسازگاری در نَفْسِ سیاستهای متفقین و آمریکا سرچشمه می‌گرفت. چنانکه یاد کردیم، اندکی پس از انقلاب بلشویکی ـ که پیام عقیدتی آن موجب دشمنی متفقین گردید ـ موضوع مداخله علیه بلشویک‌ها در روسیه، درست در زمانی که مذاکرات بلشویک‌ها با آلمان در جریان بود، مورد توجه سیاستگذاران بریتانیا، فرانسه و آمریکا قرار گرفت. اگرچه متفقین ـ جز ژاپن ـ از کناره‌گیری روسیه از جنگ نگرانی داشتند، لندن و پاریس با تقسیم روسیه به دو منطقهٔ نفوذ، از طریق این مداخله در صدد کسب منافع اقتصادی و استراتژیک خود در آن کشور ناتوان شده نیز بودند. در حالی که فرانسه سیاستی سخت ضد بلشویک و طرفدار مداخله را تعقیب می‌کرد، ژاپن که به سبب دوری از صحنه‌های نبرد در اروپا، ارتشی دست نخورده داشت و اندیشهٔ توسعه‌طلبی در شرق روسیه را در سر می‌پروراند، آماده بود تا نیروی خود را در خدمت مداخلهٔ متفقین در روسیه قرار دهد. بریتانیا و آمریکا به امید تشویق بلشویک‌ها به تجدید جبههٔ شرق، محتاطانه‌تر عمل می‌کردند. به هر حال ناکارآمدی سیاست لندن در برقراری مناسبات غیررسمی با بلشویک‌ها و هم زمان با آن کمک به نیروهای ضد بلشویک آشکار شد. از پس انعقاد پیمان برست لیتوسک، حملهٔ گستردهٔ آلمان در جبههٔ غرب و پیشروی آلمان ـ عثمانی در قفقاز، انتخاب یکی از دو طرف ـ بلشویک‌ها یا مخالفانشان ـ را برای متفقین اجتناب‌ناپذیر کرد، به ویژه اینکه تنها راه کاهش شدت حملات در جبههٔ غرب، تجدید جبهه شرق بود ـ که گرچه بلشویک‌ها سخت از آن پرهیز داشتند، نیروهای ضد بلشویک از آن استقبال کردند.[۱]

نخستین اقدام نظامی متفقین در روسیه به هنگام تجدید پیشروی آلمان در آن کشور صورت گرفت. در ۶ مارس ۱۹۱۸م/ ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ق با همکاری سویت مورمانسک (در شمال روسیه) و رضایت دولت شوروی، شناورهای متفقین و آمریکا، اقدام به پیاده کردن دسته‌های کوچکی از تفنگداران دریایی کردند تا از دستیابی نیروهای آلمانی ـ فنلاندی به مقدار

---

۱. برای جمع‌بندی آراء پژوهشگران غربی دربارهٔ مداخلهٔ در روسیه، نک: Thompson, pp. 335-37.
برای نظر محققان شوروی: *Ibid*, pp. 37ff

قابل توجهی از تجهیزات نظامی و مهمات ارسالی متفقین برای دولت روسیهٔ تزاری و موقت جلوگیری کنند.[۱] اما مداخلهٔ همه جانبهٔ متفقین مدتی بعد و بر اساس یادداشت مشترک نمایندگان نظامی (شمارهٔ ۸/۲۰ آوریل ۱۹۱۸م) صورت گرفت. بر مبنای این یادداشت، متفقین می‌بایست بوسیلهٔ ارتش ژاپن ـ که قرار بود از طریق سیبری تا سمره پیشروی کند ـ و نیز واحدهای نظامی چک، به کمک کلیهٔ نیروهای ضد بلشویک بشتابند.[۲]

پس از آنکه نیروهای ژاپنی به بهانهٔ حفظ جان و مال اتباع ژاپن، در ولادیوستوک پیاده شدند(۵ آوریل ۱۹۱۸/ ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶) و پیشروی آنها در امتداد خط آهن سراسری سیبری به سوی غرب، آغاز شد. لژیون چک از طریق همان خط آهن در حال انتقال به ولادیوستوک بود تا از آنجا به جبههٔ غرب اعزام شوند، امّا در پی برخوردهایی با بلشویک‌های محلی، در منطقهٔ اورال ـ ولگا سر به شورش برداشتند (۲۵ مه/شعبان) و متفقین به سرعت از آنها حمایت کردند. چک‌ها در پیشروی به سوی غرب با اشغال نقطهٔ استراتژیک و کلیدی سمره (۸ ژوئن / ۲۷ شعبان) موفق شدند ارتباط روسیهٔ اروپایی را با سیبری و آسیای مرکزی قطع کنند. شرایط موجود فرصتی فراهم آورد تا در سیبری دولتهای مستقل ضد بلشویک که در ارتباط با متفقین بودند، پدیدار یا تقویت شوند. در ماههای بعدی، این دولتها در اتحاد با چک‌ها، نظامیان تزاری، نیروهای ضد بلشویک ـ با حمایت متفقین ـ در پیکار علیه مسکو، نقش ویژه‌ای در جنگهای داخلی روسیه ایفاء کردند. به هر حال، چک‌ها در ژوئیه و آگوست ۱۹۱۸م/ شوال ـ ذیحجه ۱۳۳۶ق اکاترینبورگ و قازان را نیز در شمال دریای خزر به تصرف خود در آوردند و به انتظار رسیدن نیروهای متفقین نشستند. حمایت از چک‌ها بهانهٔ مداخلهٔ نظامی متفقین و آمریکا در روسیه گردید.[۳]

---

1. Kennan, *Decision,* pp. 43 ff.; Ullman, I, pp. 109, 116-19; D. Stevenson, *The First World War and International Politics,* Oxford, Clarendon, 1991, p. 212.

۲. رجوع شود به: ص ۶۴.

۳. برای مشروح قیام چک‌ها که البته خالی از تمایلات ملی نویسنده به نظر نمی‌رسد، نک:

V. M. Fic, *The Rise of Constitutional Alternative*

همچنین:

بدین ترتیب، در ژوئن ۱۹۱۸م/شعبان ۱۳۳۶ق، دریای خزر در قلب سرزمینهایی قرار داشت که عرصهٔ آشوب و درگیریهای نظامی نیروهای ملی ـ دینی، بلشویک، ضد بلشویک و فرامنطقه‌ای بود و هر یک اهداف و نیز بیم و امیدهای خود را از این برخوردها داشتند. این رویارویی، موجب می‌شد تا دریای خزر، به دلایل استراتژیکی، سیاسی و اقتصادی، منطقهٔ مورد علاقهٔ قدرتهای بزرگ و توسعه‌طلب فرامنطقه‌ای می‌کرد که در رأس آنها بریتانیا قرار داشت. علل علاقهٔ بریتانیا فقط به سبب سوابق منافع سنتی لندن در حوضهٔ دریای خزر یا مقابله با قدرتهای مرکزی نبود، بلکه از مطامع آن کشور در قلمرو روسیه نیز سرچشمه می‌گرفت که پیشتر در توافق سرّی بریتانیا ـ فرانسه (دسامبر ۱۹۱۷م) انعکاس یافته بود.

Carr, I, p. 351, Stevenson, pp. 214-15; Mawdsley, pp. 46-47; Ulam, p. 90; Kennan, *Decision*, p. 416; Ullman, I, pp. 151-55, 171-73, and also see index; A. V. Golubev and S. F. Nadia, "Civil War and Military Intervention of 1918-20", *GSE*, vol. 7, p. 43.

۳

وسوسهٔ مهار دریا، از خیال تا واقعیت

گرچه توجه طراحان نظامی بریتانیا به دریای خزر، از زمان سقوط دولت موقت روسیه جلب شده بود، اما موضوع مداخلهٔ مستقیم نیروی دریایی سلطنتی در این پهنهٔ آبی بسته، هنگامی در لندن به صورت جدی مطرح شد که تصمیم‌گیری و تدارکات برای مداخلهٔ نظامی متفقین و آمریکا در روسیه مراحل نهایی را طی می‌کرد. در ۵ ژوئن ۱۹۱۸م/ ۲۴ شعبان ۱۳۳۶ق، کمیتهٔ شرقی به ریاست لرد کرزن، نظر تخصصی آدمیرالتی (وزارت دریاداری) را دربارهٔ لزوم و نحوهٔ استیلا بر دریا جویا شد. در پاسخ آدمیرالتی آمده بود که از دیدگاه شورای ارتش، شرایط حاکم بر دریای خزر «نظامی» است و استیلا بر آن در «کمال اهمیت»؛ بدین منظور، با توجه به فقدان کشتی بادبانی و سوخت در بخشهای جنوبی آن دریا و نیز عدم امکان انتقال کشتی بادبانی سبک[۱] بوسیلهٔ کامیون به آنجا، عملی‌ترین راه می‌توانست بکارگیری کشتیهای نفتکش موجود در خود دریا باشد. عوامل بریتانیا می‌بایست این کشتی‌ها را با سوخت مورد نیاز از بنادر باکو و کراسنوودسک تهیه کنند تا با تعبیه توپهای مناسب، مسلح و برای عملیات نظامی بکار گرفته شوند. ضمناً ضرورت داشت که علاوه بر بندر انزلی، در آشوراده نیز پایگاه دریایی تأسیس

---

۱. پُرواضح است که در صورت فقدان سوخت، تصاحب تمام کشتیهای موتوری موجود در دریا بی‌فایده بود و موضوع استفاده از کشتیهای بادبانی، به همین سبب از سوی آدمیرالتی مطرح شد.

شود (۲۰ ژوئن / ۱۰ رمضان).[۱] در همان ماه فرماندهی نیروی بریتانیا در بین‌النهرین نیز جداگانه از نیروی دریایی سلطنتی دربارهٔ امکان انتقال قطعات یک قایق توپدار، که به گفتهٔ او قرار بود با کامیونهایی با ظرفیت دو تُن به دریای خزر حمل و در کارگاههای مقصد به هم متصل شوند، پرس و جو کرد، امّا پاسخ دریافتی منفی بود.[۲]

ظاهراً پاسخ آدمیرالتی از دیدگاه کرزن چندان ناامید کننده به نظر نمی‌رسید، زیرا در همان روز بیستم ژوئن در اجلاس کمیتهٔ جنگ امپراتوری[۳]، کرزن در باب تهدیداتی که در شرق متوجه منافع بریتانیا بود، بدون اشاره به تحرکات ملی ـ دینی در حوضهٔ دریای خزر، موجبات نگرانی لندن را این گونه تشریح کرد: در شرق، قدرتهای مرکزی در دو مسیر امپراتوری بریتانیا را به مبارزه خوانده بودند:

الف) مسیر شمالی: دریای سیاه ـ قفقاز ـ دریای خزر ـ ماوراء خزر (و از طریق خط آهن آنجا) ـ ترکستان (قلب آسیا که چین را تا اقیانوس آرام در کنار خود داشت).

ب) مسیر جنوبی: از سواحل شرقی مدیترانه ـ ایران ـ افغانستان که به مرزهای هند می‌رسید. با ورود دشمن به ایران، افغانستان و در نتیجه هند به مخاطره می‌افتاد.

علاوه بر این، آلمان با دستیابی به قفقاز که موقعیت استراتژیک و منابع طبیعی ارزشمند به ویژه نفت باکو و گرزنی را یکجا داشت، در آینده از دیگر کشورها بی‌نیاز می‌شد. با توجه به تمام این نکات، لرد کرزن «پاندول» جنگی را که از آغاز حملهٔ گستردهٔ آلمان با شدت در جبههٔ غرب جریان داشت، در حال «نوسان» به سوی شرق می‌دید.[۴] از همین رو ضرورت داشت که ناوگان نظامی موجود در دریای خزر، پیش از دستیابی محتوم آلمان، نابود شود. در باب لزوم این اقدام پیشگیرانه کرزن چنین استدلال کرد که برای برلین

---

1. Admiralty to War Cabinet, 20 June 1918, secret, M.05403, ADM[iralty] 137/1736.

2. Captain D. Norris, "Caspian Naval Expedition, 1918-1919", *Journal of the Central Asian Society,* 10(1923), p. 217.

۳. Imperial War Cabinet، در این کابینه نمایندگان دومینیون‌ها و مستعمرات بریتانیا نیز عضویت داشتند و با کابینهٔ جنگ متفاوت بود.

4. Fisher, *Curzon*, pp. 164-65.

تملّک ناوگان دریای خزر به سه سبب اهمیت فراوان دارد: اولاً به سبب اینکه اگر آن را بگیرند، کنترل دهانه‌های ولگا را در آستاراخان به آنها می‌دهد؛ ثانیاً به خاطر اینکه وسیلهٔ انتقال از عرض دریای خزر به کرانهٔ خاوری آن را در اختیارشان می‌گذارد که در آنجا کراسنوودسک را به عنوان نقطه‌ای کلیدی برای آغاز یک پیشروی جدید خواهید یافت؛ ثالثاً در صورت لزوم فرصت انتقال نیروهایشان را به سواحل شمالی ایران فراهم می‌آورد.

به گفتهٔ کرزن، آلمان‌ها در پیشروی جدید خود از کراسنوودسک، می‌توانستند با استفاده از خط آهن ماوراء خزر به تاشکند برسند و در آنجا حدود ۴۰/۰۰۰ سرباز آلمانی به عنوان اسرای جنگی بسر می‌بردند. آنگاه برلین می‌تواند از این زندانیان برای نیل به اهدافش در شرق بهره گیرد (۲۰ ژوئن ۱۹۱۸م/ ۱۰ رمضان ۱۳۳۶ق).[1] این سخن، آغاز مسابقه برای دستیابی به نفت باکو واستیلا بر دریای خزر بود. همچنان که آلمان و به ویژه عثمانی با سپاه اسلام تمام توان خود را بدین مهم اختصاص داده بودند، لندن نیز عزم خود را برای جلوگیری از آنها جزم کرد.

در ۲۵ ژوئن / ۱۵ رمضان نایب‌السلطنهٔ هند آگاه شد که لندن با توجه به پیشروی دشمن در قفقاز و امکان گسترش عملیاتش به شرق دریای خزر، به تعریف جدیدی از وظایف و مسئولیتها رسیده است و در حالی که حفظ جنوب و شرق ایران، ماوراء خزر و ترکستان را به دولت هند محول کرده بود، عملیات در شمال غرب ـ به فرماندهی ژنرال دنسترویل ـ و غرب ایران از جمله میادین نفت خوزستان را بر عهدهٔ ژنرال مارشال، فرماندهٔ کل قوای بریتانیا در بین‌النهرین، نهاده است. چند روز بعد، در ۲۸ ژوئن/ ۱۸ رمضان، ژنرال ویلسون، رئیس ستاد کل ارتش بریتانیا، با موافقت لرد کرزن، طی تلگرامی دلنگرانیهای لندن و وظایف ژنرال مارشال را به شرح زیر به بغداد مخابره کرد:

دولت اعلیحضرت متقاعد نیست که از فرصتهایمان بهره کامل را می‌گیریم... مختصر اینکه باید تلاشی بیشتر و مداوم‌تر در شمال غرب ایران به عمل آید.

---

1. Quoted in *ibid*, p. 177.

> **دولت اعلیحضرت بیشتر از آنچه شما بها می‌دهید برای موفقیت در آن منطقه و تحصیل کنترل موقت دریای خزر اهمیت قائل است. وزارت جنگ نیز با این نظر موافقت دارد... راه خانقین ـ رشت باید برای آمد و شد در سراسر زمستان آینده به بهترین وضعیت ممکن در آید... اگرچه ضرورتی برای اعزام سربازان به تهران وجود ندارد، لازم است که برای حمایت از سیاست وزیر مختار ما در تهران و متقاعد کردن دولت ایران به کمک به منافع ما، نیرویی کافی در قزوین به نمایش درآید.**

در این دستورالعمل پس از ذکر ضرورت گردآوری اطلاعات بیشتر از طریق تماس با دنسترویل و بیچراخوف و نیز وعدهٔ ارسال تجهیزات و نیروی تقویتی، دربارهٔ دریای خزر و باکو آمده بود:

> **توجه داشته باشید که اشغال دائم باکو مطرح نیست و این نکات را باید کاملاً به دنسترویل تفهیم کنید: اگر بتوانیم کنترل کامل کشتیرانی در دریای خزر را بدست آوریم و تلمبه‌خانه، لوله‌ها و مخازن نفت باکو را نابود کنیم، به هدف فعلی خود خواهیم رسید... توجه اصلی شما [ژنرال مارشال] باید به ایران و دریای خزر معطوف شود و اینکه برای دستیابی به اهدافمان در باکو، دریای خزر و تهران از سوی شما نهایت کوشش به عمل خواهد آمد.**

بدین ترتیب ژنرال مارشال که درگذشته به پیشروی قدرتهای مرکزی در شرق، باور نداشت و به همین سبب از حمایت جدی مأموریت ژنرال دنسترویل خودداری می‌کرد، موظف شد تا تمام توان خود را متوجه دریای خزر و باکو کند.[1] دربارهٔ آسیای مرکزی نیز لندن تصمیم گرفت از کاشغر و مشهد دست به اقدام زند.[2]

چنین به نظر می‌رسد که پیشنهاد مشارکت آدمیرالتی در باب استیلا بر دریای خزر، با

1. Moberly, *Mesopotamia,* pp. 185-88; *idem., Persia,* pp. 332-33.

۲. نک: ص ۸۱.

استقبال همه‌جانبه مواجه نگردید، هر چند که فرماندهان عالی نیروی دریایی سخت خواهان تسلط بریتانیا بر منابع نفت باکو و جلوگیری از دستیابی آلمان بر آنها بودند.[۱] ظاهراً مخالفان با مداخلهٔ نیروی دریایی سلطنتی در یک پهنهٔ آبی بسته موافقت نداشتند و عملیات در یک دریاچه را در قلمرو مسئولیتهای نیروی زمینی می‌دانستند.[۲] از دیدگاه سی. فیلّر، مدیر بخش طرحهای آدمیرالتی (DPD)[۳]، نظر به کمبود نیروی بریتانیا در منطقه و موانع تدارکاتی، چشم‌انداز روشنی برای استیلا بر دریای خزر وجود نداشت؛ احتمال می‌رفت نیروی بیچراخوف به آلمانی‌هاکه به ۲۰ مایلی باکو رسیده بودند، ملحق شود. از آنجاکه دشمن می‌توانست با تسلیح کشتیهای تجاری موجود در بندر باکو، برای خود نیرویی دریایی تأسیس کند، برای استیلا بر دریای خزر و عملیات فعال، علاوه بر نفتکشهای مسلح، دست کم دو قایق توپدار هم لازم بود. بنابر محاسبات فیلّر، اعزام افسران و ناویان بریتانیایی برای تمام شناورها و نیز برپایی یک پایگاه هواپیماهای دریایی در بندر انزلی ضرورت داشت. افزون بر این، دولت هندوستان می‌بایست با بهره گرفتن از «مناسبات سازنده» امیر افغانستان را به اقدام در مرو و بخارا تشویق می‌کرد تا از طرحهای آلمان ـ عثمانی در هند جلوگیری شود (۹ ژوئیه ۱۹۱۸/ ۲۹ رمضان ۱۳۳۶ق).[۴] دربارهٔ احداث پایگاه هوایی گفتنی است پیشتر ژنرال دنسترویل در گزارشی، امکاناتی که انزلی را به پایگاهی «عالی» برای هواپیماهای دریایی تبدیل می‌کرد، بدین قرار برشمرده بود: مرداب گسترده؛ وجود کارگاههای فنی در تأسیسات شیلات لیانازوف‌هاکه از مدتها پیش امتیاز شیلات آبهای ایران را در دریای خزر در دست داشتند؛ فراوانی چوب برای ساخت آشیانه و سرانجام امکان تهیهٔ سوخت لازم از باکو (۳ ژوئیه/ ۲۳ رمضان).[5] از آنجاکه در لندن و نیز در بغداد برای

---

1. Plotke, pp. 37, 115 ff; Swietchowski, p. 72.

2. W[ar] O[ffice] to Admiralty, no. 014/5212 (M[litary] O[perations]2), 5 August 1918, secret, ADM 137/1736.

3. Director of Plans Division

4. C. Filler, "Shipping in the Caspian Sea", 9 July 1918, ADM 137/1736.

5. G[eneral] H[ead] Q[uaters], Mesopotamia to WO, teleg., no. X. 9963, 3 July 1918, secret, M.05403, ADM 137/1736.

الحاق افسران نیروی دریایی به دنسترفورس اصراری وجود داشت،[1] به دستور آدمیرالتی، فرماندهی کل ناوگان هند شرقی موظف شد تا علاوه بر رایزنی با ژنرال مارشال دربارهٔ موضوعاتی چون احداث فرودگاه دریایی در انزلی، انتقال قایق توپدار و هر تعداد ممکن کشتی از باکو به انزلی و تسلیح کشتیهای تجاری با توپهای کالیبر ۴/۷ اینچی، در صورت لزوم افسری را برای گردآوری اطلاعات به انزلی بفرستد (۱۰ ژوئیه/ ۳۰ رمضان). این مهم به ستوان چارزلی[2] محول شد،[3] اما پیش از آنکه نتیجهٔ این بررسی معلوم شود، مقامات سرفرماندهی ارتش در بین‌النهرین، با کمودور دیوید نوریس، فرماندهٔ بحریهٔ بریتانیا در خلیج فارس و بین‌النهرین که از ماه گذشته در جریان مشارکت احتمالی در عملیات در دریای خزر قرار داشت، به رایزنی پرداختند. حاصل این رایزنی، طرحی «بلند پروازانه» برای استیلا بر دریا بود:

۱. سفری به باکو برای تصاحب قایقهای توپدار [سنتروکاسپی]، اما آنها می‌بایست [از باکو] انتقال داده شوند. قرار نبود که در باکو بمانیم و قایقهای توپدار را در همانجا در کنترل نگاه داریم، بلکه بنا بود آنها را دور کنیم - یعنی قرار بود که دستیابی دیگران را به قدرت دریایی منتفی سازیم.

۲. انتقال هر تعداد ممکن از کشتیها [از بندر باکو] - یعنی دیگران را از حمل و نقل دریایی محروم کنیم.

۳. [در انزلی] توپ تعبیه کنیم و یک پایگاه هواپیماهای دریایی راه‌اندازی کنیم. یعنی قدرت دریایی را برای خود تحصیل کنیم و برای پدافند محلی هواپیما تدارک ببینیم.

بدین ترتیب، استیلای بریتانیا بر دریای خزر نه از طریق تصرف بنادر بلکه با دور کردن شناورها از

---

1. Stanwood, *War,* p. 166.

2. Lieutenant Commander Charsley

3. Admiralty to C - in - C, East Indies, teleg. 10 July 1918, quoted in Captain B. G. Washington to C - in - C, Mediterranean, 31 Dec. 1918, M.0670, ADM 137/1736 (hereafter: Capt. Washington, Situation in the Caspian); cf. Moberly, *Mesopotamia,* p. 202.

دسترسی دشمن به دست می‌آمد.[1] با ورود شماری افسر و ملوان از بمبئی، نخستین گام برای تشکیل بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر برداشته شد. کمودور نوریس با ۲۲ ملوان و افسر و ۳ قبضه توپ عازم انزلی گردید (۲۷ ژوئیه) که در قزوین به دنسترفورس پیوستند (۲ اوت / ۲۳ شوال ۱۳۳۶ق).[2]

ظاهراً تا این زمان آدمیرالتی انتظار نداشت که عملیات در دریای خزر بزرگ و گسترده باشد؛ زیرا قرار بود که نوریس پس از رسیدن به دریا، آدمیرالتی را از ضرورت حضور هم زمان خود و چارزلی در منطقه عملیاتی آگاه کند.[3]

فرماندهٔ کل نیروی دریایی سلطنتی در هند شرقی، در سفر به خلیج فارس (ورود به بصره ۲۱ اوت / ۱۳ ذیقعده ۱۳۳۶ق) با مقامات نیروی زمینی در بغداد راجع به عملیات در دریای مازندران مذاکره کرد و نظر خود را به شرح زیر برای آدمیرالتی فرستاد:

> **نظر به خط ارتباطی طولانی و بد، اگرچه ممکن است اهداف عملیات دنسترویل - نوریس، مطلوب باشد، از لحاظ استراتژیکی غیرمنطقی است. این عملیات یک قمار است و موفقیت در آن، تا حدّ بسیاری، به توفیق ما در جبههٔ غرب، در فرانسه بستگی دارد.**

وی پس از ذکر این مطلب که در برابر پیشروی ترک‌ها از تبریز مانعی وجود نداشت و قطع راه انزلی ـ بغداد، افزوده بود:

> **در شرایط کنونی باید امکان قطع ارتباط نیروی دریایی در دریای خزر [با بغداد] لحاظ گردد.**

از همین رو و با توجه به قطع ارتباط دریایی باکو ـ کراسنوودسک در صورت سقوط باکو، با رد پیشنهاد کمودور نوریس مبنی بر انتخاب انزلی به عنوان پایگاه اصلی، دستور داد تا

---

1. Norris, p. 217.

۲. برای شرح مشکلات حمل توپها (دو توپ پرتاب کننده موشک و یک توپ با کالیبر ۴ اینچ) از بغداد به قزوین، نک: Norris, p. 218.

3. Capt. Washington, Situation in the Caspian

کراسنوودسک بدین منظور انتخاب شود، به ویژه که تدارکات سوخت از آن طریق کنترل می‌شد. (۲۷ اوت / ۱۹ ذیقعده).[۱]

در باکو با نزدیکتر شدن سپاه اسلامِ ترک‌ها، شرایط بحرانی‌تر شده بود. نیاز به افزایش توان دفاعی، بلشویک‌ها را وادار به موافقت با درخواست بیچراخوف کرد که از طریق کمیتهٔ بلشویک‌ها در انزلی اشتیاق خود را برای جلوگیری از پیشروی ترک‌ها ابراز کرده بود. در نتیجه، وی و افرادش باکشتی از انزلی رو به سوی باکو نهادند، ولی بجای آن شهر در آلیات، جنوب باکو، پیاده شدند (۵ ژوئیه/ ۲۵ رمضان). ناتوانی بلشویک‌ها در سازماندهی دفاعی مؤثر، منجر به انتقال قدرت از شائومیان و کمیساریای خلق به هیئت مدیره سنتروکاسپی گردید(۳۱ ژوئیه)[۲]. بیچراخوف که قبلاً بر ورود هر چه سریعتر دنسترفورس به باکو تأکید داشت، در صدد بود که با افرادش عازم شمال قفقاز شود (۲۶ ژوئیه/ ۱۶ شوال).[۳]

بنابر گزارشی از افسران بریتانیایی در باکو، در حالی که بحریهٔ سنتروکاسپی طرفدار حضور دنسترفورس در باکو بود، بیچراخوف که سقوط شهر و نابودی تمام توپها و تجهیزات مدافعین را قطعی می‌دانست، حرکت به سوی شمال را آغاز کرده بود.[۴] وی در پیامی به ژنرال دنسترویل، با یادآوری روی کار آمدن دولت سنتروکاسپی، پیاده شدن دنسترفورس را در باکو مخاطره‌آمیز می‌دانست، زیرا شهر پیش از رسیدن دنسترفورس به دست دشمن می‌افتاد. از این رو، به نظر او بهتر بود که نیروی بریتانیایی پیش از ۵ اوت/ ۲۶ شوال در دربند به او ملحق شود؛ در غیر این صورت وی از دربند به سوی شمال می‌رفت. ضمناً همو ترتیبات لازم را برای انتقال

---

1. *Id.*

گفتنی آنکه کمودورنوریس بدون اشاره به تلگرام فوق‌الذکر، سبب انتخاب کراسنوودسک را وجود کارگاههای خط آهن در قزل آروات که ابزار ضروری برای آماده‌سازی کشتیها در آنجا مهیا بود، ذکر کرده است. بنابر اظهارات او این تصمیم در ۲۰ سپتامبر اتخاذ شد، نک: Norris, pp. 223-24.

۲. نک: ص ۱۰۱.

3. Arslanian, " Dunsterville", p. 209.

4. British Officers (Baku) to G[eneral] O[fficer] C[ommanding], Mesopotamia, 30 July 1918, quoted in G.O.C., Mesopotamia to WO, teleg, no. X. 782, 2 August 1918, secret, M.022426, ADM 137/1736.

دنسترفورس داده بود و بدین منظور کشتیهای سنتروکاسپی با چند کشتی ترابری و سوخت لازم از باکو به انزلی اعزام می‌شد (۳۱ ژوئیه/ ۲۱ شوال). هنگام ارسال این پیام، افسران بریتانیایی در باکو نیز گزارش کرده بودند که سقوط محتوم شهر به دست ترک‌ها فقط چند ساعت دیگر وقت لازم داشت.[۱]

این اطلاعات ناامید کننده در مراکز تصمیم‌گیری بریتانیا تأثیری مشابه داشت. به عقیدهٔ فرمانده کل قوای بریتانیا در بین‌النهرین، در شرایط حاکم تنها بخت دنسترفورس نه اشغال و حفظ باکو، که تصرف بحریهٔ موجود در آنجا بود. از همین رو در ۲ اوت/ ۲۳ شوال به وزارت جنگ پیشنهاد کرد که دنسترویل به جای عزیمت به دربند، کوشش کند تا به صورت «مسالمت‌آمیز» یا با استفاده از نیروی «قهریه»، ناوگان سنتروکاسپی را به تصرف درآورد.[۲] در همان روز، وزارت جنگ نیز که سقوط باکو را قریب‌الوقوع می‌دانست، نظر فرماندهی کل قوای بریتانیا در بین‌النهرین را دربارهٔ تغییر مقصد دنسترفورس از باکو به کراسنوودسک - جایی که حرکتی ضد بلشویک در جریان بود - جویا شد.[۳] روز بعد وزارت جنگ با پیوستن دنسترفورس به بیچراخوف در دربند مخالفت کرد و دستور داد:

> **به دست گرفتن کنترل بحریهٔ [سنتروکاسپی] و تعبیهٔ شمار هرچه بیشتری از توپهای موجود بر روی کشتیها[ی غیرنظامی] اولین ضرورت... و اشغال کراسنوودسک حیاتی است. بدین منظور بحریهٔ [سنتروکاسپی] باید بدون توجه به تبعات آن تصرف شود و عرصه عملیات ما [از قفقاز] به کراسنوودسک و ماوراء خزر انتقال خواهد یافت.**

دربارهٔ عزیمت بیچراخوف به سوی شمال، وزارت جنگ تصمیم گرفته بود که اگر او به آستاراخان می‌رفت و با تصرف ناوگان ولگا، آنها را به جنوب - بنادر ایران - یا شرق دریای خزر -

---

1. Same to same, 31 July 1918, quoted in *Id.*
2. *Id.*
3. WO to G. O. C., Mesopotamia, teleg., no. 63558, 2 August 1918, secret, M. 022426, ADM 137/1736.

کراسنوودسک ـ انتقال می‌داد، حمایت مالی بریتانیا از وی ادامه می‌یافت، در غیر این صورت لندن هیچگونه مسئولیتی در قبال او و افرادش به عهده نمی‌گرفت (۳ اوت / ۲۴ شوال).[1] بدین ترتیب برخلاف این ادّعا که هدف اصلی عملیات دنسترویل در قفقاز نجات باکو بوده است،[2] مقصود از اعزام او در واقع برای تصرف بحریهٔ سنتروکاسپی و دیگر شناورهای موجود در بندر باکو بود و این مهم بدون حضور نیروی بریتانیایی در باکو و جلب اعتماد دولت سنتروکاسپی امکان نداشت، به زبان دیگر بدون حضور در باکو کشتی در کار نبود.

دربارهٔ موضع اخیر وزارت جنگ در مورد مقصد بیچراخوف، چنین به نظر می‌رسد که سبب آن را نه در شرایط حاکم بر قفقاز، بلکه باید در تحولاتی جستجو کرد که صدها مایل دورتر، در منطقهٔ اورال ـ سیبری، با شورش لژیون چک آغاز شده بود. چک‌ها، چنانکه پیشتر ذکر شد، در ژوئیه و اوت ۱۹۱۸م/شوال ـ ذیحجه ۱۳۳۶ق شهرهای اکاترینبورگ و قازان ـ در جوار ولگا ـ را تصرف کرده، در انتظار نیروی کمکی متفقین بسر می‌بردند.[3] بخشی از پاسخ مسکو به این رویدادها، شکل‌گیری «ناوگان نظامی ولگا» بود که ن. گ. مارکین[4] به دستور لنین در نیژنی نووگرود[5] تأسیس کرد (ژوئن ۱۹۱۸م) تا در حوضهٔ ولگا علیه نیروهای ضد بلشویک به کار گرفته شود.[6] بدین ترتیب می‌توان دریافت که مراد وزارت جنگ از پیشروی بیچراخوف به آستاراخان، تصرف و انتقال ناوگان ولگا و سایر کشتیها ـ از جمله بحریهٔ بلشویکی آستاراخان کرای ـ به بنادر جنوب و شرق دریای خزر بود. این اقدام ضمن اینکه زمینهٔ استیلای کامل بریتانیا را بر دریا فراهم می‌کرد، از یکسو فشار بلشویک‌ها را نیز بر نیروهای چک کاهش می‌داد، از دیگر سوی،

---

1. WO to G.O.C.. in. C, Mesopotamia, teleg., no. 63605, 3 August 1918, secret, Operations, M. 022426, ADM 137/1736.

۲. به عنوان نمونه، نک:

Allen and Muratoff, pp. 485-86; Kazemzadeh, pp. 139-42; Swietochowski, p. 72.

۳. رجوع شود به: ص ۸۳.

4. N. G. Markin

5. Nizhny Novgorod

6. "Volga Military Flotilla", *GSE*, vol. 5, p. 563; cf. Kuzin, "Volga", p. 558.

مطابق یادداشت مشترک نمایندگان نظامی متفقین (شمارهٔ ۲۰، آوریل)، از طریق دریای خزر - ولگا و سپس خط آهن سراسری سیبری، ارتباط مستقیم با ولادیوستوک برقرار می‌شد.[1] البته این نقشه عقیم ماند، زیرا بیچراخوف با استقرار در بندر پتروسک، از رفتن به آستاراخان سرباز زد و در نتیجه کمک مالی لندن به او به طور موقت قطع شد.[2]

در خلال این مدت، در لندن مذاکرات میان وزارت جنگ و آدمیرالتی پیرامون موضوعاتی چون اهداف جنگی بریتانیا در دریای خزر، وظایف نیروی دریایی سلطنتی، شرایط و نحوهٔ همکاری آن با نیروی زمینی جریان داشت. مهم‌ترین نکات از دیدگاه آدمیرالتی از این قرار بود:

> **هدف اصلی از استیلا بر دریای خزر جلوگیری از حمل و نقل سربازان دشمن و اخلال در ارتباطات اوست. این کار تنها با استفاده از کشتیهای مسلح می‌تواند انجام گیرد و کشتیهای متصرفی که مسلح یا امکان تسلیح آنها باشد، باید کاملاً تحت پرچم سفید به کار گرفته و به دست افسران نیروی دریایی فرماندهی شود. گزینش کشتیهایی که قرار است مسلح شوند، برعهدهٔ افسر ارشد نیروی دریایی در محل است... دستورات لازم برای اجرای خواستهای فرماندهی کل نیروی زمینی تا بیشترین حد ممکن [از سوی آدمیرالتی] به افسر ارشد نیروی دریایی داده خواهد شد... کار مهم تصرف حتی‌الامکان کلیهٔ کشتیها در دریای خزر است و شناورهایی که نمی‌توان تصرف کرد، باید غرق شود تا از استفادهٔ دشمن از ترابری دریایی جلوگیری گردد (۳ اوت ۱۹۱۸ / ۲۴ شوال ۱۳۳۶).**[3]

از دیدگاه آدمیرالتی مهم‌ترین بند، «تصرف حتی‌الامکان کلیه کشتیها در دریای خزر»[4]

---

۱. رجوع شود به: صص ۶۵-۶۴.

2. Moberly, *Persia*, pp. 380, 382.

3. Admiralty to C[ommander]-in-C[hief], East Indies, teleg., no. 2315, 7 August 1918, secret, M.022426, ADM 137/1736.

4. Admiralty to S[enior]. N(aval]. O[fficer], Caspian, teleg., in Summary of telegrams relating to operations in the Caspian Sea which has been prepared for the information of the Commander-in

بود تا با جلوگیری از عبور دشمن از دریا، کراسنوودسک و سواحل ماوراء خزر از تهاجم حفظ شود. شورای ارتش نیز ضمن اعلام موافقت با خواسته‌های فوق و تأکید بر «اهمیت» و «فوریت» استیلا بر دریا، به آدمیرالتی هشدار داد که نظر به اشغال احتمالی باکو و درهٔ ولگا به دست آلمانی‌ها، ضروری است که آدمیرالتی به موضوع استفادهٔ دشمن از زیردریایی، هواپیماهای دریایی و شناورهای سنگین اسلحه برای حفاظت از باکو و آستاراخان و همچنین ایجاد میادین مین، توجه کند تا از پیش برای خنثی کردن آنها چاره‌اندیشی شود. علاوه بر این، شورا وقوف فرماندهی کل نیروهای زمینی بریتانیا در بین‌النهرین را نیز بر «اهمیت» تصرف بحریهٔ نظامی دریای خزر تا به آدمیرالتی یادآور شد (۵ اوت/ ۲۶ شوال ۱۳۳۶ق).[1] نظرات وزارت جنگ در موافقت با شروط آدمیرالتی خود سبب دیگری است بر قطع امید لندن از جلوگیری از سقوط باکو ـ امّا می‌بایست این موضوع از مدافعین شهر که از روی استیصال بریتانیایی‌ها را برای کمک به باکو فراخوانده بودند، پنهان نگاهداشته می‌شد.

انقلاب مارس ۱۹۱۷م با تغییر جایگاه سیاسی ـ نظامی نیروی دریایی تزاری در دریای خزر همراه گردید. نیروی مذکور که از چند دهه پیش از انقلاب، دچار کاهش توان نظامی شده بود،[2] در نتیجهٔ شرایط ناشی از انقلاب و موقعیت استراتژیک دریای خزر، اهمیت ویژه‌ای یافت. در دورهٔ حکومت دولت موقت، کمیتهٔ مرکزی ناوگان دریای خزر، موسوم به سنتروکاسپی،[3] در باکو سازماندهی شد (نیمهٔ اول ۱۹۱۷م) که به عنوان عالی‌ترین هیئت منتخب، بحریهٔ دریای خزر را تا آوریل ۱۹۱۸م/ رجب ۱۳۳۶ق تحت فرمان خود داشت. نخستین کنگرهٔ سراسری ملاحان روسیه (۱۶/۳ نوامبر ۱۹۱۷م/ ۳۰ محرم ۱۳۳۶ق) با استقبال از انقلاب بلشویکی، از سنتروکاسپی خواست تا از نمایندگان شورای کارگران و سربازان باکو ـ تنها دژ بلشویک‌ها در

-Chief, Mediterranean on the Caspian passing under his command, 14 Dec. 1918, M.026029/18, ADM 137/1736 (hereafter: Summary of telegrams).

1. WO to Admiralty, no. 0149/5212 (M.O.2), 5 August 1918, secret, ADM 137/1736.

۲. رجوع شود به: ص ۵.

3. Tsentrokaspii

قفقاز ـ حمایت کند، اما کمیتهٔ فرماندهی سنتروکاسپی که شامل افسری دموکرات و طرفدار قانون اساسی (کادت) به نام ای. تورکیا[1] و یک انقلابی سوسیالیست با گرایش راست به نام یوزباشف[2] بود، از اجابت دعوت کنگرهٔ ملاحان سرباز زدند و ظاهراً در جنگ قدرت احزاب در قفقاز بی‌طرفی اختیار کردند.[3] علاوه بر این، بنابر اطلاعات موجود، در ماههای پس از انقلاب که مشکلات اقتصادی و گرانی، زندگی را برمردم باکو سخت کرده بود،[4] ملوانهای سنتروکاسپی با کشتیهایی که توپهای آنها ساختمانهای دولتی را نشانه گرفته بود، باکو را وادار به موافقت با افزایش حقوق خود کردند.[5]

بحریهٔ سنتروکاسپی به عنوان تنها نیروی دریایی، به هنگامی که دولتی مقتدر در روسیه وجود نداشت و فقدان ارتشی منظم در قفقاز، علاوه بر وظایف نظامی، می‌توانست نقشی تأثیرگذار در تحولات سیاسی و رقابتهای حزبی ـ قومی باکو داشته باشد. از این رو، در اختیار گرفتن، حفظ و استفاده انحصاری از این بحریهٔ یگانه، نمی‌توانست در محاسبات و اقدامات سیاسی و نظامی نیروهای منطقه‌ای و قدرتهای فرامنطقه‌ای نادیده گرفته شود. چنانکه خصومت بلشویک‌های باکو با مسلمانان و حزب مساوات، هنگامی وارد مرحلهٔ درگیری مسلحانه گردید که بلشویک‌ها برای خلع سلاح یک کشتی متعلق به مسلمانان پافشاری کردند. به گزارش میجرمکدونل[6]، ویس کنسول بریتانیا در باکو، در این ماجرا ارامنه به کمک بلشویک‌ها شتافتند. ادامهٔ این درگیری، به توطئهٔ مشترک بلشویک‌ها ـ ارامنه برای کشتار هولناک مسلمانان در باکو منجر شد که در اجرای آن از سنتروکاسپی نیز کمک گرفتند (۳۰ مارس ـ ۲ آوریل ۱۹۱۸م/ ۱۹ـ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق).[7] به دلالت ک. حسنلی، ائتلاف بلشویک‌ها ـ ارامنه نخست با

1. I. Turkiia
2. Iuzbashev
3. A. A. Makovskii, "Central Committee of the Caspian Naval Flotilla", *GSE*, vol. 28, p. 52.
4. Kazemzadeh, pp. 46-47.
۵. دنسترویل، صص ۱۶ـ۱۵.
6. Major A. McDonnell
7. Plotke, p. 210; Kazemzadeh, p. 75; C. Hasanli, "Spring 1918: Armenian Terrorism and the

تبلیغات و اطلاعات نادرست موفق شد ملوانهای سنتروکاسپی راکه بیشتر روسی بودند، در این فاجعه درگیر کنند، اما ملوانها با آگاهی از نادرستی اطلاعات ارائه شده، خیلی زود، خود را از جنگ قدرت گروههای سیاسی ـ قومی کنار کشیدند.[۱] از پس این واقعه که به تثبیت اقتدار زودگذر بلشویک‌ها منجر شد، کمیته‌ای با دوازده عضو بلشویک امور سنتروکاسپی را به دست گرفت و تا سقوط حکومت بلشویک‌ها در باکو (۳۱ ژوئیه ۱۹۱۸م/ ۲۱ شوال ۱۳۳۶ق)، در حالی بر سر کار بود که افراد بحریه تمایلات سیاسی گوناگون داشتند.[۲] به گفتهٔ مابرلی، این ناوگان در مه ۱۹۱۸م/ رجب ۱۳۳۶ق شامل پنج قایق توپدار بود و خدمهٔ آنها راکه ملوانهای مسلح کشتیهای تجاری بودند، می‌شد خرید.[۳]

دریای خزر شاهد تشکیل ناوگان نظامی دیگری به نام «آستاراخان کرای» به دست بلشویک‌ها نیز بود که از آوریل ۱۹۱۸م/ رجب ۱۳۳۶ق در آبهای شمالی دریا، گوش به فرمان مسکو داشت.[۴] ظاهراً بلشویک‌ها برای بازپس‌گیری بندر پتروسک از ملیون داغستانی که موفق شده بودند اعضای بلشویک شورای شهر را اخراج کنند، از همین بحریه بهره گرفتند.[۵] در منابع ایرانی و غربی، اطلاعات چندانی دربارهٔ مناسبات، عملیات و حتی تفکیک دو نیروی سنتروکاسپی و آستاراخان کرای به چشم نمی‌خورد. در کارنامهٔ اقدامات آنها در قلمرو ایران می‌توان به انتقال نیروی بلشویک به قراسو برای استرداد تفنگهایی اشاره کرد که ترکمن‌های تبعهٔ ایران از کمیسیون مرزی روسیه در گنبدکاوس غارت کرده بودند. در این عملیات،

Turko-Moslem genocide in Azerbaijan", part II, *Journal of Azerbaijani Studies,* 2(1999), p. 52.

1. Hasnli, " Spring 1918", part I, *Journal of Azerbaijani Studies,* 1(1998), p. 162; part II, p. 52.
2. Makovskii, p. 52.
3. Moberly, *Mesopotamia,* p. 172 (note).
4. N. S. Frumkin, "Astrakhan-Caspian Military Flotilla", *GSE*, vol. 2, p.424; cf. V.I. Shloma, "Caspian Naval Flotilla", *GSE*, vol. 11, p. 169;

گفتنی است که در ۱۴ فوریه ۱۹۱۸م دستور تأسیس نیروی دریایی سرخ صادر شده بود، نک: رعد، ش ۷۸، ۱۵ جمادی‌الأول ۱۳۳۶ق.

5. Allen and Muratoff, pp. 506-07.

بلشویک‌ها تهدید کردند که قراسو بمباران خواهد شد (شعبان ۱۳۳۶ق/مه ۱۹۱۸م).[۱] این نیز دانسته است که از سوی دولت ایران شماری از اتباع روسیه را در جزیرهٔ آشوراده، به بلشویک‌ها تحویل دادند و البته حضور بلشویک‌ها در پایگاه دریایی آشوراده، مستلزم داشتن بحریه بود (شعبان ۱۳۳۶ق).[۲] شاید مهمترین اقدام آنها ورود یک کشتی بلشویک به فرماندهی افسری روسی به نام اورم‌اف به بندر مشهدسر (بابلسر کنونی) بود که اعتراض رسمی ایران به نمایندگی سیاسی روسیه را در تهران در پی داشت. اروم‌اف و اتباعش با دستگیری حاکم و رئیس نظمیه و با توسل به تهدید، «بالاخره مقدار گزافی جو جبراً گرفته و به کشتی حمل می‌نمایند.» علاوه بر این، پس از آزار اهالی در صدد خلع سلاح ژاندارمری محل برآمدند، امّا واکنش ژاندارمها موجب شد مشهدسر را ترک کنند (۲۰ رمضان ۱۳۳۶ق/۳۰ ژوئن ۱۹۱۸م).[۳] به هر روی، با توجه به سکوت کارگزاریهای وزارت خارجهٔ ایران، بعید به نظر می‌رسد که بحریهٔ آستاراخان کرای توانایی عملیات گسترده در فواصل دور از پایگاه اصلی خود می‌داشته است.

در دورهٔ اقتدار ناپایدار بلشویک‌ها در باکو، ناوگان سنتروکاسپی با خدمه‌ای که گرایشهای سیاسی گوناگون داشتند، خود برای شورای کمیساریای خلق باکو دردسرآفرین بود. ف. کاظم‌زاده از طرح نافرجام سوسیالیستی انقلابی به نام ایوانف و یک تکنیسین ناو جنگی *اردهان* به نام کیریچنکو[۴] خبر داده است که درصدد بودند به کمک ملاحان ناو مذکور، شورای باکو را سرنگون کنند. در اعلامیه‌ای که توطئه‌گرها منتشر کردند در کنار نام جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه و ارتش سرخ، از ارتش انگلیس نیز تجلیل شده بود (۱۲ ژوئن ۱۹۱۸م/ ۲

---

۱. حسینقلی آقا، راپورت نمرهٔ ۱۷، ۲۳ می۱۹۱۸م، *مخابرات*، ج ۲، ص ۵۹۹؛ قس: ترجمه گزارش صفریان، از مأموران بریتانیا در شاهرود

Translation of a letter from Safarian at Shahrud, very secret, 27 May 1918, Intelligence no. 5 in FO 248/1202.

۲. همو، راپورت نمرهٔ ۱۸، ۲۷ می۱۹۱۸م، *مخابرات*، ج ۲، ص ۶۰۲.

۳. وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت روس، نمرهٔ ۱۵۶۷۴/۲۳۶۲، ۲۲ شوال ۱۳۳۶ق، *گزیدهٔ اسناد دریای خزر*، ص ۴۳۸، سند ۱۸۱؛ قس: حسینقلی آقا، راپورت نمرهٔ ۲۱، ۸ جولای ۱۹۱۸م، *مخابرات*، ج ۲، صص ۰۷-۶۰۶.

4. Kirichenko

رمضان ۱۳۳۶ق). به گفتهٔ شائومیان، میجر مکدونل - کنسول بریتانیا در باکو - در این توطئه دست داشت.[۱] این ادعا که بر نفوذ بریتانیا در میان خدمهٔ سنتروکاسپی دلالت دارد، دور از حقیقت نبود.[۲] میجر مکدونل که مأموریت داشت، بحریهٔ سنتروکاسپی را به خدمت و یا مساعدت با نقشه‌های بریتانیا برای جلوگیری از استیلای آلمان - عثمانی بر باکو و میادین نفت آن وادار کند، در اقداماتش توفیقاتی حاصل کرده بود، هر چند که شائومیان و شماری دیگر از رهبران بلشویک در پذیرش کمک بریتانیا علیه ترک‌ها تردید نشان می‌دادند. اگرچه شکست این توطئه، گریز مکدونل به ایران را در پی داشت،[۳] اما تا پایان همان ماه، طرح دیگری برای استفاده از ملوانان سنتروکاسپی در براندازی شورای باکو کشف شد و این بار کلنل پایک،[۴] افسر ارشد بریتانیا در گرجستان، در پشت صحنه ایستاد.[۵]

توجه و کوشش مأموران بریتانیایی برای به خدمت در آوردن ناوگان سنتروکاسپی و نفوذ در آن، بیش از هر چیز از قدرت انحصاری این نیرو و نیز اوضاع حاکم بر قفقاز به ویژه در باکو ناشی می‌شد. هرگونه اقدام بریتانیا برای مقابله با نیروهای عثمانی - به ویژه سپاه اسلام - و آلمان که در حال پیشروی به سوی میادین نفت باکو بودند، ونیز برای استیلا بر دریای خزر، مستلزم همکاری سنتروکاسپی بود. این نیرو، علاوه بر تدارک شناورها و تسهیلات لازم برای انتقال دنسترفورس به باکو، می‌توانست در تصمیمات سیاسی - نظامی شورای آن شهر نیز مؤثر واقع شود. چنانکه در اجلاسی مشترک که به ابتکار بحریه با کمیتهٔ بلشویک‌ها برای تصمیم‌گیری درخصوص دعوت از دنسترفورس به باکو منعقد گردید، گرچه کمیته با توجه به استعداد نظامی اندک نیروی بریتانیایی، با دعوت مذکور مخالفت کرد، ولی به تقاضای بازگشت بیچراخوف و افرادش به قفقاز

---

1. Kazemzadeh, pp. 131-32.

۲. اگرچه میجر مکدونل با اطلاع لندن در جلسات توطئه‌گران شرکت می‌کرد و مبالغی چشمگیر را نیز برای موفقیت آن اختصاص داد، پ. هاپکیرک بر این باور است که وی مغز متفکر این توطئه نبود. نک:
P. Hopkirk, *On Secret Service East of Constantinople,* London, John Murray, 1994, pp. 319 ff.

3. *Ibid.*, p. 328.

4. Colonel Pike

5. Plotke, pp. 212-213; cf. Arslanian, " Dunsterville ", pp. 205-206.

برای مقابله با عثمانی‌ها پاسخ مثبت داد.[1] در نتیجه بیچراخوف با ۱۲۰۰ قزاق، ۶ قبضه توپ، ۴ زره‌پوش و چند افسر بریتانیایی از انزلی با کشتی عازم باکو گردید، ولی به تصمیم خود و برای اجتناب از جنگ قدرت احزاب، بجای باکو، در آلیات (۳۵ مایلی جنوب باکو) پیاده شد ـ تا از استیلای ترک‌ها بر تنها پل رود کورا جلوگیری کند (۵ ژوئیه/ ۲۵ رمضان).[2] نمایندگان بحریه به مکدونل اطلاع دادند که با توجه به بحران حاکم بر جبهه و ناتوانی شورای بلشویک‌ها در جلوگیری از ترک‌ها، حاضرند بدون موافقت آنها، دنسترفورس را از انزلی به باکو انتقال دهند (حدود ۲۰ ژوئیه/ ۱۰ شوال).[3] در روزهای بعد شرایط حاکم بر باکو بحرانی‌تر شد و ناتوانی مسکو در اعزام نیروهای کمکی از یکسو، و نزدیک‌تر شدن قوای عثمانی از سوی دیگر، سقوط شهر باکو را قریب‌الوقوع کرده بود. در ۲۵ ژوئیه/ ۱۵ شوال، هنگامی که شورای کمیساریای خلق باکو به زعامت شائومیان، در واکنش نسبت به موفقیت احزاب غیربلشویک و دست راستی در جلب موافقت شورا (سویت) باکو برای دعوت از دنسترفورس، استعفاء کرد و ارامنه، منشویک‌ها، سوسیالیستهای انقلابی با همکاری یکدیگر، قدرت را در باکو به دست گرفتند. سپس هیئتی به نام «دیکتاتوری سنتروکاسپی»[4] یا «هیئت مدیرهٔ سنتروکاسپی» جانشین شورای کمیساریای خلق شائومیان گردید (۳۱ ژوئیه/ ۲۱ شوال). اعضای این هیئت از قبل با انگلیسی‌ها و دنسترویل ارتباطاتی داشتند.[5] به گفتهٔ ماکوسکی، پژوهشگر تبعهٔ شوروی، این مسأله که به قدرت

---

1. *Ibid*., pp. 215-216;

بیچراخوف پس از شکست دادن جنگلی‌ها و استقرار در گیلان، با اطلاع دنسترویل، با اظهار وفاداری به بلشویک‌ها موفق شد اعتماد چلیابین، رئیس کمیتهٔ بلشویک‌ها را در انزلی جلب کند و از طریق او علاقه‌مند خود را برای مراجعت به قفقاز و مشارکت در جنگ با عثمانی به اطلاع شائومیان رساند. حمایت چلیابین از این درخواست در موافقت شائومیان مؤثر افتاد. به هر روی ابراز تمایل بیچراخوف برای همکاری با بلشویک‌ها اقدامی تاکتیکی بود، نک: دنسترویل، ص ۴۲ـ۲۳۸؛ نیز نک:

Dunsterville, "Military Mission", p. 87; Moberly, *Mesopotamia,* p. 183.

2. Allen and Muratoff, pp. 485-88; cf. Moberly, *Mesopotamia,* p. 190.

3. Plotke, pp. 215-16; cf. Moberly, *Mesopotamia,* p. 198.

4. Centro-Caspian Dictatorship, Tsentrokaspii Dictatorship

5. E. A. Tokarzhevskii, "Baku Commune", *GSE*, vol. 2, p. 559;

ژنرال دنسترویل خود تصریح می‌کند (ص ۳۰۴) که انگلیسی‌ها از مدتها قبل، در انتظار روی کار آمدن هیئت

رسیدگان، نام «سنتروکاسپی» را به کار گرفتند، ربطی به بحریه نداشت و تنها پوششی برای فریب «پرولتاریا» بود.[1] حال آنکه در گزارش دفتر مطبوعاتی شورای کمیساریای خلق باکو که لنین آن را در یک سخنرانی در مسکو قرائت کرد (۲۹ ژوئیه/ ۱۹ شوال)، آمده بود:

بحریهٔ دریای خزر سنتروکاسپی، تحت نفوذ اقدامات غیراخلاقی و تحریک‌آمیز احزاب دست راستی، تصمیمات ضد و نقیضی در قبال بریتانیایی‌ها اتخاذ کرده است. تا این اواخر به واسطهٔ مزدوران بریتانیا و عوامل روس‌های سفید، چشم بسته به صداقت حمایت بریتانیا باور داشت.

بنابر همین گزارش، خبر استعفای شائومیان و دیگر کمیسارهای خلق که در مخالفت با دعوت از انگلیسیها بعمل آمده بود، موجب آن گردید

ملوانهای بحریه دریابند که خائنانی آنها را اغوا کرده‌اند و قطع ارتباط با روسیه و شکست دولت شوروی را می‌خواهند.[2]

هیئت مدیرهٔ سنتروکاسپی در آغاز کار، برای جلوگیری از استیلای عثمانی بر باکو به ژنرال دنسترویل متوسل شد، که پس از عزیمت بیچراخوف از انزلی، با شکست دادن جنگلی‌ها (۲۲-۲۰ ژوئیه ۱۹۱۸م/ ۱۸-۱۶ شوال ۱۳۳۶ق)[3] و دستگیری چلیابین و دیگر اعضای کمیته

مدیره در باکو بوده‌اند، برای سابقهٔ ارتباط اعضای هیئت مدیره با ژنرال دنسترویل، نک:
Arslanian, " Dunstervill ", p. 207؛ برای این انتقال قدرت، همچنین نک:
Kazemzadeh, pp. 137-39; Swietochowski, p. 73; Allen and Muratoff, p. 489; Ullman, I, p. 309.

1. Makovskii, p. 52.

۲. لنین این سخنرانی را در اجلاس مشترک کمیتهٔ مرکزی اجرایی سراسر روسیه با شورا (سویت)، کمیته‌های کارگران کارخانه‌ها و اتحادیه‌های تجارت مسکو ایراد کرد، برای متن سخنرانی و گزارش فوق، نک:
V. I. Lenin, *On The Foreign Policy of the Soviet State,* 4th ed., Moscow, Progress Publishers, 1977, p. 88.
این مجلد مأخوذ از مجموعه آثار لنین است.

۳. برای مشروح شکست جنگلی‌ها که به امضای معاهدهٔ صلح ۱۲ اوت ۱۹۱۸م/ ۶ ذیقعده ۱۳۳۶ق آنها با بریتانیایی‌ها منجر شد، نک: گیلک، ص ۱۷۲ به بعد؛ فخرایی، ص ۱۴۹ به بعد؛ دنسترویل، ص ۹۹-۲۹۴؛ همچنین نک:
Dunsterville, p. 87; cf. Moberly, *Mesopotamia*, pp. 200-01; *idem., Persia,* p. 344;
احسان‌الله خان امضای معاهدهٔ صلح را نتیجهٔ عدم علاقه‌مندی جناح راست و سنتی نهضت جنگل به مبارزهٔ

بلشویکی انزلی[۱]، توانسته بود دنسترفورس را در گیلان مستقر کند. با دعوت هیئت مدیره، راه اقدام بریتانیا برای تسلط بر دریای خزر که هماهنگ با طرح متفقین و آمریکا برای مداخلهٔ مستقیم نظامی در روسیه بود، هموار شد. پس از آنکه نیروهای متفقین و آمریکا در بنادر روسی آرخانگلسک/ آرخانگل در شمال روسیه (۲ اوت ۱۹۱۸م/ ۲۵ شوال ۱۳۳۶ق) و ولادیوستوک (۳اوت/ ۲۶ شوال) پیاده شدند،[۲] بندر باکو در ۴ اوت / ۲۷ شوال شاهد ورود نخستین دسته از نیروی دنسترویل بود که به وسیلهٔ کشتیهای اعزامی از باکو، از انزلی انتقال یافته بودند.[۳] پیش از پایان همین ماه، عملیات دیگری نیز از سوی بریتانیا در آسیای مرکزی آغاز شد (نک: صفحات بعد). کافی‌ست اشاره شود که هم زمان با این لشکرکشیها در شرق، در جبههٔ غرب نیز متفقین با تشدید حملات خود، ضربات کاری و خسارات سنگینی بر نیروهای آلمانی وارد می‌کردند. این حملات در هشتم اوت/ ۱۲ ذیقعده به اوج رسید، چندانکه در آینده فیلد مارشال لودندروف روز مذکور را «روز سیاه ارتش آلمان» نامید.[۴]

مدت حضور دنسترفورس در باکو زود به پایان رسید؛ در نتیجه موفقیتهای نظامی سپاه اسلام و قوای عثمانی و هنگامی که سقوط شهر محتوم شد، ژنرال دنسترویل و افرادش با ۴ فروند

انقلابی می‌داند، نک: Ybert-Chabrier, p. 49.

۱. برای مشروح شکست جنگلی‌ها که به امضای معاهدهٔ صلح ۱۲ اوت ۱۹۱۸م/ ۶ ذیقعده ۱۳۳۶ق آنها با بریتانیایی‌ها منجر شد، نک: گیلک، ص ۱۷۲ به بعد؛ فخرایی، ص ۱۴۹ به بعد؛ دنسترویل، ص ۹۹-۲۹۴؛ همچنین نک:

Dunsterville, p. 87; cf. Moberly, *Mesopotamia*, pp. 200-01; *idem., Persia,* p. 344;

احسان‌الله خان امضای معاهدهٔ صلح را نتیجهٔ عدم علاقه‌مندی جناح راست و سنتی نهضت جنگل به مبارزهٔ انقلابی می‌داند، نک: Ybert-Chabrier, p. 49.

2. Kennan, *Decision,* pp. 414 ff.: Ullman, I, pp. 235 ff; Stevenson, pp. 214-16; J. H. Morrow, *The Great War, An Imperial History*, New York, Routledge, 2004, pp. 262-63;

توجه به این نکته ضروری است، همانگونه که قبلاً ذکر شد، نیروهای ژاپنی در ۵ آوریل در ولادیوستوک پیاده شده بودند و در همهٔ این اقدامات حمایت از چک‌ها و نیروهای ضدبلشویک به عنوان انگیزهٔ متفقین مطرح می‌شد. جلوگیری از دستیابی آلمان به تجهیزات نظامی و مهمات موجود در بنادر مذکور ـ همانگونه که در مورد بندر مورمانسک عنوان گردید ـ دیگر توجیه این لشکرکشیها بود.

۳. دنسترویل، ص ۳۰۹؛ برای تاریخ ورود، مقایسه شود با:

Arslanian, "Dunsterville", p. 208; Allen and Muratoff, p. 492.

4. Morrow, p. 248; cf. Stevenson, p. 222.

کشتی به انزلی عقب نشستند (۱۴ سپتامبر/ ۷ ذیحجه). باکو به تصرف مهاجمین درآمد که فاجعهٔ قتل‌عام مسلمانان را در مارس گذشته، با کشتار هولناک ارامنه تلافی کردند. علاوه بر این، نوری پاشا ـ فرماندهٔ سپاه اسلام ـ دولت کشور نوبنیاد جمهوری آذربایجان را از گنجه فراخواند تا در باکو مستقر شود.[۱] بررسی علل سقوط باکو و نقش ناپایداری دنسترفورس در این واقعه، از محدودهٔ بحث حاضر بیرون است، اما توجه به این واقعیت که حفظ آن شهر در دستور کار ژنرال دنسترویل قرار نداشت، می‌تواند روشنگر برخی ابهامات باشد.[۲]

به هر روی دنسترفورس به رغم عقب نشینی و عدم نابودی چاهها و تلمبه‌خانه‌های نفت باکو، از عهدهٔ بخشی از وظایف محوله برآمد. ژنرال دنسترویل، بدان گونه که خود گزارش داد، علاوه بر ارسال دهها هزار گالن سوخت از باکو به انزلی بدون پرداخت بهای آن، مقادیر چشمگیری بیش از آنچه دانسترفورس به باکو برده بود، از مهمات و تسلیحات موجود در زاغه‌های آن شهر را به انزلی انتقال داد.[۳] مهمتر آنکه، در نتیجهٔ همین لشکرکشی، کشتیهای بخار موسوم به کروگر[۴]، کورسک[۵] و آبو[۶] به دست بریتانیایی‌ها افتاد. آنها شش هفته پیش با موافقت هیئت مدیرهٔ سنتروکاسپی، به وسیلهٔ این کشتیها به باکو رفته[۷] و هستهٔ اولیه بحریهٔ

---

۱. دنسترویل، ص ۴۴۸ به بعد؛ همچنین نک:

Dunsterville, pp. 89-90; Moberly, *Mesopotamia*, pp. 245-48;

برای مشروح سقوط شهر و کشتار ارامنه، نک:

Allen and Muratoff, pp. 494-95; Kazemzadeh, pp. 142-44; Swietochowski, pp. 72-73.

۲. دنسترویل مسئولیت پیشروی ترک‌ها و سقوط شهر را متوجه روس‌ها و ارامنه کرده است؛ در برابر پژوهشگر ارمنی ا. ارسلانیان، دنسترویل را مسئول این رویداد و کشتار ارامنه می‌داند، نک:

Arslanian, " Dunsterville ", pp. 208 ff.

3. *Ibid.*, p. 212;

دنسترویل (صص ۴۵۳ و ۶۵-۴۶۳) انتقال این مهمات و تسلیحات را جلوگیری از دستیابی ترک‌ها بر آنها ذکر کرده است.

4. *President Kruger*

5. *Kursk*

6. *Abo*

۷. دنسترویل، صص ۳۰۹، ۴۴۸، ۴۶۱ به بعد؛ علاوه بر این شناور دیگری به نام آرمنین (*Armenian*) نیز به دست بریتانیایی‌ها افتاد که به رغم صدمه به وقت عقب‌نشینی به انزلی رسید (همو، ص ۴۶۳). در منابع ما دیگر ذکری از آن نیست؛ نیز نک: Dunsterville, pp. 89-90.

بریتانیا در دریای خزر، همین شناورها بودند.

در میان دستاوردهای عملیات دانسترفورس در قفقاز، تأخیری که در سقوط باکو ایجاد کرد اهمیتی خاص داشت؛ زیرا فرصت اقدام از مشهد در شرق دریای خزر را برای بریتانیا فراهم می‌آورد. هم زمان بامأموریت ناموفق هیئت مکارتنی از کاشغر،[۱] وظیفهٔ اخیر به ژنرال مالسون،[۲] رئیس سابق بخش اطلاعات در سرفرماندهی ارتش هند، محول شد که تجربهٔ بسیار و توانایی لازم را برای سازماندهی امور اطلاعاتی داشت.[۳] وظایف مالسون در این مأموریت از سوی فرمانده کل ارتش هند بدین شرح تعیین گردید:

۱. مبارزه با تبلیغات و کوششهای آلمان ـ عثمانی برای سازماندهی افراد، خطوط آهن و منابع آسیای مرکزی برای اقدامات خصمانه، تهاجم یا عملیات فعال علیه بریتانیا و متحدانش.

۲. منطقهٔ تحت مسئولیت، از کرانهٔ شرقی دریای خزر تا چارجوی و سپس تاشکند و از آنجا در امتداد خط آهن شمال به جنوب تا اورنبورگ، بدین ترتیب دو خط آهن استراتژیک آسیای میانه در حوزهٔ استحفاظی مالسون قرار می‌گرفت.

۳. به عهده‌گرفتن مسئولیت تشکیلات کلنل ریدل در مشهد (۱۸ ژوئن ۱۹۱۸م/ رمضان ۱۳۳۶ق).[۴]

این وظایف با آنچه ژنرال مالسون خود بعدها دربارهٔ مأموریتش نوشت تفاوتهایی دارد. به گفتهٔ او، هدف اصلی از اعزام وی این موارد بود: جلوگیری از طرحهای آلمان ـ عثمانی برای نفوذ از باکو و کراسنوودسک به آسیای مرکزی و جلوگیری از همکاری آنها با بلشویک‌ها در تحریک افغان‌ها به راه‌اندازی «جهاد» علیه بریتانیایی‌ها در هند. برای رفع تهدیدات و نیز برای برقراری ارتباط و رساندن کمک به همهٔ عناصری که می‌توانستند برای هدف مذکور به کار آیند، می‌بایست اقدامات لازم صورت می‌گرفت. به تصریح مالسون، وی براساس اوامر صادره، از «قدرت

---

۱. نک: ص ۸۱.

2. General Sir Wilfrid Malleson

3. Colonel J. K. Tod, "The Malleson Mission to Transcaspia in 1918", *Journal of the Royal Central Asian Society*, XXVII(1940), p. 48.

4. Moberly, *Persia*, pp. 334-35; cf. Morris, p. 367.

مالی نامحدود» برخوردار بود، ولی کمبود نقدینه در ایران و هند او را با محدودیت مالی مواجه می‌کرد. علاوه بر این، سیملا دست او را به عنوان کسی که از نزدیک بر اوضاع اشراف داشت، در مورد اقدام در خاک روسیه نیز بازگذاشته بود.[۱]

به هر روی مأموریت ژنرال مالسون که به گفتهٔ ال. پی. موریس در آغاز شکلی اطلاعاتی - تبلیغاتی و منفعل داشت، به زودی تغییر ماهیت داد و به عملیات نظامی فعال تبدیل شد[۲]. البته توجه لندن به حوضهٔ دریای خزر و نیز مداخلهٔ متفقین در روسیه نمی‌توانست در این تغییر بی‌تأثیر بوده باشد. در ابتدای ژوئیهٔ ۱۹۱۸م/ ۲۰ رمضان ۱۳۳۶ق کمیتهٔ شرقی اجازه داد افسرانی به‌کراسنوودسک و تاشکند اعزام شوند تا در صورت توفیق نیروهای عثمانی در عبور از دریای خزر، خط آهن کراسنوودسک - تاشکند را نابود کنند.[۳] به زودی هندوستان در قبال تهدیدات ناشی از اوضاع حاکم بر آسیای مرکزی و نفوذ قدرتهای مرکزی در آن منطقه، راه‌حل مناسب را در ظهور یک گروه جدید ضد بلشویک موسوم به «اتحاد ترکستان» یافت. هنگامی که نمایندگاه گروه مذکور با حضور در مشهد از کلنل ریدل تقاضا کردند تا از کمک بریتانیا برای استقرار یک حکمران روس و جلوگیری از پیشروی آلمان - عثمانی برخوردار شوند (۶ ژوئیه/ ۲۶ رمضان)، این درخواست فوراً از جانب دولت هند اجابت شد. البته هرچند که موافقت خود را با

---

1. General W. Malleson, "The British Military Mission to Turkestan, 1918.20", *Journal of the Royal Central Asian Society,* IX(1922), pp. 96-98;

برای اهداف عملیات بریتانیا در ماوراءخزر به قلم افراد زیردست مالسون، به عنوان نمونه نک:

Tod, p. 48; Ellis, "Operation in Transcaspia", p. 139.

2. Morris, pp. 366 ff.

به عقیدهٔ موریس، این تغییر از مفروضاتی ناشی می‌شد که انگیزهٔ اعزام مالسون بود. فشار جنگ و کمبود منابع لندن را وادار می‌کرد تا در پاسخ به تهدیدات جدید به اقدامات ضروری، اما بدون برنامه متوسل شود. کمبود نیروی انسانی لندن را متقاعد کرده بود که اینگونه اقدامات با اتکاء به پول و هوش گروههای کوچکی از افسران که با دستورهای کلی اعزام می‌شدند، ثمربخش است، حال آنکه این افسران بر اساس برآوردها و ابتکارات شخصی خود می‌بایست تهدیداتی را رفع می‌کردند که از آغاز در مورد آنها اغراق شده بود. در نتیجه ماهیت مأموریتها تغییر می‌یافت و به افزایش تعهدات بریتانیا و گسترش عملیات نظامی منجر می‌شد، نک:

Morris, pp. 374-75.

3. Stanwood, *War*, p. 161.

سقف پرداخت دو میلیون روبل به آنها و نیز اعزام نیرویی ۲۰۰ نفره از سربازان بریتانیایی از مشهد به مرز ایران و ماوراء خزر اعلام داشت، امّا اجرای این طرح را به ورود ژنرال مالسون به مشهد موکول کرد. به زودی وزارت هندوستان در لندن در تعریف وظایف نیروی مذکور اظهار داشت که می‌بایست نقش محور را برای گردآوردن احزاب و گروههای طرفدار متفقین ایفاء کند تا از طریق آن کمک و حمایت بریتانیا در اختیارشان قرار گیرد. فرماندهٔ این نیرو نیز می‌بایست بر اساس دستورالعمل صادره از هندوستان عمل می‌کرد (۱۵ ژوئیه/ ۵ شوال).[1]

ورود ژنرال مالسون به مشهد (۱۶ ژوئیه) از نزدیکی زمان اقدام در شرق دریای خزر حکایت می‌کرد. در گزارش وی در آغاز کارش، در مورد شرایط حاکم بر آن منطقه آمده است که بلشویک‌ها به سبب عدم پشتیبانی مردمی در ضعف قرار دارند. اینان ضمن بی‌توجهی به منافع بریتانیا، آماده همکاری با قدرتهای مرکزی هستند تا به کمک آنها بر دشمنان محلی خود فایق آیند. در میان گروههای ضد بلشویک، منشویک‌ها که عمدتاً از کارگران خط آهن و افراد جاهل بودند، از طرحهای آلمان برای منطقه اطلاع نداشتند. «اتحاد ترکستان» در میان افسران تزاری و افرادی با جایگاه اجتماعی تثبیت شده‌تر طرفدار داشت که از اندیشه‌های سلطنت طلبانه حمایت می‌کردند. در میان بومیان مسلمان، در بخارا تمایلات طرفدار عثمانی موجود بود که تنها در برابر بلشویک‌ها مشی خصمانه داشتند. ترکمن‌ها به رغم تبلیغات پُر سر و صدا، از پان اسلامی[2] استقبال نکردند، ولی از آنجا که خواستار آرامش بودند، به نظر می‌رسید از هر نیرویی که به این مقصود کمک می‌کرد، حمایت می‌کنند. در میان این نیروها تنها منشویک‌های ماوراء خزر موفق شده بودند که طی قیامی (ژوئن / رمضان)،[3] قدرت را قبضه و بلشویک‌ها را از

1. Moberly, *Persia,* p. 347.

2. Morris, p. 367.

۳. بنابر تفسیری رسمی بر اساس دیدگاه حزب کمونیست، نبودن پرولتاریای صنعتی در ماوراء خزر، سازماندهی قیام ضدانقلابی را تسهیل می‌کرد. تنها پشتیبانهای سویتهای کراسنوودسک و عشق‌آباد را ۳۰۰ـ۲۰۰ تن از کارگران خط‌آهن تشکیل می‌دادند. اشتغال این کارگران ـ گارد سرخ ـ به جنگ در جبههٔ بخارا (فوریه ـ مارس ۱۹۱۸م) و کمبود تدارکات راه تحریکات ضد بلشویکی و تبلیغات را در ماوراء خزر به ویژه عشق‌آباد و قزل آروات ـ که ایستگاه قطار و کارگاههای صنعتی خط آهن در آنجا قرار داشت ـ هموار کرد. در ماه ژوئن/ رمضان

کراسنوودسک و عشق‌آباد به سوی شرق عقب برانند. مالسون با توجه به این شرایط، حمایت از «اتحاد ترکستان» را پیشنهاد کرد (۱۷ ژوئیه/ ۷ شوال)،[1] هر چند که در همان زمان با نمایندگان منشویک‌ها وارد مذاکره شده بود تا در ازای دریافت کمک از بریتانیا، از دادن تسهیلات به آلمان- عثمانی و حمایت از زندانیان جنگی آزاد شده خودداری ورزند.[2] ظاهراً خطری که از جانب تاشکند متوجه دولت ضدبلشویک ماوراء خزر بود، موجب شد تا مالسون از فکر حمایت از «اتحاد ترکستان» منصرف شود[3] و کوشش خود را متوجه منشویک‌های عشق‌آباد گرداند که دولت آنها، به ریاست ت. فونتیکوف[4]، دست به نقد بود. پس از مدّت یک ماه مذاکرات در مشهد، توافقنامه‌ای در ۱۹ اوت ۱۹۱۸م/ ۱۱ ذیقعده ۱۳۳۶ق به امضای طرفین رسید که بر اساس آن دولت بریتانیا متعهد می‌شد، علاوه بر تسلیحات، مهمات و نیروی انسانی، مبلغ ۱۱۸ میلیون روبل به دولت عشق‌آباد کمک کند تا با هم علیه آلمان و بلشویک‌ها بجنگند. در بند ۸ این توافقنامه آمده بود:

> **من، ژنرال مالسون، به عنوان نمایندهٔ دولت بریتانیا، تضمین می‌کنم مادام که دولت ماوراءخزر در قدرت بوده و به برنامهٔ سیاسی اعادهٔ نظم و سرکوب تمام تحریکات و نیات تجاوزکارانهٔ بلشویکی و ترکی ـ آلمانی پایبند باشد، کمک نظامی و مالی به**

هنگامی که بلشویک‌ها در صدد ثبت‌نام از افرادی برآمدند که قادر به حمل سلاح بودند، تحریکات فزونی گرفت و در نتیجه منشویک‌ها به پشتوانهٔ قول حمایت بریتانیایی‌ها در مشهد، قیام کردند (۱۷ ژوئن). علی‌رغم کوشش تاشکند، عشق‌آباد در ۱۴ ژوئیه/ ۴ شوال به دست منشویک‌ها افتاد و روس‌های سفید بلشویک‌ها را تصفیه کردند، نک:

The Struggle for Soviet Askhabad, p. 620;

برای دیدگاه بریتانیایی‌ها که روی کار آمدن منشویک‌ها را نتیجه سوء سلوک بلشویک‌ها می‌دانند، به عنوان نمونه نک: الیس، ص ۴۴-۴۱؛ و نیز

Moberly, *Persia,* p. 335; Malleson, p. 97; Tod, pp. 49.50; Ellis, "Operation in Transcaspia", p. 136.

1. Moberly, *Persia,* pp. 347-48.

2. Morris, p. 367.

۳. دربارهٔ اتحاد ترکستان گفتنی است کاپیتان جارویس (Captain E. D. Jarvis) که از اوایل ژوئیه ۱۹۱۸م از سفر ماوراء خزر به مشهد بازگشت، چیزی راجع به آن نشنیده بود. کلنل ریدل نیز طرحهای آن را ابتدائی می‌دانست، نک:

Moberly, *Persia,* p. 347.

4. T. Funtikov

آن ادامه یابد.[1]

بنابر بندهای دیگر، طرفین «نظر به تهدید مشترک بلشویزم و حملهٔ ترک ـ آلمان به ماوراء خزر و ترکستان» موافقت کردند تا دولت ماوراءخزر در صورت لزوم، خط آهن ماوراء خزر را غیرقابل استفاده گرداند. ژنرال مالسون نیز پذیرفت که از باکو دفاع کند و برای حفظ کراسنوودسک از بلشویک‌ها و آلمان، در آنجا سرباز بریتانیایی مستقر سازد. این نخستین تعهد از جانب بریتانیایی‌ها بود که در آن از بلشویک‌ها به عنوان «دشمن» یاد می‌شد.[2] مفاد این توافقنامه خیلی زود به اجراگذاشته شد ـ هرچند که کرزن شخصاً انتظار نداشت حملاتی جدی از جانب قدرتهای مرکزی متوجه بخشهای خاوری امپراتوری بریتانیا باشد (۱۵ اوت/۷ ذیقعده).[3] به هر حال ژنرال مالسون به زودی نخستین دسته از سربازان خود را به فرماندهی میجر کونولیز برای کمک به قوای دولت ماوراءخزر اعزام کرد که در اوایل اوت در نتیجه شکست از نیروی تقویت شدهٔ تاشکند، مجبور شده بودند از بایرام علی ـ غرب مرو ـ عقب‌نشینی کنند. سربازان تحت امر میجر کونولیز با پیوستن به نیروی دولت عشق‌آباد در قهقهه ـ غرب مرو ـ مستقیماً علیه بلشویک‌ها وارد جنگ شدند (۲۵ اوت/۱۷ ذیقعده).[4] بدین ترتیب مداخلهٔ نظامی بریتانیا در ماوراءخزر از همان آغاز جنبهٔ ضدبلشویکی یافت. به زودی هم زمان با شمارش معکوس برای عقب نشینی دنسترفورس از باکو، شمار نیروهای بریتانیایی که در کراسنوودسک و جبهه‌های شرق ماوراءخزر مستقر می‌شدند، افزایش یافت.

---

1. "The Transcaspian Question", encl. in Black Sea Letter of Proceedings, 8 April. 21 April 1919, confidential, M.02143, ADM 137/1741 (hereafter: Transcaspian Question);

سند مذکور شکوائیه است که از سوی دولت ماوراءخزر تسلیم مقامات نیروی دریایی بریتانیا شد.

2. Morris, p. 368;

برای آگاهی بیشتر در مورد متن این توافقنامه، نک: الیس، ص ۶۶-۶۳؛ برای توجیه انعقاد آن، نک:

Ellis, "Operation in Transcaspia", p. 140; cf. Tod, pp. 52-53.

3. War Cabinet 459, 15 August 1918, Cab/23/7, *Mirage, III*, doc. 135, p. 625.

۴. برای مشروح عملیات میجر کونولیز، نک:

Colonel D. E. Knollys, "Military Operations in Transcaspia, 1918-1919", *Journal of the Royal Central Asian Society,* XIII (1926), pp. 92 ff.; cf. Tod, pp. 53 ff; Moberly, *Persia,* pp. 360-62.

۴

سالاری دریا

باگریز دنسترفورس از باکو به انزلی، عمر این نیرو به سر آمد و ژنرال دنسترویل به بغداد احضار شد (۱۸ سپتامبر ۱۹۱۸م/۱۱ ذیحجه ۱۳۳۶ق). افراد آن نیز تحت امر ژنرال تامسون[۱]، فرماندهٔ نیروی موسوم به نورپرفورس[۲]، قرار گرفتند که واحدهای جمعی او علاوه بر شمال غرب ایران، در کراسنوودسک نیز استقرار داشتند.[۳] اما انحلال دنسترفورس به مفهوم کاهش توجه لندن به دریای خزر نبود. برعکس، بنابر چندین سبب، حضور بریتانیا در شمال ایران و دریای

---

1. General W. M. Thomson

2. Norperforce (North Persia Force)

۳. در ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۸م/ ذیحجه ۱۳۳۶ استقرار نورپرفورس بدین قرار بود: کراسنوودسک، انزلی، رشت، منجیل، سیاه‌دهن، قزوین، زنجان، راه‌بیجار ـ زنجان، محور بیجار، محور صحنه و همدان. در ۷ نوامبر/۲ صفر ۱۳۳۷ واحدهای این نیرو این گونه مستقر شده بودند: ماوراءخزر (کراسنوودسک و کاخه)، انزلی، رشت، منجیل، سیاه‌دهن، قزوین، زنجان، همدان، صالح‌آباد، صحنه و نیز در راههای بیجار، زنجان، همدان، قزوین، سیاه‌دهن و سلطان‌آباد، نک: به ترتیب به:

Gen. Smith, Distribution of Northern Persian Force, 26 Sept. 1918, secret, War Diary of The General Staff, " Q " section, Northern Persian Force, vol. I, 17th to 30th sept. 1918; same, Distribution of Northern Persian Force, 7 Nov. 1918, secret, *Ibid*, vol. II, Nov. 1918; both in WO 95/5045 (hereafter: War Diary);

نیروهای سابق دانسترفورس مستقر در ماوراءخزر سریعاً در عملیات نظامی ژنرال مالسون علیه بلشویک‌های تاشکند به کار گرفته شدند، نک:

Tod, p. 54.

خزر بیش از پیش ضرورت داشت که حفظ حیثیت بریتانیا از آن جمله بود. دیگر آنکه ناتوانی لندن در استیلا بر دریای خزر این خطر را در پی داشت که دشمن با عبور از آن بتواند با در اختیار گرفتن کراسنوودسک و پایانهٔ خط آهن کراسنوودسک ـ تاشکند، نه تنها جناح نیروی ژنرال مالسون را به مخاطره اندازد، بلکه به سوی آسیای مرکزی نیز پیشروی کند. از این‌رو، کمیتهٔ شرقی به این نتیجه رسید که باید به هر قیمتی از انزلی دفاع شود (۱۷ سپتامبر). به همان دلایل و به رغم مشکلات لجستیکی و فنی، کمیته در اختیار داشتن دریای خزر را نیز مطلوب می‌دانست، زیرا در غیر این صورت، در این مهم مشکلات ترابری بیشتری برای دفاع از قلمرو شرقی امپراتوری پدید می‌آمد (۱۸ سپتامبر).[۱] علاوه براین، با توجه به مداخلهٔ نظامی متفقین در مورمانسک، آرخانگلسک و سیبری و نیز ادامه عملیات لژیون چک و نیروهای ضد بلشویک در حوضهٔ ولگا، بر اساس یادداشت مشترک متخصصان نظامی (شمارهٔ ۲۰، ۸ آوریل ۱۹۱۸م)[۲] استیلا بر دریای خزر همچنان ضرورت داشت، به ویژه اینکه تسهیلات حمل و نقل دریایی می‌توانست مشوق اجرای توافق ۲۷ اوت ۱۹۱۸م/ ۹ ذیقعده ۱۳۳۶ق برلین ـ مسکو برای تولید و تقسیم نفت باکو گردد که چاهها و تأسیسات نفتی آن سالم به دست ترک‌ها افتاده بود.[۳] از همین رو در بدو مراجعت دنسترفورس، لندن تجدیدنظر ژنرال مارشال در تصمیم محتاطانهٔ اولیهٔ خود را در مورد تخلیهٔ انزلی، تأیید کرد.[۴] از دیدگاه وزارت جنگ، کنترل دریای خزر از چنان «اهمیت والایی» برخوردار بود که برای نیل به آن ضرورت داشت انزلی تا آنجا که از لحاظ نظامی مقدور بود، حفظ شود و این مهم نیز به نورپرفورس محول گردید. ضمناً وزارت جنگ خود برای اعزام

---

1. Stanwood, *War*, pp. 177-79.

۲. رجوع شود به: ص ۶۴.

۳. رجوع شود به: صص ۶۳-۶۲؛ برای توافق برلین ـ مسکو در مورد نفت باکو، نک:
Wheeler-Bennett, p. 433.

۴. پس از بازگشت دانسترفورس به انزلی، ژنرال مارشال که بخت استیلا بر دریای خزر را اندک می‌دید، برای مقابله با ترک‌ها که از تبریز به سوی شرق پیشروی می‌کردند، درصدد تخلیهٔ انزلی بود، اما مخالفت کمودور نوریس که تسلیح کشیتها و تأسیس بحریهٔ بریتانیا را مستلزم حفظ انزلی می‌دانست و نیز رفع احتمال حملهٔ سنتروکاسپی از جانب ژنرال دنسترویل، موجب تجدیدنظر ژنرال مارشال گردید، نک:
Moberly, *Mesopotamia*, p. 249; *idem.*, *Persia*, p. 365.

ناویان بیشتری از بصره و بغداد اقدام کرده بود تا در شناورهایی که احتمالاً به دست بریتانیایی‌ها می‌افتاد به کار گرفته شوند (۱۹ سپتامبر/ ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۶ق).[۱]

در دستور مستقیم آدمیرالتی به کمودور نوریس نیز پس از تصریح دیدگاه وزارت جنگ و آدمیرالتی مبنی بر لزوم اقدامات اساسی، آمده بود:

> **باید با مشورت مقامات نیروی زمینی، از طریق رشوه به ناخداها و ملوانان یا خرید یکبارهٔ همه شناورها گامهای فوری برای تملک بحریهٔ نظامی دریای خزر [سنتروکاسپی] برداشته شود. در صورت تحقّق این امر، بقیهٔ کشتیها می‌بایست توقیف یا غرق شوند. در صورت شکست این شیوه‌ها، باید تمام کشتیهای موجود در انزلی را تصرف کنیم و پس از تسلیح شمار کافی از شناورها، برای توقیف یا غرق تمام کشتیهای مسلّح یا غیرمسلّحی که از کار تحت اوامر ما سرپیچی کنند، به جنگ مبادرت ورزیم. اهمیت بحریه نظامی [سنتروکاسپی] و کشتیهای دریای خزر برای ما و هند بسیار است و اقدام فوری ضروری‌ست (۱۹ سپتامبر).[۲]**

سپس مجوز استفاده از شدت عمل برای استیلا بر دریای خزر نیز از سوی آدمیرالتی صادر گردید (۲۴ سپتامبر/ ۱۷ ذیحجه).[۳] ظاهراً بخشی از حساسیت آدمیرالتی نسبت به ناوگان سنتروکاسپی، از سوابق رفتاری افراد بحریه در دورهٔ حضور دنسترفورس در باکو ناشی می‌شد.[۴] بنابر اظهارات کمودور نوریس که همانند ژنرال دنسترویل در مورد سبب اصلی سقوط باکو بیش از هر چیز بر عدم تمایل جدی وهمکاری مردم شهر در مقاومت تأکید دارد،[۵] در آن مدت افراد بحریه به عنوان تنها نیروی منظم با توپهای سنگین که می‌توانست تمام کشتیها را تحت فرمان داشته باشد، «به قدرت خود وقوف داشتند... آنها کاملاً مصمم بودند تا مبادا بریتانیایی‌ها در

---

1. G[eneral] H[ead] Q[uarters] (Mesopotamia) to Norperforce (Kasvin), teleg., no. X2306, 19 Sept. 1918, confidential, War Diary, vol. I.
2. Admiralty to S[enior] N[aval] O[fficer] (caspian), teleg., 19 Sept. 1918, Summary of telegrams.
3. Moberly, *Persia,* p. 369.
4. Admiralty to S.N.O., teleg., 18 Sept. 1918, Summary of telegrams.
5. Norris, p. 223.

قدرتشان شریک شوند و ما بریتانیایی‌ها هیچ وسیله‌ای برای تحمیل خواسته‌هایمان بر آنها نداشتیم.» گذشته از این، بحریهٔ مذکور حتی امید داشت که بریتانیایی‌ها توپها و مهمات خود را در اختیارش قرار دهند و ناویان بریتانیایی نیز تحت فرمان روس‌ها انجام وظیفه کنند.[1] دیگر علل این حساسیت را باید پیش‌گیری از احتمالاتی چون مخالفت بحریهٔ ناکام سنتروکاسپی با استیلا و اهداف لندن در دریای خزر، پیوستن آن به بلشویک‌ها و حتی کنار آمدنش با قدرتهای مرکزی که قفقاز و باکو را در اختیار داشتند، جستجو کرد، به ویژه که در باب اقدامات آلمان ـ عثمانی برای خرید آن اطلاعاتی در دست است (۲۷ سپتامبر/ ۲۰ ذیحجه ۱۳۳۶ق).[2]

به هر روی اجرای اوامر آدمیرالتی وظیفه‌ای آسان نبود. از آنجا که روس‌ها منصب «کمودور» متداول در نیروی دریایی بریتانیا، به معنی «افسر فرمانده دریایی» را نمی‌شناختند، این مسأله می‌توانست موجب اشتباه افسران دریایی و زمینی و نیز مقامات غیرنظامی روسی شود و این خود موقعیت کمودور نوریس را تضعیف می‌کرد. پیشنهاد ژنرال دنسترویل برای ارتقاء او به درجه «دریاداری»[3] نیز از سوی آدمیرالتی رد شده بود.[4] از آن مهمتر باید از فقدان شناورهای مسلح آماده یاد کرد، هر چند که در جریان لشکرکشی ژنرال دنسترویل به باکو و گریزش به انزلی، چهار کشتی بخار غیرنظامی به نامهای پریزیدنت کروگر (با ظرفیت بیش از ۱۰۰۰ تن که پس از نصب بیسیم بر روی آن کشتی فرماندهی ژنرال دنسترویل شد)، کورسک،

---

1. Norris, pp. 220-221;

در دورهٔ حضور دنسترفورس در باکو، نوریس به آدمیرالتی اطلاع داده بود که سنتروکاسپی به رغم رفتار دوستانه، نسبت به بریتانیایی‌ها سوءظن داشت، نک:

S. N. O. To Admiralty, teleg., 12 August 1918, Summary of telegrams.

همچنین نک: دنسترویل، صص ۴۷-۳۴۵، ۳۸۸ و ۴۶۷ به بعد.

2. Moberly, *Mesopotamia,* pp. 254-55, (به نقل از کلن فن در گوتلز); *idem., Persia*, p. 370;

(براساس تلگرام مورخ ۲۷ سپتامبر کمودورنویس و گوتلز).

3. Rear Admiral.

4. C-in-C, East Indies to Admiralty, teleg, no. 410, 21 Sept. 1918; Admiralty to C[-in-C], East Indies, teleg., no. 480, 28 Sept. 1918; also see V. Bardon (D.N.I.), Memorandum, 27 Sept. 1918, all in M.023856, ADM 137/1736.

آبو و آرمنین (به ظرفیت ۲۰۰ تن) به چنگ بریتانیایی‌ها افتاده بود.[۱] از این‌رو تسلیح کشتیها در دستور کار کمودور نوریس قرار گرفت؛ به ویژه که پناهندگی کشتیهایی که هنگام سقوط باکو از آن بندر به انزلی گریخته بودند، این امکان را فراهم می‌آورد. به زودی کشتی کروگر با نصب چهار توپ، مسلح شد (۲۰ سپتامبر /۱۳ ذیحجه ۱۳۳۶ق). و هم زمان با آماده‌سازی آن، کاربر روی کشتی دیگری موسوم به ونتور[۲] که آن نیز به انزلی گریخته بود، آغاز گردید. فقدان ابزار و وسایل در انزلی که مانع پیشرفت سریع کار بود، با اتمام تسلیح کروگر برطرف شد. با استفاده از این کشتی، ارتباط با کراسنوودسک و بهره‌گیری از امکانات تعمیرگاه خط آهن ماوراءخزر برای تسلیح کشتیها میسّر گردید.[۳]

گذشته از آنچه ذکر شد، سنتروکاسپی خود موضوعی دیگر بود. پس از سقوط باکو، وضعیت و محل بحریه یکچند در ابهام قرار داشت. به قرار اطلاع، ناوگان مذکور در بندر پتروسک به بیچراخوف پیوسته بود.[۴] به زودی آشکار شد که سنتروکاسپی با از دست دادن سازماندهی خود، اسماً تحت فرمان بیچراخوف قرار داشته است. از دیدگاه ژنرال تامسون «هر اقدامی برای خرید یا رشوه به آن علامت ضعف بریتانیا تلقی می‌گردید.» از این‌رو بهتر آن بود تا وقتی که غیرفعال باقی می‌ماند از آن چشم‌پوشی می‌شد و کوششها بر تسلیح دیگر شناورها متمرکز می‌گردید.[۵] در اواخر سپتامبر/ محرم ۱۳۳۷ق از کشتیهای تجاری موجود ۸ فروند در کراسنوودسک و حدود ۳۷ فروند در انزلی تحت اختیار ژنرال تامسون قرار داشتند. ۱۷ فروند دیگر در بندر پتروسک بود که بیچراخوف در آنجا استقرار داشت و ۱۱ فروند نیز در باکو لنگر انداخته بودند. اگرچه خدمهٔ این شناورها حاضر بودند با بریتانیایی‌ها همکاری کنند، اما موضوع

---

۱. دنسترویل، صص ۳۰۹، ۳۴۵، ۴۴۸ به بعد؛ همچنین نک:

Dunsterville, "Military Mission", pp. 89-90. Moberly, *Mesopotamia*, pp. 205, 246-47.

2. *Venture*

3. Norris, pp. 223-24.

4. Gen. Thomson to Bicharakov, teleg., no. G41, 19 Sept. 1918, confidential, War Diary, vol. I.

۵. قبلاً کمودور نوریس آدمیرالتی را از کمبود مهمات سنتروکاسپی آگاه کرده بود، نک:

S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., 15 Sept. 1918, Summary of telegrams.

حقوق آنها و اجارهٔ کشتیها می‌بایست حل می‌شد.[۱] بنابر برآورد ژنرال تامسون، مخارج ماهانهٔ ۴ کشتی ترابری و ۶ فروند مسلح به حدود ۴۰۰۰ لیره بالغ می‌گردید. در مورد هر کشتی توقیفی، این مبلغ به ۳۰۰ لیره (حقوق خدمه) کاهش می‌یافت. تمام کشتیهایی که در انزلی مسلح می‌شدند از دستهٔ اخیر بودند.[۲]

این پیشرفتهای نسبی با ارائهٔ طرحی از سوی کمودور نوریس برای اجرای دستورات لندن همراه گردید. بنابر تاریخ رسمی مابرلی، در طرح نوریس، ناوگانی شامل ۶ کشتی بزرگ و به همان تعداد کشتی کوچک پیش‌بینی شده بود. اولین کشتی تا ۱۶ اکتبر / پایان ذیحجه ۱۳۳۶ق آماده می‌شد و اتمام کار به رسیدن توپها از بین‌النهرین بستگی داشت. به پیشنهاد کمودور قرار بود پس از تسلیح همهٔ شناورها، با تحت نظر گرفتن باکو، همهٔ کشتیهایی که به آن بندر تردد می‌کردند، تصرف شوند و در صورت لزوم خط‌آهن باکو نیز از دریا مورد حمله قرار گیرد. سنتروکاسپی نیز برای سوخت چاره‌ای جز رفتن به باکو و در غیر این صورت پیوستن به بحریهٔ بریتانیا یا بیچراخوف نداشت که بنابر همین طرح مقتضی بود کمک مالی به او ادامه یابد. کمودور نیز قرار بود که ضمن باز نگاه داشتن بنادر انزلی و کراسنوودسک، با توسل به زور شناورهای مستقر در دهانه ولگا را تصرف کند و برای قدرت‌نمایی، «پرچم» بریتانیا را به سراسر نواحی ساحلی دریا نشان دهد. هزینهٔ اجرای تمام این اقدامات به مبلغی حدود ۲۶۰۰۰ لیره بالغ می‌شد. ژنرال مارشال نیز که پیشنهادهای کمودور را بهترین راه برای اجرای سیاستهای کابینهٔ جنگ یافته بود، موضوع را به وزارت جنگ منعکس کرد (۳۰ سپتامبر / ۲۳ ذیحجه ۱۳۳۶ق).[۳] به

---

۱. سیاست اقتصادی ملی سازی بلشویک‌ها که شامل مؤسسات حمل و نقل و کشتیها نیز می‌شد، موجب عدم فعالیت کشتیها شده بود. در نتیجه، همکاری با انگلیسی‌ها می‌توانست معیشت خدمهٔ کشتیها را بهبود بخشد. برای ملی‌سازی کشتیها، نک: دنسترویل ،ص ۳۶۲.

2. Gen. Thomson to Commodore [Norris], teleg., no. G218, 27 Sept. 1918, secret, War Diary, vol. I; cf. S.N.O. (Caspian) to Admiralty, telge, 28 Sept. 1918, Summary of telegrams;

مابرلی (*Persia*, p. 370) مطالب فوق را با برخی تفاوتها با استناد به تلگرام مورخ ۲۷ سپتامبر نوریس ذکر کرده است. ضمناً همو تصریح می‌کند که سنتروکاسپی به طور کامل تحت اختیار بیچراخوف بود.

3. Moberly, *Persia,* pp. 370-371.

هر روی، کمودور نوریس پیش از هر اقدامی، در نتیجهٔ حادثه‌ای در قزوین (۱۱ اکتبر)، برای مدّت چهار ماه (۱۹ اکتبر ۱۹۱۸ - ۵ فوریهٔ ۱۹۱۹م/ ۳ محرم - ۴ جمادی‌الأول ۱۳۳۷ق) از فرماندهی بازماند و کاپیتان واشینگتن[1] از افسران نیروی دریایی سلطنتی، عهده‌دار مسئولیت او شد.[2] آدمیرالتی همچنان بر اهمیت تملک شمار هر چه بیشتری از کشتیها و هرگونه کوشش به منظور رسیدن به این هدف، پافشاری می‌کرد.[3]

در دورهٔ فرماندهی کاپیتان واشینگتن کار تسلیح شناورها ادامه یافت. وی فرماندهی نورپرفورس را آگاه کرد که تا ۳۰-۲۸ اکتبر/ ۲۴-۲۲ محرم ۱۳۳۷ق، ۴ فروند کشتی مسلح آمادهٔ کار خواهد داشت و خود نیز در آن زمان مهیای اجرای دستورات آدمیرالتی و وزارت جنگ مبنی بر تصرف یا غرق کلیهٔ کشتیهای مسلح و غیرمسلحی خواهد بود که از فرمان بریتانیا سرپیچی کنند. با این وجود، کاپیتان واشینگتن دربارهٔ بحریهٔ سنتروکاسپی که به بیچراخوف ملحق شده بود، به این مهم نیز توجه داشت که اقدام علیه آن می‌توانست مناسبات موجود بین بیچراخوف و نورپرفورس را به مخاطره اندازد. از همین رو، اقدام علیه سنتروکاسپی را به آگاهی از تصمیم قطعی سرفرماندهی نیروها در بین‌النهرین در باب قطع مناسبات نورپرفورس با بیچراخوف و نیز اطلاع از زمان این جدایی موکول کرد. به پیشنهاد او، کشتیهای بریتانیایی که با پرچم روسیه در دریای خزر تردد می‌کردند، می‌بایست به محض قطع مناسبات با بیچراخوف، تحت پرچمهای سفید علیه سنتروکاسپی وارد عمل می‌شدند (۱۹ اکتبر/ ۱۳ محرم ۱۳۳۷ق)[4]. به عقیدهٔ ژنرال

---

1. Captain B. G. Washington.

کاپیتان واشینگتن برای گزارش اوضاع بحریه به انزلی اعزام شده بود. وی در ۲۸ سپتامبر در انزلی بود و پس از حادثهٔ مذکور موقتاً جانشین نوریس گردید.

2. Capt. Washington, Situation in the Caspian; cf. Minute in M. 03125, ADM 137/1737; Moberly, *Mesopotamia*, p. 329; *idem*, *Persia*, p. 385.

بدین ترتیب می‌توان دریافت آنچه نوریس در مورد بحریهٔ بریتانیا و وقایع مربوط به آن در خلال مدت مذکور آورده است، حاصل مشاهده‌ها و اقدامات شخصی وی نیست.

3. Admiralty to S.N.O. (Caspian), telge., 18 Oct. 1918, Summary of telegrams.

4. Norperforce to G. H. Q. (Mesopotamia), paraphrase of teleg., no. G/648, 20 Oct. 1918, confidential, War Diary, vol. II.

تامسون، بهتر آن بود که پس از آماده شدن کشتیهای مذکور، نخست از سنتروکاسپی برای همکاری با بحریهٔ بریتانیا علیه ترک‌ها دعوت می‌شد. بمباران دربند و سپس خط آهن باکو در نزدیکی آلیات به بحریهٔ مذکور محول می‌گردید. در صورت امتناع، آنگاه بحریهٔ بریتانیا با پرچم سفید به سرعت علیه سنتروکاسپی وارد عمل می‌شد (۲۰ اکتبر/ ۱۴ محرم ۱۳۳۷ق).[۱]

این اظهارات بی‌تردید از ملاحظات سیاسی نشأت می‌گرفت، زیرا عملیات برضدّ سنتروکاسپی می‌توانست در مناسبات بریتانیا با نیروهای ضد قدرتهای مرکزی و ضد بلشویک در روسیه تأثیر منفی داشته باشد. در بین‌النهرین، از دیدگاه ژنرال مارشال، بمباران دربند و الیات ائتلاف مهماتی بود که می‌بایست صرف استیلا بر دریای خزر شود، امّا او پیشنهاد دعوت از سنتروکاسپی به همکاری پیش از حمله به آن را تأیید کرد. درخصوص مواجبی که در صورت همکاری به آنها پرداخت می‌شد و نیز موضوع استفادهٔ بحریهٔ بریتانیا از پرچم سفید، از وزارت جنگ استعلام گردید (۲۱ اکتبر/ ۱۵ محرم ۱۳۳۷).[۲] از سوی وزارت جنگ نیز شش میلیون روبل به عنوان سقف پرداخت ماهانه به سنتروکاسپی تعیین شد.[۳]

با نزدیک شدن زمان اتمام کار مسلح کردن کشتیها، اقداماتی چند ضرورت می‌یافت، از آن جمله بود تماس با افسران سنتروکاسپی. کاپیتان واشینگتن دربارهٔ مذاکرات خود با وسکرسنسکی[۴] نمایندهٔ سنتروکاسپی تصریح می‌کند که به رغم لحن دوستانه، «سوءظن شدیدی در مورد اقدام ما در تسلیح کشتیها وجود دارد.»[۵] مهمتر از این، موضوع تهیهٔ سوخت برای بحریهٔ بریتانیا بود، امّا با توجه به استیلای ترک‌ها بر میادین نفت باکو، سوخت می‌بایست از منابع دیگری که در اختیار نیروهای ضد بلشویک در منطقه قرار داشت، تأمین می‌شد. در پایان اکتبر ۱۹۱۸م/محرم ۱۳۳۷ق در حالی که موجودی سوخت بریتانیایی‌ها در انزلی از ۳۰۰/۰۰۰

---

1. *Id.*

2. G. H. Q. (Mesopotamia) to Norperforce, teleg., no. X3251, 21 Oct. 1918, secret, War Diary, vol. II.

3. War Office to G. O. C - in - C., Mesopotamia, teleg., 26 Oct. 1918, Summary of telegrams.

4. Voskresensky

5. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, C.10, teleg., 20 Oct. 1918, Summary of telegrams.

پود تجاوز نمی‌کرد، مقادیر ۱/۰۰۰/۰۰۰ پود (کراسنوودسک) و ۳/۰۰۰/۰۰۰ پود (پتروسک) به ترتیب در اختیار دولت ضد بلشویک عشق‌آباد به ریاست کوهن و بیچراخوف قرار داشت که با هم مناسبات نزدیک داشتند. بیچراخوف تنها از طریق دولت کوهن، سوخت در اختیار نیروهای بریتانیایی قرار می‌داد و کوهن نیز ارسال سوخت به انزلی را مشروط به موافقت بیچراخوف کرده بود. اگرچه در بندر گوریف[1] ـ شمال شرق دریای خزر ـ مقدار ۶/۰۰۰/۰۰۰ پود سوخت وجود داشت، امّا با فرا رسیدن فصل یخ بندان، بندر مذکور در آستانهٔ انسداد بود. ضمناً ۲۰۰/۰۰۰ پود نفت خام موجود در جزیرهٔ چرکن که بریتانیا به قیمت ۵۰۰/۰۰۰ روبل از دولت ماوراءخزر خریده بود، به پالایش نیاز داشت و این خود مستلزم مخارج بیشتری بود.[2] افزون آن که طرح سرمایه‌گذاری برای تولید و پالایش نفت چرکن نیز به دلایل اقتصادی مقرون به صرفه نمی‌نمود.[3] بدین ترتیب بحریهٔ بریتانیا در نخستین گام برای اجرای برنامه‌های آدمیرالتی با مشکل اساسی سوخت مواجه گردید. هرگونه تنش در مناسبات با بیچراخوف یا دولت کوهن می‌توانست تمام طرحهای لندن را نقش برآب کند. از این‌رو جای شگفتی نیست که اطلاعات فوق موجب تغییر وظایف بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر شده باشد. کاپیتان واشینگتن در همان روز ارسال این اطلاعات (۲۹ اکتبر/ ۲۳ محرم ۱۳۳۷ق) تغییر اهداف آدمیرالتی را به شرح زیر دریافت کرد:

اکنون هدف ما استیلاء بر دریای خزر است به نحوی که بر این امور قادر شویم:

۱. جلوگیری از هرگونه ارتباط دریایی با هدف خصمانه بین سواحل آن

۲. کمک به همهٔ نیروهایی که به ما نظر دوستانه باشند.

هیچ کشتی مسلحی نباید غرق شود، مگر اینکه نسبت به سیاست اخیر مخالفت

---

1. Gurief

2. S. N. O. (Caspian) to G[eneral] O[fficer] C[ommanding] Norperforce (Kazvin), 29 Oct. 1918, confidential, North Persian Force, A & Q Branch, 1918 Sept - 1919 March, WO 95/5045.

3. Proposals by Mr W.H.W. Lacey for working Cheleken Oiffields, dated 10 Oct. 1918; and Remarks by Mr Hewelcke, both in *Ibid*.

خصمانه نشان دهد، و کشتیهای تجاری نباید توقیف شوند، مگر آنکه به نظر شما به زیان منافع ما عمل کنند.[1]

گزاف نیست اگر گفته شود، سیاست اخیر در مورد شناورهای مسلح، به بحریهٔ سنتروکاسپی مربوط بود که تحت فرمان بیچراخوف قرار داشت.

تغییر دیدگاه مقامات نظامی بریتانیا در مورد بیچراخوف، شامل فرماندهان نیروی زمینی در منطقه نیز می‌شد؛ زیرا از مذاکرات نمایندهٔ نورپرفورس با بیچراخوف برای واگذاری برخی کشتیها به وی اطلاعاتی در دست است (۲۸اکتبر/ ۲۱ محرم ۱۳۳۷ق). چنین واگذاری که دقیقاً خلاف سیاست لندن برای استیلا بر دریای خزر بود، تا بدانجا موجب نارضایتی آدمیرالتی گردید که طی تلگرامی به کاپیتان واشینگتن هشدار داد:

نباید بدون تصویب آدمیرالتی هیچیک از کشتیهایی که تحت فرمان شماست به بیچراخوف یا هرکس دیگر تسلیم شود. اختیار کشتیها موضوعی است که باید شما رتق و فتق کنید و به نورپرفورس یا هیچ مقام دیگری در ارتش مربوط نیست تا در مورد آن تصمیم گیرد (۲۹ اکتبر).[2]

به نظر می‌رسد که سبب نرمش آشکار مقامات نیروی زمینی در برابر بیچراخوف را باید در تحولات هفته‌های اخیر در جبهه‌های غرب جستجو کرد. پس از پاتک موفق نیروهای فرانسوی در جبههٔ مارن (۱۸ جولای/ ۸ شوال ۱۳۳۶ق)، نخست بلغارستان که کوچکترین کشور در میان قدرتهای مرکزی بود، از طریق مذاکره با فرانسه پیمان ترک مخاصمه را با متفقین امضاء کرد (۱۴اکتبر/ ۲۷ ذیحجه ۱۳۳۶ق). در خاورمیانه، پیامد آغاز عملیات ژنرال آلبنی در فلسطین (۱۹ سپتامبر/ ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۶ق) که به اخراج قوای ترک از سوریه منجر شد، به شکل استعفای دولت کمیتهٔ اتحاد و ترقی در استانبول جلوه کرد. وزیر اعظم جدید عثمانی، احمد عزت پاشا (فرماندهٔ سابق ارتش عثمانی در جبههٔ شرق)، پس از تشکیل کابینهٔ خود (۱۴ اکتبر/ ۷ محرم

---

1. Admiralty to S. N. O. (Caspian), teleg., 29 Oct. 1918, Summary of telegrams.
2. C. P. R. Coode (D. O. D., Admiralty), Memorandum on Control of Shipping in Caspian, 17 Nov. 1918, ADM 137/1736.

۱۳۳۷ق)، به طور جداگانه، در صدد صلح با متفقین برآمد و آماده بود تا در صورت باقی ماندن استانبول تحت حاکمیت عثمانی، علاوه بر بین‌المللی شدن بغازهای داردانل و بسفر، خودمختاری ولایات عرب و ارمنی نشین امپراتوری عثمانی و حتی تحت‌الحمایگی آنها را از سوی انگلستان و فرانسه بپذیرد. فرستادگان وی در ۲۶ اکتبر/ ۱۹ محرم ۱۳۳۷ق به جزیرهٔ مدروس[1] در دریای اژه وارد شدند و در کشتی *آگاممنون*[2] مذاکرات را برای ترک مخاصمه با بریتانیا آغاز کردند. به دستور لندن، که به سبب تحمل بار جنگ با عثمانی خود را مستحق طراحی خاورمیانهٔ پس از جنگ می‌دانست، آدمیرال کالتورپ[3]، فرماندهٔ بحریهٔ بریتانیا در مدیترانه، از حضور نمایندگان دیگر دولتهای متفقین در این مذاکرات جلوگیری کرد، به ویژه اینکه با عدم رجوع فرانسه به انگلیسی‌ها در باب ترتیبات ترک مخاصمه با بلغارستان، رقابت لندن و پاریس تجدید شده بود.[4] در جبههٔ غرب، حملات هماهنگ متفقین (۲۸ـ۲۶ سپتامبر/ ۲۱ـ۱۹ ذیحجه ۱۳۳۶ق) واپسین توان نیروهای آلمان را تحلیل برد و فرماندهی عالی ارتش آن کشور وادار شد، لزوم ترک مخاصمه را بپذیرد.

پرنس ماکس فن بادن[5]، صدراعظم آلمان، طی یادداشتی درخواست ترک مخاصمه را به اطلاع ریاست جمهوری آمریکا رساند (۶ اکتبر/ ۲۹ ذیحجه). موفقیتهای نظامی متفقین در جنگهای بالکان در ماه اکتبر/ محرم ۱۳۳۷ق سرنوشتی مشابه برای امپراتوری اتریش ـ هنگری رقم زد: در ۳۰ اکتبر/ ۲۳ محرم، ۳ و ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸م/ ۲۷ محرم و ۶ صفر ۱۳۳۷ق به ترتیب معاهدات تسلیم و ترک مخاصمهٔ عثمانی، اتریش و آلمان با متفقین به امضاء رسید و بدین ترتیب جنگ جهانی به سر آمد.[6]

---

1. Mudros
2. *Agamemnon*
3. Vice-Admiral Sir S. A. Gough-Calthorpe
۴. به عنوان نمونه، نک:
Stevenson, p. 228; Falls, p. 392; Adelson, p. 165; Goemans, p. 299.
5. Prince Max von Baden
6. Stevenson, pp. 221 ff.; Falls, pp. 372 ff.

پیمان مدروس با گشودن داردانل و بسفر به روی کشتیهای متفقین و اشغال دژهای بغازها (بند ۱)، بخش اعظم ارتش عثمانی را منحل (بند ۵) و در قلمرو آن کشور به متفقین حق اشغال نقاط استراتژیک (بند ۷) و استفادهٔ آزاد از بنادر (بند ۸) و امکانات آنها (بند ۹) را می‌داد. علاوه بر این، استانبول می‌بایست از مستملکات خود در خارج از آسیای صغیر نیز دست برمی‌داشت. در همین پیمان عثمانی پذیرفته بود:

دستور عقب کشیدن فوری سربازان ترک از شمال غرب ایران به پشت مرز پیش از جنگ قبلاً صادر شده است و به اجرا خواهد آمد.

دستور تخلیه بخشی از قفقاز از سربازان ترک قبلاً صادر شده است، پس از بررسی اوضاع آنجا توسط متفقین و در صورت لزوم، بقیه [قفقاز] نیز تخلیه خواهد شد. (بند ۱۱)

بنابر بند پانزدهم، عثمانی می‌پذیرفت که متفقین کنترل خطوط آهن آن کشور، از جمله بخش واقع در قفقاز را به دست گیرند تا به طور کامل در اختیار آنها باشد. در همین بند آمده بود:

این شرط اشغال باطوم توسط متفقین [را نیز] شامل می‌شود. ترکیه [عثمانی] نسبت به اشغال باکو توسط متفقین هیچ اعتراضی نخواهد داشت.[۱]

بدین ترتیب تحمیل شرایط سنگین در پیمان مدروس، با بازگذاشتن دست لندن در قلمرو عثمانی، منطقه استراتژیک قفقاز را نه تنها از مسیرهای خشکی، بلکه از طریق دریای سیاه و دریای خزر نیز در دسترس بریتانیا قرار می‌داد تا با استقرار نیرو در آن منطقه و در اختیار گرفتن خط آهن باکو ـ باطوم و لولهٔ انتقال نفت به موازات آن، از میادین نفت باکو بهره‌برداری کند. از همین رو یک روز پس از امضای پیمان ترک مخاصمه در مدروس، وزارت جنگ بریتانیا، دستور اشغال باکو و میادین نفتی آن را برای فرماندهٔ نیروی نظامی خود در بین‌النهرین صادر کرد که این مهم به ژنرال تامسون محول گردید (۳۱ اکتبر/ ۲۴ محرم ۱۳۳۷ ق).

---

۱. برای متن پیمان مدروس، نک:
Armistice (Mudros): The Ottoman Empire and the Allied Powers, 30 Oct. 1918, in *Diplomacy in the Near and Middle East*, vol. 2, doc. 18, p. 36; cf. Moberly, *Mesopotamia*, pp. 322-24.

با تصویب کابینهٔ جنگ (۱۳ و ۱۴ نوامبر/ ۸ و ۹ صفر ۱۳۳۷ق)، لشکری به فرماندهی ژنرال فورستیر-واکر[1] نیز از سالونیکا مأمور اشغال باطوم شد تا با حفظ خط آهن باکو-باطوم، از رعایت شرایط ترک مخاصمه از سوی عثمانی اطمینان حاصل شود.[2]

بی‌تردید امنیت نیروی ژنرال مالسون در ماوراءخزر و نیز امنیت سربازانی که قرار بود به قفقاز اعزام شوند، مستلزم استیلا بر دریای خزر بود. به همین سبب آدمیرالتی در ۲ نوامبر/ ۲۸ محرم ۱۳۳۷ق یکبار دیگر دستورالعمل ۲۹ اکتبر دربارهٔ هدف و نحوهٔ استیلا بر دریای خزر را مورد تأکید قرار داد.[3] علاوه بر این، کاپیتان واشینگتن نیز اجازه یافت تا دربارهٔ مأموریتش، بدون اطلاع مقامات نیروهای زمینی - فرماندهی نورپرفورس یا فرماندهی کل در بین‌النهرین - مستقیماً با مافوقهای خود در نیروی دریایی سلطنتی تماس بگیرد (۳ نوامبر)[4]. این خود می‌تواند بر افزایش اهمیت مأموریت وی و توجه بیشتر آدمیرالتی به موضوع دریای خزر دلالت کند.

گذشته از آنچه یاد شد، عامل مهم دیگری نیز در کار بود که برای لندن توجه به دریای خزر را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد: از آگوست/ شوال گذشته، دولتهای متفقین با اعزام نیرو به آرخانگلسک و ولادیوستوک، مداخلهٔ مستقیم نظامی در روسیه را در کنار سیاست اولیه حمایت از نیروهای بومی ضد بلشویک دنبال می‌کردند. از اکتبر/ ذیحجه ۱۳۳۶ق، با شکست کامل آلمان، موضوع تهدیداتی که می‌توانست از جانب بلشویک‌ها متوجه دولتهای فاتح غربی شود، مطرح گردید. گسترش بلشویزم به آلمان، که به رغم شکست نظامی و گرسنگی، جامعه و صنایعی

---

1. Major-General G. T. Forestier-Walker.

2. Ullman, II, p. 50, 82-83; cf. Arslanian , "The British Decison", p. 155;

ذکر این نکته ضروری است که به نظر اولمان (همانجاها) اقدام لندن برای اعزام نیرو به قفقاز، پیش از بررسی اوضاع حاکم و سیاستگذاری کمیتهٔ شرقی در مورد منطقه بود.

3. Admiralty Policy on Caspian, 2 Nov. 1918, in War Diary of Advanced Northern Persian Force, 1918 Sept. -1919 Feb., WO 95/5045.

4. War Diary of Avanced Northern Persian Force, 3 Nov. 1918, *ibid.*

دست نخورده داشت، تهدیدی جدی محسوب می‌شد.[۱] اگر متفقین خود به اعادهٔ نظم در روسیه اقدام نمی‌کردند، بیم آن می‌رفت که آلمان، با توجه به موقعیت جغرافیایی‌اش، با از میان بردن دولت بلشویکی، روسیه را احیا کند و آنچه را در جنگ از دست داده بود، در شرق به دست آورد. به دیگر سخن: «آلمان ارتجاعی در کنار روسیهٔ ارتجاعی به اندازهٔ آلمان انقلابی در کنار روسیهٔ انقلابی» برای پیروزی متفقین خطرناک بود.[۲] از این رو، به رغم کاهش منابع اقتصادی و انسانی و نیز مشکلات داخلی بریتانیا که از سالها جنگ ناشی می‌شد[۳]، گمان آن می‌رفت که نیروی بریتانیا در روسیه علیه بلشویزم بکار رود و حتی لندن در صدد تقویت آن برآید. در پاسخ به این گمانه‌ها، لردبالفور، وزیر امور خارجه، در آغاز نوامبر/ ۲۷ محرم ۱۳۳۷ق، در یادداشتی به کابینهٔ جنگ، توضیح داد که عملیات نظامی ماههای اخیر بریتانیا در دریای خزر، آرخانگلسک، مورمانسک و ولادیوستوک با انگیزهٔ جلوگیری از انتقال نیروهای آلمان به جبهه غرب بوده است. وی در باب سیاست لندن در قبال روسیه افزود که ادامهٔ حضور نیروهای بریتانیا در روسیه با هدف براندازی بلشویک‌ها یا تأسیس نظام سیاسی دیگر نبوده است، بلکه بریتانیا در برابر متحدانش - چک و اسلواک‌ها - و نیز در جنوب شرق اروپا، قفقاز، ماوراءخزر، سرزمینهای مجاور دریای سفید و اقیانوس منجمد شمالی که باحمایت متفقین دولتهای ضد بلشویک در آنها پدید آمده بودند، تعهداتی داشته است و می‌بایست در صورتی که اعزام نیروی نظامی امکان نداشت، از طریق کمکهای مالی و تسلیحاتی به آن مناطق که در برابر بلشویک‌ها مقاومت می‌کردند، یاری

---

۱. از پژوهشگران متقدم شوروی، م. ن. پوکروسکی (M. N. Pokrovsky) در ۱۹۲۶ هراس غرب از وقوع انقلاب سوسیالیستی در آلمان (نوامبر ۱۹۱۸م) را سبب تداوم مداخله نظامی متفقین در روسیه ذکر کرده است، نک:
Thompson, p. 348.

2. Ullman, II, pp. 10-11.

۳. برای اوضاع اقتصادی و اجتماعی، به عنوان نمونه، نک:
Adelson, pp. 191 ff.; K. Robbins, *The Eclipse of a Great Power: Modern Britain, 1870-1992,* 2nd ed. Harlow, Pearson Education, 1994, pp. 129 ff.;

برای کاهش توان نظامی، نک:
K. Jeffrey, "Sir Henry Wilson and the Defence of the British Empire, 1918-1922 ", *Journal of Imperial and Commonwealth History,* 5(1997), pp. 270-72.

می‌رساند.[۱]

موضوع ادامهٔ حضور نظامی بریتانیا در قلمرو روسیه و کمک به نیروهای ضد بلشویک به زودی وارد مرحلهٔ جدیدی شد. در ۱۳ نوامبر/ ۸ محرم ۱۳۳۷ق، یعنی دو روز پس از امضای پیمان ترک مخاصمهٔ آلمان و متفقین، هیئت رئیسه مرکزی شوراهای روسیه طی بیانیه‌ای خطاب به «همهٔ» مردم روسیه و اهالی «سراسر مناطق و سرزمینهای اشغال شده»، معاهدهٔ برست لیتوسک و نیز توافقنامه‌های مکمل آن راکه میلیتاریسم آلمان بر روسیه و انقلاب بلشویکی «تحمیل» کرده بود، رسماً بی‌اعتبار اعلام کرد. در بیانیهٔ مذکور آمده بود:

> **باید سراسر مناطق اشغال شدهٔ روسیه تخلیه شوند... خلقهای روسیه که به سبب انقلاب [نوامبر ۱۹۱۸ مردم] آلمان از یوغ امپریالیسم آلمان رها شده‌اند، عزم مخالفت بیشتری با تسلیم در برابر یوغ امپریالیسم انگلیسی - آمریکایی و ژاپنی دارند...**

این بیانیه ضمن تصریح بر حق تعیین سرنوشت خلقها، بر لزوم اعمال حاکمیت دولت بلشویکی بر سراسر قلمرو تزارها، از جمله ماوراء خزر و قفقاز، دلالت داشت.[۲]

در همانروز ۱۳ نوامبر اجلاسی با شرکت لردبالفور، معاونانش و نیز رؤسای بخشهای اطلاعات و طراحی عملیات نیروی زمینی (D.M.I و D.M.O)، اطلاعات نیروی دریایی (.D.N.I) و کلنل کیش[۳]، افسر اطلاعات مسئول عملیات در روسیه ((M.I.O.(a)) در محلّ وزارت امور خارجهٔ بریتانیا برگزار شد که به رایزنی در مورد سیاست نظامی در قبال روسیه اختصاص داشت. در این نشست، با توجه به ناتوانی بریتانیا، جنگ همه جانبه با بلشویک‌ها و لزوم کمک به دولتهای ضد بلشویک تازه تأسیس، این تصمیمات اتخاذ شد و در روز بعد به تصویب کابینهٔ جنگ نیز رسید:

---

1. Note on our Policy in Russia by the Secreatry of State for Foreign Affairs, Nov. 1, 1918, in War Cabinet 511, 10 Dec. 1918, Appendix, Cab/23/8, *Mirage, III*, doc. 165, p. 694.
2. Decree of the All-Russian Central Executive Committee of the Soviets on the Cancellation of the Brest-Litovsk Treaty, 13 Nov. 1918, in Wheeler-Bennett, Appendix X, pp. 447-49.
3. Colonel F. H. Kisch

ادامهٔ اشغال مورمانسک و آرخانگلسک از سوی نیروهای بریتانیا، شناسایی دولت ضد بلشویک اومسک (*دوفاکتو*)؛ حفظ نیروی بریتانیا در سیبری و تشویق کانادا به پایبندی به ترتیبات گذشته؛ حصول توافق با مقامات فرانسوی در مورد مناسبات فرماندهان نیروهای طرفین در سیبری؛ متقاعد کردن لژیون چک به ادامهٔ حضور در غرب سیبری و اعزام افسران بریتانیایی به آن منطقه؛ ادامهٔ کار اشغال خط آهن باکو-باطوم؛ کمک تسلیحاتی به ژنرال دنیکین که پس از مرگ ژنرال آلکسیف فرماندهی نیروهای ضدبلشویک را در جنوب روسیه به دست گرفته بود؛ کمک تسلیحاتی به دولتهای منطقهٔ بالتیک؛ جلب توافق هندوستان با انضمام بندر کراسنوودسک به منطقهٔ تحت مسئولیت ژنرال مارشال در بین‌النهرین. علاوه بر این، می‌بایست منطقهٔ «نفوذ» بریتانیا که در توافقات محرمانهٔ لندن و پاریس تعریف شده بود (دسامبر ۱۹۱۷)، گسترش یابد و با موافقت فرانسه، سرزمین گستردهٔ بین رودهای دُن و ولگا را نیز دربر گیرد.[۱]
بدین ترتیب به رغم پایان جنگ، دریای خزر، ناگفته نه تنها جایگاه خود را در قلب طرحهای نظامی و سیاسی لندن برای روسیه و شرق حفظ کرد، بلکه اهمیتی بیش از پیش یافت؛ زیرا مقتضای حضور نظامی مستقیم بریتانیا در ماوراء خزر، شمال ایران و قفقاز از یک سو، و انضمام سرزمینهای بین رودهای دُن و ولگا - یعنی نواحی شمال دریای خزر - به منطقهٔ نفوذ، از سوی دیگر چنین حکم می‌کرد. افزون بر اینها، استیلا بر دریای خزر علاوه بر تأمین ارتباطات میان نیروهای بریتانیا در مناطق یاد شده، امکان ارسال تجهیزات و سایر کمکهای نظامی از طریق دریای سیاه و خط آهن باطوم-باکو برای تشکیلات گوناگون ضد بلشویک در جنوب روسیه را نیز فراهم می‌آورد.[۲] چنانکه در آغاز دسامبر/ ۲۹ صفر ۱۳۳۷ق، وزارت امور خارجه از آدمیرالتی دعوت کرد تا طرح آدمیرال کدروف[۳] برای ارسال کمک به نیروی ضد بلشویک آدمیرال کلچاک در سیبری از طریق دریای خزر و ولگا مورد بررسی قرار گیرد. در پاسخ آدمیرالتی آمده بود که با

---

1. Minute of the Proceedings of a Conference held at the Foreign Office on Nov. 13, 1918 at 3.30 P.M., Appendix to War Cabinet 502, 14 Nov. 1918, Cab/23/8, *Mirage, III*, doc. 164, p. 689.
2. Minute for D.O.D (Admiralty), 17 June 1919, confidential, M.02511, ADM 137/1745.
3. Admiral Kedroff

توجه به حضور بلشویک‌ها در آستاراخان و وجود ناوگان بلشویکی در ولگا، اجرای طرح مذکور تا تابستان آینده و موفقیت عملیات ژنرال دنیکین در نواحی غرب ولگا امکان ندارد.[1] به هر روی، دستیابی به همهٔ این اهداف مستلزم استیلای بریتانیا بر دریای خزر از طریق حذف بقایای ناوگان سنتروکاسپی و نیز نابودی بحریهٔ آستاراخان کرای و ناوگان نظامی بلشویک‌ها در ولگا بود که واحد اخیر از آگوست گذشته (ذیقعده ۱۳۳۶ق) تحت فرماندهی ف. ف. راسکولینکف[2] علیه نیروهای ضدبلشویک عمل می‌کرد.[3]

به هر حال اجرای طرحهای لندن را کسانی برعهده داشتند که در منطقه با مشکلات عینی مواجه بودند. برای استیلا بر دریای خزر، ژنرال تامسون توصیه می‌کرد که نخست بیچراخوف از نیّات لندن آگاه شود و به همین منظور چهار فروند کشتی به پتروسک اعزام گردد؛ آنگاه با حمله به آستاراخان، شناورهای بلشویک‌ها به تصرف انگلیسی‌ها درآید. سپس کشتیهای تجاری مجاز باشند تا به همهٔ بنادر جز آستاراخان تردد کنند، اما سفر فرستادگان نیروهای روس ضد بلشویک یا بیچراخوف به کراسنوودسک ممنوع شود (۱ نوامبر/ ۲۷ محرم ۱۳۳۷ق).[4] کاپیتان واشینگتن براساس مشاهدات خود، در مورد بقایای سنتروکاسپی تنها دوگزینه را پیش رو می‌دید: جنگ، یا اجارهٔ یکبارهٔ همهٔ شناورها و سپس اخراج همهٔ خدمهٔ آنها (۲ نوامبر/ ۲۸ محرم ۱۳۳۷ق).[5] دیدگاه ژنرال مارشال در بین‌النهرین واقع گرایانه‌تر به نظر می‌رسد. وی با توجه به موانع احتمالی در تصرف باکو که در گذشته تبعات حضور دانسترفورس را تجربه کرده بود، بر حفظ مناسبات با بیچراخوف و بحریهٔ او تأکید می‌کرد و از همین رو به وزارت جنگ اطلاع داد:

---

1. Admiralty to the Under Secretary of State for Foreign Affairs, no. 56906, 23 Dec. 1918, ADM 137/1736.
2. F. F. Raskolnikov
3. "Volga Military Flotilla", p. 563.
4. Gen. Thomson, Naval Policy in Caspian, 1 Nov. 1918, in War Diary of Advanced Northern Persian Force, Sept. 1918-Feb. 1919.
5. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C. 28, 2 Nov. 1918, Summary of telegrams.

> **سوء ظن سبب عمدهٔ مخالفت باکو [با اشغال شهر به دست نیروهای انگلیسی] خواهد بود. توصیه می‌شود از بیچراخوف که در وفاداری وی به روسیه تردید نیست، خواسته شود قزاق‌های خود را به باکو بیاورد (۳ نوامبر).[۱]**

در پاسخ به این پیشنهادها، وزارت جنگ و آدمیرالتی دستورالعملهای جداگانه برای نمایندگان خود در منطقه ارسال می‌کردند. در حالی که وزارت جنگ بر اشغال هرچه زودتر باکو اصرار داشت،[۲] آدمیرالتی بر اجرای امریهٔ ۲۹ اکتبر تأکید می‌ورزید (۴ نوامبر).[۳] بدین ترتیب کاپیتان واشینگتن حفظ مناسبات با بیچراخوف راکه مستلزم بقای سنتروکاسپی بود، در دستور کار خود قرار داد. این مشی موجب ادامهٔ حیات بحریهٔ بیچراخوف گردید که بنابر مآخذ بریتانیایی، در آینده تمایلات بلشویکی افراد آن به چشم آمد و آدمیرالتی مسئولیت بقای آن را به ویژه متوجه فرماندهان نیروی زمینی در منطقه می‌دانست.[۴]

پیروی از سیاست مدارا نیازمند تعریف وتنظیم مناسبات با بحریهٔ بیچراخوف بود. از همین رو کاپیتان واشینگتن نخست ملاقات و گفت‌وگوی شخصی با بیچراخوف را در پتروسک برای تفاهم و تعامل در منطقه‌ای که شرایط حاکم بر آن دستخوش تغییر بود، ضروری یافت.[۵] امّا وقتی پیشنهاد این ملاقات را ژنرال تامسون که مأمور اشغال باکو شده بود، به ژنرال مارشال خبر داد، موجب انتقاد آدمیرالتی گردید:

> **دانسته نیست از چه روی نورپرفورس باید در مورد حرکت کشتیها به فرماندهٔ کل نیروی بریتانیا [در بغداد]... توصیه کند. در مورد حرکت کشتیها باید به وسیلهٔ شما**

---

1. G. O. C., Mesopotamia to WO, teleg., 3 Nov. 1918, *ibid.*
2. WO to G. O. C-in-C, Mesopotamia, teleg., 4 Nov. 1918, *ibid.*
3. Admiralty to S. N. O. (Caspian), teleg., 4 Nov. 1918, *ibid.*;

برای دستورالعمل، نک: صص ۱۲۰-۱۱۹.

4. Memorandum, encl. in Admiralty to Under Secretary of State for Foreign Affairs, 24 Feb. 1919, confidential and immediate, M.0824, ADM 137/1736 (hereafter: Memo, 24 Feb. 1919).
5. S. N. O. (Caspian) to Admiralty and C - in - C, East Indies, teleg., no. 55 (C41), 10 Nov. 1918, ADM 137/1736; same to Admiralty, teleg., 4 Nov. 1918, Summary of telegrams.

[کاپیتان واشینگتن] و در صورت لزوم بعد از مشاوره با مقامات ارتش تصمیم گرفته شود (۴ نوامبر/ ۳۰ محرم ۱۳۳۷ق).[1]

به هر روی سفر به پتروسک به مأموریتی مشترک با حضور میجر رادکلیف ـ اسمیت تبدیل شد که حامل دعوت مکتوب ژنرال تامسون از بیچراخوف برای اشغال باکو بود. کاروانی دریایی متشکل از ۷ فروند کشتی به فرماندهی کاپیتان واشینگتن، در ۳ نوامبر از انزلی عازم پتروسک گردید که به سبب تهاجم نیروی مشترک عثمانی و بومیان مسلمان (چچنی، لزگی و داغستانی) در محاصره بود و بیم سقوطش می‌رفت.

در پتروسک، گفت‌وگو با بیچراخوف آشکار کرد که ۵۰۰ قزاق و ۶۰۰۰ ارمنی تحت فرمان او بوده‌اند. از ناوگانش سه فروند کشتی به دست بحریهٔ بلشویکی آستاراخان کرای افتاده بود (۳ نوامبر/ ۲۹ محرم) و تنها ۱۲ فروند کشتی در اختیار داشت. اکثر افسران این ناوگان غیر دریانورد و تنها فرمانده آن یک افسر نیروی دریایی بود؛ افزون بر این، افراد ناوگان تحت تأثیر تمایلات بلشویکی قرار داشتند و از اطاعت کامل دستورات سرباز می‌زدند.

بیچراخوف از موضوع مشارکت در اشغال باکو نیز استقبال نکرد، زیرا به گفتهٔ او کمبود شناور مانع از انتقال همهٔ افراد می‌گردید. سرانجام در نتیجهٔ فشار نیروی مهاجم ـ که به گفتهٔ یوسف اسد پاشا، فرماندهٔ ترک، نه برای عثمانی که تسلیم شده بود، بلکه برای آذربایجان می‌جنگیدند ـ تصمیم گرفت پتروسک را ترک کند، امّا رادکلیف ـ اسمیت او را آگاه کرد که رفتن وی به کراسنوودسک ممکن نیست و در مورد انزلی نیز نخست باید افراد ارمنی او خلع سلاح می‌شدند.[2]

بیچراخوف در مذاکرات با کاپیتان واشینگتن در مورد امور مربوط به کشتیرانی و ناوگان

---

1. C. P. R. Coode (D. O. D., Admiralty), Memorundom on Control of Shipping in Caspian, 17 Nov. 1918, ADM 137/1736.

2. Major Radcliffe-Smith, Report on a Mission to Petrovsk to convey a letter from G. O. C. Norperforce to Gen. Bicherakoff, 7 Nov. 1918; Captain B. G. Washington (S. N. O., Caspian), Combined Naval and Military Mission to Petrovsk, 7 Nov. 1918, both in War Diary of Advanced Northern Persian Force, 1918 Sept. -1919 Feb. (Appendix nos. 9 and 10), WO 95/5045.

نظامی در دریای خزر پذیرفت که کشتیرانی تحت کنترل بحریهٔ بریتانیا باشد. علاوه بر این، برای تعامل دو بحریه، طرفین توافق کردند:

۱. ناوگان روس‌ها، تحت فرمان بیچراخوف با یک افسر رابط بریتانیایی، با بحریهٔ بریتانیا همکاری صادقانه داشته باشد.

۲. در صورت عدم پایبندی بحریهٔ روس‌ها، بحریهٔ بریتانیا سیاست چشم‌پوشی را تا زمانی ادامه می‌داد که ناوگان روس‌ها دست به اقدامی نمی‌زد.

۳. اگر بحریهٔ روس‌ها به نحو جدی خصومت پیش می‌گرفت، آنگاه بحریهٔ بریتانیا اقدامات ضروری به عمل می‌آورد.

بدین ترتیب دستورالعمل ۲۹ اکتبر آدمیرالتی مبنای تعامل دو نیروی دریایی قرار گرفت.

بیچراخوف، به رغم این همکاریها، با برافراشتن پرچم سفید بر فراز کشتیهای بریتانیایی مخالفت کرد، زیرا اگرچه این اقدام با طرحهای لندن در برابر دولتهای نوبنیاد قفقاز و بلشویک‌ها همخوانی داشت، امّا به موقعیت بیچراخوف به عنوان میهن‌پرستی طالب تمامیت ارضی روسیه لطمه می‌زد. سرانجام کاپیتان واشینگتن، در نتیجهٔ فشار ژنرال تامسون و ژنرال مارشال، پذیرفت که در کشتیهای بریتانیایی هم زمان دو پرچم - روسیه و سفید - در اهتزاز باشد و پرچم روسیه پس از غروب آفتاب پایین کشیده شود. به هر روی اجرای این رویه هم به صدور اعلامیه‌ای از سوی بیچراخوف موکول شد.[1] و به گفتهٔ مابرلی، توافق اخیر موجب موافقت بیچراخوف با مشارکت در اشغال باکو گردید.[2]

---

1. Captain Washington, Combined Naval and Military Mission;

برای فشار مقامات نیروی زمینی، نک: same, Situation in the Caspian, p. 11;

برای شروط تعامل، نک:

S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C.39, 10 Nov. 1918, Summary of telegrams.

2. Moberly, *Persia*, p. 420;

بیچراخوف در پاسخ به نامهٔ ژنرال تامسون به وی نوشت که هیچگاه نباید در دوستی یکدیگر شک داشته باشند و به زودی در انزلی با وی ملاقات و مذاکره خواهد کرد، نک:

پایان مأموریت مذاکره با بیچراخوف (۷ نوامبر/۱ صفر ۱۳۳۷ق)، شکاف عمیق میان نمایندگان نیروی زمینی و نیروی دریایی بریتانیا در منطقه را نیز که به مرحلهٔ قطع ارتباط رسیده بود، آشکار کرد (۸ نوامبر).[1] کاپیتان واشینگتن در پاسخ به گزارش ژنرال تامسون مبنی بر عدم همکاری وی با نورپرفورس، با شرح اینکه در خلال مأموریت اخیر، بر اساس وظایف محوله از سوی آدمیرالتی، از اجرای دستور فرمانده نورپرفورس در بمباران مهاجمین[2] به پتروسک سرباز زده بود، به آدمیرالتی نوشت:

> **مایهٔ تأسف است که عبارات [ژنرال] تامسون در [تلگرام شمارهٔ] GA8 موجب این تصور می‌شود که نیروی زمینی، نیروی دریایی را اداره می‌کند. مناسبات میان نیروی دریایی و فرماندهی نیروی زمینی از طریق دستورالعمل مندرج در پیام [شمارهٔ] ۲۷/۲۳۱۵ آگوست [آدمیرالتی] تنظیم خواهد شد و بی‌تردید [سرفرماندهی] بغداد و نورپرفورس جنبهٔ استراتژیستی این نبرد را موضوعی منوط به تصمیم خود فرض می‌کنند. به عنوان نمونه [برای این تلقی] مستخرجهٔ تلگرامی است که تازه از نورپرفورس دریافت شده است: «اوضاع پتروسک را گزارش دهید، حداقل دو کشتی در آنجا بگذارید». از آنجا که [از این دستور] اطاعت نمی‌کنم، [موضوع را] به همین نحو به نورپرفورس اطلاع می‌دهم. از قرار معلوم دستورالعملهای وزارت جنگ با آدمیرالتی متفاوت هستند و منجر به آن می‌شوند که نیروی زمینی بپندارد که مسئول عملیات دریایی در اینجاست (۱۰ نوامبر/۵ صفر).[3]**

Copy of Gen. Bicherakoff (Petrovsk) to Gen. Thomson, 6 Nov. 1918, in War Diary of Advanced Northern Persian Force, 1918 Sept. - 1919 Feb. (Appendix no. 11).

1. Diary of 8 Nov. 1918, War Diary of Advanced Northern Persian Force, 1918 Sept. - 1919 Feb.

2. Diary of 6 Nov. 1918, *ibid.*

3. S. N. O. (Caspian) to Admiralty and C - in - C, East Indies, teleg., no. 55 (C41), 10 Nov. 1918, ADM 137/1736.

آدمیرالتی نیز که در گذشته نارضایتی خود را از مداخلات ژنرال تامسون در امور بحریه ابراز کرده بود[۱]، به توصیهٔ مدیر بخش عملیات (.D.O.D)[۲]، کتباً به وزارت جنگ یادآور شد که افسر ارشد نیروی دریایی در دریای خزر، تحت امر نورپرفورس یا هیچیک از مقامات نیروی زمینی نیست و تنها در برابر آدمیرالتی مسئول است (۱۸ نوامبر/ ۲۳ صفر ۱۳۳۷ق).[۳] شاید وقایع اخیر را بتوان نقطهٔ عطفی در حیات بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر و استقلال عمل آن محسوب کرد، زیرا پس از توافق با بیچراخوف در مورد تعامل با بحریهٔ وی، به نظر می‌رسید تنها مقاومت بحریهٔ در حال تقویت بلشویکی، آستاراخان کرای، می‌توانست مانع از استیلایش بر دریا شود، به ویژه آنکه استراق سمع از بی‌سیم بلشویک‌ها حاکی از آن بود که:

نیروی دریایی سرخ با موفقیت به نیروهای بیچراخوف خائن حمله کرد و هفت شناور ترابری را گرفت (۱۱ نوامبر/ ۶ صفر ۱۳۳۷ق).[۴]

این خود به معنی ضعف بیشتر بحریه بیچراخوف بود.[۵]

در پتروسک فشار نظامی بومیان مسلمان و ترک‌های تحت فرمان یوسف اسد پاشا، سرانجام بیچراخوف را مجبور به تخلیهٔ آن بندر کرد (۱۰ نوامبر/ ۵ صفر ۱۳۳۷ق)[۶] تا با الحاق به ژنرال تامسون در انزلی (۱۲ نوامبر)، در عملیاتی مشترک برای اشغال باکو اقدام کنند.[۷] ژنرال

---

۱. رجوع کنید به: صص ۱۲۰ و ۲۹-۱۲۸.

2. C. P. R. Coode (D.O.D. in Admiralty), Memorundom on Control of Shipping in Caspian, 17 Nov. 1918, ADM 137/1736.

3. Admiralty to WO, no. 025442, 18 Nov. 1918, ADM 137/1736.

4. Intercepted from Russian W/T Station, 11 Nov. 1918, Summary of telegrams.

۵. کاپیتان واشینگتن عدم همکاری بحریهٔ روس‌ها را در گذشته ناشی از وجود گزینهٔ همکاری با دشمن و استفاده از باکو به عنوان یک پایگاه می‌دانست و بر این باور بود که با اشغال باکو به دست بریتانیا، دیگر انتظار سیاستی خصمانه و نیز امید چندان همکاری از آن نمی‌رفت، به ویژه که فاقد افسران دریایی نیز بود، نک:
S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C.40, 10 Nov. 1918, Summary of telegrams.

6. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C.39, 10 Nov. 1918, Summary of telegrams.

7. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C.55, 13 Nov. 1918, Summary of telegrams; cf. Moberly, *Persia*, p. 419; *idem.*, *Mesopotamia*, p. 330.

میلن[1]، فرماندهٔ نیروی بریتانیا در سالونیکا، نیز از طریق وزارت جنگ آگاه شد که گرچه لندن خواهان راه‌اندازی جنگی صلیبی علیه بلشویک‌ها نبود، می‌خواست با حداقل تعهدات نظامی، به روس‌های ضد بلشویک یاری رساند و اجرای شروط پیمان مدروس را نیز تضمین کند. از این‌رو میلن موظف بود با برقراری ارتباط با ژنرال دنیکین، تجهیزات نظامی در اختیار او قرار دهد. در مورد قفقاز نیز می‌بایست با اشغال باطوم و سپس خط آهن باطوم ـ باکو، مفاد معاهدهٔ مدروس را اجرا کند. در این دستور راجع به لزوم اشغال خط آهن آمده بود:

> **ارتباطات بهتری را برای تضمین کنترل ما بر دریای خزر خواهد داد و در صورت لزوم ما را از آستاراخان قادر به حمایت از عملیات [نیروهای ضد بلشویک] در علیای ولگا می‌کند (۱۶ نوامبر/ ۱۱ صفر ۱۳۳۷ق).**[2]

در ۱۷ نوامبر، یعنی کمتر از دو ماه پس از عقب‌نشینی ژنرال دانسترویل، باکو به اشغال نیروی مشترک ژنرال تامسون و بیچراخوف درآمد. انتقال لشکر تحت فرمان ژنرال تامسون از بندر انزلی به باکو، با هفده شناور ترابری که به همراهی پنج کشتی مسلح بحریهٔ بریتانیا، صورت گرفته بود؛ در حالی که بیچراخوف و افرادش جداگانه و با شناورهای خود (سیزده کشتی ترابری و شش کشتی مسلح) به باکو منتقل شدند.[3] به زودی لشکر اعزامی از سالونیکا، به فرماندهی ژنرال فورستیر ـ واکر، نیز در گرجستان مستقر شد تا خط آهن و لوله نفت باطوم ـ باکو به تصرف نیروهای بریتانیایی درآید.[4]

با استقرار نیروهای پیروز بریتانیا در قفقاز ـ منطقه‌ای که از مدتها پیش دستخوش جنگ، رقابتهای قومی ـ ملی، تقابل ایدئولوژیها و احزاب و سرانجام اختلافات ارضی دولتهای «جنینی» شده بود، اموری مهم چون اعادهٔ نظم و آرامش پایدار، تعریف علائق بریتانیا در منطقه و تعیین

---

1. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C.55, 13 Nov. 1918, Summary of telegrams; cf. Moberly, *Persia,* p. 419; *idem.*, *Mesopotamia,* p. 330.

2. Moberly, *Persia,* pp. 419-20.

3. Captain Washington, Situation in the Caspian, p. 6.

4. Moberly, *Persia,* p. 420; also see Kazemzadeh, pp. 163 ff; Ullman, II, pp. 82-83, 223-25; Swietochowski, p. 75.

آیندهٔ قفقاز بر اساس این علائق، فراروی سیاستگذاران در لندن و مقامات بریتانیایی در منطقه قرار گرفت. در کنار تعریف مسائل مشابه در مورد ایران، آسیای مرکزی و نیز روسیه، باید جایگاه دریای خزر در طرحهای لندن برای دورهٔ پس از جنگ، تبیین و براساس آن در مورد نقش و سرنوشت بحریهٔ بریتانیا تصمیم گرفته می‌شد.

اگرچه در ۱۹۱۴م بریتانیا برای مقابله با توسعه‌طلبی آلمان در اروپا وارد جنگ شد، لندن اهدافی تعریف شده و قطعی برای این مشارکت و شرایطی معین برای خاتمهٔ جنگ و برقراری صلح نداشت.[1] اما به زودی اهداف و شرایطی در کمیتهٔ جنگ نخست‌وزیر آسکیت و به ویژه در کابینهٔ جنگ لوید جورج مطرح و تصویب شد که به عنوان تابعی از متغیرهای فراز و نشیبهای نظامی، شرایط بین‌المللی و به میزان کمتر، اوضاع داخلی بریتانیا، سیّال بود.[2] به هر حال با ادامهٔ جنگ، سیاست رسمی لندن از دفاع در برابر تجاوز آلمان تحول یافت و به تدریج سیاستگذاران کابینهٔ جنگ، به عنوان حق ناشی از تلاشهای جنگی یا پاداشی برای قربانیهای انسانی و هزینه‌های مادی بریتانیا، خود دچار توسعه‌طلبی شدند که قرار بود گسترش منافع و به ویژه امنیت بریتانیای پیروز را در دورهٔ پس از جنگ تأمین کند. این مهم تنها از طریق صلحی پایدار به دست می‌آمد که از دیدگاه لندن، شرایط آن را می‌بایست همین سیاستگذاران رقم زنند تا در کنفرانس صلحی که قرار بود پس از جنگ برپا شود، تصویب گردد.[3] این توسعه‌طلبی شامل متحدان بریتانیا نیز می‌شد و تبلور آن را در توافقات سری متفقین در مورد تقسیم امپراتوری عثمانی در خاورمیانه (آپریل ـ اکتبر ۱۹۱۶م) و چین می‌توان یافت(۱۹۱۷م)[4].

---

1. Lowe and Dockrill, II, pp. 234-35; Stevenson, pp. 106-113.

۲. برای مشروح تغییر اهداف و شرایط بریتانیا، نک:
H. E. Goemans, *War and Punishment: the causes of war termination and the first world war,* Princeton, Princeton University Press, 2000, chapter 7.

۳. برای تطور و تحول دیدگاه لندن از جنگ تدافعی به توسعه‌طلبی ارضی، نک:
J. S. Galbraith, "British War Aims in World War I: A Commentary on, Statemanship", *Journal of Imperial and Commonwealth History,* 13(1984), pp. 24-45.

۴. برای بخشی از مکاتبات، آراء و متن این توافقات، نک:
Mirage, III, pp. 537-43, 638-41; Tripartite (Sykes-Picot) Agreement for the Partition of the

موفقیتهای نظامی بریتانیا و متحدانش در سپتامبر و اکتبر ۱۹۱۸م/ ذیحجه ۱۳۳۶ - محرم ۱۳۳۷ق با تجدیدنظر لندن در اهداف خود در جنگ همراه بود؛ زیرا تضاد منافع و انطباق مناطق مورد علاقه می‌توانست هم پیمانهای لندن در سالهای جنگ را به رقبایی منطقه‌ای در خاور میانه و قفقاز و در نتیجه تهدیدی بالقوه برای امنیت امپراتوری بریتانیا تبدیل کند. از همین رو، چنانکه گفته شد، لندن با حذف فرانسه از مذاکرات ترک مخاصمه با عثمانی، عملاً نخستین گام را برای طراحی خاورمیانهٔ پس از جنگ برداشته بود.

با شکست قدرتهای مرکزی و حضور نیروهای پیروز بریتانیایی در ماوراء خزر، شمال ایران، دریای خزر و قفقاز - یعنی گسترش مرزهای استراتژیک بریتانیا در قلمرو سابق روسیه - لندن تعیین خواسته‌های خود در مناطق مذکور و خاور میانه و همچنین سیاستگذاری برای آیندهٔ این مناطق را به کمیتهٔ شرقی به ریاست لردکرزن محول کرد.[1]

خلأ قدرت ناشی از فروپاشی روسیه و شکست قدرتهای مرکزی، فرصتی وسوسه کننده بود و بریتانیا، طراح پیمان مدروس، علی‌رغم فقدان منافع سنتی در حوضهٔ دریای خزر، خود را به عنوان قدرت پیروز ذیحق می‌دانست تا با حضور در این خلأ، براساس منافع خویش در تعیین سرنوشت آن نقش اصلی داشته باشد؛ به ویژه اینکه همهٔ موانعی که در گذشته از طراحی دفاع مطلوب از هندوستان و امپراتوری و نیزگسترش منافع بریتانیا در شرق جلوگیری می‌کرد - یعنی روسیه و توافقات با آن، ترس از آلمان و حفظ تمامیت ارضی عثمانی - اکنون منتفی شده بود.

در میان مناطق یاد شده، سیاست لندن در مورد ماوراء خزر و آسیای مرکزی زودتر تعیین شد. دولت هندوستان که از آغاز در باب امور آسیای مرکزی روشی محتاطانه داشت، برای اجتناب از گسترش درگیری نظامی مستقیم نیروهای خود با بلشویک‌های تاشکند، پیشتر در

Ottoman Empire: Britain, France and Russia, *Diplomacy in the Near and Middle East,* II, doc. 10, p. 18.

۱. برای سازو کار تعیین خواسته‌های بریتانیا جهت ارائه در کنفرانس صلح پاریس، نک:
E. Goldstein, *Winning the Peace,* Oxford, Clarendon Press, 1991; also see *idem.*, "British Peace Aims and the Eastern Question: the Political Intelligence Department and the Eastern Committee", *Middle Eastern Studies,* 23(1987), pp. 419-24.

صدد محدود کردن اقدامات رو به افزایش ژنرال مالسون و تعهداتی که وی در قبال دولت ضد بلشویک عشق آباد برای هند ایجاد می‌کرد، برآمده بود.[1] ولی کابینهٔ جنگ در لندن، به رغم فقدان سیاستی معین بر ضدّ بلشویک‌ها، با اصل حمایت مالسون از نیروهای ضد بلشویک، مادام که به اتلاف کمکهای مالی منجر نمی‌شد، مخالفتی نداشت. از دیدگاه وزارت جنگ نیز کمک مالی به نیروهای ضد بلشویک بدون کمک تسلیحاتی و مدیریت افراد بریتانیایی بی‌فایده بود (۳۱اکتبر ۱۹۱۸م/ ۲۵ محرم ۱۳۳۷ق). با پایان جنگ و رفع تهدید آلمان ـ عثمانی، لردچلمز فورد، نایب السلطنه هند، بر عقب کشیدن نیروهای مالسون از مرو به عشق‌آباد اصرار داشت (۶ نوامبر).[2] به زودی تأخیر در اجرای تعهد مالی که مالسون بنابر توافقنامهٔ ۱۹ اوت ۱۹۱۸م در قبال دولت عشق‌آباد پذیرفته و ظاهراً هیچگاه رسماً از سوی لندن تصویب نشده بود[3]، دولت مذکور را با بحران مالی و خطر سقوط مواجه کرد. برای رفع این تنگنا، مالسون سفته‌هایی با سررسید ۹۰ روز انتشار داد (دسامبر ۱۹۱۸م/ ربیع‌الأول ۱۳۳۷ق). حاصل مشکلات مالی، عدم اجرای دیگر تعهدات مبنی بر کمکهای تسلیحاتی و ورود نیروهای نظامی تقویتی بریتانیایی، تضعیف بیش از پیش دولت عشق‌آباد بود.[4] با وجود این، ژنرال مالسون طی اعلامیه‌ای که به مناسبت پایان جنگ و سیاست دول پیروز در ماوراء خزر منتشر کرد (۵ دسامبر/ ۱ ربیع‌الأول) رسماً اظهار داشت:

> **هدف متفقین اعادهٔ صلح و نظم در همه جاست. مادام که بلشویک‌ها در قدرت باشند، در ماوراء خزر هیچ صلحی نمی‌تواند وجود داشته باشد.**

---

1. Malleson, pp. 99; cf. Moberly, *Persia*, pp. 427-28.

گفتنی است که مالسون (p. 98) گسترش اقدامات و تعهدات خود را ناشی از آزادی عملی می‌دانست که دولت هند به او داده بود.

2. Morris, pp. 368-70.

۳. برای توافقنامه، رجوع کنید به: ص ۱۰۸؛ به دلالت اولمان (I, p. 317) اگرچه این توافقنامه هیچگاه رسماً از سوی دولت بریتانیا تأیید نشد، اما لندن به سبب تعهد اخلاقی خود را به آن پایبند می‌دانست.

4. Transcaspian Question; cf. Ellis, "Operation in Transcaspia", p. 142;

الیس، صص ۶۲-۱۶۱.

در این اعلامیه همچنین آمده بود:

متفقین بلشویک‌ها را به رسمیت نشناخته‌اند. در قفقاز، جایی که متفقین به اعادهٔ نظم اشتغال داشتند، به تمام اهالی جز بلشویک‌ها اجازهٔ مراجعت داده بودند.

گذشته از آنچه ذکر شد، ژنرال مالسون به مخاطبین خود در ماوراء خزر نوید می‌داد:

برای سراسر ترکستان صلح بسیار نزدیک بود، اما ضرورت داشت مدتی پایداری کرد و دولت [عشق‌آباد] و سربازان را در جبهه [جنگ علیه بلشویک‌های تاشکند] مورد حمایت قرار داد.[1]

به هر حال دولت بریتانیا، با توجه به بحران مالی دولت عشق‌آباد، پذیرفت که معادل یکصد هزار لیره، قران ایران در مشهد در اختیار مالسون قرار گیرد تا صرف تعهدات وی شود.[2] در این هنگام لردچلمز فورد پیشنهاد کرد که نیروی مالسون به مرزهای شمال شرق ایران عقب‌نشینی کند و مبلغ مذکور به عنوان واپسین کمک مالی به دولت عشق‌آباد پرداخت شود (۱۰ دسامبر/ ۵ ربیع‌الأول ۱۳۳۷ق). آنگاه چندی بعد دولت هند به لندن اطلاع داد: نظر به خاتمهٔ جنگ و اینکه بریتانیا رسماً در جنگ با بلشویک‌ها نیست و اکنون توجیهی برای حفظ نیرو در ماوراء خزر وجود ندارد، خواهان خروج نیروی تحت فرمان مالسون است (۱۸ دسامبر). اگرچه وزارت جنگ رها کردن خط آهن کراسنوودسک ـ مرو را برای استیلای بحریهٔ بریتانیا بر دریای خزر مخاطره‌آمیز می‌دانست، سرانجام لندن موافقت خود را با این عقب‌نشینی به نحوی که برای حیثیت بریتانیا موهن نباشد، اعلام کرد (۱۰ فوریه ۱۹۱۹م/ ۹ جمادی‌الأول ۱۳۳۷ق).[3] می‌توان حدس زد، آنچه در تسریع این موافقت مؤثر واقع شد، موفقیت گروه شرقی ارتش سرخ به فرماندهی کلنل کامِنِف[4] در فتح اورنبورگ بود (ژانویهٔ ۱۹۱۹ق) که راه ارتباط مسکو با تاشکند و

---

1. Transcaspian Question.

۲. تأثیر این گونه تصمیمات که بانک شاهنشاهی مجری آن بود، بر اقتصاد رنجور ایران خود سزاوار پژوهشی مستقل است.

3. Ullman, I, pp. 326-27; Morris, p. 370.

4. Colonel S. S. Kamenev

تقویت بلشویک‌های آسیای مرکزی را هموار می‌کرد.[1] تصمیم اخیر لندن که ظاهراً بدون رایزنی با آدمیرالتی اتخاذ شده بود، مقامات نیروی دریایی سلطنتی را بر آن داشت تا در یک یادداشت، اهمیت حفظ کراسنوودسک را به وزارت امور خارجهٔ بریتانیا یادآور شوند.[2] به هر روی ژنرال مالسون برای ترتیب عقب‌نشینی تا پایان مارس ۱۹۱۹م/ جمادی‌الاخر ۱۳۳۷ق مهلت گرفت. کار تخلیه بسیار پنهانی و به شکلی برنامه‌ریزی شده بود که نه تنها بدون برخورد با بلشویک‌ها صورت گیرد، بلکه مشکلی برای دولت ماوراء خزر نیز فراهم نکند. سرانجام در آغاز آوریل ۱۹۱۹م/ ۲۹ جمادی‌الاخر ۱۳۳۷ق آخرین نفرات نیروی مالسون به خاک ایران عقب نشستند[3]، اما نظر به اهمیت کراسنوودسک، بندر مذکور همچنان در دست بریتانیایی‌ها باقی ماند.

گفتنی است در خلال این مدت، وزارت امور خارجهٔ بریتانیا با توجه به اینکه تقریباً تمام منافع آن کشور در آسیای مرکزی به هندوستان مربوط می‌شد، مسئولیت طرح خواسته‌های هندوستان در مورد منطقهٔ مذکور در کنفرانس صلح را به دولت هند واگذاشت و به دهلی توصیه کرد:

> **هیچگونه تشویقی برای تأسیس یک دولت مستقل مسلمان در این منطقه [آسیای مرکزی] صورت نگیرد و اینکه دولتی روسی، ترجیحاً دولت [ضد بلشویکی] که هم اکنون در اومسک مستقر است، باید مسئول حفظ نظم آنجا باشد.**[4]

این توصیه خود بیانگر انگیزهٔ لندن برای مداخله در آسیای مرکزی و ماوراء خزر است.

سیاستگذاری آیندهٔ قفقاز و دریای خزر برای کمیتهٔ شرقی آسان نبود. به رغم توافق کلی در مورد خواست مردم منطقه برای تشکیل دولتهای مستقل، برخی از اعضای کمیته از منظر طرحهای توسعه‌طلبانه و امپریالیستی بریتانیا برای خاورمیانه، دفاع از هند و مناسبات و رقابت با دولتهای فرانسه و بلشویکی به قفقاز می‌نگریستند. همین ملاحظات موجب می‌شد در باب

---

1. Moberly, *Persia*, p. 446; Mawsdsley, p. 132; استیلای ارتش سرخ بر اورنبورگ موقت بود.
2. Memo, 24 Feb. 1919.
3. Malleson, pp. 100-02; Tod, pp. 63-64; Moberly, *Persia*, pp. 448-51.
4. Goldstein, *Winning the Peace*, p. 181.

اندازهٔ مسئولیت‌پذیری و میزان اشتغال بریتانیا به امور قفقاز وحدت‌نظر به وجود نیاید، زیرا لندن تهدیدات قدرتهای مرکزی از آن جانب را در واپسین سال جنگ تجربه کرده بود. اعضای نظامی کمیته به دلایل راهبردی، با تأکید بر لزوم مداخله کامل بریتانیا در این منطقه، واگذاری امور آن به هر دولت غربی را برای هند مخاطره‌آمیز می‌دانستند. اما گسترش قلمرو تعهدات امپراتوری، به نوبهٔ خود مستلزم تجدیدنظر در استراتژی سنتی لندن در دفاع از بریتانیا بود. تا ۱۹۱۴م بار عمدهٔ دفاع از امپراتوری بر دوش نیروی دریایی سلطنتی قرار داشت که ضمن دفاع از بریتانیا، آزادی کشتیرانی در دریاها را تأمین می‌کرد، در حالی که نقش چشمگیر نیروی زمینی به دفاع از هند منحصر می‌شد. اما لازمهٔ توسعه‌طلبی پس از جنگ و حضور مستقیم بریتانیا در خاور میانه و دیگر نقاط، حضور دائم سربازان بریتانیایی در مناطق مذکور و واگذاری مسئولیت دفاع از امپراتوری به نیروی زمینی بود که از اواخر جنگ کمبود نیروی انسانی را تجربه می‌کرد. در شرایط صلح نیز فراخوانی برای خدمت سربازی نه تنها ممکن نبود، بلکه اقتصاد جنگ زدهٔ بریتانیا هم توان تحمل آن را نداشت.[1]

لردکرزن همچون بسیاری از رجال سیاسی وقت بریتانیا، به دور نگاهداشتن فرانسه از مستملکات سابق عثمانی در خاورمیانه و شانه خالی کردن از اجرای توافق سایکس - پیکو می‌اندیشید و به عنوان دفاع از هندوستان و منافع امپراتوری، بر حضور بریتانیا در قفقاز تأکید داشت. علاوه بر این، او با واگذاری امور قفقاز به هر دولت دیگر، به ویژه فرانسه سخت مخالف بود. عقیدهٔ او، اعادهٔ این منطقه به بلشویک‌ها بر حضور فرانسوی‌ها برتری داشت. به باور کرزن، مداخلهٔ بریتانیا از جهات دیگر نیز ضروری بود: دعاوی ارضی دولتهای «جنینی» منطقه علیه یکدیگر، بی‌نظمی، آشوب و بلشویزم در قفقاز، موقعیت بریتانیا را در ایران و شرق به مخاطره می‌انداخت. وانگهی موضوع میدان نفت باکو هم در کار بود که پیشنهاد کرزن برای بهره‌برداری از آن شامل این موارد می‌شد: بین‌المللی کردن این میدان و بنادر باکو و باطوم و حفظ خطّ آهن و لولهٔ نفتی که به موازات آن، از طریق تفلیس، دوبندر مذکور را به هم متصل می‌کرد. این خطّ آهن

---

1. Jeffrey, p. 271.

همچنین از جهت تجارت اروپا با ایران نیز حائز کمال اهمیت بود. اینگونه ملاحظات، استیلا بر دریای خزر را در نظر بریتانیا ضرورت می‌بخشید. به ویژه اینکه چنین استیلایی، از نفوذ بلشویزم به ایران جلوگیری می‌کرد. اعضای نظامی کمیته شرقی با لزوم کنترل دریای خزر موافق بودند.[۱]

در برابر این نظرها، آراء لرد بالفور - وزیر امور خارجه - و به ویژه ادوین مونتاگیو - وزیر هندوستان - قرار داشت که شخص اخیر از ریاست «قیّم‌وار» کرزن بر کمیته جنگ ناخشنود بود. این مخالفت در اجلاس ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸م به اوج رسید؛ مونتاگیو با حضور و تعهدات بریتانیا در قفقاز به عنوان دفاع از هندوستان و به هزینه هندوستان سخت مخالفت کرد. به گفتهٔ او، اگر قرار بود بهره‌برداری از میادین نفت باکو و همچنین بنادر باکو و باطوم بین‌المللی شود، مسئولیت حفظ تمام آنها نیز می‌بایست بین‌المللی باشد. اگر ملل قفقاز با یکدیگر سر سازش ندارند، به بریتانیا مربوط نیست و به همین دلایل، لزوم استیلای بریتانیا بر دریای خزر هم منتفی می‌شد. در همین نشست، ژنرال اسموت برای رفع اختلاف، پیشنهاد کرد، قیمومت قفقاز به ایتالیا محول شود که از قدرتهای درجه دوم بود و حضورش در آن منطقه، تهدیدی متوجه منافع بریتانیا نمی‌کرد. به هر روی نظر به حساسیت موضوع و اختلاف موجود، به پیشنهاد لرد میلنر - وزیر جنگ - کابینهٔ جنگ ضمن آنکه تصمیم راجع به آیندهٔ قفقاز را تعویق انداخت، اعزام نیروی جدید به آن منطقه را تصویب کرد. همچنین مقرر شد، نیروهای بریتانیایی نباید بیش از مدت ضروری در قفقاز نگهداشته شوند.[۲] به هر حال نتایج فقدان سیاستی مشخص، به زودی آشکار شد.[۳]

---

۱. در نیمهٔ اکتبر ۱۹۱۸م، ستاد ارتش بریتانیا بر لزوم حفظ استیلا بر دریای خزر در دورهٔ پس از جنگ هم تأکید کرده بود. ستاد ارتش همچنین پیشنهاد می‌کرد خط آهنی سراسری از خلیج فارس به دریای خزر احداث شود (Stanwood, *War,* p. 189). بی‌تردید احداث چنین خطی نمی‌توانست با اهداف کوتاه‌مدت صورت گیرد.

۲. برای مشروح مذاکرات و بحثهای کمیته شرقی و نیز طرح کرزن در مورد قفقاز، نک:
Ullman, II, pp. 66 ff.; Stanwood, *War*, chapter 7; Fisher, *Curzon*, pp. 267-78; Goldstein, *Winnig the Peace,* pp. 156-60, 174-76; *idem.*, "British Peace Aims", pp. 431-34; Lowe and Dockrill, II, pp. 321-22.

۳. رجوع کنید به: فصل ۵.

بازگردیم به حوضهٔ دریای خزر، جایی که تصمیمات اخیر در آنجا بازتاب می‌یافت. استقرار نیروی زمینی بریتانیا در قفقاز، در حالی که هنوز بحریهٔ آن کشور در استیلا بر دریای خزر موفق نشده بود، بر وظایف و مسئولیتهای کاپیتان واشینگتن می‌افزود، زیرا علاوه بر حفظ خطوط ارتباطی باکو ـ انزلی، باکو ـ کراسنوودسک و جلوگیری از تهاجم دریایی به کشتیرانی تجاری و شهرهای ساحلی، می‌بایست جناح نیروهای بریتانیایی در قفقاز و ماوراء خزر را نیز پوشش دهد. اگرچه نیروی تحت امر ژنرال تامسون در جنوب ارتفاعات قفقاز می‌توانست با استقرار در معبر داریال از پیشروی نیروی زمینی بلشویک‌ها به سوی جنوب جلوگیری کند، اما توان مقابله با تهاجمی دریایی یا پیاده شدن نیروهای بلشویک در جنوب باکو را نداشت. علاؤه بر این، بمباران از جانب دریا مانع از پیشروی زمینی از پتروسک در امتداد نوار ساحلی به سوی جنوب بود. بدین ترتیب آنچه از نیروی ژنرال تامسون برای حفظ خود و آذربایجان برنمی‌آمد، در حوزهٔ مسئولیت بحریه کاپیتان واشینگتن قرار می‌گرفت.[1]

تداوم حضور نیروی ژنرال مالسون در ماوراء خزر تا آوریل ۱۹۱۹م نیز برای بحریهٔ بریتانیا نتیجه‌ای مشابه داشت. از پایان نوامبر ۱۹۱۸م مسئولیت نیروی مذکور، تدارکات و تقویت آن، به ژنرال میلن ـ فرماندهٔ نیروی زمینی بریتانیا در دریای سیاه که ستادش در استانبول استقرار داشت ـ محول شده بود. در نتیجه مسیر تدارکاتی نیروی عمل کننده در ماوراء خزر از هندوستان ـ مشهد به باطوم ـ باکو و سپس دریای خزر و کراسنوودسک تغییر کرد.[2] بدین ترتیب بحریهٔ بریتانیا علاوه بر تأمین امنیت این راه تدارکاتی، می‌بایست جناح نیروی مالسون را از تهاجم بلشویک‌ها نیز حفظ می‌کرد. به ویژه که بنابر اطلاعات دریافتی، از اواخر اکتبر ۱۹۱۸م/ اوایل صفر ۱۳۳۷ق احتمال می‌رفت، آنها با هدف پیوستن به بلشویک‌های تاشکند، حمله‌ای دریایی را از آستاراخان به کراسنوودسک به راه اندازند.[3]

---

1. Memo, 24 Feb. 1919.
2. Malleson, p. 100; Moberly, *Persia,* pp. 430-31; Ellis, "Operations in Transcaspia", p. 148.
3. Captain Washington, Situation in the Caspian Sea, p. 6.

توجه به این نکته ضروری است که به سبب فعالیتهای قزاق‌های تحت فرمان آتامان دیوتوف در اورنبورگ،

با آمادگی پنج فروند کشتی مسلح و استقرار نیروی ژنرال تامسون در باکو، مجال اقدام در جهت استیلا بر دریای خزر برای کاپیتان واشینگتن فراهم آمد تا طرحی را برای تجدید فعالیت کشتیرانی تجاری به لندن پیشنهاد کند. بنابر این طرح، مالکیت خصوصی شناورها به رسمیت شناخته می‌شد و کشتیهای تجاری آزاد بودند تا در آبهای جنوب خطی از کراسنوودسک به باکو فعالیت کنند. تردد کشتیها در منطقهٔ مذکور تحت مدیریت بریتانیا قرار می‌گرفت، اما تصمیم در مورد نرخ حمل و نقل و تعیین اولویت حمل محموله‌ها با هیئتی متشکل از نمایندهٔ بازرگانی بریتانیا و نمایندگان ملتهای منطقه ـ روسی، مسلمان قفقازی و ارمنی ـ بود. در مورد بنادر، تنها انزلی تحت مدیریت بریتانیا باقی می‌ماند و مدیریت بقیه به روس‌ها محول می‌شد. به هر روی، همهٔ بنادر در نهایت تحت نظارت و مدیریت بریتانیایی قرار می‌گرفت. مدیر بریتانیایی، ضمن نظارت بر کشتیرانی تجاری، اختیار داشت که به تشخیص خود افسر ارشد نیروی دریایی بریتانیا را از مسائل مربوط به کشتیرانی آگاه سازد. در مورد تعرفهٔ گمرکی، به طور موقت از طریق وزیر مختار بریتانیا در تهران و موافقت دو دولت ایران و روسیه ـ یعنی نمایندگی سیاسی دولت موقت که همچنان در تهران برقرار بود ـ اقدام می‌شد، تا در آینده طرفین خود به توافقی دست یابند (۱۹ نوامبر/ ۱۴ صفر ۱۳۳۷ق). آدمیرالتی این پیشنهاد را پذیرفت.[1] به هر روی چنین به نظر می‌رسد که این کوشش برای تجدید فعالیت کشتیرانی تجاری، به رغم اطمینانهایی که از جانب بریتانیایی‌ها داده می‌شد، چندان مورد استقبال قرار نگرفت.[2]

در بُعد نظامی ـ امنیتی، مسألهٔ بحریهٔ بلشویکی آستاراخان کرای مطرح بود که در ماههای اخیر با انتقال شماری قایق اژدرافکن و زیردریایی از کرونستات[3]، در خلیج فنلاند، به دریای خزر توان آن افزایش می‌یافت. بنابر گزارشی اغراق‌آمیز از ن. س. فرومکین، پژوهشگر

ارتباط زمینی ارتش سرخ با تاشکند ممکن نبود.

1. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C.57, 19 Nov. 1918, Summary of telegrams.

2. Same to same, teleg., C.58, 22. Nov. 1918, *ibid.*;

مابرلی (*Persia*, p. 442) مدعی است که اقدام کاپیتان واشینگتن موجب رشد سریع تجارت ساحلی در بخشهای جنوبی دریا گردید.

3. Kronstadt

تبعهٔ شوروی، تا نوامبر ۱۹۱۸م ناوگان آستاراخان کرای پنجاه کشتی جنگی و شش هواپیمای دریایی را در اختیار داشت. این نیرو در دسامبر همان سال/ ربیع‌الأول ۱۳۳۷ق تحت امر فرماندهی ارتش سرخ در جبههٔ قفقاز ـ دریای خزر قرار گرفت.[1] به هر روی افزایش استعداد بحریهٔ مذکور چیزی نبود که از دید عوامل اطلاعاتی بریتانیا پنهان بماند. در پی دریافت گزارشهایی قابل اعتماد دربارهٔ تدارکات دریایی بلشویک‌ها، بحریهٔ بریتانیا برای نخستین بار به عملیات تجسسی در آبهای شمال دریای خزر مبادرت ورزید. چهار کشتی مسلح به فرماندهی ناخداگای[2] از کراسنوودسک به آبهای مناطق گوریف و آستاراخان اعزام شدند (۲۴ نوامبر/ ۱۹ صفر). در این مأموریت که ده روز به طول انجامید، نیروی اعزامی پس از تجسس سراسر مناطق مذکور، بدون هیچ درگیری، به پایگاه خود بازگشت. از پس این عملیات، که به روایتی نشان دهندهٔ اقتدار بحریهٔ بریتانیا بود و به قزاق‌های ضدبلشویک منطقهٔ اورال روحیه می‌بخشید[3]، کاپیتان واشینگتن براساس گزارش دریافتی از ناخداگای، دربارهٔ یخ بستن آبهای آستاراخان، به آدمیرالتی خبر داد:

> **غیرمحتمل به نظر می‌رسد که در این زمستان، کشتیهایی که هم اکنون در آستاراخان هستند، دست به عملیات دریایی بزنند؛ هر چند گفته می‌شود که یخ شکنها برای باز نگاهداشتن این آبراه اقدام خواهند کرد. [این نیز] دانسته است که یک کشتی یخ‌شکن در آستاراخان وجود دارد. [به هر حال] در آبهای شمال گشتی می‌گمارم. اطلاعات زیر از طریق نیروی زمینی از یک منبع آگاه ظاهراً قابل اعتماد دریافت شده است:**
>
> **«لنین براهمیت حیاتی باکو برای بلشویک‌ها و قصدشان برای تصرف باکو و منطقهٔ دُن تا پایان سال جاری تأکید کرده است. تروتسکی اعلام می‌کند که در دریای خزر بلشویک‌ها ناوگانی بهتر از متفقین دارند. در ۲۲ نوامبر [۱۷ صفر] چهار قایق**

---

1. N. S. Frumkin, p. 422.
2. Commander Guy
3. Moberly, *Persia*, p. 422.

اژدرافکن و چهار زیردریایی در آستاراخان وجود داشتند که سه فروند از زیردریایی‌ها آمادهٔ سفر دریا بودند» (۳ دسامبر/ ۲۸ صفر).[۱]

به زودی کاپیتان واشینگتن از لندن درخواست کرد که موضوع ارسال شماری قایق موتوری ساحلی، از طریق خط آهن باطوم را به نحوی که در فوریهٔ ۱۹۱۸م/ جمادی‌الأول ۱۳۳۷ق به باکو برسند، بررسی کند. علاوه بر این، خدمه و نیز دستگاه کمپرسور هوا نیز لازم بود (۶ دسامبر)[۲].

تحولات اخیر افزایش توان بحریهٔ بریتانیا و نیز تقویت باکو در برابر حملات دریایی را ضرورت می‌بخشید. از همین رو آدمیرالتی تصمیم گرفت همهٔ بحریه، شامل هفت فروند کشتی مسلح به توپ را، از کراسنوودسک به باکو منتقل کند و مقرر کرد که با استفاده از خط آهن، تجهیزات و مهمات بیشتری برای ناوگان ارسال شود.[۳] چنین به نظر می‌رسد که انتقال پایگاه بحریه به باکو از این جهت با «مشکلات بسیار» همراه گردید که آذربایجانی‌ها در آغاز با استقرار کشتیهایی با پرچم روسیه در آن بندر مخالفت می‌کردند.[۴]

به رغم پیش‌بینی فرماندهٔ بحریهٔ بریتانیا، انتظار برای درگیری ناوگان آستاراخان کرای به درازا نکشید: هنگامی که بلشویک‌ها با در اختیار گرفتن خلیج آزاد از یخ استارو - ترچنایا[۵]، در کنارهٔ غربی دریا در ۱۲۰ مایلی شمال پتروسک و ۶۰ مایلی جزیرهٔ چچن، درصدد ایجاد پایگاهی دریایی در جزیرهٔ مذکور برآمدند، دو کشتی مسلح از بحریهٔ بریتانیا به نام‌های *الله‌وردی* و

---

1. Captain Washington, Situation in the Caspian, p. 7; cf. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, telegs., C.72, 77 and 81, dated in order 28 Nov., 3 and 6 Dec. 1918, Summary of teleggrams;
بنابر تلگرام C.72، بحریهٔ بلشویکی شامل ۴ ناوشکن، ۲ زیردریایی، ۱ کشتی یخ‌شکن توپدار و ۸-۷ کشتی مسلح به توپهایی با کالیبر ۵-۴ اینچ بود. برای این مأموریت تجسسی همچنین نک: Norris, p. 224.

2. Captain Washington to Admiralty, teleg., 6 Dec. 1918, most secret, quoted in Situation in the Caspian, P.7;
ظاهراً درخواست کمپرسور برای از آب بیرون کشیدن کشتیهای غرق شده بوده است.

3. Taking over and Manning of certain ships in the Caspian Sea, 5 Dec. 1918, M.026190, ADM 137/1736.

4. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C.73, 30 Nov. 1918, Summary of telegrams.

5. Staro-Terechnaya

زورواستر (=زرتشت) به فرماندهی ستوان چارلزلی برای جلوگیری به آن منطقه اعزام شدند (۵ دسامبر/ ۱ ربیع‌الأول).

در نزدیکی جزیرهٔ چچن یک کشتی تجاری مسلح به توپ و یک قایق توپدار بلشویک‌ها، به این کشتیها حمله کردند. در این درگیری به *زورواستر* گلولهٔ توپ اصابت کرد و دو تن از خدمهٔ آن که روس بودند، کشته و مجروح شدند. *الله‌وردی* نیز موفق شد قایق توپدار بلشویک‌ها را هدف قرار دهد. آنگاه با ورود ۴ فروند شناور دیگر بلشویک‌ها به صحنهٔ درگیری و تبادل آتش، شش کشتی به شمال عقب‌نشینی کردند (۸ دسامبر/ ۴ ربیع‌الأول). تلاش پنج کشتی اعزامی دیگر از بحریهٔ بریتانیا برای تعقیب کشتیهای بلشویک بی‌ثمر ماند.[۱] بنابر گزارش ستوان چارلزی، توپهای شناورهای دشمن بیشتر و سنگین‌تر بود.[۲] علاوه بر این توپچی‌های بلشویک نیز در کار خود مهارت داشتند.[۳]

چنین به نظر می‌رسد، آنچه در باب گریز شناورهای بلشویکی و توفیق بحریهٔ بریتانیا در این نبرد اظهار شده است[۴]، خالی از اغراق نباشد؛ زیرا درخواستهایی که کاپیتان واشینگتن از پس عملیات یاد شده برای دریافت تجهیزات و اعزام افراد جدید به آدمیرالتی تسلیم کرد و به ویژه گزارش مفصل او دربارهٔ شرایط حاکم بر دریای خزر (۳۱ دسامبر ۱۹۱۸م/ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ق) از کمبودهای جدی بحریه حکایت دارد: از لحاظ تجهیزات، مهمات و نفرات و نیز ناتوانی نیروی ژنرال تامسون در حفظ پتروسک و چاههای نفت گرزنی از تهاجم احتمالی بلشویک‌ها از استارو-ترچنایا. بنابر اظهارات کاپیتان واشینگتن، در پایان سال ۱۹۱۸م استعداد ناوگانهای موجود در دریای خزر از این قرار بود:

---

1. Lieut. F. G. Charsly, Report of Action off Tchechen Island, a.m.8, 8 Dec. 1918; cf. Capt. Washington, Letter of Proceedings, No.6, 19 Dec. 1919, confidential, both in ADM 137/1736; S. N. O. (Caspian) to Admiralty, telegs., C.89 and C.93, 10 and 13 Dec. 1918, Summary of telegrams; also see War Diary, 10 and 12 Dec. 1918, War Diary of Advanced Northern Persian Force, 1918 Sept. - 1919 Feb.
2. S. N. O. (Caspian), teleg., C.93.
3. War Diary, 10 Dec. 1918.
4. Moberly, *Persia*, pp. 422-23; Norris, p. 225.

الف ـ بحریهٔ بریتانیا (شناورهای تجاری مسلح شده)

نام شناور	ظرفیت (تُن)	تسلیحات/ نوع
ونتور	۱۳۰۰	۲ توپ (کالیبر ۴ اینچ) .B. L
امیل نوبل	۳۷۷۹	۳ توپ (کالیبر ۴/۷ اینچ) .Q. F
الله‌وردی	۱۰۲۰	۲ توپ (کالیبر ۴ اینچ) .B.L
آسیا	۱۳۳۰	۱ توپ (کالیبر ۴ اینچ) .Q.F و ۱ توپ ۱۲ پوندی
سالوا	۱۶۹۰	۱ توپ (کالیبر ۴/۷ اینچ) .Q.F و ۱ توپ ۱۲ پوندی
بی‌بی آبات	۱۱۱۰	۴ توپ ۱۲ پوندی
زورواستر	۱۶۶۰	۲ توپ (کالیبر ۴/۷ اینچ) .Q.F
کروگر	+۱۰۰۰	۲ توپ (کالیبر ۴ اینچ) .Q.F و ۱ توپ ۱۲ پوندی

ب ـ بحریهٔ روس‌ها (بیچراخوف)

نام شناور	نوع و سرعت	تسلیحات/نوع
قارص	(نظامی) قایق توپدار ـ ۱۴ گره	۴ توپ (کالیبر ۴ اینچ) .S.L
اردهان	(نظامی) قایق توپدار ـ ۱۴ گره	۴ توپ (کالیبر ۴ اینچ) .S.L و ۱ توپ (کالیبر ۳ اینچ) .S.L
استرآباد	(نظامی) قایق توپدار ـ ۱۴ گره	۲ توپ (کالیبر ۳ اینچ) .S.L و ۲ توپ ۳ پوندی
لیوتننت اسمید	تجاری ـ ۱۲ گره	۵ توپ (کالیبر ۴/۸ اینچ)
سنتروکاسپیا	تجاری ـ ۱۲ گره	۲ توپ کالیبر ۴ و ۱ توپ کالیبر ۳ اینچ
گوگ تپه	تجاری ـ ۱۲ گره	۲ توپ کالیبر ۴ و ۱ توپ کالیبر ۳ اینچ
اورلینوک ژوپیتر	تجاری ـ ۱۲ گره	۱ توپ ۱۲ پوندی
آراکس	شناور ترابری	غیرمسلح

ج ـ بحریهٔ بلشویکی آستاراخان کرای

نوع شناور نظامی	تعداد	ملاحظات
رزمناو	۴ فروند	از دریای بالتیک به دریای خزر انتقال یافتند.
زیردریایی	۴ فروند	
قایق اژدرافکن (نوع سوکول)	۴ فروند	

نام شناور غیرنظامی	نوع	تسلیحات
کاسپی	یخ‌شکن	۴ توپ کالیبر ۴ اینچ و ۲ توپ کالیبر ۳ اینچ
ماکاروف	تجاری	۲ توپ کالیبر ۴ اینچ
وگا	تجاری	۲ توپ کالیبر ۴ یا ۳ اینچ
مانسن	تجاری	۲ توپ کالیبر ۴ یا ۳ اینچ
کمونیست	تجاری	۲ توپ کالیبر ۴ یا ۳ اینچ
بومبرک	تجاری	۲ توپ کالیبر ۴ یا ۳ اینچ
ولودوسکی	تجاری	۲ توپ کالیبر ۴ یا ۳ اینچ
خُرُسان	هواپیمای دریایی‌بر	۱ توپ کالیبر ۳ اینچ
کولومنا	تجاری	۴ توپ کالیبر ۴ اینچ

این بحریه که افراد از لحاظ مهمات هیچ کمبودی نداشت، ملوانها و افسران آن، افراد بحریهٔ سابق روسیه در دریای بالتیک بودند و از بابت مواد غذایی در تنگنا قرار داشتند. با مین و توپهای ساحلی از پایگاه بحریه و نیز آستاراخان محافظت می‌شد. در مورد زیردریاییها گفتنی است که به سبب عمق اندک دریا، در آبهای شمال جزیرهٔ چچن، نمی‌توانستند دست به عملیات بزنند[۱] و در صورت وجود هواپیمای دریایی و قایقهای موتوری ساحلی، به راحتی هدف قرار می‌گرفتند. با وجود این، بحریهٔ بلشویکی به سبب وجود رزمناوها و قایقهای اژدرافکن، اگر به نحو بایسته فرماندهی می‌شد، دشمنی سرسخت بود. از گزارش کاپیتان واشینگتن چنین برمی‌آید که امید داشت یخ موجود در آبهای شمال دریا عملیات آستاراخان کرای را تا بهار آینده به تعویق اندازد تا در خلال این مدت آدمیرالتی با ارسال تجهیزات، مهمات و افراد، بحریهٔ بریتانیا را قادر به مقاومت در برابر آن کند (۳۱ دسامبر ۱۹۱۸م/ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ق).[۲]

بازتاب تحولات اخیر در دریای مازندران بسیار زود در آدمیرالتی ظاهر شد؛ از دیدگاه مدیر بخش عملیات، با توجه به افزایش توان آستاراخان کرای و تأکید لنین بر لزوم حمله به باکو، انتظار می‌رفت که بلشویک‌ها به محض آب شدن یخ ولگا در بهار، عملیات در دریای مازندران را آغاز کنند. اگرچه نیروی زمینی بریتانیا، نظر به اشتغال بلشویک‌ها به جنگ با دنیکین، برای حفاظت از باکو در مقابل حملات زمینی کافی به نظر می‌رسید، اما شهر در برابر حملات دریایی بی‌دفاع بود. افزون بر این، به نظر می‌رسید، خطر ناشی از فعال شدن آستاراخان کرای و بکارگیری زیردریایی و مین، بیش از همه متوجه کشتیرانی تجاری گردد. از این‌رو پیشنهاد می‌کرد که به اندازهٔ کافی مین روب از خلیج فارس به دریای مازندران ارسال شود. برای مقابله با زیردریاییها، ارسال تجهیزات و بمبهای ضد زیر دریایی برای تسلیح ۹ شناور و نیز بیش از ۶ قایق

---

۱. شاید به همین سبب بود که بلشویک‌ها برای تأسیس پایگاه در جزیرهٔ چچن اقدام کرده بودند.

2. Captain Washington, Situation in the Caspian Sea, pp. 3, 8-9, 11; cf. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C.72, 28 Nov. 1918, Summary of telegrams; same to same, teleg., C.94, 14 Dec. 1918, in Resume of Telegrams Relating to Operations in the Caspian Sea, Appendix, ADM 137/1736; also see Memo, 24 Feb. 1919.

موتوری ساحلی، از استانبول به باکو ضرورت داشت. می‌بایست از همانجا به مقدار کافی تور و مین نیز برای حمایت از کشتیرانی تجاری تهیه شود. علاوه بر این، در دریای مازندران یک کشتی برای حمل هواپیما تجهیز و یک اسکادران هواپیمای دریایی به باکو فرستاده شود که در این صورت، هواپیماهای قادر به حمل اژدر توصیه می‌شد. به گفتهٔ او، از آنجاکه چشم‌اندازی زودتر از دوازده ماه برای حصول توافق با بلشویک‌ها وجود نداشت، بهتر آن بود که کلیهٔ تجهیزات مذکور هرچه زودتر با خط آهن باطوم ـ باکو برای کاپیتان واشینگتن ارسال شود. (۱۰ دسامبر/ ۶ ربیع‌الأول).[1]

بخش هوایی آدمیرالتی برای مقابله با بلشویک‌ها پیشنهادهایی داشت: از دیدگاه ت. گرایوز، مدیر بخش هوایی، بهتر بود از نیروی هوایی سلطنتی خواسته می‌شد یک اسکادران هواپیمایی دریایی، یک اسکادران هواپیمای ضد زیردریایی و یک اسکادران هواپیمایی دوهاویلاند[2] را با تجهیزات لازم برای تعمیر آنها، تحت فرمان کاپیتان واشینگتن قرار دهد. اگرچه این امکان وجود داشت که از هواپیماهای دوهاویلاند نوع ۴ و ۹ موجود در اژه، برای شناسایی و نیز بمباران جزیرهٔ چچن استفاده کرد، ولی با توجه به برودت هوا، استفاده از دوهاویلاند نوع 9.A بهتر بود که به سبب قدرت بیشتر می‌توانستند برای شناسایی و بمباران آستاراخان هم به کار گرفته شوند. به گفتهٔ مدیر بخش هوایی، از آنجا که همهٔ شناورهای بلشویک‌ها از نوع سبک محسوب می‌شدند، حمله به آنها در همان پایگاهشان بهتر بود. نظر به اینکه شناورهای مذکور در آبهای کم‌عمق لنگر انداخته بودند، به کارگیری اژدر بر ضدّ آنها احتمال خطا داشت. به همین سبب استفاده از هواپیما و بمبهای سنگین مؤثرتر بود. ضمناً با توجه به بُعد مسافت، احداث پایگاهی هوایی در باکو توصیه می‌شد، زیرا علاوه بر حمله به پایگاههای دشمن، می‌توانست از حملهٔ دریایی به باکو جلوگیری کند. هواپیماهای دریایی نیز برای دفاع ساحلی مناسب بود و در صورت لزوم می‌شد آنها را با کشتی به مقصد حمل کرد. وی همچنین پیشنهاد می‌کرد که برای

---

1. C. P. R. Coode (D. O. D./ F.), Minute on Taking over and Manning of certain ships in the Caspian Sea, 10 Dec. 1918, M.026190, ADM 137/1736.
2. De Havilland

انتقال هواپیماها و تجهیزات از ناوهای هواپیما بر *آرک رویال* و *آرگوس* که در مدیترانه بودند، استفاده شود. ضمناً به سرفرماندهی ناوگان بریتانیا در مدیترانه نیز دستور داده شد که برای بررسی راههای عملی ارسال هواپیماها، با فرماندهی کل نیروی هوایی سلطنتی مشورت کند. به عقیدهٔ گرایوز، به کار گرفتن هواپیما می‌توانست واکنش و تحرک بلشویک‌ها را برانگیزد و در نتیجه طرح فوق ناکام شود، بنابراین بهتر بود که نیروی هوایی به صورت قاطعانه به کار گرفته می‌شد (۱۸ دسامبر/ ۱۳ ربیع‌الأول ۱۳۳۷).[۱]

هم زمان با این رایزنی‌ها، نخستین اقدام عملی آدمیرالتی در برابر شرایط جدید، پاسخ مثبت به درخواست فرماندهٔ کل بحریهٔ هند شرقی مبنی بر افزودن دریای خزر به حوزهٔ مسئولیت فرماندهی بحریهٔ بریتانیا در مدیترانه بود که در فاصلهٔ نزدیکتری به منطقهٔ عملیاتی قرار داشت. بدین ترتیب بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر از آغاز سال ۱۹۱۹م/ ۲۷ ربیع‌الأول ۱۳۳۷ق به جمعی ناوگان سلطنتی در دریای مدیترانه درآمد،[۲] اما اجرای پیشنهادهای متخصصان نظامی، ارسال تجهیزات بیشتر و نیز اعزام نفرات جدید، به طرحهای دولت بریتانیا برای شرق و حوضهٔ دریای خزر، میزان علاقه‌مندی، توانایی و آمادگی لندن برای درگیری بیشتر بستگی داشت - یعنی موضوعاتی که از زمان انعقاد پیمان مدروس، موجب اختلاف نظر میان سیاستگذاران وایت هال شده بود.[۳] با اینهمه، خطری که از جانب بلشویک‌ها استیلای بریتانیا بر دریای خزر و قفقاز را تهدید می‌کرد تا بدانجا جدی بود که افزایش استعداد نیروی تحت فرمان

---

1. T. M. Grives (D. A. D.), Minute, 18 Dec. 1918, *Id.*

گفتنی است که در بخش هوایی، پیشنهادهای دیگری هم مطرح بود. کاپیتان ادموندز با توجه به فواصل طولانی، بر ضرورت احداث فرودگاه در باکو تأکید می‌کرد تا کار بمباران آستاراخان تسهیل شود، نک:

Captain T. Edmonds (for D. A. D.), Minute, 15 Dec. 1918, *Id.*

۲. پیشنهاد فرماندهی بحریهٔ هند شرقی و دیگر اسناد مربوط به این انتقال به شمارهٔ N2519 در ADM 137/1736 نگاهداری می‌شود. برای ابلاغ این تصمیم به کاپیتان واشینگتن، نک:

Admiralty to S. N. O. (Caspian), teleg., 14 Dec. 1918, in Reusme of Telegrams Relating to Operation in the Caspian Sea, Appendisx , ADM 137/1736.

از ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۱۹م افراد نیروی دریایی مستقر در باکو تحت عنوان تسئوس ۲ در دفاتر مربوطه ثبت شدند، نک: به ابلاغیهٔ فرماندهی کل نیروی دریایی سلطنتی به تاریخ مذکور در N2519.

۳. رجوع کنید به: صص ۴۰-۱۳۸.

کاپیتان واشینگتن را ضرورت بخشد. بنابر گزارش فرماندهٔ کل بحریهٔ بریتانیا در دریای سیاه، از آغاز ۱۹۱۹م شمار قابل توجهی توپ، هواپیما، قایقهای اژدرافکن، مهمات و دیگر تجهیزات و نیز افراد جدید، از طریق خط آهن باطوم ـ باکو به دریای خزر انتقال یافته بودند. در پتروسک علاوه بر احداث یک پایگاه هوایی، یک گردان از نیروی زمینی هند نیز مستقر شده بود (۲۵ ژانویهٔ ۱۹۱۹م/ ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ق).[۱] بدین ترتیب پس از نیروهای زمینی و دریایی، پای نیروی هوایی سلطنتی نیز به منطقه کشیده شد.

یخ بستن آبهای شمال دریای خزر و نیز عملیات نیروهای ضد بلشویک، به ویژه سپاه داوطلب ژنرال دنیکین، برای فتح آستاراخان، می‌توانست مانع از عملیات بحریهٔ بلشویکی از پایگاه آستاراخان بر ضدّ ناوگان بریتانیا شود، امّا بلشویک‌ها با داشتن پایگاهی در آبهای خلیج استارو ـ ترچنایا، می‌توانستند چنین عملیاتی را اجرا کنند. از همین رو نابودی پایگاه اخیر در سرلوحهٔ اقدامات کاپیتان واشینگتن قرار گرفت و در پایان سال ۱۹۱۸م/ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ق نیرویی متشکل از چند کشتی را به فرماندهی ناخدا هریسون، مأمور کرد به پایگاه بلشویک‌ها در آنجا حمله کنند. در این تهاجم دریایی که به نابودی پایگاه مذکور انجامید، یک کشتی بیمارستانی که به گفتهٔ انگلیسی‌ها، بلشویک‌ها از آن برای مقاصد نظامی استفاده می‌کردند، به غنمیت نیروی ناخدا هریسون درآمد. بدین ترتیب خطر نیروی دریایی بلشویک‌ها در فصل یخبندان دریا به طور موقت رفع شد.[۲]

شاید مهم‌تر از آنچه ذکر گردید، نتیجه‌ای بود که از نابودی پایگاه بلشویک‌ها در استارو ـ ترچنایا عاید سپاه داوطلب ژنرال دنیکین شد؛ زیرا پس از تهاجم مذکور، در اوایل ژانویهٔ ۱۹۱۹م، نیروی ژنرال دنیکین، خطوط دفاعی گروه ارتش قفقاز ـ کاسپین[۳] بلشویک‌ها را درهم شکست و

---

1. Rear Admiral Commanding Black Sea to Secretary of Admiralty, no. 1795/120, 25 Jan. 1919, confidential, M.0740, ADM 137/1740.

۲. برای مشروح این عملیات، نک: گزارش ناخدا هریسون (R. Harrison) در ضمایم
Captain Washington, Letter of Proceedings, no. 7, 7 Jan. 1919, condential, M.0740, ADM 137/1740.

۳. برای پیدایش و سازمان نیروهای نظامی بلشویک‌ها، نک:

تا ۱۰ فوریه/ ۹ جمادی‌الأول در حالی سراسر نواحی شمال کوههای قفقاز، گرزنی، کیزلیار و ولادی قفقاز را فتح کرد که نیروی دریایی بلشویک‌ها قادر نبود به ارتش دوازدهم سرخ در منطقهٔ مذکور کمک کند؛ گو اینکه مواضع این ارتش در کناره‌های غربی دریای خزر قرار داشت. این عملیات به اسارت ۵۰۰۰۰ بلشویک و اضمحلال گروه ارتش قفقاز ـ کاسپین منجر شد.[1] در آینده نیز بحریهٔ بریتانیا با پوشش جناح سپاه داوطلب در منطقهٔ مذکور، مانع از اقدام دریایی بلشویک‌ها گردید، هرچند که ارتش سرخ با عملیات زمینی موفق شد ضربات کاری به نیروی دنیکین وارد آورد.[2]

در شرایط سیاسی ـ نظامی سیّال منطقه، که بخش مهمی از تغییرات آن از تضادهای موجود در سیاست توسعه‌طلبانهٔ لندن و کوشش آن در همکاری با همهٔ نیروهای ضد بلشویک و استقلال طلب امپراتوری سابق روسیه ناشی می‌شد، حضور بحریهٔ روسی بیچراخوف در آبهای آزاد از یخ، بار دیگر آن را به تهدیدی بالقوه برای بحریهٔ بریتانیا تبدیل کرد. پس از اشغال باکو و قفقاز، مقامات بریتانیایی در برقراری توازن میان دولتهای *دوفاکتو* متخاصم قفقاز و روس‌های ضد بلشویک که به تجدید امپراتوری گذشته می‌اندیشیدند، با مشکل مواجه شدند.[3] از این‌رو ضرورت داشت که به رغم همکاری بیچراخوف و توافقاتش با بریتانیایی‌ها، نیروی زمینی و دریایی وی متفرق شود. متقابلاً بیچراخوف نیز با وجود اعلام موافقت با این خواسته (۲۵ نوامبر/ ۲۰ صفر ۱۳۳۷ق)،[4] سیاست دفع‌الوقت در پیش گرفت؛ یک روز از تحویل ناوگان خود به نمایندگان دولت ضد بلشویک در یوفا (۳۰ نوامبر/ ۲۵ صفر)[5] و روزی دیگر از کمک به دشمن

J. Erickson, "The Origins of the Red Army", *In Revolutionary Russia*, ed. R. Pipe, Cambridge, Harvard University Press, 1968, pp. 224-58.

1. Mawdsley, pp. 161-62.

۲. رجوع کنید به: صص ۸۲-۱۸۱.

3. Allen and Muratoff, p. 507.

4. Advanced Norperforce to G. H. Q (Baghdad), no. GA 276, 25 Nov. 1918, War Diary, Advanced Northern Persian Force, 1918 Sept. - 1919 Feb., Appendix no. 37, WO 95/5045.

5. S. N. O. (Caspian) to Admiralty, teleg., C.63, 30 Nov. 1918, Summary of telegrams.

سابقش، کلنل چرمویف[1] - از رهبران کوه‌نشینان شمال قفقاز که از عمده مالکان چاههای نفت در گرزنی بود - علیه بلشویک‌ها سخن می‌گفت(۲ دسامبر / ۲۷ صفر).[2]

در جریان مذاکرات برای متفرق کردن نیروی بیچراخوف، هم زمان با نمایش قدرت بحریهٔ بریتانیا در آبهای شمال دریا، آبهای جنوب شرق دریا نیز شاهد اقدامی مشابه از سوی بحریهٔ بیچراخوف بود که پایگاه دریایی آشوراده را همچنان در اختیار داشت. با وجود طرح کاپیتان واشینگتن برای تجدید کشتیرانی در آبهای جنوب خط کراسنوودک - باکو، تجدید فعالیت دزدان دریایی ترکمن، امنیت بازرگانی در خلیج استرآباد را متزلزل کرده بود. در پی بی‌توجهی ترکمن‌های ایرانی به اتمام حجت فرماندهٔ کشتیهای اعزامی از سوی بحریهٔ بیچراخوف مبنی بر لزوم استرداد اموال مسروقهٔ بازرگانان روس، مسکن آنان در خوجه نفس و گمش تپه از دریا بمباران شد (۳ ربیع‌الأول ۱۳۳۷ق/ ۷ دسامبر ۱۹۱۸م). در اعلامیه‌ای که به همین مناسبت از سوی مارازوف، فرماندهٔ کشتیهای عمل‌کننده، خطاب به اهالی بندرگز منتشر گردید، پس از ذکر سوابق مناسبات حسنه ایران و روسیه، آمده بود:

> **جنگ بین‌المللی و بعد رولیسیون روسیه این روابط را بین ما و شما مختل ساخت. دشمنان روسیه به واسطهٔ تحریکات و دسایس خود می‌خواستند شما و تراکمه را بفهمانند که روسیه به سبب عدم پیشرفت در جنگ و رولیسیون از ردیف دول معظم خارج گردیده و ممکن است اعتنایی به آن ننمود. تراکمه را این دسایس و تحریکات جسور کرده، شروع به عدم اطاعت و بنای سرقت و دزدی را در دریا گذارده، روابط تجارتی را مابین ایران و روسیه قطع نمودند. ولی ما روس‌ها که وطن خود را صمیمانه دوستدار و مودت قدیمی بین روسیه و ایران را مقدس می‌شماریم، با اینکه در این موقع سخت که ما مشغول انتظام داخلی از اقدامات**

---

1. Colonel Tapa Chermoyev

2. G. O. C., Mesopotamia to WO, teleg., 2 Dec. 1918, Summary of telegrams;

برای سوابق چرمویف، نک:

Allen and Muratoff, pp. 502 (note 1), 505.

خرابکارانهٔ بولشویکها می‌باشیم، برحسب تقاضای تجار بندر گز تصمیم نمودیم که کشتی جنگی را مأمور نماییم جداً بر علیه سرقت بحری اقدامات نموده و از آنها جلوگیری نماید...[1]

اظهارات کاپیتان واشینگتن حاکی از آن است که بحریهٔ بیچراخوف به درخواست او نیروی تحت فرمان مارازوف را به آبهای جنوب شرق دریای خزر اعزام کرد،[2] امّا بی‌تردید مفاد اعلامیهٔ فوق که نظر بحریه در مورد تجدید امپراتوری گذشته و اعادهٔ مناسبات سابق روسیه با ایران را با هم بیان می‌کرد، برشکاف عمیق میان خواستهای بحریهٔ روسی و بریتانیا دلالت داشت. بحریهٔ بریتانیا، برای جلوگیری از فعالیت بیشتر بحریهٔ روسی، به زودی با استقرار دوگروهان از جمعی نورپرفورس در بندر گز، خود به طور مستقیم تأمین امنیت در جنوب شرق دریا را عهده دار شد (۱۱ دسامبر/ ۷ ربیع‌الأول).[3] به هر حال رویداد مذکور بار دیگر ضرورت حذف بحریه بیچراخوف را آشکار ساخت، به ویژه اینکه پس از درگیری بحریهٔ بریتانیا با ناوگان آستاراخان کرای (۸ دسامبر)، فعالیت بلشویک‌ها در میان کارگران باراندازهای باکو ونیز در میان خدمه بحریه مذکور موجبات نگرانی کاپیتان واشینگتن را فراهم آورد. چندانکه در اجلاسی با شرکت ژنرال تامسون، کلنل استوکس، کلنل فرنچ و نیز کلنل وسکرسنسکی ـ نمایندهٔ بیچراخوف در بحریه ـ موضوع مورد رایزنی قرار گرفت. اگرچه در این اجلاس وسکرسنسکی پذیرفت که اسامی محرکان بلشویک را در اختیار مقامات بریتانیایی قرار دهد و تحریکات بلشویکی را خنثی کند

---

۱. سفارت روسیه به وزارت امور خارجهٔ ایران، نمره ۱۴۷، ۱۰ ربیع‌الأول ۱۳۳۷ق؛ قس: سواد اعلان کماندر کشتی جنگی روس، ضمیمهٔ کارگزاری استرآباد به وزارت خارجه، ۳ ربیع‌الأول ۱۳۳۷ق، به همراه سایر مکاتبات مربوط به این واقعه درگزیدهٔ *اسناد دریای خزر*، ص ۶۱۹ـ۵۹۹ (اسناد شمارهٔ ۲۵۰ـ۲۴۲)؛ همچنین نک: حسینقلی آقا، راپورت، نمرهٔ ۳۳، ۱۶ دسمبر ۱۹۱۸م، *مخابرات*، ج ۲، ص ۶۲۷.

2. Captain Washington, Situation in the Caspian Sea, p. 13.

۳. حسینقلی آقا، راپورت، نمرهٔ ۳۳، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸م، *مخابرات*، ج ۲، ص ۶۲۷ (در این گزارش ماه دسامبر سهواً سپتامبر ذکر شده است)؛ برای تداوم حضور این نیرو در بندرگز، نک:
Distribution [of] Northern Persian Force, G3, 1 Jan. 1919, secret, War Diary of the General Staff, Northern Persian Force, vol. I, Jan. 1919, WO 95/5045.

(۱۹ دسامبر/ ۱۵ ربیع‌الأول)،[1] امّا رفتار خدمهٔ *قارص* و *اردهان* همچنان مایهٔ نگرانی ماند. بنابر گزارش کاپیتان واشینگتن، پیش‌بینی بیطرفی بحریهٔ بیچراخوف در منازعهٔ دو ناوگان بریتانیایی و بلشویکی «نامِمکن» بود، از همین رو تصرف بحریهٔ مذکور ضرورت داشت. مقامات نیروی زمینی بریتانیا، برای اجتناب از افزایش مشکلات خود در ایجاد وحدت میان نیروهای ضد بلشویک، به عنوان عملی «عجولانه»، با اقدام بر ضدّ بحریهٔ بیچراخوف مخالفت می‌کردند؛ ولی نتایج این سیاست برای بحریهٔ بریتانیا که در موضع ضعف قرار داشت، می‌توانست گران تمام شود. افزون بر اینکه، از لحاظ نظامی، آزاد گذاشتن این نیروی بالقوه خطرناک، تا حدّ بسیاری، بر مشکلات بحریهٔ بریتانیا می‌افزود (۳۱ دسامبر ۱۹۱۸م/ ۲۷ ربیع‌الأول ۱۳۳۸ق).[2]

واکنش لندن در برابر این شرایط، توافق آدمیرالتی و وزارت جنگ برای حذف بحریهٔ روسی از طریق توسل به قهوه قهریه بود و این تصمیم به اطلاع مقامات نیروی زمینی و دریایی در منطقه رسید (۷ ژانویهٔ ۱۹۱۹م/ ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ق). اما ملاحظاتی که تا آن زمان موجب مخالفت ژنرال تامسون با اقدام بر ضدّ بحریه شده بود، همچنان وجود داشت و گویا از همین رو، دستور مذکور اجرا نشد.[3] لزوم بهبود مناسبات دو بحریه بر بیچراخوف نیز که به روایتی در همان زمان، برای براندازی دولت قانونی آذربایجان و روی کار آوردن دولتی در ارتباط با ژنرال دنیکین موسوم به حکومت قفقاز ـ کاسپین می‌کوشید،[4] پوشیده نبود. بدین منظور از طریق مطبوعات محلی افراد بحریهٔ روسی را به آرامش دعوت کرد (۲۰ ژانویه/ ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ق)، امّا این تلاش ثمری نداده شد و ناآرامی در میان خدمهٔ بحریه در حالی ادامه یافت که فعالیتهای سیاسی کارگران در باکو شدت می‌گرفت.[5] به تصریح فرماندهٔ کل ناوگان سلطنتی در دریای سیاه، در

---

1. Captain Washington, Letter of Proceedings, no. 6, 19 Dec. 1918, confidential, ADM 137/1736; به گفتهٔ کمودور نوریس (p. 225)، شنود بریتانیا موفق شده بود ارتباط رادیویی میان بلشویک‌های آستاراخان با بحریهٔ بیچراخوف را کشف کند.

2. Captain Washington, Situation in the Caspian Sea, p. 14.

3. Memo, 24 Feb. 1919.

4. Kazemzadeh, p. 242.

5. Memo, 24 Feb. 1919.

هفته‌های اخیر اعتصاب و ناآرامی کارگران باکو «بحرانی‌تر» شده بود و این نه فقط از موضوع دستمزد، بلکه از «احساسات ضد بریتانیایی» نیز سرچشمه می‌گرفت. در طی این مدت، در میان افراد بحریه هم «تمایلات بلشویکی» افزایش یافته بود. از همین رو وی به مقامات سپاه داوطلب ژنرال دنیکین پیشنهاد کرد، با پرداخت یکبارهٔ حقوق و تسویه حساب، خدمهٔ بحریه اخراج شوند. کاپیتان واشینگتن هم موظف شد تا وصول دستور تسویه حساب از جانب مقامات سپاه داوطلب، از خروج بدون مجوز شناورهای بحریه روسی از بندر باکو جلوگیری و در صورت لزوم با پرداخت حقوق، خدمهٔ آن را اخراج کند. به‌گمان او، انحلال بحریهٔ روسی و نیز نیروی زمینی بیچراخوف که قبلاً پیشنهاد شده بود، اوضاع را بهبود می‌بخشید (۲۵ ژانویه/ ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ق).[1] همو روز بعد آدمیرالتی را آگاه کرد:

> **هفت کشتی [بحریهٔ] روسی به حدی تحت تأثیر بلشویزم هستند که خطری بالقوه محسوب می‌شوند... دنیکین به درخواست من، ژنرال اردلی[2] را که هم اکنون در باطوم بسر می‌برد، موظف کرده است به باکو برود و به بیچراخوف دستور دهد تا با خدمهٔ بحریه تسویه حساب [و آنها را اخراج] کند (۲۶ ژانویه).[3]**

اگرچه ضرورت داشت پیش از آب شدن یخ دریا در منطقهٔ آستاراخان و آزادی عمل ناوگان بلشویکی، تکلیف بحریهٔ روسی یکسره شود، این مهم تا پایان دورهٔ فرماندهی کاپیتان واشینگتن بر بحریهٔ بریتانیا، محقّق نشد.

تجدید فرماندهی کمودورنوریس بر بحریهٔ بریتانیا (۵ فوریهٔ ۱۹۱۹م/ ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ق)[4] با افزایش نگرانی آدمیرالتی از بابت بحریهٔ روسی مصادف بود. مذاکرات ژنرال اردلی با

---

1. Rear Admiral Commanding Black Sea to Secretary of Admiralty, no. 1795/120, 25 Jan. 1919, confidential, M.0740, ADM 137/1740.

۲. ژنرال اردلی (Gen. Erdely) کارگزار دنیکین در قفقاز بود.

3. Memo, 24 Feb. 1919.

۴. کمودور نوریس پس از مراجعت به ایران، در انزلی فرماندهی را تحویل گرفت و در ۶ فوریه عازم باکو شد، نک

Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 10, 2 March 1919, confidential, M.01391, ADM

نمایندگان بحریهٔ مذکور بی‌نتیجه ماند، زیرا دنیکین از یکسو حاضر نبود هزینهٔ ناوگانی راکه در وفاداریش تردید وجود داشت بپردازد؛ از دیگر سوی، ژنرال اردلی خود نیز برای پرداخت حقوق و اخراج خدمهٔ بحریه پول نداشت.[1] در خلال مذاکرات

> **در گردهمایی خدمهٔ روسی در عرشهٔ کشتی قارص در پانزدهم فوریه، اعلام شد تا زمانی که تکلیف ناوگان [روسی] دریای خزر معلوم نشود، [ملوانها] از به رسمیت شناختن حکم ژنرال دنیکین خودداری خواهند کرد.**

علاوه بر این، ملوانها از کارگران در شهر و باراندازهای باکو نیز یاری خواستند. فرماندهٔ کل ناوگان سلطنتی در دریای سیاه که شخصاً به باطوم رفته بود تا اوضاع را تحت نظر داشته باشد، با توجه به تصمیم دولت بریتانیا مبنی بر نپرداختن پول به بحریهٔ روسی و نیز نزدیکی زمان ذوب یخ دریا، اقدام قطعی در مورد بحریه را اجتناب‌ناپذیر می‌دانست.[2] مقامات آدمیرالتی در لندن که از حضور در نشستهای رایزنی و تصمیم‌گیری کمیتهٔ شرقی کنار نهاده شده بودند، شرایط بلاتکلیفی را به حساب نبود سیاستی تعریف شده دربارهٔ قفقاز می‌گذاشتند. از همین رو وزارت امور خارجه رسماً توصیه کردند که با توجه به نزدیکی زمان آب شدن یخ دریا و شرایط مساعد برای عملیات دریایی، هر چه زودتر سیاست بریتانیا در باب قفقاز تعیین شود تا بر مبنای آن دستورالعمل لازم برای کمودورنوریس ارسال گردد (۲۴ فوریهٔ ۱۹۱۹م/ ۲۳ جمادی‌الأول ۱۳۳۷ق).[3] به هر حال فرماندهٔ ناوگان دریای سیاه، پس از مشاوره و هماهنگی با ژنرال میلن، فرماندهٔ نیروی زمینی در دریای سیاه، کمودورنوریس را موظف کرد تا اول مارس / ۲۹ جمادی‌الأول خدمه را از بحریهٔ روسی اخراج و در صورت لزوم شناورهای آنها را غرق کند و در

137/1740.

1. Norris, p. 226.

2. Rear Admiral, Black Sea, Letter of Proceedings, no. 1848/120/1, 28 Feb. 1919, confidential, M.01282, ADM 137/1740.

3. Admiralty to Under Secretary of State of Foreign Office, 24 Feb. 1919, confidential and immediate, M.0824, ADM 137/1736.

کشتیهای بریتانیایی نیز پرچم سفید را به اهتزاز در آورد (۲۶ فوریه/ ۲۵ جمادی‌الأول).[۱]

اجرای تصمیم اخیر بار دیگر اختلاف نظر میان فرماندهان نیروی زمینی و دریایی را در منطقه آشکار ساخت و لندن همچنان سیاست مشخصی را دنبال نمی‌کرد. اگرچه فرماندهان و ژنرال اردلی در باب لزوم حذف بحریهٔ روسی وحدت نظر داشتند، به عقیدهٔ ژنرال تامسون خطری از جانب بحریهٔ مذکور منافع بریتانیا را تهدید نمی‌کرد، زیرا از کارآیی آن باز هم کاسته شده بود. افزون بر اینکه، بیچراخوف نیز دیگر با نیروی زمینی و پول خود از آن حمایت نمی‌کرد. از دیدگاه ژنرال تامسون، بحریهٔ روسی

> **بیشتر مشکلی سیاسی بود، زیرا برای حمایت به کارگران روسی - یعنی اعتصاب - متوسل شده بودند.**

اگر پیش از آنکه یخ دریا آب شود (۱۰ آوریل / ۹ رجب) دنیکین موفق می‌شد آستاراخان را فتح کند،[۲] بحریهٔ مذکور دیگر اهمیتی نداشت، در حالی که استفاده از نیروی نظامی برای حذف آن، بریتانیا را در قفقاز با مشکلات سیاسی و نظامی مواجه می‌کرد (۲۶ فوریه/ ۲۵ جمادی‌الأول).[۳]

به هر حال وقت برای اینگونه اختلاف نظرها و تأخیر در اجرای دستور تنگ بود، به ویژه اینکه بریتانیایی‌ها برای خنثی کردن طرح بیچراخوف برای براندازی دولت آذربایجان، با دعوت او به لندن، از پیش وی را به نحوی مسالمت‌آمیز از منطقه دور کرده بودند.

در ۲۸ فوریه ۱۹۱۹م/ ۲۷ جمادی‌الأول ۱۳۳۷ق باکو شاهد دو رویداد بود؛ در غیاب بیچراخوف، مقامات بریتانیایی به نیروی زمینی وی برای خروج از آذربایجان ۲۴ ساعت فرصت دادند و اعتراض ژنرال اردلی نیز برای جلوگیری از این امر ثمری نبخشید.[۴] هم زمان، در اتمام حجتی به امضای ژنرال تامسون و کمودر نوریس که تسلیم وسکرسنسکی، نمایندهٔ بیچراخوف در

---

1. Rear Admiral, Black Sea, Letter of Proceeding, no. 1848/120/1, M.01282. ADM 137/1740.

۲. رجوع کنید به: صص ۱۶۵ به بعد.

3. General Thomson to Commodore [Norris], R[oyal] N[avy], 26 Feb. 1919, Appendix I in Norris, Letter of Proceedings, no. 10.

4. Kazemzadeh, p. 242.

بحریهٔ روسی گردید، به وی مهلت داده شد تا ساعت ۱۳/۳۰ همان روز، خدمهٔ بحریه را مرخص و شناورهای آن را تسلیم مقامات دریایی بریتانیا کند. در این اتمام حجت آمده بود:

نظر به قصور بحریهٔ روسی دریای خزر در اجرای دستورات ژنرال دنیکین و حرکت بدون مجوز [شناورهای آن از] باکو، برای فرماندهی بریتانیایی مداخله در امور آن ضرورت دارد. امروز خدمهٔ تمام کشتیها متفرق خواهند شد و شناورهای آن با برداشته شدن بخشهای اساسی موتور و توپهای آنها متوقف خواهند گردید... باید تمام مهمات انتقال یابد... آنها بار دیگر به مقامات روسی تحویل داده خواهند شد. شناورها بنابر دستور مقامات دریایی بریتانیا در بندر پهلو خواهند گرفت.

در این اتمام حجت همچنین در مورد آن دسته از کشتیهای بحریه که در بندر باکو حضور داشتند، آمده بود که اگر خدمهٔ آنها تا ساعت ۱۳/۳۰ شناورهای خود را تخلیه نکنند، مورد هجوم قرار خواهند گرفت. دربارهٔ کشتیهایی که پس از ترک باکو در جزیرهٔ نارگین لنگر انداخته بودند، از وسکرسنسکی خواسته شده بود تا از طریق مذاکره آنها را وادار به تسلیم کند، زیرا در غیر این صورت به آنها حمله می‌شد.[۱] پس از این اتمام حجت، کمودورنوریس در همان روز با شمار اندکی قایق اژدرافکن و بدون آنکه با هیچگونه مقاومتی روبه‌رو شود، بحریهٔ روسی را در باکو و جزیرهٔ نارگین به تصرف در آورد و خلع سلاح کرد.[۲] از آنجا که انحلال اجباری نیروهای بیچراخوف می‌توانست واکنش متحد او، دولت ضد بلشویک ماوراء خزر را به شکل مخالفت با ادامهٔ حضور بریتانیایی‌ها در بندر کراسنوودسک در پی داشته باشد، کمودورنوریس لزوم حفظ آن بندر استراتژیک را به مقامهای مافوق خود متذکر شد.[۳] زیرا عمق اندک آبهای شمال دریا، با سلب قدرت مانور از زیردریاییهای بلشویک‌ها، ارزش نظامی آنها را که تا شعاع یکصد مایلی جنوب

---

۱. برای رونوشتی از اتمام حجت، نک: ضمیمهٔ شماره ۶ در
Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 10.

۲. برای مشروح تصرف بحریه، نک:
Norris, Letter of Proceedings, no. 10; Norris, p. 226.

3. Liet. G. Aymer (for D. O. D.), Minute on Letter of Proceedings, no. 1848/120/1, 28 March 1919, M.01282, ADM 137/1740.

آستاراخان ناچار از عمل در سطح دریا بودند، تا حد قایق اژدرافکن کاهش می‌داد. اگر بریتانیایی‌ها کراسنوودسک، در ۱۵۰ مایلی باکو را از دست می‌دادند، بندر مذکور که در آبهای عمیق و آزاد از یخ قرار داشت، می‌توانست به پایگاهی مناسب برای زیردریاییها و کشتیهای آستاراخان کرای تبدیل شود و با عملیات از آنجا، بحریهٔ بریتانیا و باکو را به خطر اندازند. بنابر اظهارات متخصصان آدمیرالتی، بریتانیا در صورت تخلیهٔ کراسنوودسک ناچار بود برای حفظ نیروهای خود، در آینده نزدیک بار دیگر بندر مذکور را تصرف کند.[1]

کلام آخر در باب سرنوشت بحریهٔ روسی اینکه، شمار بسیاری از افسران و ملوانهای آن پیش از دستیابی بریتانیایی‌ها بر شناورهایشان موفق شدند فرار کنند. از دستگیر شدگان، آنها که به داشتن تمایلات بیشتر بلشویکی معروف بودند، تبعید شدند و آنها که گرایش بلشویکی کمتری داشتند، در باکو زندانی و بقیه نیز رها شدند.[2]

از شناورهای بحریه، قایقهای توپدار *قارص*، *اردهان* و *استرآباد* که موتورهای آنها معیوب و خود فاقد مهمات بودند، مایملک روسیه شناخته شدند و به تقاضای مقامات نیروی زمینی بریتانیا، موافقت شد با پرچم روسیه در بندرگاه نظامی باکو حفظ شوند تا احتمال اعتصاب کارگران کاهش یابد. کشتیهای تجاری مسلح آن نیز به مالکان اولیه مسترد گردید تا به اجارهٔ بحریهٔ بریتانیا درآیند.[3] از دستهٔ اخیر *لیوتنت سمید*، *ژوپیتر* و *اورلئینوک* به جمع شناورهای بریتانیایی افزوده شدند که با دریافت تسلیحات جدید قدرت آن افزایش یافته بود. از این میان، *اورلئینوک* برای حمل قایقهای اژدرافکن به کار گرفته شد.[4]

با حذف بحریهٔ روسی، سرنوشت دریای خزر درگرو نتیجهٔ رویارویی دو ناوگان بلشویکی و

---

1. Memo, 24 Feb. 1919;

برای اهمیت کراسنوودسک برای عملیات زیردریایی‌های بلشویکی، رجوع کنید به: صص ۶۴-۱۶۱.

2. Commodore Norris, Appreciation of the Position on the Caspian Sea, no. N.52/2, 3 March 1919, M.12153, ADM 137/1736, p. 2.

3. Admiral Seymour to Secretay of Admiralty, no. 40/453. A, 14 March 1919, M.12153, ADM 137/1736, p. 1.

4. Commodore Norris, Appreciation of the Position, p. 2.

بریتانیایی درآمد که استعداد آنها در آغاز مارس ۱۹۱۹م/جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ق به شرح زیر بود:

الف ـ بحریهٔ بلشویکی آستاراخان کرای

۱. ناوشکن اژدرافکن، ۴ فروند

۲. قایق اژدرافکن، ۱۴ فروند (شامل ۲ فروند از نوع نوویک و ۴ فروند از نوع سوکول)

۳. قایق چوبی اژدرافکن، ۱۲ فروند

۴. کشتی مین جمع کن، ۸ فروند

۵. زیردریایی، ۴ـ۳ فروند (از نوع قدیمی به طول ۴۵ـ۳۰ متر)

۶. کشتی تجاری مسلح، ۱۳ فروند

۷. کشتی تجاری غیرمسلح، ۷ فروند (این شناورها در خلیج استارو ـ ترچنایا به دست بلشویک‌ها افتاده بود)

۸. کشتی یدک‌کش مسلح، ۶ فروند

۹. کشتی یخشکن، ۲ فروند (قرار بود شماری دیگر از دریای بالتیک به آنها افزوده شود)

از آستاراخان نیز با پدافند ساحلی دفاع می‌شد.[1]

از دیدگاه کمودورنوریس، ناوگان آستاراخان کرای، به رغم کثرت شناورهایش، فاقد کارایی لازم بود. کمبود بلشویک‌ها از بابت سوخت، محدودیت در استفاده از کشتیها را به دنبال می‌آورد. زیردریاییهای قدیمی و کوچک بحریه، فقط در جنوب خط جزیرهٔ چچن ـ فورت آلکساندروسک (در ساحل شبه جزیرهٔ منقشلاق در کنارهٔ شرقی دریا) که عمق افزایش می‌یافت، می‌توانستند دست به عملیات زیرسطحی بزنند وانگهی، به سبب کوچکی مخازن سوخت آنها و بعد مسافت، حتی برای چنین عملیاتی نیز می‌بایست به وسیلهٔ شناورهای دیگر تا آبهای عمیق یدک کشیده می‌شدند. علاوه بر این، در افراد بحریه انضباط نظامی وجود نداشت و در مورد شمار

1. *Id.*, Appendix II.

ملاحان و افسران انتقالی از ناوگان دریای بالتیک به آستاراخان کرای هم اغراق شده بود.[1] به هر روی، این نظر از سوی آدمیرال سیمور، فرماندهٔ ناوگان بریتانیا در دریای سیاه، تأیید نمی‌شد، هر چند او نیز در مورد ناکارآیی زیردرياييها و کشتیهای تجاری مسلح آستاراخان کرای با نوریس توافق داشت. به گفته او، شناورهای نوویک بحریه، نه قایق اژدرافکن، بلکه ناوشکنهای مدرن و سریع بودند و فهرست فوق نیز بر شمار قابل ملاحظهٔ اژدرافکن و ناوشکن دلالت داشت؛ افزون بر اینکه، نوع ناوشکنها نیز دانسته نبود. از همین رو، کم‌اهمیت تلقی کردن بحریهٔ بلشویکی، از «خوش بینی بی‌سبب» نوریس ناشی می‌گردید (۱۴ مارس/ ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ق).[2] در آدمیرالتی، متخصصان بخش عملیات با آدمیرال سیمور هم عقیده بودند.[3]

ب ـ بحریهٔ بریتانیا

۱. قایق چوبی اژدرافکن، ۱۲ فروند (۴ فروند در پتروسک و ۲ فروند در باکو، ۶ فروند دیگر برای دفاع محلی و نیز ذخیره در همان بنادر)

۲. کشتی تجاری مسلح، ۹ فروند

۳. کشتی حامل قایق اژدرافکن، ۳ فروند (هر یک حامل دو قایق از قایقهای مذکور)

۴. کشتی هواپیمابر، ۱ فروند (با ظرفیت حمل ۳ هواپیما)

۵. هواپیما، شمار نامعلوم (مستقر در فرودگاههای پتروسک و باکو)

۶. توپهای ساحلی دور بُرد، ۵ قبضه (۴ قبضه در پتروسک و باکو، یک قبضه در انزلی)

همهٔ شناورها به بی‌سیم اما از انواع و با بُردهای مختلف مجهز بودند.[4]

بحریهٔ تحت فرمان نوریس نیز نقاط ضعف خود را داشت. زمان ترخیص خدمهٔ بریتانیایی

1. *Id.*, pp. 2-3.

2. Admiral Seymour to Secretary of Admiralty, 14 March 1919, p. 3.

3. Minute by Liet. G. M. Aymer (for D. O. D), 2 April 1919, M.012153, ADM 137/1736.

4. Commodre Norris, Appreciation of the Position, Appendices III, IV; cf. Norris, p. 225.

آن در حالی فرا رسیده بود که به سبب تغییر سیاست لندن،[۱] اعزام نفرات تازه نفس منتفی به نظر می‌رسید.[۲] ناوگان بریتانیا برای امور بندری و ساحلی در باکو به افراد بومی تکیه داشت که آنها هم با اعتصابهای خود کارها را فلج می‌کردند. پایگاه پتروسک از بابت سوخت و سایر ملزومات، به خط آهن باکو ـ پتروسک وابسته بود و اعتصابهای کارگران خط آهن البته می‌توانست مشکلات تدارکاتی را موجب شود. در کشتیها امور موتورخانه و عرشه را خدمهٔ روسی برعهده داشتند که به رغم همکاری با بریتانیایی‌ها، از بابت سرنوشت خانواده‌های خود در خشکی همواره در نگرانی بسر می‌بردند. علاوه بر این، دریای خزر خود پهنه‌ای ناشناخته بود؛ از آنجاکه نقشه‌های دریایی و اطلاعات مکتوب موجود در مورد آن قدیمی و به زبان روسی بود، بریتانیایی‌ها می‌بایست به اطلاعات محلی ناخداهای روسی تکیه می‌کردند که به کار خود در بحریه ادامه می‌دادند. از دیدگاه کمودورنوریس از میان آنچه ذکر شد، اعتصابهای کارگری خطرناکتر بود.[۳]

ناوگان آستاراخان کرای با ویژگیهای فوق، در شرایط حاکم بر منطقه،گزینه‌های عملیاتی گسترده‌ای در مقابل خود نداشت. بنابر پیش‌بینی کمودورنوریس، در حالی که عملیات زیرسطحی آن منتفی بود، اقدامات سطحی آن به موارد زیر محدود می‌شد:

الف) اعزام کاروان دریایی برضدّ سپاه داوطلب دنیکین به سواحل غربی؛ پیاده کردن نیرو در نزدیکی گوریف برای پیوستن به بلشویک‌های منطقهٔ اورنبورگ؛ پیاده کردن نیرو در سواحل شرقی دریا برای ایجاد آشوب برضدّ دولت ضد بلشویک عشق‌آباد.

ب) اعزام اژدرافکن برای حمله به بحریه بریتانیا برای تضعیف تدریجی آن.

ج) عدم خروج از بندرگاه، تسلیم شدن به انگلیسیها یا غرق کردن عمدی کشتیهای خود.

در برابر، دست کمودورنوریس نیز برای اقدام برضدّ آستاراخان کرای باز نبود: عمق کم، همانگونه که مانع از عملیات زیردرباییهای بلشویکی می‌گردید، از نزدیک شدن کشتیهای بریتانیایی که آبخور زیادی داشتند، به سواحل شمالی نیز جلوگیری می‌کرد. همان عامل مانع از

---

۱. رجوع کنید به: ص ۱۷۰.

2. Aymer, Minute, 2 April 1919.

3. Commodore Norris, Appreciation of the Position, p. 4.

استفاده از اژدر در آبهای شمال دریا نیز می‌شد. از همین رو، جلوگیری از عملیات بلشویک‌ها برضدّ نیروی دنیکین و نیزگوریف، برای بحریهٔ بریتانیا میسر نبود. در مورد ماوراء خزر هم بیابان لم‌یزرع، اقدام بلشویک‌ها را با این امید که حامیان محلی پیدا کنند، محدود به مسیر عشق‌آباد می‌کرد. بعید نیست که پیشنهاد نوریس برای حفظ کراسنوودسک که از سوی بخش عملیات تأیید گردید، از این تهدید نیز ناشی شده باشد. نیروی زمینی بریتانیا هم با حفظ کراسنوودسک موافقت کرد.[1] اگرچه احتمال داشت بلشویک‌ها با اعزام انفرادی کشتیها و حملات ناگهانی درصدد اخلال در کشتیرانی تجاری برآیند، اینگونه عملیات نمی‌توانست در فواصل دور از آستاراخان صورت گیرد. برای چنین اقدامی می‌توانستند از قایقهای اژدرافکن خود استفاده کنند.

به عقیدهٔ نوریس، با توجه به حضور نیروهای بریتانیایی در خط ساحلی پتروسک ـ باکو و برنامهٔ استقرار آنها در شمال جزیرهٔ چچن، پیش از آب شدن یخ دریا، آستاراخان کرای از لحاظ عملیات سطحی نیز نمی‌توانست استیلای بحریهٔ بریتانیا را بر دریای خزر به مخاطره اندازد. با اینهمه، او برای مقابله با ناوگان بلشویکی، مدار ۴۴ درجه عرض جغرافیایی ـ در شمال جزیرهٔ چچن ـ را به عنوان نخستین خط دفاعی تعیین کرد. بنابر طرح او، در حالی که همواره شماری از شناورهایش به موازات خط مذکور در دریاگشت‌زنی می‌کردند، شماری دیگر در پتروسک آمادهٔ مقابله با مهاجمینی بودند که می‌توانستند از خط مذکور عبور کنند. هم زمان، بخش سوم نیروی او در بنادر به تجدید قوا و تعمیرات می‌پرداخت. از دیدگاه او، اژدرافکنهای بلشویک‌ها از دیگر شناورها خطرناکتر محسوب می‌شدند. مقابله با آنها وظیفهٔ قایقهای چوبی اژدرافکنی بود که شش فروند از آنها راکشتیهای بزرگتر حمل می‌کردند و شش فروند دیگر از آنها نیز در پتروسک و باکو استقرار داشتند.

استفاده از نیروی هوایی نیز در طرح نوریس جایگاه خود را داشت. گذشته از بمباران، از هواپیما برای عملیات شناسایی و گزارش محل لنگرگاه شناورهای بلشویکی در دهانهٔ ولگا

---

1. Aymer, Minute, 28 March 1919.

استفاده می‌شد. براساس اینگونه اطلاعات، قایقهای اژدرافکن بریتانیایی می‌توانستند به کشتیهای بلشویکی حمله کنند، هر چند ـ چنانکه ذکر شد ـ استفاده از اژدر در عمق اندک با مشکل مواجه بود. در صورتی که هواپیمای دریایی به منطقه اعزام می‌شد، برضدّ بلشویک‌ها کاربرد داشت و یک کشتی برای حمل هواپیمای دریایی آماده می‌شد. استفاده از هواپیمای دریایی این مزیت را نیز داشت که با کشتی به نزدیکی محل عملیات انتقال می‌یافتند. قرار بود ستاد فرماندهی نیروی هوایی در پتروسک مستقر و فرودگاهی نیز در جزیرهٔ چچن احداث شود.[1]

چنین به نظر می‌رسد که بخشی از خوش‌بینی و اعتماد به نفس کمودورنوریس از پیشرویهای نیروهای ضد بلشویک به ویژه سپاه داوطلب ژنرال دنیکین، که ستاد فرماندهی خود را در اکاترینودار برپا کرده بود، ناشی می‌شد.[2] از آغاز ۱۹۱۹م/ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ق، پس از آنکه دنیکین موفق شد نیروهای بلشویک ارتش قفقاز ـ کاسپین را شکست دهد، نخست توانست سپاه خود را در مناطق شمال کوههای قفقاز و غرب دریای خزر مستقر کند. سپس تساریتسین را در شمال آستاراخان که محل تلاقی ولگا و خط آهن آستاراخان ـ مسکو بود، تصرف کرد تا به نیروی روس‌های سفیدِ تحت فرمان آدمیرال کلچاک که پس از فتح اومسک به سوی غرب پیشروی می‌کردند، متصل شود.[3] نتیجهٔ این موفقیتها در جنوب، دعاوی و فشار نظامی دنیکین به دولتهای تازه تأسیس قفقاز بود. بنابراین، تعیین مرزی که دنیکین مجاز به اقدام در جنوب آن نباشد، در دستور کار مقامات نیروی زمینی بریتانیا قرار گرفت. بدین منظور خطی از تواپس[4] در دریای سیاه که با عبور از قلل رشته جبال قفقاز و سپس داغستان، در کرانه دریای خزر به قزل

---

1. Commodore Norris, Appreciation of the Position, pp. 3-4.

2. *Ibid.*

۳. برای موفقیتهای نظامی دنیکین و رسیدن قوای او به کناره‌های شمالی و غربی دریای خزر در ماههای فوریه ـ مارس ۱۹۱۹م/به عنوان نمونه نک ترجمهٔ گزارشهای خبری رویتر در رعد، شماره‌های ۱۲۶ (۲۸ جمادی‌الأول) و ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹ به ترتیب به تاریخ ۲، ۴، ۸، ۱۰ و ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ق؛ برای شرح این پیشرویها، نک:

Mawdsley, p. 162 ff.; cf. Golubev and Naida, "Civil War", pp. 46-48.

4. Tuapse

بورون ـ جنوب دربند ـ ختم می‌شد مطرح گردید، امّا آدمیرال م. سیمور، فرماندهٔ ناوگان دریای سیاه، به دلایل استراتژیکی با آن مخالفت کرد (۱۴ مارس ۱۹۱۹م/ ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ق).[۱] با ادامهٔ فشار دنیکین، سرانجام خط دیگری به عنوان مرز جنوبی قلمرو دنیکین تعیین گردید: این خطّ از دهانهٔ رود بیزاب در غرب آغاز می‌شد و با عبور از حدود شمالی ولایات سوخوم، کوتائیس، تفلیس و داغستان تا ۵ مایلی جنوب خط آهن پتروسک ـ ولادی قفقاز و از آنجا با انحراف به سوی جنوب شرق در ۵ مایلی جنوب پتروسک، به ساحل دریای خزر می‌رسید. قرار بود در ازای عدم تجاوز روس‌های سفید به آن، دولتهای قفقاز، برای آنها، نفت و سایر تدارکات تهیه کنند (۶ ژوئن/ ۷ رمضان ۱۳۳۷ق).[۲]

موفقیت نیروهای ژنرال دنیکین در شمال، به استقرار آنها در تساریتسین انجامیده بود. در پی این موفقیت، نه تنها ارتباط آستاراخان با مسکو قطع شد، بلکه سقوط آستاراخان نیز نزدیک به نظر می‌رسید و این به مفهوم حذف ناوگان بلشویکی و در نتیجه مایهٔ دلگرمی نوریس بود.[۳]

درک کمودورنوریس از اوضاع نظامی ـ سیاسی منطقه و پیشنهادهای مذکور وی برای مقابله با آستاراخان کرای، از دیدگاه مقامات نیروی دریایی سلطنتی در دریای سیاه و نیز در

---

۱. به عقیدهٔ آدمیرال سیمور چنین خطّی در شرق، می‌بایست به پتروسک یا شمال آن ختم می‌شد، زیرا دفاع از منطقه هموار و ساحلی بین پطروسک و باکو، در مدخل آن یعنی پتروسک آسانتر بود. دیگر اینکه آب مورد نیاز باکو از نقطه‌ای در شمال قزل بورون تأمین می‌شد و خط پیشنهادی می‌توانست موجب قطع این آب شود. ضمناً با توجه به وجود منابع نفت در باکو، بهتر آن بود که میادین نفت گرزنی در شمال خط قرار گیرد تا رضایت ژنرال دنیکین فراهم آید. به پیشنهاد او این خط می‌بایست در غرب ازگارگی در ساحل دریای سیاه آغاز و در امتداد مرز قدیمی بین سوخوم و ولایت دریای سیاه و سپس با عبور از قلل جبال قفقاز تا کوه کامیتو ادامه یابد، آنگاه در امتداد مرز قدیم داغستان به جنوب خلیج آغراخان - در شمال پطروسک - ختم شود، نک:
Admiral Seymour to Secretary of Admiralty, 14 March 1919, p. 2.

۲. War Office to G. O. C. - in - C., Constantinople, teleg., 6 June 1919, Secret and Priority, M.02215, ADM 137/1741;
برای مشروح درگیری دنیکین و دولتهای قفقاز، نک: Kazemzadeh, pp. 233 ff.؛ برای استیلای دنیکین بر داغستان، همچنین نک: بیات، ص ۱۳۶.

۳. Commodore Norris, Appreciation of the Position, p. 4.

آدمیرالتی نواقصی داشت. آدمیرال سیمور، تنها راه استیلا بر دریای خزر را تسخیر پایگاه دریایی بلشویک‌ها در آستاراخان به دست خود بریتانیایی‌ها می‌دانست، زیرا با شکستهای اخیر دنیکین و استقرار مجدد بلشویک‌ها در تساریتسین، دیگر نه تنها امیدی به سقوط آستاراخان از طریق سپاه داوطلب وجود نداشت، بلکه ولگا نیز برای انتقال شناورهای بیشتری از بالتیک به دریای خزر باز شده بود. با این همه، تسخیر پایگاه دریایی بلشویک‌ها، تنها از بحریهٔ تحت فرمان نوریس ساخته نبود. اگرچه موافقت نیروی زمینی با قبول مسئولیت دفاع از پایگاه هوایی مقدم، کمک بزرگی برای عملیات دریایی محسوب می‌شد، اما به سبب آنکه امکان انتقال بمب‌افکنهای دوهاویلاند نوع D. H. 9. A به منطقه، پیش از ماه مه/ شعبان وجود نداشت، بمباران مؤثر آستاراخان و بحریهٔ بلشویکی، پیش از آب شدن یخ نواحی شمالی دریا میسر نمی‌شد. نظر فرماندهٔ ناوگان دریای سیاه در مورد پیشنهاد نوریس برای عملیات مشترک نیروی هوایی و قایقهای اژدرافکن برضدّ شناورهای بلشویک‌ها در لنگرگاهایشان نیز منفی بود، زیرا عمق ۱۲ فوتی (۳/۶۵ متری) دریا در منطقهٔ آستاراخان مانع از به‌کارگیری مؤثر اژدر می‌گردید (۱۴ مارس / ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷).[۱] بنابراین، بخش عملیات آدمیرالتی، پیشنهاد اخیر را نپذیرفت.[۲]

هم زمان با این بررسیها و تبادل نظر، آدمیرالتی از طریق عوامل اطلاعاتی خود، از تصمیمهای نظامی جدید مسکو آگاه گردید که بخشی از آن به حوزهٔ مسئولیت کمودورنوریس مربوط می‌شد. لئون تروتسکی، رئیس شورای ارتش انقلابی، طی حکمی، ضمن اعلام انحلال فرماندهی جبههٔ قفقاز ـ دریای خزر، دستور تشکیل ارتش یازدهم سرخ را از بقایای واحدهای جبههٔ مذکور صادر کرد. بنابر همین حکم، ارتش مذکور می‌بایست به فرماندهی ن. ا. شدانوف[۳]، مستقیماً تحت امر کلنل ای. ای. واتستیس[۴]، فرماندهٔ کل نیروهای مسلح شوروی انجام وظیفه

---

1. Admiral Seymour to Secretary of Admiralty, 14 March 1919, pp. 2-4.
2. Aymer, Minute, 2 April 1919.
3. N. A. Shdanov
4. Colonel I. I. Vatsetis

کند.[۱] واتستیس نیز با ادغام نیروی دریایی آستاراخان در ارتش یازدهم، دستور داده بود، این ارتش پیش از آب شدن یخ ولگا، به نحوی سازماندهی و آماده شود که به محض دریافت فرمان بتواند عملیات انتقال و پیاده کردن نیرو از طریق دریای خزر را به اجرا گذارد. علاوه بر این، فرماندهی ارتش یازدهم نیز موظف شد که «فوراً» طرحهای عملیاتی خود را برای فتح شهرهای گوناگون حوضهٔ غربی دریای خزر - مانند مُزدوک، ولادی قفقاز، گرزنی، کیزلیار - ونیز برای عملیات مشترک با بحریهٔ بلشویکی برضدّ بنادر پتروسک، دربند و باکو به واتستیس ارائه دهد (تاریخ ارسال اطلاعات ۱۳ مارس/ ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ق).[۲] دیری نپایید که اخبار مشابهی از دیگر عوامل اطلاعاتی مبنی بر تغییر سوخت اژدرافکنهای بلشویکی، از ذغال سنگ به نفت و تصمیم آنها برای اجرای عملیات آبی - خاکی برضدّ بنادر غربی دریای خزر، به آدمیرالتی رسید. بنابر این اطلاعات، قرار بود عملیات با حمله به سواحل غربی آغاز شود و فرماندهی بلشویک‌ها برای موفقیت در این عملیات، به حمایت اهالی محل چشم امید داشت(۱۱ مارس)[۳].

ظاهراً در نتیجهٔ همین آگاهی بود که فرماندهی ناوگان سلطنتی در مدیترانه، با توجه به شکست سابق نیروهای ژنرال دنیکین، با تأکید بر لزوم بمباران پایگاه دریایی آستاراخان و همچنین ضرورت اجتناب از ناوشکنهای بلشویکی، توصیه می‌کرد، سه کشتی با خدمهٔ بریتانیایی به بحریهٔ کمودورنوریس افزوده شود[۴] و بخش عملیات آدمیرالتی نیز این توصیه را تصویب کرد.[۵]

---

۱. برای ترجمه انگلیسی متن این حکم، نک:
Admiralty to Rear Admiral [Seymour], Black Sea, no. 01339, 30 March 1919, secret, M. 03521, ADM 137/1745.

2. *Id.*

3. Intelligence Report in Black Sea Letter of Proceedings, 8 April to 21 April 1919, confidential, M.02143, ADM 137/1741; Intelligence Report, no. I. A./32.B. Astrakhan, 11 April 1919, M.02016, ADM 137/1737.

4. Aymer, Minute, 2 April 1919.

5. Minute by capt. coode (for D.O.D.), 7 April 1919, M.012153, ADM 137/1736.

۵

در جستجوی ساحل نجات

با فرا رسیدن، مارس و فصل بهار، و آغاز شمارش معکوس برای جنگ دریایی میان دو ناوگان بریتانیایی و بلشویکی، نتایج مغایرت توسعه‌طلبی و توانایی و نیز سیاست نامعلوم لندن در حوضهٔ دریای خزر، اندک اندک سر برمی‌آورد. همین وضع بر اقدامات و سیاست بریتانیا و متفقین در برابر بلشویک‌ها نیز حاکم بود. در مورد وضعیت ناوگان بریتانیا در پایان ماه مارس، می‌دانیم که به سبب کمبود نیرو و تهدید بحریهٔ بلشویکی، کمودورنوریس نه تنها نمی‌توانست در عملیات مشترک نورپرفورس و قزاق‌های ایرانی برضدّ انقلابیون جنگلی مشارکت کند (رجوع کنید به صفحات بعد)، بلکه در اعزام شناورهای خود، برای جلوگیری از ناامنیهای یک قایق توپدار روسی در آبهای جنوب شرق دریا، ناتوان بود. ازگزارش کمودورنوریس چنین برمی‌آید که قایق مذکور اگرچه در گذشته به بحریهٔ بیچراخوف تعلق داشت و در آشوراده مستقر بود، پس از سرنوشت شوم بحریهٔ روسی، به بلشویک‌ها ملحق شد (۱۳ آوریل ۱۹۱۹م/ ۱۲ رجب ۱۳۳۷ق).[1] در مورد شرایط روحی حاکم بر بحریهٔ بریتانیا، آدمیرال سیمور ضمن تمجید از نحوهٔ فرماندهی کمودورنوریس، اعتراف می‌کند:

هنگامی که یخ [دریای خزر] شکست، اوضاع بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر

---

1. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 13, 13 April 1919, M.02214, ADM 137/1741.

بی‌نهایت بحرانی بود و من بر اساس اطلاعات [واصله] از منابع دیگر دریافتم که اگر نیروهای خیلی قویتر بلشویک [از پایگاه خود در آستارخان] بیرون آمده بودند، افسران و افراد بحریهٔ بریتانیا امید اندکی برای موفقیت در برابر آنها داشتند.[۱]

در قفقاز که می‌بایست از دست اندازی هم زمان ژنرال دنیکین و بلشویک‌ها حفظ شود، حضور نیروهای بریتانیایی با تعهدات نظامی و مالی فزاینده همراه شده بود؛ زیرا اختلافات و دعاوی دولتهای آن منطقه برضدّ یکدیگر و نیز فعالیت دسته‌ها و گروههای سیاسی، پایان‌ناپذیر می‌نمود.[۲] از این‌رو کابینهٔ جنگ که در ۴ مارس ۱۹۱۹م/ ۱ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ق تصمیم به خروج نیروهای بریتانیایی از آرخانگلسک و مورمانسک گرفته بود، در نشست دو روز بعد خود نیز تصمیمی مشابه در مورد قفقاز و دریای خزر اتخاذ کرد.[۳] وینستون چرچیل، وزیر جنگ که بر لزوم اقدام جدی بر اساس سیاستی قطعی در مورد بلشویک‌ها تأکید داشت، در جمع‌بندی تصمیمات اخیر به لویدجورج نوشت که خروج نیروهای بریتانیایی از قفقاز ۴-۳ ماه به طول می‌انجامد و این تخلیه خط ارتباطی همدان - انزلی را ضربه‌پذیر می‌کند. به گفتهٔ او، برای امنیت کشورهای قفقاز ضرورت داشت، ادامهٔ کمکهای نظامی و مالی به ژنرال دنیکین، مشروط به تعهد وی برای عدم تجاوز به جنوب خطی شود که بریتانیا در شمال قفقاز تعیین می‌کرد (۸ مارس/ ۵ جمادی‌الثانی).[۴]

تخلیهٔ قفقاز مستلزم جایگزینی نیرویی غیربریتانیایی در آن منطقه بود. دولت لویدجورج راه حل مناسب را در واگذاری قیمومت قفقاز به ایتالیا یافت که با سیاست لندن در برابر فرانسه و آمریکا منافات نداشت. برای ایتالیایی‌ها که از پیش به منابع نفتی و ذخایر

---

1. Admiral Seymour, Black Sea Letter of Proceedings, no. 10, 27 May - 9 June 1919, confidential, 16 June 1919, M.02677, ADM 137/1741.

۲. برای نمونه می‌توان از تداوم اعتصابها در باکو به عنوان یکی از عمده مشکلات بحریهٔ بریتانیا در تعمیر و نگاهداری شناورها یاد کرد. در ۱۶-۱ مه اعتصاب فراگیر کارگران، باکو را از انرژی برق محروم کرده بود، نک: سند مذکور در ارجاع قبل.

3. Ullman, II, pp. 128 ff., 226-27; Keeble, p. 54.

4. W. Churchill to Lloyd George, 8 March 1919, *Mirage*, *III*, no. 167, pp. 696-98.

زیرزمینی قفقاز چشم داشته و حتی در فوریهٔ ۱۹۱۹م موافقت خود را با اعزام دو لشکر برای اعادهٔ نظم در قفقاز اعلام کرده بودند، قیمومت این منطقه نعمتی غیرمترقبه محسوب می‌شد؛ به ویژه که سهم خود را از غنایم جنگ کافی نمی‌دانستند. قیمومت ایتالیا بر قفقاز برای دیگر دولتهای متفقین نیز قابل قبول به نظر می‌رسید، زیرا نارضایتی رُم از سهم خود، کنفرانس صلح و وحدت متفقین را به مخاطره انداخته بود و نتیجهٔ آن می‌توانست به سود بازندگان جنگ تمام شود. در ۲۱ مارس/ ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ق، لردبالفور در پاریس، موافقت بارون سانینو [1]، وزیر امور خارجهٔ ایتالیا را با پذیرش مسئولیت قفقاز به دست آورد. سه روز بعد ژنرال ویلسون، طرح اولیه برای واگذاری مواضع سربازان بریتانیایی به نیروهای ایتالیایی را با ژنرال دیاز [2]، رئیس ستاد ارتش ایتالیا، بررسی کرد. در ۹ آوریل/ ۸ رجب ۱۳۳۷ق، شورای عالی جنگ متفقین رسماً موافقت خود را با واگذاری مسئولیت قفقاز و دریای خزر به ایتالیا اعلام داشت.[3] امّا نیروهای بومی درگیر در منطقه از این تصمیم استقبال نکردند (رجوع کنید به: صفحات بعد).

در سراسر سرزمینهای مجاور دریای خزر، تنها سواحل جنوبی آن در قلمرو ایران، سیاستی متفاوت را از جانب لندن تجربه می‌کرد. تداوم اقتدار انقلابیون جنگلی در گیلان، با تصمیمات اخیر بریتانیا برای تخلیهٔ قفقاز و ماوراء خزر، که به گفتهٔ چرچیل راه ارتباطی استراتژیک همدان ـ انزلی را ضربه‌پذیر می‌کرد، در تضاد مستقیم با سیاست بریتانیا در ایران بود. بریتانیا همچنین، کوشش دولت وثوق‌الدوله را برای تثبیت قدرت دولت مرکزی بر ولایات تشویق می‌کرد. در همان ماه مارس ۱۹۱۹م، وثوق‌الدوله با تدارک نیرویی از قزاق‌های ایرانی به فرماندهی کلنل استاروسلسکی برای تسخیر گیلان از بریتانیایی‌ها یاری خواست، کاپیتان ویکهم [4]، رئیس اداره سیاسی نورپرفورس، با ارسال پیامی، پایان عمر معاهدهٔ ارتش بریتانیا با

---

1. Baron Sidney Sonnino
2. General Diaz
3. Ullman, II, pp. 227-29; Nassibian, pp. 150, 170; Kazemzadeh, p. 227;
همچنین نک. بیات، ص ۱۵۶؛ کمالی، ص ۶۸.
4. Captain Wickham

اتحاد اسلام را که مبنای تعامل طرفین شده بود(۱۲ ذیقعده ۱۳۳۶ق)، به میرزا کوچک‌خان اطلاع داد. در این اتمام حجت، میرزا کوچک‌خان به تسلیم در برابر دولت وثوق‌الدوله یا جلای وطن تشویق شده بود (۲۹ مارس ۱۹۱۹م).[۱] اما سرانجام، عملیات مشترک نورپرفورس و قزاق‌های ایرانی، گیلان را بار دیگر تحت حاکمیت دولت مرکزی درآورد[۲]. این دولت پس از کارشکنی بریتانیا در طرح دعاوی ایران در کنفرانس صلح، در مورد سرنوشت ایران و مناسبات آینده، با لندن وارد مذاکره شده بود. این مذاکرات سرانجام به امضای توافقنامهٔ اوت ۱۹۱۹م کاکس ـ وثوق انجامید که گویا لندن برای انعقاد آن، به شیوهٔ معهود خود از رشوه بهره گرفته بود. در قالب این توافق، که هنوز انگیزه‌های طرف ایرانی از انعقاد آن کاملاً روشن نشده است، قرار بود با سلطهٔ نظامی و مالی بریتانیا بر ایران، بخشی از رؤیای دیرین لرد کرزن برای ایجاد زنجیره‌ای از دولتهای دست نشانده، از مدیترانه تا پامیر محقق شود؛ تا نه تنها هندوستان، بلکه ارتباط لندن با قلمرو امپراتوری نیز محافظت گردد.[۳] بدین ترتیب تصمیمات لندن در مارس ۱۹۱۹م مبنی بر

---

۱. برای متن این اتمام حجت، نک: فخرایی، ص ۱۶۹-۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۰؛ نقل قول مستقیمی که محمدعلی گیلک (ص ۹۷-۱۹۵) از این اتمام حجت آورده است، فاقد جمله‌ای است که ویکهم در آن پایان معاهده را اعلام می‌کند. احسان‌الله خان نیز در خاطراتش به اعلام خاتمهٔ قرارداد اشاره کرده است. نک:

Ybert-Chabrier, p. 50.

۲. طبق توافق قبلی قرار بود نیروهای نورپرفورس عهده‌دار تسخیر شهرهای انزلی و رشت و نیز بازنگاهداشتن راه می‌شدند و با هواپیما به قزاق‌ها کمک می‌کردند. در اجرای این نقشه، سربازان بریتانیایی شهر رشت را در ۲۹ مارس گرفتند. هواپیماهای بریتانیا نیز جنگلی‌ها را که در حال عقب نشینی بودند، در رشت‌آباد و نیز در امتداد جاده لاهیجان بمباران کردند، نک:

Captain L. S. Fortescue, Military Report on Tehran and some Provinces of North - West Persia, 1920, Chapter I/ Para 5, FO 248/1300;

برای توصیهٔ کمودورنوریس مبنی بر لزوم رسیدگی نورپرفورس به اوضاع گیلان، نک:

Commodore Norris, Letter Proceedings, no. 13, 13 April 1919, M.02214, ADM 137/1741;

برای این عملیات مشترک بر اساس اسناد بریتانیایی، همچنین نک:

H. Sabahi, *British Policy in Persia, 1918 - 1925,* London, Frank Cass, 1990, p. 43;

منابع ایرانی نیز به عملیات نورپرفورس علیه جنگلی‌ها اشاره می‌کنند، نک: فخرایی، ص ۷۷-۱۷۶؛ گیلک، صص ۲۰۱-۲۰۰؛ همچنین احسان الله‌خان در: Ybert-Chabrier, p. 50.

۳. برای زمینه و روند انعقاد این توافقنامه، به عنوان نمونه نک:

Sabahi, pp. 17-21; WM. J. Olson, *Anglo-Iranian Relations during World War I,* London, Frank Cass, 1984, Chapter VI; S. Bakhash, "Origins of the Anglo-Persian Agreement of 1919", *Asian*

تخلیهٔ ماوراء خزر، دریای خزر و قفقاز، تنها تجدیدنظر در آن بخش از اهدافش در توافقنامهٔ سرّی دسامبر ۱۹۱۷م بریتانیا ـ فرانسه بود که به قلمرو روسیه مربوط می‌گردید. سواحل جنوبی دریا و نواحی شمالی ایران ـ منطقه سابق نفوذ روسیه تزاری ـ مشمول این تجدید نظر نبود.[۱]

بازگردیم به موضوع بحریهٔ بریتانیا. گویا موافقت شورای عالی جنگ با قیمومت ایتالیا در قفقاز با حسن استقبال آدمیرالتی مواجه گردید.[۲] اما بزودی تحولات نظامی در حوضهٔ دریای خزر و نیز تغییرات سیاسی در اروپا، با پیچیده‌تر کردن اوضاع، روشن نمود که خروج نیروهای بریتانیایی از منطقه، به آسانی ورودشان نیست، زیرا با تغییر فصل، انتظار برای درگیری دریایی به طول نیانجامید: در ماههای مارس و آوریل/جمادی‌الآخر ـ شعبان ۱۳۳۷ق نیروهای آدمیرال کلچاک طی عملیاتی گسترده و سریع، با عقب راندن نیروهای ارتش سرخ و عبور از اورال موفق شدند به موازات خط آهن سراسری سیبری، تا سمره پیشروی کنند. در همین حال، سپاه داوطلب ژنرال دنیکین با عقب راندن ارتش یازدهم سرخ، بار دیگر راه خود را به سوی شمال و تساریتسین باز می‌کرد.[۳]

همزمان با موفقیتهای نظامی نیروهای ضد بلشویک، ارتش یازدهم سرخ با کمک بحریهٔ بلشویکی آستاراخان، فورت الکساندروسک در ساحل شرقی دریای خزر را به تصرف خود درآورد و در آنجا توپهای ساحلی مستقر کرد (۹ مه / ۸ شعبان).[۴] چندی بعد کشتی بخار موسوم

---

and African Studies, 25(1991), pp. 1-29;

برای جایگاه ایران در طرحهای کرزن و نقش او در انعقاد توافقنامهٔ ۱۹۱۹م به روایت دوست و همکارش، نک:

H. Nicolson, *Curzon: The Last Phase, 1919-1925,* London, Constable, 1934, pp. 121 ff.

برای رشوه به عاقدین ایرانی، نک تقی‌زاده، صص ۱۹۳ به بعد؛ برای برخی ادله در رد آن، دیباچه ویراستار در *نصرت‌الدوله، مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات...* فیروز میرزا فیروز، به کوشش م. اتحادیه و س. پیرا، تهران، کتاب سیامک، ۱۳۷۸، صص ۳۸ به بعد.

۱. رجوع کنید به: ص ۱۷۶.

2. Secretary of Admiralty to Secretary of Treasury, 19 April 1919, confidential, M.01639, ADM 137/1736.

3. Mawdsley, pp. 134, 170-72; Ullman, II, pp. 170, 205.

4. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 18, 18 May 1919, confidential; cf. Situation in

به *لیلا*، حامل ژنرال گیرشین آلمازوف [1]، فرستادهٔ عالیرتبهٔ ژنرال دنیکین به اومسک، در مسیر خود به گوریف به دست بحریهٔ بلشویکی افتاد. اسنادی که از وی به دست آمد حاکی از طرح پیشنهادی دنیکین به آدمیرال کلچاک بود، مبنی بر ادامهٔ پیشروی نیروهای اومسک به سوی غرب و تهاجم سپاه داوطلب در امتداد ولگا به سوی شمال، با هدف پیوستن به یکدیگر و تشکیل جبهه‌ای واحد برضدّ مسکو.[2] اطلاعات واصله دربارهٔ فعالیتهای بحریهٔ بلشویکی، به اشتیاق فرماندهان آن به عملیات برضدّ پتروسک یا باکو با هدف دستیابی به نفت دلالت می‌کرد-چیزی که سخت بدان نیاز داشتند. در پاسخ به افزایش تحرکات بحریهٔ بلشویکی، کمودورنوریس با ۵ فروند کشتی از جمله *کروگر* از جزیرهٔ چچن عازم فورت الکساندروسک گردید (۱۴ مه/ ۱۳ شعبان ۱۳۳۷ق) تا پس از اجرای عملیات شناسایی با هواپیماهای دریایی و قایقهای ساحلی، با دشمن درگیر شود. نخستین برخورد نظامی دو ناوگان (۱۵ مه)، جنگ دریایی تمام عیاری را در پی داشت (۲۵-۱۷ مه/ ۲۴-۱۶ شعبان). فورت الکساندروسک از هوا و دریا بمباران شد. اما حملهٔ نهایی به شناورهای بلشویکی به سبب ناکامی نوریس در تماس رادیویی با کشتیهای حامل قایقهای اژدرافکن ممکن نگردید. بنابر گزارش کمودورنوریس، در این نبرد چند روزه ۱۳ شناور بزرگ و کوچک غرق شد و ۷ کشتی بلشویک‌ها نیز گریختند. در میان شناورهای غرق شده، نام کشتی بریتانیایی *زورواستر* نیز به چشم می‌خورد. از دیگر شناورهای بحریهٔ بریتانیا، به کشتیهای *کروگر* و *امیل‌نوبل* نیز گلولهٔ توپ اصابت کرد و شماری از افراد کشتی اخیر کشته شدند. پس از این درگیری موفقیت‌آمیز، کشتیهای بریتانیایی برای تعمیرات به پایگاه خود بازگشتند (۲۹ مه)[3] تا به درخواست ژنرال دنیکین، برای حمایت از حملهٔ قریب‌الوقوع سپاه داوطلب به

South Russia, 9 June 1919, confidential, M.02770, both in ADM 137/1742; Norris, p. 227; Frumkin, p. 424.

1. General Grishin-Almazov
2. Frumkin, p. 424; Mawdsley, pp. 177, 279.
3. Rear Admiral, Black Sea (Admiral Seymour) to Admiralty, no. 6, 11 June 1919, ADM 137/1739; same, Despatch on the Action off Fort Alexandrovsk on 21st May 1919, 5 July 1919, M.03125, ADM 137/1737; Memo, n.d., confidential, M.02768, ADM 137/1742;

آستاراخان آماده شوند.[۱]

آن دسته از شناورهای بلشویکی که از نبرد فورت آلکساندروسک به سلامت گریخته بودند، همراه باقی ناوگان آستاراخان از دریا به ولگا عقب نشستند.[۲] شناسایی هوایی منطقه نشان می‌داد که بلشویک‌های آستارخان در ۲۷ مه / ۲۶ شعبان هنوز ۱۵ فروند کشتی بزرگ، ۱۴ شناور کوچک در اختیار داشتند.[۳] در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۱۹م/ ۳ ذیقعده ۱۳۳۷ق از ادغام این نیرو با «ناوگان نظامی ولگا» واحدی جدید به نام «ناوگان نظامی ولگا ـ دریای خزر» تشکیل شد که تا ژوئن ۱۹۲۰م/ رمضان ۱۳۳۸ق تحت فرماندهی فئودور راسکولنیکف انجام وظیفه می‌کرد.[۴]

با پیروزی در نبرد فورت آلکساندروسک، اقتدار بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر بلامنازع شد.[۵] در همین حال، از یک سو ژنرال دنیکین در صدد اجرای عملیات برضدّ بلشویک‌ها بود، از دیگر سوی، بنابر مصوبهٔ شورای عالی جنگ متفقین، نیروهای بریتانیا در قفقاز و دریای خزر می‌بایست جای خود را به قوای ایتالیا دهند که از آغاز با هدف بهره‌برداری اقتصادی به منطقه می‌نگریست. کنت سادینو[۶]، وابستهٔ سفارت ایتالیا در پاریس، در ضیافتی، با تأکید بر این دیدگاه، اعلام کرده بود که دولت متبوعش قصد ندارد برای قیمومت قفقاز، با هیچ نیرویی ـ بلشویک یا

برای مشروح عملیات بدون ذکر غرق شدن زورواستر، نک: Norris, pp. 227-31؛ برای شرح از این درگیری بدون ذکر خسارات و تلفات نیروی بریتانیا در مطبوعات بریتانیا، نک:

Third Supplement to the London Gazett, 7 Oct. 1919;

پژوهشگر تبعهٔ شوروی، فرومکین (Frumkin, p. 242) اگرچه دستیابی بلشویک‌ها بر فورت آلکساندروسک را ذکر کرده است، ولی به این نبرد اشاره نمی‌کند.

1. Rear Admiral, Black Sea to Admiralty, teleg., no. 58, 24 June 1919, priority, ADM 137/1739.

2. Commodore Norris, Letter of Praeedings, no. 21, 9 June 1919, confidential, M.02952, ADM 137/1742.

3. Rear Admiral, Black Sea to Admiralty, teleg. no. 58, 24 June 1919.

4. Frumkin, p. 242; Shloma, p. 169; "Volga-Caspian Military Fletilla," GSE, vol. 5, p. 561; cf. Norris, p. 231.

5. Minute by D.O.D. (F), 3 July 1919, M.02768, ADM 137/1742; cf. C-in-C, Mediterranean (Admiral Calthorpe) to Secretory of Admiralty, no. Z, 392/5611, 14 July 1919, confidential, M.03104, ADM 137/1737.

6. Count Sandino

ضد آن - وارد جنگ شود.[1] مهم‌تر آنکه، به رغم تعجیل آدمیرالتی برای خروج افرادش از دریای خزر، دولت ویتوریو اورلاندو[2] در ایتالیا برای تحویل گرفتن قفقاز شتابی به خرج نمی‌داد. از این‌رو پیش از ورود نخستین مأموران سیاسی - نظامی و نیز تفنگداران دریایی ایتالیا به قفقاز (نیمهٔ دوم مه/ شعبان ۱۳۳۷ق)،[3] در آدمیرالتی، موضوع واگذاری بحریهٔ بریتانیا به ژنرال دنیکین مطرح شد. چه، چشم‌انداز موفقیت عملیات جدید وی علیه تساریتسین و آستاراخان روشن‌تر از گذشته به نظر می‌رسید، به ویژه اینکه نیروهای آدمیرالتی کلچاک، چنانکه ذکر شد، تا سمره پیشروی کرده بودند. به هر روی پیشنهاد واگذاری بحریه به دنیکین از آن‌رو با مخالفت آدمیرال سیمور، فرماندهٔ ناوگان دریای سیاه مواجه شد که سپاه داوطلب، برخلاف نیروی بلشویک‌ها، فاقد دریانوردانی تعلیم دیده بود. کارگران و افراد فنی در باکو نیز حاضر به همکاری با دنیکین و تعمیر شناورهای او نمی‌شدند. از این‌رو تحویل بحریه به دنیکین به زیان سپاه داوطلب او و نیز نظم و امنیتی تمام می‌شد که در ماههای گذشته به همّت افراد نیروی دریایی بریتانیا در دریای خزر حاکم شده بود. همچنین این احتمال وجود داشت که اگر دنیکین با تحویل گرفتن بحریه، پیش از استقرار ایتالیایی‌ها در قفقاز، موفق شود آستاراخان را تسخیر کند، نیروی دریایی خود را برضدّ باکو به کار گیرد. از سوی دیگر، شتاب در خروج افراد بحریهٔ بریتانیا، پیش از ورود سربازان ایتالیایی به باکو، می‌توانست منازعهٔ آذربایجان، گرجستان و بلشویک‌ها را بر سر میدانهای نفت باکو در پی آورد. بدین ترتیب ضرورت داشت که بریتانیا با حفظ بحریه، به حضور خود در دریای خزر ادامه دهد (۱۶ مه/ ۱۵ شعبان ۱۳۳۷ق).[4] آدمیرال کالتورپ، فرماندهٔ کل ناوگان بریتانیا در

---

1. Kazemzadeh, pp. 227-28.

2. Vittorio Emanuele Orlando

۳. برای ورود سربازان ایتالیایی به باطوم و بازتاب منفی آن در میان اهالی، نک:
R. A. Black Sea, Report of Proceedings, no. 9 (20-26 May 1919), 29 May 1919, confidential, M.02586, ADM 137/1741;

برای ورود ایتالیایی‌ها به باکو، نک: Kazemzadeh, p. 228.

4. R. A. Black Sea to Admiralty, teleg., no. 979, 16 May 1919, urgent and secret, ADM 137/1736.

مدیترانه، نیز با تأیید دیدگاه آدمیرال سیمور، یادآور شد که در صورت پافشاری آدمیرالتی بر خروج سریع افراد، تحویل شناورها و تجهیزات دریایی وهوایی موجود در دریای خزر به ژنرال دنیکین، خود نیازمند یک یا دو ماه وقت خواهد بود. از این‌رو نیروی زمینی بریتانیا نمی‌بایست پیش از افراد نیروی دریایی، پتروسک یا باکو را تخلیه کند. افزون بر اینکه، کالتورپ باور داشت که نه تنها دریانوردان دنیکین برای استفاده از تجهیزات مذکور، آشنایی و ورزیدگی لازم را ندارند، بلکه احتمال اینکه ایتالیایی‌ها هم حتی بتوانند بحریهٔ بریتانیا را تحویل بگیرند، ضعیف بود.[1]

بلاتکلیفی ناشی از سیاست ایتالیا، در وزارت امور خارجهٔ بریتانیا نیز بازتاب داشت؛ به رغم موافقت رسمی رم با پذیرش قیمومت، شایعاتی به‌گوش می‌رسید مبنی بر اینکه ایتالیایی‌ها تمایلی برای تحویل گرفتن قفقاز ندارند. از همین رو وزارت امور خارجه با مخابره تصمیم دولت بریتانیا برای آغاز کار تخلیه در ۱۵ ژوئن/ ۱۶ رمضان ۱۳۳۷ق و لزوم خروج افراد نیروی دریایی پیش از تاریخ مذکور، به لرد بالفور ـ رئیس هیئت اعزامی بریتانیا به کنفرانس صلح پاریس ـ از وی خواست تا از طریق مذاکره با مقامات ایتالیایی، لندن را از نیات و برنامهٔ آنها در مورد قفقاز آگاه سازد (۲۳ مه / ۲۲ شعبان ۱۳۳۷ق).[2] اما پیش از وصول پاسخی رسمی از جانب ایتالیا، لندن طی دستوری، تصمیم نهایی خود را به مقامات نیروهای زمینی و دریایی در حوضهٔ دریای خزر ابلاغ کرد. در این دستورالعمل آمده است: لندن به هدف خود در اعزام این نیروها ـ که همانا تحمیل شرایط صلح به عثمانی بود ـ نایل شده است؛ بریتانیا، سربازانش را برای خدمت در مناطق دیگر لازم دارد و نمی‌تواند آنها را به «پاسداری از دولتهای خارجی» پدید آمده از شکست قدرتهای مرکزی اختصاص دهد. بنابراین، از نیمهٔ ژوئن/ ۱۶ رمضان، در چند مرحله، نیروهای خود را از منطقه خارج می‌کند. این تخلیه شامل افراد بحریهٔ بریتانیا نیز می‌شد. اما نظر به اهمیت

---

1. British C - in - C, Mediterranean to Admiralty, no. 2872, 24 May 1919, priority, ADM 137/1739.

2. FO to Balfour, teleg., no. 755, 23 May 1919, urgent, ADM 137/1745; cf. British Deligation (Paris) to Italian Deligation, 26 May 1919, encl. in Balfour to Curzon, no. 896, 4 June 1919, M. 21083/19, ADM 137/1736.

حفظ استیلا بر دریای خزر، ضرورت داشت که هر اقدام ممکن برای استیلای عناصر ضدبلشویک بر آن دریا به عمل آید. اگرچه قرار بود بحریهٔ بریتانیا به ایتالیایی‌ها تحویل داده شود، امّا با توجه به شرایط موجود، حتی رسیدن آنها به دریای خزر ناممکن به نظر می‌رسید. از همین رو لندن در صدد بود تا در صورت قصور ایتالیایی‌ها در ورود به منطقه، در خلال چند هفتهٔ آتی، بحریهٔ خود را به ژنرال دنیکین تحویل دهد، امّا لازم بود که مقامات نیروی دریایی بریتانیا او را از این تصمیم آگاه کنند. این مقامات همچنین موظف بودند تا لندن را از توان و طرح دنیکین برای تحویل گرفتن بحریه و نیز مدت زمانی که وی برای این تغییر و تحول لازم داشت، آگاه سازند. بنابراین دستورالعمل، هواپیماها و تجهیزات نیروی هوایی نیز در جزیرهٔ چچن یا در نووروسیسک و اکاترینودار به دنیکین تحویل داده می‌شد. نظر به وضعیت جزیرهٔ چچن که به حفظ استیلا بر دریای خزر بستگی داشت و نیز با توجه به مناسبات سوء چچنی‌ها با دنیکین و همچنین اوضاع خط آهن گرزنی - پتروسک، احتمالاً دنیکین از انتقال هوایی تجهیزات مذکور به سرفرماندهی خود استقبال می‌کرد. افزون بر این، مقامات نیروی دریایی سلطنتی موظف بودند، برای سازماندهی نیروی دریایی، فوراً کمکهای لازم را در اختیار دنیکین قرار دهند. به هر حال، افراد بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر می‌بایست پیش از نیروی زمینی باکو را تخلیه می‌کردند (۲۴ مه/ ۲۳ شعبان ۱۳۳۷ق).[1]

یک روز پس از صدور دستورالعمل فوق، کمودورنوریس خبر ورود لیوتنت انریکو اینسوم[2]، افسر ایتالیایی را به پتروسک برای گردآوری اطلاعات برای تحویل گرفتن بحریهٔ

---

1. Admiralty to C - in - C, Mediterranean and R. A. Black Sea, 24 May 1919, secret, ADM 137/1739.

گفتنی است که بحریهٔ بریتانیا و تجهیزات نیروی هوایی به رایگان به دنیکین داده می‌شد، ولی ایتالیا می‌بایست بهایشان را می‌پرداخت، نک:

Admiralty to Secretary of Treasury, no. 01711, 24 May 1919, and encls., confidendial, M. 01711, ADM 137/1736.

2. Lieut. Enrico Insom

بریتانیا و حضور وی را بر عرشهٔ کروگر به مقامات مافوق گزارش کرد[۱]، اما آدمیرال سیمور در اجرای امریهٔ آدمیرالتی، برای ملاقات با دنیکین به اکاترینودار شتافت. در این ملاقات، ژنرال دنیکین با ورود ایتالیایی‌ها به باطوم و قفقاز سخت مخالفت کرد، اظهار داشت که می‌تواند حداکثر خدمهٔ لازم برای چهار شناور را فوراً و برای شناور پنجم در طیّ چند هفته فراهم آورد. همچنین معلوم شد که برای تحویل گرفتن همهٔ بحریه، دست‌کم به ۴ ماه فرصت نیاز دارد. با اینهمه، او با حضور ایتالیایی‌ها در دریای خزر مخالف بود و ترجیح می‌داد، حتّی در صورت ناتوانی در استخدام خدمه نیز همهٔ بحریهٔ بریتانیا را خود تصرف کند. به عقیدهٔ آدمیرال سیمور، در صورت تحویل بحریه به دنیکین، احتمال داشت بلشویک‌ها آن را نابود کنند و نتیجهٔ واگذاری آن به ایتالیایی‌ها هم، اگر با بلشویک‌ها مصالحه نمی‌کردند، مشابه بود.[۲] در مذاکرات، آدمیرال سیمور از طرح دنیکین برای فتح آستاراخان که قرار بود از هفتهٔ بعد آغاز شود، آگاه گردید. نقشهٔ این تهاجم بر اساس پیشروی سپاه داوطلب در سه ستون مجزا و با احتساب همکاری بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر طراحی شده بود. به همین سبب، دنیکین با خروج افراد نیروی دریایی بریتانیا و حتی انتقال شناورهای آن به ایتالیایی‌ها پیش از تسخیر آستاراخان مخالفت می‌کرد. وی امیدوار بود که تا اواسط ژوئیه / شوال ۱۳۳۷ق کار بحریهٔ بلشویک‌ها یکسره شود (۳۰ مه / ۲۸ شعبان ۱۳۳۷ق).[۳] گویا امید به موفقیت نقشهٔ دنیکین موجب شد تا آماده‌سازی بحریه برای حمایت از عملیات او آغاز گردد.[۴]

گرچه آدمیرالتی هنوز در دریای خزر نیروی برتر بوده و هنوز بهترین گزینه را برای

---

1. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 19, 25 May 1919, confidential, M.02952, ADM 137/1742.

2. Interview with General Denikin at Ekaterinodar on 30th May, encl. no. 1, in Admiral Seymour, Letter of Proceedings of R. A. C. Black Sea, no. 10, 6 June 1919, confidential, M. 02677, ADM 137/1741.

3. Rear Admiral, Black Sea to British C - in - C, Mediterranean (secret and personal for Naval Secretary), no. 240Z, 2 June 1919, ADM 137/1739.

4. Rear Admiral, Black to Admiralty, teleg., no. 58, 4 June 1919, priority, *ibid.*

سرنوشت کشتیها و تجهیزات خود جستجو می‌کرد، وزارت جنگ و ژنرال ویلسون، رئیس ستاد کل نیروی زمینی بریتانیا، تصمیم خود را برای عقب کشیدن نیروها گرفته بودند. به هنگام صدور دستور تخلیهٔ کراسنوودسک و قفقاز از سوی فرماندهی کل نیروی زمینی در تفلیس، هنوز تصمیم نهایی آدمیرالتی به کمودور نوریس ابلاغ نشده بود (۲۹ مه/ ۲۶ شعبان ۱۳۳۷ق). به‌گفتهٔ نوریس، این ناهماهنگی، از درک ناصحیح مقامات نیروی زمینی از موقعیت بحریهٔ بریتانیا ناشی می‌شد. وی با توجه به اینکه ایتالیایی‌ها، وارد منطقه نشده بودند، تنها گزینه را تحویل کشتیها به دنیکین می‌دانست زیرا وضعیت سپاه داوطلب وی بهبود یافته بود.[1] با توجه به اینکه ورود نیروهای ایتالیا معلوم نبود، فرماندهٔ کلّ نیروی زمینی در استانبول، از سوی وزارت جنگ مأموریت یافت، برای حفظ دولتهای قفقاز از دست‌اندازی ژنرال دنیکین، ضمن موافقت با اشغال پتروسک از سوی سپاه داوطلب او، با تعیین مرز جنوبی قلمرو دنیکین و تبیین مبنای تعامل او و دولتهای قفقاز، از تنش طرفین پس از خروج نیروهای بریتانیایی جلوگیری کند. در دستورالعمل وزارت جنگ آمده بود که پس از تخلیهٔ خط آهن باطوم - باکو، تداوم حضور افراد نیروی دریایی بریتانیا در دریای خزر ناممکن خواهد بود؛ از این‌رو خروج آنها می‌بایست زودتر از نیروی زمینی آغاز شود (۶ ژوئن/ ۷ رمضان ۱۳۳۷ق).[2]

ناهماهنگی موجود که نشانهٔ اختلاف میان دیدگاههای وزارت جنگ و آدمیرالتی است، با تغییر برنامهٔ خروج نیروهای بریتانیایی، آشکارتر شد. در ۱۰ ژوئن/ ۱۱ رمضان آدمیرالتی با تعیین بیستم همان ماه به عنوان تاریخ اعزام ناویان ایتالیایی، دستور داد امور به نحوی برنامه‌ریزی شود که به محض ورودشان به باکو، ناوگان بریتانیا به آنها تحویل گردد.[3] در نتیجه، نیروی زمینی نیز با تغییر برنامهٔ اعلام شده، تخلیهٔ کراسنوودسک و پتروسک را تا آغاز ژوئیه به

---

1. Commodore Norris, Letter of Proceedings, nos. 20 and 21, 1 and 9 June 1919, confidential, M.02952, ADM 137/1742.

2. WO to G. O. C - in - C, Constantinople, teleg., 6 June 1919, secret and priority, M.02215, ADM 137/1741.

3. Admiralty to British C - in - C, Mediterranean, telge., no. 984Z, 10 June 1919, ADM 137/1739.

تعویق افکند تا بحریهٔ بریتانیا بجای ژنرال دنیکین به ایتالیایی‌ها تحویل شود.[1] بدین ترتیب، نه تنها برنامهٔ تخلیه افراد نیروی دریایی به تعویق افتاد، بلکه قرار بود سرنوشت کشتیهای آن نیز تغییر کند.

البته بخشی از ناهماهنگی مشهود و تفاوت در دستورهای مقامات نیروی زمینی و دریایی بریتانیا در ماههای اخیر، از سیاست تردیدآمیز ایتالیا سرچشمه می‌گرفت، امّا این موضوع، یادآور اختلاف نظر در کمیتهٔ شرقی (دسامبر ۱۹۱۸م)[2] و تکرار تفاوت تلقی فرماندهان نظامی از جایگاه و نقش دو نیرو در منطقه نیز بود.[3] اسناد موجود عمق این اختلاف نظر را آشکارتر می‌کند؛ بنابر اظهارات بخش عملیات آدمیرالتی، پس از عقب‌نشینی نیروی ژنرال مالسون از ماوراء خزر، بحریهٔ بریتانیا به عنوان جناح راست نیروی زمینی در قفقاز عمل می‌کرد. اما در چند ماه گذشته، بی‌تحرکی نیروی زمینی بریتانیا و عملیات تهاجمی ژنرال دنیکین موجب تغییر نقش بحریهٔ بریتانیا گردید که گرچه اسماً بخشی از نیروی زمینی بود، ولی برخلاف آن وظیفه‌اش به اشغال انفعالی محدود نمی‌شد. بحریهٔ بریتانیا در همکاری با روس‌های سفید سیاستی تهاجمی را برضدّ بلشویک‌ها آغاز کرده بود. این تغییر نقش تدریجی، از زمان آغاز مذاکرات برای انتقال بحریه، سرعت و شدت یافته بود تا پیش از ترک دریای خزر، عملیات ژنرال دنیکین به نتیجه‌ای سریع و موفقیت‌آمیز نائل شود. از این رو، بحریهٔ بریتانیا «بیشتر بخشی از نیروی مهاجم دنیکین» بود تا «قسمتی از ارتش بریتانیا در قفقاز». ایمری در بخش عملیات آدمیرالتی از این تحول نتیجه می‌گرفت:

> **تاکنون همواره فرض براین بود، که نیروهای بحری بریتانیا باید پیش از بیرون کشیدن ارتش بریتانیا از قفقاز، از منطقه خارج شوند. نظر به تغییر شرایط، [دیگر] این گفته درست نیست و می‌باید بدین گونه تصحیح شود: تا زمانی که حضور**

---

1. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 22, 16 June 1919, confidential, M.03075, ADM 137/1742.

۲. رجوع کنید به: صص ۱۳۸ به بعد.

۳. رجوع کنید به: ص ۱۳۱.

بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر اساسی باشد، باید ارتش بریتانیا در قفقاز حفظ گردد، این همان نکته‌ای است که لرد کرزن مطرح می‌کند.

به دیگر سخن، در نتیجهٔ تحولات ماههای اخیر، رابطهٔ نقش بحریه و نیروی زمینی بریتانیا معکوس شده بود. اگر پیش از سقوط آستاراخان، بحریه به ایتالیایی‌ها تحویل داده می‌شد، این مسأله می‌توانست نقطهٔ پایانی بر عملیات سپاه داوطلب، در نتیجه از دیدگاه دنیکین تغییر سیاست لندن محسوب شود. بنابراین، بر مبنای برآورد آدمیرال سیمور مبنی بر تعیین سرنوشت آستاراخان تا نیمهٔ ژوئیه/شوال، تعویق تخلیهٔ افراد از دریای خزر تا آن زمان، ضرورت داشت و نیروی زمینی هم به تبعیت از آن، می‌باید کار تخلیه را به تأخیر می‌افکند. پس ابتکار عمل برای تعیین تاریخ تخلیه نیز بجای وزارت جنگ باید به دست آدمیرالتی می‌افتاد (۱۷ ژوئن/ ۱۸ رمضان ۱۳۳۷ق).[۱]

کاپیتان کود نیز گرچه حفظ ۲۵۰۰۰ تن از افراد نیروی زمینی را در قفقاز برای باز نگاهداشتن راه ارتباطی ۸۰۰نفر از نیروی دریایی، کاری نه چندان منطقی می‌دانست، ولی به سبب اهمیت استیلای دنیکین بر آستاراخان، بر ضرورت تغییر مجدد برنامهٔ تخلیه از ۱۵ ژوئیه/۱۵ شوال به آغاز ماه اوت/ذیقعده تأکید می‌کرد. وی با توجه به تمایل لرد کرزن به تأخیر در خروج نیروها، پیشنهاد می‌کرد که از نفوذ وزارت امور خارجه برای جلب موافقت وزارت جنگ استفاده شود (۱۹ ژوئن/ ۲۰ رمضان).[۲] قبلاً راه‌حل دیگری در بخش عملیات مطرح شده بود مبنی بر اینکه آدمیرالتی نمی‌توانست جز در هماهنگی با وزارت امور خارجه بریتانیا و دولت ایتالیا عمل کند (۱۶ ژوئن/ ۱۷ رمضان).[۳] گویا پیشنهاد اخیر در دستور کار آدمیرالتی قرار گرفت. هنگامی دیدگاه منفی مربوط به خروج از دریای خزر و سیاست وزارت جنگ ملموس‌تر می‌شود که ابلاغ تغییر تصمیمات لندن به ژنرال دنیکین، به فرماندهان نیروی دریایی در منطقه محول

1. Minute by Lieut. G. M. Aymer for D. O. D. (F), 17 June 1919, confidential, M.02511, ADM 137/1745.

2. Minute by capt. Coode for Dy. 1st Sea Lord, 19 June 1919, confidential, *ibid.*

3. Minute by Alex Flint, 16 June 1919, confidential, *ibid.*

می‌گشت، هر چند که وی و افرادش به سبب وابستگی به بریتانیا، ناچار بودند خود را بـا آنـها تطبیق دهند. کاپیتان کود در این باره اظهار داشت:

طبیعی است که تنها فرمانده ناوگان دریای سیاه باید از ابلاغ تصمیم دولت بریتانیا برای تخلیه قفقاز و دریای خزر به ژنرال دنیکین احساس شرم کرده باشد. به خود تبریک گفتیم که مسئولیت مـنازعه نـفرت‌انگـیز در ادسـا و کـریمه فـقط مـتوجه فرانسوی‌ها بود [که آنجا را ترک کردند]، و در عرض چند هفته، قصوری مشابه را آگاهانه مرتکب خواهیم شد.

از آنجاکه احتمال داشت بلشویک‌ها ناوگان تحویلی به ایتالیا را نابود کنند، به عقیدهٔ کود تنها امید این بود که بریتانیایی‌ها تا فتح آستاراخان به دست دنیکین و نابودی بحریهٔ بلشویکی، در دریای خزر باقی بمانند (۲۸ ژوئن).[۱] کمودور نوریس نیز از واگذاری کشـتیها بـه دنـیکین حمایت می‌کرد، مشروط بر آنکه وی از تجاوز به قفقاز دست می‌کشید.[۲]

به هر روی، تصمیم لندن مبنی بر تعویق تخلیهٔ قفقاز و دریای خزر تا نیمه ژوئیه نـیز کارساز نشد، زیرا در ایتالیا دولت اورلاندو پیش از هر اقدام جدی برای تحویل گرفتن بـحریهٔ بریتانیا سقوط کرد. نخست وزیر جدید، فرانچسکو نیتی[۳] در ۱۹ ژوئن / ۲۰ رمضان ۱۳۳۷ق از تدارکات برای اعزام نیروهای ایتالیایی به قفقاز آگاه گردید. سرمایه‌داران و رجال سیاسی ایتالیا از این اقدام حمایت می‌کردند. نیتی که حضور نظامی در قفقاز را دشوار و پر هزینه مـی‌دانست، نخست در یک سخنرانی، به قصد رم تنها برای اشغال گرجستان اشاره کرد. این اظهارات از سوی سفیر بریتانیا در ایتالیا در حالی اشتباهی سهوی تلقی شد که وی نه تنها دستورالعملی برای مذاکره با مقامات ایتالیایی در مورد قفقاز نداشت بلکه فاقد ابزاری برای کنترل سخنان آنان بود (۲۹ ژوئن/ ۳۰ رمضان).[۴] اندکی بعد، گزارش وابستهٔ نیروی دریایی بریتانیا در رم آشکار کرد که

---

1. Minute by capt. Coode for Dy. 1st Sea Lord, 28 June 1919, M.02677 ADM 137/1741.
2. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no, 22.
3. Francesco Nitti
4. Sir R. Rodd to FO, teleg., no. 448, 29 June 1919, confidential, M.02867, ADM 137/1737.

برخلاف برنامهٔ اعلام شده، خبری از اعزام افراد نیروی دریایی ایتالیا در کار نیست.[۱] بازتاب تحولات اخیر فشار آدمیرالتی به لردکرزن در وزارت خارجه بود تا از طریق لرد بالفور در پاریس از برنامهٔ دولت جدید ایتالیا آگاه شود (۲۸ ژوئن).[۲] در قفقاز ناخداگرامفه[۳]، از اعضای هیئت نظامی ایتالیا، در مذاکره با ناخدا پارنل[۴]، افسر ارشد نیروی دریایی بریتانیا در باکو، بر عزم دولت ایتالیا برای تحویل گرفتن بحریهٔ بریتانیا و حضور در قفقاز تأکید داشت (۲۶ ژوئن/ ۲۷ رمضان)[۵]، امّا سخنان وی از دیدگاه کمودورنوریس حاکی از آن بود که ایتالیایی‌ها بیش از هرچیز تنها به منافع خود می‌اندیشیدند و در صدد بودند، پس از تعیین سرنوشت آستاراخان در عملیات سپاه داوطلب، به صحنه وارد شوند. از این رو، تعویق تاریخ خروج نیروهای بریتانیایی از ۱۵ ژوئن به ۱۵ ژوئیه نیز نمی‌توانست موجب تعجیل آنها شود.[۶] دیری نپایید که نیتی تصمیم گرفت اعزام نیرو به قفقاز را متوقف و لغو کند. خبر این تصمیم، در اوایل ژوئیه/شوال، به طور رسمی به لندن رسید و لویدجورج موضوع را در ۶ ژوئیه به آگاهی کرزن رساند. تصمیم اخیر دولت ایتالیا در آغاز اوت/ ۴ ذیقعده ۱۳۳۷ق رسماً به دولت بریتانیا ابلاغ شد.[۷]

خبر سیاست جدید ایتالیا، تغییرات در برنامهٔ تخلیه نیروهای بریتانیا را ضروری می‌کرد. در اوایل ژوئیه آدمیرالتی و وزارت جنگ، موضوع را مورد بحث قرار دادند. به پیشنهاد آدمیرالتی، وزارت جنگ می‌بایست بار دیگر با تعویق تخلیهٔ نیروی زمینی، به دنیکین فرصت می‌داد تا

---

1. Minute by D. O. D. (F), 3 July 1919, M.02768, ADM 137/1742.
2. FO to Balfour, teleg., no. 925, 28 June 1919, confidential , M.02760/19, ADM 137/1737.
3. Commander Gramfe
4. Commander G. L. Parnell

۵. طرح ایتالیا برای قفقاز عبارت بود از عدم پذیرش استقلال آذربایجان، حفظ باکو به عنوان بندری جنگی، عدم تجاوز نیروهای کلچاک و دنیکین به جنوب خط فورت الکساندروسک ـ پتروسک و در نهایت استرداد قفقاز به روس‌ها. برای مشروح این مذاکرات، نک:

Commander G. L. Parnell to Commodore Norris, no. 44, 28 June 1919, secret, encl. in Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 25, 6 July 1919, confidential, M.03587, ADM 137/1743.

6. Commodore Norris to R. N. O., Baku, no. 20, 30 June 1919, secret, *ibid.*
7. Ullman, II, p. 230; Kazemzadeh, p. 229; Keeble, p. 54.

عملیاتی راکه برضدّ آستاراخان آغاز کرده بود، به پایان رساند. از آنجاکه عملیات سپاه داوطلب در دیگر جبهه‌ها با موفقیت در جریان بود، امید می‌رفت که دنیکین تا پایان ماه آستاراخان را فتح کند (۳ ژوئیه/ ۴ شوال ۱۳۳۷ق).[۱] حاصل این مذاکرات، موافقت وزارت جنگ با تعویق تخلیه بود. آدمیرالتی نیز می‌بایست شناورها و تجهیزات خود را به دنیکین تحویل می‌داد و افرادش تا ۱۵ اوت/ ۱۹ ذیقعده ۱۳۳۷ق در باکو آمادهٔ ترک منطقه می‌شدند. اگر تا آن تاریخ آستاراخان سقوط نمی‌کرد، احتمال داشت پس از خروج بریتانیایی‌ها، بلشویک‌ها بر دریای خزر استیلا یابند. از این رو، آدمیرالتی بر مبنای پیشنهاد فرماندهٔ ناوگان دریای سیاه، می‌خواست بداند که آیا هیچیک از افسران و ملوانهای تحت فرمان نوریس داوطلب خدمت تحت امر دنیکین بودند یا نه (۱۵ ژوئیه/ ۱۶ شوال ۱۳۳۷ق).[۲]

اجرای تصمیم جدید، دشواریهای خود را داشت؛ به‌گفتهٔ آدمیرال سیمور، تغییر سیاست مکرر بریتانیا، موجب شده بود افسران و ملوانهای دنیکین متفرق شوند. برای تحویل گرفتن بحریهٔ بریتانیا می‌بایست دوباره آنها راگرد آورد و این خود به زمان نیاز داشت. واگذاری کشتیها به دنیکین، از تحویل آنها به ایتالیایی‌ها سخت‌تر و وقت‌گیرتر بود، زیرا دولت آذربایجان اجازهٔ خروج آنها را به دینکین نمی‌داد و تجهیزات و مهمات موجود در باکو می‌بایست در بندر پتروسک به وی تحویل می‌شد. اگر دولت آذربایجان با انتقال این تجهیزات به پتروسک نیز مخالفت می‌کرد، آنگاه می‌بایست آنها را برای انتقال به نووروسیسک، نخست به باطوم حمل می‌کردند. علاوه براین، از آنجاکه دنیکین به سبب کمبود خدمه، نمی‌توانست همهٔ شناورها را تحویل گیرد، خلع سلاح شماری ازکشتیها ضروری می‌شد. همچنین، می‌بایست توپها و مهمات دستهٔ اخیر به پتروسک حمل و خود کشتیها به مالکان آنها در باکو مسترد می‌گردید و این خود مستلزم زمان

---

1. Minute by D. O. D. (F), 3 July 1919, M.02768, ADM 137/1742.

2. Admiralty to British C - in - C, Mediterranean and R. A., Black Sea, teleg., no. 111Z, 15 July 1919, priority A, M.02600, ADM 137/1745; same to British C - in - C, Mediterranean, teleg., 22 July 1919, priority A, ADM 137/1739.

بود.[1] به هر حال، برای بحریهٔ بریتانیا پایبندی به تاریخ تخلیهٔ ۱۵ اوت اهمیت داشت و برای ترتیب برنامهٔ تحویل شناورها نیز قرار بود نمایندگان نیروی دریایی با دنیکین تماس بگیرند. آنچه از دیدگاه آدمیرال سیمور دربارهٔ تخلیهٔ قفقاز جای توجه داشت، این واقعیت بود که اگر بلشویک‌ها با پیشروی در جنوب غرب آستاراخان، موفق می‌شدند بنادری را که در دست دنیکین بودند، تصرف کنند، آنگاه سپاه داوطلب پایگاهی در دریای خزر نداشت. از این‌رو، تخلیهٔ قفقاز «خیانتی» در حق دنیکین به وقت پیروزی وی بود؛ زیرا برای حفظ این بنادر، ناچار می‌شد افراد خود را از دیگر جبهه‌ها فراخواند (۲۱ ژوئیه).[2] با این حال، آدمیرالتی همچنان بر خروج هرچه سریعتر افرادش اصرار می‌ورزید.[3] به زودی در پایان ماه معلوم شد که دولت بریتانیا به رغم واگذاری بحریه و تجهیزات آن به دنیکین، هیچگونه تعهد مالی را در قبال شناورهای استیجاری به عهده نمی‌گیرد.[4]

تحویل بحریه به دنیکین به رغم واکنش منفی دولتهای همجوار دریای خزر (رجوع کنید به: صفحات بعد) و با استفاده از اشتغال بحریهٔ بلشویکی به نبرد با نیروهای کلچاک و دنیکین در بخشهای میانی و شمالی ولگا[5]، سریع و بدون هیچ مشکلی عملی شد (دههٔ پایانی ژوئیه/شوال). از آنجا که دنیکین همهٔ شناورها را می‌خواست، کار خلع سلاح منتفی شد. دولت آذربایجان، از انتقال تجهیزات و مقادیر چشمگیری مهمات از باکو به پتروسک جلوگیری نکرد. در مورد آنچه از قبل در حال حمل به دریای خزر بود، مقرر شد که مستقیماً به نووروسیسک انتقال یابند. علاوه بر این، آدمیرال سیمور با پیوستن ۳۵ داوطلب از افراد بحریهٔ بریتانیا به عنوان مربی به سپاه

---

1. Rear Admiral, Black Sea, Black Sea Letter of Proceedings, 15 July 1919 -21 July 1919, confidential, M.03347, ADM 137/1742.

2. Rear Admiral, Black Sea to Admiralty, teleg., no. 94, 21 July 1919, ADM 137/1739.

3. Secretary of Admiralty to Under Secretary for Foreign Affairs, 28 July 1919, ADM 137/1739.

4. G. Spicer to Secretary of Admiralty, no. 106304/ME/58, 30 July 1919, M.03172, ADM 137/1736.

5. British C - in - C, Mediterranean to Secretary of Admiralty, no. Z.392/5611, 14 July 1919, confidential, M.03104, ADM 137/1737; cf. Minute by Captain Coode, D. O. D. (F), 11 August 1919, confidential, M.03267, ADM 137/1742.

داوطلب موافقت کرد. بدین ترتیب تا اوایل اوت / ذیقعده ۱۳۳۷ق در پتروسک همهٔ شناورها به کاپیتان سرژیف، نمایندهٔ دنیکین، تحویل داده شد، جز پنج فروند که همچنان تحت فرمان کمودورنوریس باقی ماند تا برای تأمین امنیت تخلیه افراد نیروی زمینی از کراسنوودسک و باکو، به کار گرفته شوند.[1]

اگرچه کار تحویل شناورها به دنیکین طبق برنامه پیش می‌رفت، اماگویا قرار نبود خروج افراد نیروی دریایی سلطنتی از دریای خزر، بدون درگیری نظامی پایان پذیرد. از زمان عقب‌نشینی ژنرال مالسون به خاک ایران (آوریل/رجب ۱۳۳۷ق) تحولات نظامی در ماوراء خزر شتاب بیشتری یافته بود. واپسین کمک مالی بریتانیا، نتوانست از تداوم بحران مالی و فروپاشی نیروی نظامی دولت ضد بلشویک عشق‌آباد که مشکلات خود را ناشی از خُلف وعدهٔ مالسون می‌دانست، جلوگیری کند. گزارش منابع اطلاعاتی نیروی دریایی سلطنتی در آوریل، حاکی از آن بود که دولت مذکور عقب‌نشینی نیروی مالسون را خیانت به خود می‌دانست.[2] در آدمیرالتی، کاپیتان کود با توجه به وعده‌های ژنرال مالسون و شرایط دشوار دولت عشق‌آباد بر این باور بود:

> **طبیعی است که دولت ماوراء خزر فکر کند که ما [بریتانیایی‌ها] به آنها خیانت کرده‌ایم، چنانکه در واقع [نیز] خیانت کرده‌ایم (۳۰ مه/ ۲۹ شعبان ۱۳۳۷ق).[3]**

دولت عشق‌آباد، سرخورده از انگلیسی‌ها، برای نجات خود به دنیکین متوسل شد و هیئتی را برای تقاضای کمک نزد وی فرستاد. دنیکین به هیئت مذکور اجازه داد تا از

1. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 28, 27 July 1919, confidential, M.03587,137/1743; Rear Admiral, Black Sea, Black Sea Letter of Proceedings, 21st July- 31st July 1919, cofidential, M.03436, ADM 137/1742; same to Admiralty, teleg., no. 130, 13 August 1919, ADM 137/1737; Norris, p. 231.

برای مربیان، همچنین نک:

Minute by D. O. D. (F), 25 August 1919, confidential, M.03436, ADM 137/1742.

2. Rear Admiral, Black Sea, Black Sea Letter of Proceedings, 8 April - 21 April 1919, confidential, M.02143, ADM 137/1741; cf. Transcaspian Question.

3. Minute by Captain Coode for Dy. 1st Sea Lord, 30 May 1919, comfidential, M.2143, ADM 137/1741.

ترکستانی‌های سپاه داوطلب، نیرویی برای دفاع از ماوراء خزر سازماندهی کنند. اما روابط خصمانهٔ دنیکین و گرجی‌ها مانع از عبور آنها از گرجستان شد و پیشقراولان این نیرو در بندر پوتی، توقیف و سلاح آنها ضبط گردید. اقدام هم زمان دولت عشق‌آباد در گردآوری نیرو از قفقاز موفق‌تر بود؛ با کمک ژنرال تامسون و ژنرال اردلی، نمایندهٔ دنیکین، نیرویی که اکثر افراد آن را ارامنه تشکیل می‌دادند، با تسلیحات از قفقاز به ماوراء خزر اعزام و در بایرام علی و مرو جانشین سربازان ژنرال مالسون شدند. این نیرو نیز به سبب نبود ارتباطات، از کمک دنیکین محروم و با دشواریهایی مواجه شد. به هر روی، اگرچه حضور بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر، از تهاجم دریایی بلشویک‌های آستاراخان به کراسنوودسک جلوگیری می‌کرد، اما دولت عشق آباد در برابر تهاجم زمینی از جانب شرق ضربه‌پذیر بود.[۱] سرانجام یک ماه پس از خروج نیروی ژنرال مالسون، نتایج کوتاه مدت سیاست بریتانیا آشکار شد؛ بلشویک‌های تاشکند، با پیشروی به غرب، موفق شدند مرو (۲۳ مه / ۲۲ شعبان ۱۳۳۷ق) و سپس عشق‌آباد (۱۵ ژوئیه/ ۱۶ شوال ۱۳۳۷ق) را تصرف کنند. دولت ماوراء خزر نیز نخست به قزل آروات و چندی بعد به کراسنوودسک عقب نشست.[۲] بدین ترتیب بلشویک‌ها به جنوب شرق دریای خزر نزدیک شدند تا اندکی بعد، دامنهٔ تحرکات نظامی خود را به عرصهٔ دریا گسترش دهند.

هم زمان با تحویل بحریهٔ بریتانیا به دنیکین، در ۲۹ شوال/ ۲۸ ژوئیه، یک شناور موتوری بلشویک‌ها، کشتی تجاری موسوم به *وان* را که مسلح به توپ بود، در آبهای بندر گز ضبط و توقیف کرد. قزاق‌های ایرانی مستقر در بندر، بدین سبب که شناور موتوری نداشتند، نتوانستند مهاجمان را تعقیب کنند. میرزامحمد خان آصف الملک، کارگزار مهام خارجهٔ استرآباد، در گزارش این واقعه، با توجه به تسلط بلشویک‌ها بر عشق آباد، دربارهٔ کوشش احتمالی آنها برای

---

1. Transcaspian Question;

برای ارتباط دولت عشق‌آباد با دنیکین، همچنین نک:

Tod, p. 64; Knollys, p. 106; Blacker, p. 13.

2. Ellis, "Operations in Transcaspia", pp. 149-50; "The Struggle for Soviet Askhabad", p. 623; Becker, pp. 277-78;

همچنین نک: الیس، ص ۱۸-۲۱۷.

اشغال آشوراده و تصرف قایق توپدار مستقر در آنجا، چیسووی[1]، به تهران هشدار داد و به عنوان اقدامی پیشگیرانه، پیشنهاد کرد ایران، قایق توپدار را توقیف کند.[2] به زودی معلوم شد، روس‌های مستقر در آشوراده و خدمهٔ قایق توپدار، به بلشویک‌ها، که ۳۰۰ تن از آنها در اوایل ذیقعده / اوت به جزیرهٔ مذکور آمده بودند، پیوسته‌اند.[3] حضور بلشویک‌ها در آشوراده، با ناامنی آبهای جنوب شرقی دریای خزر و کوشش ناموفق آنها برای ورود به بندرگز همراه بود. از دیدگاه کمودورنوریس توجه به اوضاع آشوراده و شهر آشوبزدهٔ لنکران[4] - جنوب غرب دریا - پیش از خروج همهٔ نیروی دریایی سلطنتی از دریای خزر ضرورت داشت (۳ اوت/ ۶ ذیقعده)، زیرا کوتاه کردن دست روس‌ها - خواه از دنیکین، یا بلشویک‌ها - از جزیرهٔ ایرانی آشوراده و نیز انجام کامل مأموریت بحریهٔ بریتانیا چنین اقتضا می‌کرد.[5] به دنبال درخواست وثوق‌الدوله، که نیروی دفاعی بندرگز را تقویت کرده بود[6]، دوکشتی *اورلینوک* و *بی‌بی اباث* (حامل هواپیمای دریایی)، در بازگشت از مأموریت پوشش حفاظی تخلیهٔ نیروی بریتانیا از کراسنوودسک[7]، موفق شدند بلشویک‌های مستقر در آشوراده را شکست دهند (۱۰-۸ اوت/ ۱۳-۱۱ ذیقعده ۱۳۳۷ق). در این عملیات که با همکاری قزاق‌های ایرانی مستقر در خشکی اجرا شد[8]، یک شناور بلشویک به سوی

---

1. *Chasevoy*

۲. آصف‌الملک به وزارت خارجه، نمرهٔ ۲۸، رمز، ۳ ذیقعده ۱۳۳۷ق، آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۴۶، دوسیهٔ ۵۵، ۱۳۳۷ق.

۳. همو به همان، نمرهٔ ۳۲، رمز، ۳ ذیقعده ۱۳۳۷ق؛ کارگزار بندرگز به وزارت خارجه، نمرهٔ ۹۴۱، رمز، ۷ ذیقعده ۱۳۳۷ق، هر دو سند همانجا؛ حسینقلی آقا، راپورت، نمرهٔ ۱۹، ۱۹ آگوست ۱۹۱۹م، *مخابرات*، ج ۲، ص ۶۶۳.

۴. برای اوضاع لنکران، نک: بیات، صص ۴۳-۱۴۰.

5. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 29, 3 August 1919, confidential, M.03605, ADM 137/1743; cf. Norris, pp. 234-35.

۶. حسینقلی آقا، راپورت، نمرهٔ ۱۸، ۴ آگوست ۱۹۱۹م، *مخابرات*، ج ۲، ص ۶۶۱.

7. R. N. O, Baku to Admiralty, teleg., 6 August 1919, ADM 137/1737; R. A., Black Sea, Black Sea Letter of Proceedings, 8th - 14th August 1919, confidential, M.03605, ADM 137/1743.

۸. برای تقاضای وثوق‌الدوله و همکاری قزاق‌ها، نک:

Cox to Curzon, teleg., no. 561, 19 August 1919, *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939*, First Series, vol. IV, eds. E. L. Woodward and R. Butler, London, 1952, p. 1136 (hereafter: *DBFP*); cf. G. Ducrocq, "La politique du Gouvernement des Soviet en Perse", *Revue du Monde*

غرب گریخت.[۱] چیسووی، دوکشتی بخار و شماری شناور کوچک تجاری، مقادیری تسلیحات و نیز ۱۵۰ اسیر به دست بریتانیایی‌ها افتادند که به پتروسک منتقل شدند. شناورهای غنیمتی نیز به بندر انزلی انتقال یافتند، تا آنهایی که تجاری بودند، به مالکانشان مسترد شوند.[۲]

در رابطه با این عملیات، که هم زمان با امضای توافقنامهٔ ۹ اوت ۱۹۱۹م کاکس-وثوق، به کوتاه کردن دست اشغالگران بلشویک از آشوراده منجر شد، گفتنی است، به عقیدهٔ کارگزار استرآباد حضور بحریهٔ بریتانیا می‌توانست به اعادهٔ نظم و آرامش در استرآباد کمک کند. به همین سبب او پیشنهاد می‌کرد که با پرواز هواپیمای بریتانیایی موجود در کشتی *بی‌بی‌آبات* بر فراز ترکمن صحرا، نمایش قدرتی برای دولت وثوق‌الدوله ترتیب داده شود (۱۶ ذیعقده).[۳] این پیشنهاد مورد توجه قرار نگرفت، شاید بدین سبب که نزدیکی پایان مهلت تخلیهٔ افراد نیروی دریایی (۱۵ اوت/ ۱۸ ذیعقده)، فرصتی برای چنین اقدامی باقی نمی‌گذاشت. دیگر آنکه، ماجرای دستگیری و اعدام ایوان کولومیتسف[۴]، نمایندهٔ غیررسمی شوروی که برای دومین بار به ایران اعزام شده بود، به دست روس‌های سفید نیز به همین عملیات آشوراده مربوط است. بنابر برخی منابع، افراد بحریهٔ بریتانیا، کولومیتسف را در آشوراده دستگیر و به افسران روس بریگاد قزاق ایران تحویل داده بودند و هم اینان او را به قتل رساندند.[۵] به هر روی نیروی بریتانیایی، پس

Musulman, 52 (1922), p. 91.

(در این مقاله بدون ذکر درخواست ایران و نقش بحریهٔ بریتانیا، تنها به عملیات قزاق‌ها اشاره شده است).

۱. آصف‌الملک به وزارت خارجه، نمرهٔ ۳۵۹، ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۷ق، کارتن ۴۷، دوسیهٔ ۳، ۱۳۳۸ق؛ حسینقلی آقا، راپورت، نمرهٔ ۱۹، ۱۹ آگوست ۱۹۱۹م، *مخابرات*، ج ۲، ص ۶۶۳؛ منابع دیگر، به فرار این شناور موتوری اشاره نکرده‌اند.

2. Black Sea Letter of Proceedings, 8th - 14th August 1919; R. A., Black Sea, Black Sea Letter of Proceedings, no. 521/120, 19 August 1919, L.29417, ADM 137/1737; Lieut. T. C. Wilsone, Report on operations at Ashurada, 17 August 1919, L.33467, *ibid.*; Commodore Norris to O. C. Troops, Enzeli, 26 August, L.33229, *ibid.*;

نوریس (p. 235) شمار اسرا را ۲۰۰ تن ذکر کرده است؛ همچنین نک: آصف‌الملک به وزارت خارجه، تلگرام، نمره ۳۱۱، ۱۳ ذیقعده ۱۳۳۷ق، آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۴۶، دوسیهٔ ۵۵، ۱۳۳۷ق.

۳. آصف‌الدوله، راپورت، نمرهٔ ۹۶۶، ۱۶ ذیقعده ۱۳۳۷ق، گزیدهٔ *اسناد خزر*، ص ۶۶۷، سند ۲۶۸.

4. Ivan Kolomitsev

۵. رجوع کنید به بخش ضمیمه.

از شکست بلشویک‌ها، آشوراده را به کلنل فیلیپوف، فرماندهٔ قزاق‌های ایرانی تسلیم کرد. به دستور او، ۴۵ قزاق تحت فرمان صاحب منصبی روس، برای حفاظت از پایگاه دریایی آشوراده در آنجا مستقر شدند.[۱]

با بازگشت *اورلینوک* و *بی‌بی‌ابات* به پتروسک، تخلیهٔ نیروهای بریتانیایی از جزیرهٔ چچن نیز همانند کراسنوودسک پایان یافته بود. تا ۱۱ اوت/ ۱۴ ذیقعده، ۶ فروند کشتی مسلح و ۱۰ فروند قایق موتوری ساحلی به ژنرال دنیکین تحویل و ۳۰۰ تن از افراد نیروی دریایی سلطنتی، از دریای خزر به استانبول منتقل شده بودند.[۲] از ۵ کشتی باقیمانده، تحویل ۴ فروند، پیش از پایان همان ماه خاتمه یافت و افراد آنها از طریق نوورسیسک تخلیه شدند (۲۹ اوت/ ۲ ذیحجه).[۳] تنها کشتی سرفرماندهی *کروگر* همچنان در اختیار کمودور نوریس باقی مانده بود که با تحویل آن در پتروسک (۲ سپتامبر ۱۹۱۹م/ ۶ ذیحجه ۱۳۳۷ق) عمر بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر به پایان رسید و جای خود را به ناوگان داوطلب ژنرال دنیکین داد. کمودورنوریس نیز با عبور از قلمرو دنیکین و پس از ملاقات با او به استانبول رفت.[۴] دربارهٔ دنیکین گفتنی است که او نه تنها نیروی انسانی کمی و کیفی برای استفاده از بحریهٔ اهدایی بریتانیا نداشت، بلکه تا هنگام تحویل گرفتن آن، در ستاد فرماندهی وی حتی نقشه‌های دریایی مربوط به دریای خزر نیز یافت نمی‌شد.[۵]

بدین ترتیب بحریهٔ بریتانیا نه خود توانست ناوگان سرخ را نابود کند و بر آستاراخان دست یابد و نه سیاست آدمیرالتی در تعویق خروج افرادش به امید سقوط آن بندر به دست دنیکین کارساز شد. در واپسین روزهای عمر بحریهٔ بریتانیا، کاپیتان کود در آدمیرالتی دربارهٔ نتایج حضور نیروی دریایی سلطنتی در دریای خزر اظهار داشت:

---

۱. سواد مشروحهٔ حکومت استرآباد به وزارت داخله، نمرهٔ ۲۱۷۶، ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق، آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۴۷، دوسیهٔ ۳، ۱۳۳۸ق.

2. Minute by D. O. D. (F), 16 August 1919, confidential, M.03347, ADM 137/1742.

3. Minute by Captain Coode, D. O. D. (F), 3 Sept. 1919, confidential, M.03587, ADM 137/1743.

4. Norris, pp. 234-35.

5. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 28.

> مایه بسی تأسف است که لشکرکشی ما به دریای خزر بر خلاف آنچه امید می‌رفت به گرفتن آستاراخان منجر نشد و اکنون بعید است که آستاراخان پیش از ترک ما سقوط کند.

وی در سبب این ناکامی نوشت:

> تأخیر در تسخیر آستاراخان اساساً به سبب ضعف روحیهٔ سربازانی بود که دنیکین برای فتح آنجا فرستاده بود، و تمرد و ترک خدمت آنها موجب ناکامی شد. بلشویک‌ها از مدتها پیش رها کردن آستاراخان را پیش بینی می‌کردند، چیزی که کاملاً واضح بود و بنابر گزارشهای واصله، آماده تخلیه آنجا شده بودند (۱۱ اوت ۱۹۱۹م).[1]

1. Minute by Capitan Coode, D.O.D. (F), 11 August 1919, confidential, M.03267, ADM 137/1742.

۶

سواحل بی‌دفاع و دریای توفانی

تنها لندن، مسکو یا دنیکین نبودند که به داشتن نیرویی دریایی در دریای خزر اهمیّت می‌دادند، بلکه دیگر دولتهای همجوار این دریا نیز با توجه به اهمیت راهبردی آن و حفظ خود، در صدد دستیابی به چنین نیرویی بودند. در میان دولتهای نوبنیاد، دولت سوسیالیستهای انقلابی در ماوراء خزر را شاید بتوان پیشگام در این راه دانست. در آوریل ۱۹۱۹م / رجب ۱۳۳۷ق، پس از عقب‌نشینی نیروی ژنرال مالسون، دولت ضد بلشویک عشق‌آباد با توجه به تهدیدهای بلشویک‌ها از جانب آستاراخان و نیز تصمیم بریتانیا برای تخلیه منطقه، از آدمیرالتی خواستار بخشی از نیروی دریایی خلع سلاح شدهٔ بیچراخوف بود که پس از دنیکین، دومین وارث امپراتوری روسیه محسوب می‌شد. به گفتهٔ دولت عشق‌آباد، اگر این تقاضا پذیرفتنی نمی‌نمود، بهتر بود ناوگان مذکور به عنوان امانت در دست مقامات بحری بریتانیا باقی می‌ماند تا با ادامهٔ حضور خود در دریای خزر، امنیت سواحل ماوراء خزر را حفظ کنند.[1]

اقدامات دولت کشور نوبنیاد آذربایجان با تأخیر و پس از تصمیم لندن مبنی بر واگذاری بحریهٔ خود به دنیکین آغاز شد. تا آن زمان، دولتهای قفقاز، در خشکی با تهدیدات سپاه داوطلب دنیکین مواجه بودند. امّا اصرار او بر عدم رعایت خط مرزی تعیین شده به دست بریتانیا و

1. Transcaspian Question.

پافشاری‌اش بر اشغال دربند، کمودورنوریس را وادار کرده بود تا لزوم اجرای خواسته‌های لندن را به آدمیرال بوبنوف[1] و کاپیتان سرژیف، نمایندگان دنیکین در پتروسک، گوشزد کند.[2] دولت تفلیس قبلاً به حمایت مقامات نظامی بریتانیا در منطقه از زیاده‌خواهی دنیکین اعتراض کرده بود. وزیر امور خارجهٔ گرجستان در اجلاس مجلس مؤسسان آن جمهوری، مخالفت و اعتراض دولت متبوعش را به این حمایت ابراز داشت (۹ مه ۱۹۱۹م / ۸ شعبان ۱۳۳۷ق).[3] تهدیدی که از جانب دنیکین متوجه قفقاز بود، با نزدیک کردن دولتهای آذربایجان و گرجستان، امید به شکل‌گیری دولتی فدراتیو در قفقاز را در پی داشت، به ویژه اینکه دولت آذربایجان در ارتش نوبنیاد خود، افسران گرجی را جایگزین افسران روسی کرده بود (ژوئیه/ شوال ۱۳۳۷ق)،[4] اما خطر تهاجم دنیکین از طریق دریا، تهدیدی پیش‌بینی نشده بود.

با آغاز تحویل کشتیهای بحریهٔ بریتانیا به دنیکین، دولت آذربایجان رسماً به لندن اعتراض کرد. از آنجا که ممکن بود همین مخالفت، موجب اخلال در کار تخلیهٔ نهایی نیروهای بریتانیایی از آذربایجان شود، تصمیم گرفته شد که کمودورنوریس با ۳ کشتی، خروج آخرین افراد نیروی زمینی بریتانیا از باکو را پوشش دهد، آنگاه با تحویل کشتیهای مذکور به دنیکین در پتروسک، خدمهٔ آنها از طریق نووروسیسک منطقه را ترک کنند (۱ اوت/ ۴ ذیقعده ۱۳۳۷ق).[5]

آدمیرالتی، اعتراض دولت آذربایجان را مبنی بر واگذاری بحریه به دنیکین، به وزارتخانه‌های امور خارجه و جنگ بریتانیا (۱۹ اوت) گزارش کرد، امّا لندن قصد نداشت در

---

1. Admiral Boubnoff

2. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 24, 29 June 1919, confidential, M.03267, ADM 137/1742.

3. Rear Admiral, Black Sea, Black Sea Letter of Proceedings, 27 May - 2 June 1919, confidential, M.02678, ADM 137/1741.

4. Rear Admiral, Black Sea, Black Sea Letter of Proceedings, 15 July 1919, confidential, M.03262, ADM 137/1742.

5. Rear Admiral, Black Sea, Black Sea Letter of Proceedings, 1st August to 7th August 1919, confidential, M.03587, ADM 137/1734.

تصمیم خود تجدیدنظر کند.[1] محمد یوسف جعفرأف، وزیر امورخارجهٔ آذربایجان، در یادداشتی رسمی به اولیور واردروپ[2]، کمیسر عالی بریتانیا در تفلیس، این تصمیم بریتانیا را زنگ خطری برای مردم جمهوری آذربایجان تلقی کرد واینکه انتقال ناوگان به دنیکین، به معنای نادیده گرفتن منافع «حیاتی» این جمهوری است. هنگامی که دولت آذربایجان در پاسداری از منافع کشور، اعتراض خود را به فرماندهی عالی نیروهای نظامی بریتانیا تسلیم کرد، نمایندگان فرماندهی همانندگذشته اطمینان دادند:

ناوگان [تحویلی به دنیکین] هیچ اقدامی بر ضّد آذربایجان انجام نخواهد داد.[3]

گرچه این اعتراضها به جایی نرسید، امّا دولتهای آذربایجان و گرجستان که در گذشته خواهان خروج نیروهای بریتانیایی بودند، بر آن شدند تا با پیشنهاد امتیازات اقتصادی «اغوا کننده»، لندن را به ادامهٔ اشغال قفقاز ترغیب کنند، تا از بروز «بی‌نظمی» و «بلشویزم» جلوگیری شود.[4] چون این شیوه نیز مؤثر نیفتاد، دولت آذربایجان در کوششی بی‌ثمر، نخست درخواست کرد بخشی از بحریه را تحویل بگیرد (۱۷ اوت)[5] و سپس به شخص کمودور نوریس متوسل شد، امّا او اقداماتی چون اشغال بخش نظامی بندر باکو از سوی آذربایجانی‌ها و استخدام مستشاران انگلیسی برای تشکیل بحریهٔ آذربایجان را مردود دانست (۱۸ اوت).[6] بدین ترتیب چنین

---

1. Admiralty to Under Secretary of State, Foreign Office, 9 August 1919; same to Secretary of War Office, 9 August 1919, both in ADM 137/1739.
2. Oliver Wardrop
3. Translation of Note no. 4004 of October 26th from the Azerbaijan Minister for Foreign Affairs, encl. no. 1 in O. Wardrop's despatch no. 73, 5 Nov. 1919, confidential, M.05009, ADM 137/1737.
4. Situation in South Russia, 7 August 1919, sub-encl. no. 1 in encl. A, Black Sea Letter of Proceedings, no. 19, confidential, M.3587, ADM 137/1743; cf. Rear Admiral, Black Sea to Admiralty, teleg., no. 128, 12 August 1919, ADM 137/1739.
5. Commodore Norris, Letter of Proceedings, no. 31, 17 August 1919, confidential, M.03936, ADM 137/1743.
6. Commodore Norris to Rear Admiral, Black Sea, confidential, recieved 18 August 1919, M.03587, ADM 137/1743; cf. Norris, p. 235.

می‌نماید که سیاست جدید لندن، حضور هیچ بحریه‌ای جز ناوگان دنیکین رادر دریـای خـزر برنمی تافت، حال آنکه دنیکین در همان زمان پیروی خود از سیاست انحصارطلبی دولت تزاری را در قبال دریای خزر آشکار کرده بود. بنابر گزارش کمودورنوریس، محافظت ناوگان بریتانیا از کشتی احمدشاه که برای سفر اروپا از انزلی به باکو رفت، اعتراض نیمه رسمی نمایندگان دنیکین را برانگیخت. همو می‌افزاید:

همهٔ شواهد از پتروسک و باکو، حاکی از تمایل قطعی آنها [نیروی دنیکین] است برای اینکه دوباره دریای خزر به دریاچه‌ای روسی تبدیل شـود (۲۷ اوت/ ۳۰ ذیقعده ۱۳۳۷ق).[۱]

توجه ایران به دریای خزر و حفظ منافع خود، پیش از دولتهای ماوراء خزر و آذربایجان آغاز شد. میرزا عبدالحمیدخان سردار مقتدر، حـاکـم اسـترآبـاد (۳۷-۱۳۳۶ق)، در گـزارشـی مفصل، به دولت وثوق‌الدوله توصیه کرد که با استفاده از کنفرانس صلح پاریس برای احقاق حقوق ایران در مورد جزیره آشوراده و حق کشتیرانـی در دریـای خـزر اقـدام کـند (۶ جـمادی‌الأول ۱۳۳۷ق/ ۷ فوریهٔ ۱۹۱۹م). در این گزارش پس از تشریح ویژگیها و اهمیت استراتژیک جزیرهٔ آشوراده و لزوم بازپس‌گیری آن، به دولت یادآور شده بود:

به عقیده فدوی بزرگترین و گرامی‌ترین دروازه شمالی ایران است که اولیای مقید به حیات و بقای استقلال مملکت، باید به هر قیمت و فداکاری شده است در حفظ آنجا بکوشند و مادامی که امر تصرف و استحکام آشوراده تسویه نشده است، خود را مالک مازندران، استرآباد بلکه خراسان ندانند. به علاوه بـرای تأدیب تـرکمانانِ صحرا، مخصوصاً دزدان دریایی آنها و جلوگیری از تـهدیدات و تـحریکات بـقیة السیف خلیاپرستان رژیم سابق روس میان تراکمه، اشغال قطعی آشوراده که ملک

---

۱. برای همراهی و حفاظت بحریهٔ بریتانیا ازکشتی احمدشاه، نک:
S. N. O., Caspian to Admiralty, teleg., no. C.S.271, 20 August 1919, ADM 137/1739;
برای گزارش کمودور نوریس، نک:
Rear Admiral, Black Sea to Admiralty, teleg., no. 162.396, 27 August 1919, *ibid.*

مسلم دولت ایران است با تحصیل یک کشتی مونیتور کوچک دارای توپ و مختصر ساخلو، چنانچه فعلاً روس‌ها دارند، از ضروریات مبرمه و بلاتردید است. چند ماه قبل خود روس‌های آشوراده حاضر شده بودند همین کشتی *بارون بخت* را به قیمت خیلی مناسبی بفروشند و خوانین نادان مازندران از این فرصت قشنگ غفلت نمودند.

در بخش دیگر این گزارش، که به مسأله حق کشتیرانی در دریای خزر اختصاص دارد، سردار مقتدر پس از ذکر دریانوردی ترکمن های تبعهٔ ایران در دریای خزر، به رغم محرومیت دولت ایران از این حق، می‌افزاید:

یک وقتی دولت روس بود، فشار خفه کننده داشت که هر ساعت می‌توانست ایران را قبض روح نماید، لهذا ایرانیها را لفظاً از حق کشتیرانی و تجارت در خارج آبهای ترتیوریال (آبهای ساحل دریا را تا تیر رس توپ، ترتیوریال گویند) این دریا منع کرده بود... حال که فشار و جبر بساط تزاری معدوم شده و از روسیه (مخصوصاً در سواحل دریای خزر) حکومتهای متعدد تولد خواهد یافت و کلیه در این دریا بالطبع کشتیرانی خواهند داشت، بقای حال سابق برای ما دیگر ابداً معقول نخواهد بود. لهذا به انواع وسایل که از جمله خصوصیت با انگلیسی ها باشد (زیرا یقیناً آنها با این آمال ما موافقت تامه خواهند داشت) مقتضی است که اعادهٔ حق کشتیرانی و استرداد آشوراده و استحکام آنجا را تا وقت نگذشته است تأمین فرمایند...[۱]

آنچه می‌توانست به اشتیاق ایران به اعادهٔ حقوق خود در دریای خزر بیفزاید، اقدامات دولت شوروی بود که پیشتر آمادگی خود را برای لغو امتیازات دوران تزاری و انعقاد پیمان دوستی، به تهران اعلام کرده بود (ژانویه ـ فوریه ۱۹۱۹م/ربیع‌الأول ـ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ق). دور جدیدی از کوشش مسکو در این جهت، هم زمان با اقبال ستارهٔ پیروزیهای نظامی دنیکین در

---

۱. سردار مقتدر، راپورت راجع به امور سرحدی شمال، ۶ جمادی‌الأول ۱۳۳۷ق، ضمیمهٔ ریاست وزرا به وزارت خارجه، نمره ۴۲۹۳، آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۴۶، دوسیهٔ ۲۶، ۱۳۳۷ق.

شمال و شمال غرب دریای خزر آغاز شد. لئونید کاراخان، قائم مقام کمیساریای امور خارجهٔ شوروی، در یادداشتی رسمی به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹م ـ مقارن سقوط تساریتسین به دست سپاه داوطلب ـ با ذکر جزئیات بیشتری دربارهٔ لغو امتیازات عصر تزاری، دولت ایران را به انعقاد پیمان دوستی با شوروی و رهایی از امپریالیسم بریتانیا و متحدانش فراخواند. در این یادداشت که مبنای معاهدهٔ ۱۹۲۱م ایران و شوروی شد، در مورد حق کشتیرانی آمده بود:

دریای خزر به محض رهایی از کشتیهای امپریالیست های انگلیسی، برای دریانوردی کشتیهای ایرانی آزاد اعلام خواهد شد (بند ۳)[1].

دولت وثوق به این یادداشت پاسخی نداد؛ زیرا نه تنها آیندهٔ نظام نوین روسیه همچنان نامعلوم بود، بلکه در آن زمان حضور موفق بحریهٔ بریتانیا در دریای خزر، از تهدید سواحل شمالی کشور جلوگیری می‌کرد. علاوه بر این، پس از جلوگیری بریتانیا و فرانسه از طرح دعاوی، از جمله ارضیِ ایران در کنفرانس صلح پاریس[2]، وثوق‌الدوله و سرپرسی کاکس، وزیر مختار بریتانیا در تهران، برای حصول توافق، مشغول مذاکرات محرمانه بودند که قرار بود تهران را از حمایت لندن برخوردار کند.

به هر روی، اقدامات دولت وثوق‌الدوله در مورد دریای خزر تا امضای توافقنامه ۹ اوت

---

1. Soviet Renunciation of All Tsarist Claims on Persia and Appeal for Friendly Relations, June 26, 1919, *The Soviet Union and the Middle East,* doc. 2, p. 246; cf. Lenczowski, p. 49; Fatemi, I,139; Ullman, III, p. 350;

در ترجمه‌ای خلاصه شده از این پیام که در اسناد نصرت‌الدوله به چاپ رسیده است، به جای «کشتیهای امپریالیست‌های انگلیسی» عبارت «نیروی دریایی ضدانقلاب» آمده است، نک: *نصرت‌الدوله، مجموعهٔ مکاتبات، اسناد*، سند ۹، ص ۹۶.

۲. برای کارشکنی دولتین به ویژه بریتانیا، به عنوان نمونه، نک:

Fatemi, I, pp. 15-19; Olson, pp. 227 ff; O. Bast, "La Mission Persane a la Conference des Paix en 1919: une nouvelle interpretation", *La Perse et la Grande Guerre,* pp. 382 ff;

نیکلسون (*The Last Phase,* p. 135) بر این باور است که عدم حمایت بریتانیا از طرح دعاوی ایران در کنفرانس‌صلح اشتباه بود، زیرا خواسته‌های ایران به حدّی خیالی و بلندپروازانه بود که فرانسه و آمریکا آن را ردّ می‌کردند. بدین ترتیب لندن با حمایت از طرح دعاوی ایران نه تنها چیزی از دست نمی‌داد، بلکه مانع از این فکر می‌شد که سرنوشت ایران تنها به بریتانیا مربوط می‌شود. علاوه براین، با این حمایت، ایران رد دعاوی خود را به حساب مخالفت بریتانیا نمی‌گذاشت.

۱۹۱۹م ایران ـ انگلیس به تعویق افتاد. در این توافقنامه، دولت بریتانیا، ضمن اعلام احترام به استقلال و تمامیت ارضی ایران (بند ۱)، متعهد می‌شد که به هزینه ایران و بر اساس تشخیص کمیسیونی از متخصصان نظامی ایرانی و بریتانیایی، افسران، تجهیزات و مهمات مدرن لازم را برای تشکیل نیروی نظامی متحدالشکل در اختیار دولت ایران قرار دهد تا از آن برای حفظ نظم در داخل و نیز در مرزهای کشور استفاده شود (بند ۳).[۱]

یک روز پیش از امضای توافقنامه، کاکس در تلگرامی به لردکرزن، معاون وقت وزارت امور خارجهٔ بریتانیا، با استناد به مفاد توافقنامه در مورد تعهدات لندن و نیز ذکر نیاز دولت ایران به همه‌گونه تسلیحات، پیشنهاد کرده بود با توجه به خروج سربازان بریتانیایی از قفقاز، برای جلوگیری از اتلاف وقت، تسلیحات و مهمات آنها در اختیار نورپرفورس قرار گیرد تا مطابق توافقنامه، به تدریج به دولت ایران تحویل شود (۸ اوت ۱۹۱۹).[۲] در پاسخی که با تأخیر از لردکرزن دریافت شد، آمده بود:

> **وزارت جنگ اظهار می‌دارد چون خروج ما [از قفقاز] قبلاً آغاز شده است، برای اجرای انتقال اسلحه‌ها و مهمات خیلی دیر است. ژنرال میلن در دریای خزر دیگر هیچ کشتی در اختیار ندارد (۱۸ اوت/ ۲۱ ذیقعده ۱۳۳۷).**[۳]

دربارهٔ پاسخ اخیر باید یادآوری کرد که تخلیهٔ نیروی زمینی بریتانیا از باکو در ۲۱ اوت آغاز شد و به روایت کمودور نوریس، خروج واپسین دسته‌های سرباز در ۲۴ همان ماه صورت گرفت.[۴] دربارهٔ کشتی نیز ـ چنانکه شرح داده شد ـ واپسین آنها در ۲ سپتامبر به دنیکین تحویل گردید.

پس از امضای توافقنامه (۹ اوت)، کوشش ایران برای کمک گرفتن از بریتانیا در تشکیل نیروی دریایی در دریای خزر آغاز شد. درخواست دولت وثوق‌الدوله بر این استدلال مبتنی بود

---

۱. برای ترجمهٔ موافقتنامه، نک: به عنوان نمونه نک: منشور گرکانی، ص ۲۲-۲۱؛ برای متن انگلیسی:
Agreement: Great Britain and Persia, 9 August 1919, *Diplomacy in the Near and Middle East,* doc. 26, pp. 64-66.

2. Cox to F. O., draft of teleg., no. 531, 8 August 1919, very urgent, FO 248/1222.

3. Curzon to Cox, decypher, no. 441, 18 August 1919, *ibid.*

4. Norris, p. 235.

که خروج افراد نیروی دریایی بریتانیا در شرایطی که دنیکین و دولت آذربایجان توان جلوگیری از عملیات دریایی بلشویک‌ها را ندارند، سواحل شمالی ایران را به مخاطره می‌افکند، زیرا ایران، بنابر معاهدهٔ ترکمنچای، از داشتن بحریه در دریای خزر محروم شده بود. از همین رو، دولت ایران براساس مفاد توافقنامهٔ ۱۹۱۹م، مصرانه از لندن تقاضا می‌کرد که ۲ یا ۳ شناور مسلح موجود از بحریهٔ بریتانیا را در اختیار گیرد.[۱] این استدلال و درخواست از دیدگاه کاکس تا حدی قانع کننده می‌نمود و در تلگرامی خصوصی به کرزن یادآور شد، *کروگر* و *بی‌بی‌اباث* در انزلی در انتظار تحویل به دنیکین، بلا استفاده مانده‌اند؛ حال آنکه او به سبب کمبود خدمه، سه فروند از کشتیهای تحویلی قبلی را بلااستفاده در پتروسک داشت. کاکس افزوده بود که در شرایط موجود رها کردن دریای خزر، «به مخاطره انداختن منافع مشترک ما و دولت ایران است.» به عقیدهٔ او، نتیجهٔ این اقدام، بریتانیا را ناچار می‌کرد که برای جلوگیری از بلشویک‌ها، افراد نورپرفورس را افزایش دهد تا از سواحل گیلان و مازندران پاسداری کنند (۲۸ اوت / ۱ ذیحجه ۱۳۳۷ق).[۲] پیشتر کمودور نوریس با توجه به سیاست انحصارطلبی دنیکین در دریای خزر، به آدمیرال سیمور مخابره کرده بود:

> **اگر اسکادران کشتیهای بریتانیا از دریای خزر کاملاً برداشته شود، نیروهای بریتانیایی در ایران، برای استفاده از نیروی دریایی در سرکوب دزدیهای دریایی کوچک که خیلی شایع است، ناچار هستند از روس‌ها تقاضای کمک کنند. آیا می‌توانم یک کشتی را در انزلی حفظ کنم تا پرچم سفید درساحل ایران در اهتزاز باشد؟**[۳]

علاوه بر این، در پیشنهادی جداگانه از نوریس، موضوع استقرار توپخانه ساحلی در انزلی

---

1. Cox to Curzon, teleg., no. 580, 28 August 1919, *DBFP*, vol. IV, doc. 740, p. 1144.
2. *id.*;
احمدشاه هم مخالفت خود را با خروج نیروهای بریتانیایی از قفقاز به اطلاع دولت آن کشور رسانده بود، نک:
Situation in South Russia, 21 August 1919, encl. in Black Sea Letter of Proceedings, no. 21, M.03775, ADM 137/1743.
3. Rear Admiral, Black Sea to Admiralty, teleg., no. 162.396, 27 August 1919, ADM 137/1739.

نیز مطرح شد. به هر روی او و کاکس پاسخهایی با مضمون مشابه از مقامات مافوق خود دریافت کردند. آدمیرال سیمور ضمن مخالفت با حفظ شناوری در انزلی، به نوریس دستور داد که باید همهٔ کشتیها به دنیکین تحویل داده شوند (۲۷ اوت/ ۳۰ ذیقعده ۱۳۳۷ق).[۱] استقرار توپخانهٔ ساحلی در انزلی را نیز وزارت جنگ رد کرد.[۲] پاسخ کرزن به کاکس تکرار اظهارات آدمیرالتی بود، مبنی بر اینکه، بنابر گزارش دریافتی از افسر ارشد دریایی، همهٔ شناورها در ۲۹ اوت به دنیکین تحویل شده است و دیگر کاری ساخته نبود (۲ سپتامبر/ ۶ ذیحجه ۱۳۳۷ق).[۳] کاکس هم قبلاً از طریق نوریس از امریهٔ آدمیرال سیمور و تاریخ تحویل کروگر (۲ سپتامبر) آگاهی داشت و بنابراین، از او کاری جز تذکر نادرستی اظهارات آدمیرالتی به کرزن برنمی‌آمد.[۴] بدین ترتیب در مورد نیروی دریایی در دریای خزر، ایران نیز به رغم امضای توافقنامهٔ ۱۹۱۹م، از جانب لندن مشمول همان سیاستی بود که دولتهای ماوراء خزر و آذربایجان را نیز از آن محروم می‌کرد، تا این قدرت در انحصار دنیکین، تیغ بران بریتانیا برضدّ بلشویک‌ها، باقی بماند.

ناکامی در نخستین گام، موجب حذف مسألهٔ دریای خزر از دستور کار دولت وثوق‌الدوله نشد، به ویژه اینکه ملازمت نصرت‌الدوله، وزیر امور خارجه، با احمدشاه در سفر اروپا و حضورش در بریتانیا، این امکان را فراهم آورد تا در گفت‌وگوی مستقیم، موافقت لندن را با تأسیس نیروی دریایی ایران جلب کند. در ۱۵ سپتامبر/ ۱۹ ذیحجه ۱۳۳۷ق، نصرت‌الدوله در غیاب لرد کرزن با سرجان تیلی در محل وزارت امور خارجهٔ بریتانیا مذاکره کرد. او با تأکید بسیار بر مطلوبیت حفظ افراد نیروی دریایی سلطنتی در دریای خزر، پرسید: اگر خروج آنها از مخالفت باحضور بحریه‌ای با پرچم بریتانیا ناشی می‌شد، آیا دولت بریتانیا نمی‌توانست بر اساس توافقنامهٔ ۱۹۱۹م، افسران و ملوانها را به عنوان بخشی از هیئت نظامی به ایران قرض دهد تا حضورشان در دریای خزر تحت

---

1. *Id.*
2. Minute by Captain Coode, 4 Sept. 1919, confidential, M.3605, ADM 137/1743.
3. Curzon to Cox, teleg., no. 462, 2 Sept. 1919, *DBFP*, vol. IV, doc. 752, p. 1152.
4. Cox to Curzon, teleg., no. 624, 10 Sept. 1919, *ibid*, doc. 768, p. 1159.

پرچم ایران ادامه یابد؟ پاسخ این سؤال به آدمیرالتی موکول شد.[1] مذاکرات روز بعد نصرت‌الدوله با لانسلوت اولیفنت[2]، از اعضای اداره اروپای مرکزی و ایرانِ وزارت امور خارجهٔ بریتانیا، به تبادل نظر در باب توافقنامه و خواسته‌های ایران اختصاص داشت. این بار نصرت‌الدوله، با توجه به تمایل لندن به اجرایی شدن توافقنامه، در مورد بحریهٔ ایرانی از در دیگری وارد شد و آن را از نقطه نظر تسهیل اجرای توافقنامه مطرح کرد. به گفتهٔ او، تحویل هر کشتی با افسران و خدمهٔ بریتانیایی به ایران، از این رو برای وثوق‌الدوله بسیار مغتنم بود که اهتزاز پرچم ایران در دریای خزر، برای نخستین بار در یک قرن، حاصل این توافقنامه محسوب می‌شد (۱۶ سپتامبر/ ۲۰ ذیحجه).[3] اگرچه در اسناد بریتانیایی موجود، پاسخ طرف بریتانیایی به این اظهارات دیده نمی‌شود، امّا گزارش نصرت‌الدوله از این گفت‌وگوها حکایتی دیگر است. وی به وثوق‌الدوله اطلاع داد:

> **مذاکرهٔ کشتیهای خزر را تعقیب [کردم]، معلوم شد اقداماتی در دست دارند، ولی منظورشان این است [که] عجالتاً یک عده با بیرق انگلیس باقی بمانند. این ترتیب برای ما نتیجه ندارد. پیشنهاد کردم به دولت ایران واگذار نمایند (۱۷ سپتامبر/ ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۷ق).[4]**

همانگونه که می‌توان انتظار داشت، موضوع بحریهٔ ایرانی در مذاکرات با لرد کرزن نیز مطرح شد. کرزن در پاسخ به گلایهٔ نصرت‌الدوله دربارهٔ واگذاری همهٔ شناورهای بحریهٔ بریتانیا به ژنرال دنیکین و فراموش کردن خشنودی دولت ایران از داشتن چند کشتی، استدلال کرد: اولاً، در صورت وصول بموقع درخواست کشتی از جانب ایران، موضوع بررسی می‌شد، امّا تقاضای ایران هنگامی مطرح شد که کشتیها به دنیکین تحویل شده بودند. ثانیاً، به گفتهٔ آدمیرالتی،

---

1. Curzon to Cox, teleg., no. 194, 24 Sept. 1919, *ibid*, doc. 789, p. 1178.

2. Lancelot Oliphant

3. Curzon to Cox, no. 195, 24 Sept. 1919, *ibid*, doc. 791, p. 1180.

۴. نصرت‌الدوله به وثوق‌الدوله، ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۹م/ ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۷ق، *نصرت‌الدوله، مجموعهٔ مکاتبات*، سند ۳۰، ص ۱۲۸.

کشتیهای تحویلی وضع خوبی نداشتند و عملاً بی‌مصرف بودند، لذا دولت ایران از گرفتن «هر یک از آنها» متضرر می‌شد. ثالثاً، با توجه به نامعلوم بودن قدرت فائق در دریای خزر و شکست بسیار محتمل دنیکین در نبرد دریایی با بلشویک‌ها، از ناوگانی ایرانی شامل دو یا سه کشتی بی‌مصرف، در مقابله با بحریهٔ بلشویکی کاری برنمی‌آمد. از اینرو بهتر آن می‌بود که ایران اصلاً بحریه‌ای نداشت. به هر حال، به نظر کرزن، موضوع بحریهٔ ایران در دریای خزر، می‌بایست جداگانه لحاظ می‌شد و امکانات موجود برای دستیابی ایران به این هدف معقول خود بررسی می‌گردید (۲۲ دسامبر/ ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۷ق).[۱]

بازتاب این اظهارات در گزارش نصرت‌الدوله بدین قرار بود:

[کرزن] راجع به کشتیرانی دریای خزر موافق است، ولی کشتیهای حاضر را علاوه بر اینکه به دنیکین داده‌اند، می‌گویند به درجه‌ای خراب است که به درد نمی‌خورد، ولی حاضرند که وسائل دیگر برای استرضای دولت ایران در این خط تهیه نمایند.[۲]

از گفته‌های کرزن، موارد اول و دوم بی‌گمان توجیهاتی سست و بی‌پایه است؛ و مورد سوم نیز گرچه واقعیت است، امّا باید به یاد داشت که وزارت جنگ بریتانیا، با تقویت دفاع ساحلی ایران نیز مخالف بود. مهم‌تر اینکه، این توجیهات در زمانی ارائه می‌شد که توافقنامهٔ ۱۹۱۹م، موجب شده بود مشی و لحن مقامات شوروی در قبال ایران تغییر کند. در ۳۰ اوت / ۳ ذیحجه ۱۳۳۷ق اعلامیه‌ای در مسکو، به امضای گ. چچرین، کمیسار امور خارجه، و نریمان نریمانوف، رئیس ادارهٔ امور مسلمانان در کمیساریای امور خارجه، خطاب به کارگران و کشاورزان ایران انتشار یافت. در این اعلامیه، پس از ذکر اقدامات شوروی برای برقراری مناسبات دوستانه با تهران وتکرار مطالب یادداشت ۲۶ ژوئن کاراخان، مبنی بر لغو امتیازات دوران تزاری، مخالفت سخت دولت شوروی با توافقنامهٔ ۱۹۱۹م اعلام می‌شد و اینکه هدف بریتانیا از انعقاد این توافقنامه،

---

1. Curzon, Note of a conversation with the Persian Minister for Foreign Affairs, 23 Sept. 1919, *DBFP,* vol. IV, doc. 789, p. 1175.

۲. نصرت‌الدوله به وثوق‌الدوله، نمره ۲۷، ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۹، *نصرت‌الدوله*، *مجموعهٔ مکاتبات*، سند ۳۶، ص ۱۳۴.

بردگی و استثمار مردم ایران است. اعلامیه با اشاره به پیروزی ارتش سرخ در ترکستان و پیشروی قریب‌الوقوع آن به مرزهای ایران، وعده می‌داد که زمان مبارزهٔ مشترک زحمتکشان روسیه و توده‌های استثمار شدهٔ ایرانی برضدّ همهٔ غارتگران و استثمارگران بزرگ و کوچک نزدیک است.[۱]

به هر روی، چنین می‌نماید که در مورد بحریهٔ ایرانی، همهٔ دست اندرکاران مسائل ایران و توافقنامه، با کرزن هم عقیده نبودند. سرپرسی کاکس در تهران همدلی بیشتری با وثوق‌الدوله نشان می‌داد که علی‌رغم آگاهی از روند مذاکرات نصرت‌الدوله در لندن، همچنان مشتاق اهتزاز پرچم ایران در دریای خزر بود.[۲] از همین رو و احتمالاً با توجه به سابقهٔ ارائهٔ اطلاعات نادرست آدمیرالتی به کرزن، در ۲۸ سپتامبر / ۲ محرم ۱۳۳۸ق، هنگامی که فرستادگان دنیکین با حضور در انزلی، با این توجیه خواستار تحویل گرفتن شناورهای غنیمتی بحریهٔ بریتانیا در عملیات آشوراده شدند[۳] که این شناورها برای عملیات برضدّ بلشویک‌ها در آبهای کم عمق بیرون دلتای ولگا مورد نیاز هستند[۴]، کاکس موفق شد که موقتاً از تحویل دادن آنها مانع شود تا شاید لندن با تحویل این شناورها به ایران موافقت کند.[5] با پی‌گیری او و موافقت فرماندهٔ کل نیروهای بریتانیا در بین‌النهرین، تنها قایق توپدار *چیسووی* در اختیار دنیکین قرار گرفت، تا لندن در مورد تحویل یک قایق موتوری مسلح غنیمتی موسوم به *پری‌بونیا*[6] به دولت ایران تصمیم گیرد (۸ اکتبر / ۱۲ محرم ۱۳۳۸ق).[۷] به پیشنهاد وزارت امور خارجه و موافقت آدمیرالتی و وزارت جنگ بریتانیا، مقرر شد *پری‌بونیا* به دولت ایران تحویل شود، اما در صورت نیاز دنیکین به قایق مذکور،

---

1. Soviet appeal to Persian workers and peasants to support the Soviet Revolution, August 30, 1919, *The Soviet Union and the Middle East,* doc. 3, p. 250; *Soviet Documents on Foreign Policy,* vol. I, pp. 161-64; Degras, *Calender of Soviet Documents,* p. 43; Eudin and North, doc. 33, p. 175.
2. Cox to Curzon, teleg., no. 647, confidential, 28 Sept. 1919, WO 166/55; cf. note 2, doc. 768, *DBFP*, vol. IV, p. 1160.

۳. برای انتقال کشتیهای غنیمتی به انزلی، نک: ص ۱۹۰.

4. War Office to G. O. C., Mesopotamia, des. 2115, 6 Oct. 1919, M.04617/19, ADM 137/1737.
5. Cox to Curzon, teleg., no. 647.
6. *Perebonia*
7. G. O. C., Mesopotamia to War Office, Paraphrase, teleg., no. X7560, secret, 8 Oct. 1919, M.04617/19, ADM 137/1737.

فرماندهٔ کل نیروهای بریتانیا در بین‌النهرین می‌بایست در ازای واگذاری شناوری مناسب از سوی دنیکین به دولت ایران، *پری‌بونیا* را به وی تحویل می‌داد.[۱] سرانجام *پری‌بونیا* به ایران واگذار شد و خبر آن را کاکس به قرار زیر به لندن مخابره کرد:

کشتی طبق برنامه به دولت ایران تحویل داده شد (۳ نوامبر/ ۹ صفر ۱۳۳۸ق).[۲]

از مذاکرات نصرت‌الدوله در لندن(سپتامبر، ذیحجه ۱۳۳۷ق)، موضوع بحریهٔ ایرانی در دریای خزر را کرزن، همانگونه که وعده داده بود، مستقل از بقایای بحریهٔ بریتانیا پی‌گیری کرد. اندکی بعد آدمیرالتی اعلام کرد که با توجه به پایان جنگ و کثرت نیرو، می‌تواند برای تشکیل هستهٔ ناوگان تجاری و «دولتی»، به هزینهٔ تهران، شماری افسر و ملوان در اختیار دولت ایران قرار دهد تا به نحوی مفید برای «تحکیم موقعیت بریتانیا در ایران» به کار گرفته شوند (۱ نوامبر/ ۷ صفر ۱۳۳۸ق).[۳] عملکرد گذشتهٔ بریتانیا در مورد تشکیل بحریهٔ ایرانی در دریای خزر، گویا واکنشی مشابه، دالّ بر تردید در اهداف لندن، از سوی کاکس و وثوق‌الدوله برانگیخت. کاکس تنها پس از اینکه اطمینان یافت، تشکیل بحریه در دریای خزر نیز مشمول این تصمیم است (۷ نوامبر)[۴]، موضوع را با وثوق‌الدوله در میان نهاد. وثوق‌الدوله نیز که تنها *پری‌بونیا* را در اختیار داشت، در پاسخ گفت:

اگر قرار باشد که شناور مذکور تنها مایملک دریایی آنها [ایرانیان] باقی بماند، واضح است که توجیهی برای مستشار بحری یا استقراض افسران [از بریتانیا] وجود ندارد. اما اگر دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا تمایل دارند که به دولت ایران کمک کنند تا شناورهای دیگری را برای استفاده در دریای خزر و خلیج فارس به دست آورد، دولت ایران بسیار سپاسگزار خواهد بود و از قرض گرفتن افسران

---

1. War Office to G. O. C., Mesopotamia, desp. 2115, 6 Oct. 1919; Minute by D. O. D. (F), 9 Nov. 1919, M.04644, ADM 137/1737.
2. Cox to Curzon, decypher, no. 714, secret, 3 Nov. 1919, M.04617/19, *ibid*.
3. Curzon to Cox, teleg., no. 577, 1 Nov. 1917, *DBFP*, vol. IV, doc. 833, p. 1218.
4. Cox to Curzon, teleg., no. 715, 3 Nov. 1919, *ibid*, doc. 834, p. 1219;

پاسخ مثبت کرزن به تاریخ ۷ نوامبر، همانجا یادداشت ۳.

مورد نیاز استقبال خواهد کرد (۴ دسامبر/ ۹ ربیع‌الأول ۱۳۳۸ق).[1]

این پاسخ وثوق‌الدوله نمی‌توانست از احساس خطر فوری از جانب بحریهٔ بلشویکی ناشی شده باشد، زیرا مطلب به ماه دسامبر/ دی مربوط می‌شد و فصل یخ بستن آبهای شمال دریای خزر هم فرا رسیده بود. به نظر می‌رسد پاسخ وثوق‌الدوله بیش از هر چیز از اقدامات ژنرال دنیکین در ماههای اخیر و تهدیدهای بالفعل از جانب بحریهٔ او سرچشمه می‌گرفت. توضیح این مطلب، می‌تواند به درک بهتر ادامهٔ مذاکرات ایران و بریتانیا دربارهٔ بحریه و نیز تحولات نظامی - سیاسی آینده در دریای خزر کمک کند.

تخلیهٔ دریای خزر، از ۲۱ اوت ۱۹۱۹م، قفقاز - جز بندر باطوم[2] - از نیروهای بریتانیایی، سرآغاز بروز نتایج حضور آنها در حوضهٔ دریای خزر بود. در ۴ سپتامبر/ ۸ ذیحجه، یعنی دو روز پس از تحویل کروگر به ژنرال دنیکین، در گزارشی از واحد اطلاعات نیروی دریایی سلطنتی در دریای سیاه، دربارهٔ اوضاع جنوب روسیه آمده بود:

> **دریای خزر، همانگونه که دولت اعلیحضرت [پادشاه بریتانیا] پیش‌بینی می‌کند، ممکن است به دریاچه‌ای بلشویک تبدیل شود که کشتیهای [ناوگان] سرخ با عبور از آن بتوانند سربازان و عوامل خود را در هر جا که بخواهند، در قفقاز، ماوراء خزر**

---

1. Same to same, teleg., no. 768, 4 Dec. 1919, *ibid.*, doc. 859, p. 1253.

۲. در پایان تخلیهٔ قفقاز، موضوع بندر باطوم که اکثر اهالی آن، آجارهای مسلمان بودند، هنوز در تصرف نیروهای بریتانیا قرار داشت، موجب اختلاف نظر میان تصمیم گیرندگان در لندن شد. در حالی که لرد کرزن حفظ آنرا برای دفاع از هند و خاور میانه و نیز جلوگیری ازدرگیری جمهوریهای قفقاز بر سر آن ضروری می‌دانست، ژنرال ویلسون و وزارت جنگ استقرار نیرویی کم شمار در آنجا را بی‌فایده بلکه خطرناک می‌دانستند. سرانجام توافق شد که باطوم موقتاً در اختیار بریتانیا باقی بماند (۲۰ سپتامبر ۱۹۱۹م). با شکست دنیکین در پایان ۱۹۱۹ خطر تهاجم بلشویک‌ها به قفقاز و باطوم مطرح شد. به رغم مخالفت کرزن، سرانجام تصمیم‌گرفتند آن بندر را تخلیه شود (۳ فوریهٔ ۱۹۲۰م). در حالی که اختلاف‌نظر دربارهٔ باطوم در لندن ادامه داشت، گرجستان به سوی آن پیشروی کرد (مارس). با افزایش خطر تهاجم بلشویک‌ها (آوریل)، وزارت جنگ بر لزوم خروج نیروی بریتانیا اصرار ورزید. سرانجام در نتیجهٔ عدم همکاری فرانسه و ایتالیا، کوششهای کرزن راه به جایی نبرد و خطر درگیری با بلشویک‌ها موجب شد که باطوم تحت شرایطی به گرجستان واگذار شود (ژوئیهٔ ۱۹۲۰م)؛ برای مشروح مسائل باطوم، نک:

J. D. Rose, "Batum as Domino, 1919-1920: Defence of India in Transcaucasia", *The International History Review*, 2(1980), pp. 266-87.

و ایران پخش کنند.[1]

دو روز بعد، نیروهای ارتش سرخ، استیلای دنیکین بر تساریتسین را به مخاطره افکندند (۶ سپتامبر/ ۱۰ ذیحجه). آدمیرال سیمور دربارهٔ تحول اخیر، هشداری به آدمیرالتی مخابره کرد:

> **پیامد سقوط آن [تساریتسین] با نتایج تحصیلِ نفتِ بلشویک‌ها از باکو جدی خواهد بود.**[2]

درگزارشی دیگر به تاریخ ۱۲ سپتامبر/ ۱۶ ذیحجه ۱۳۳۷ق، دربارهٔ اوضاع جنوب روسیه، راجع به سرنوشت شناورهای تحویلی به دنیکین آمده است:

> **هیچ اعتمادی به افسران و افراد روسی که آنها را تحویل گرفته بودند وجود ندارد و مایه تعجب نخواهد بود که اگر یک یا دو کشتی بلشویک از آستاراخان خارج شوند و برای به دست آوردن نفت، محاصرهٔ دریایی موجود را بشکنند. جای تردید است که ناوگان داوطلب دنیکین، بتواند آنها را متوقف کند.**[3]

با اینهمه، ژنرال دنیکین هنوز از قدرت نظامی چشمگیری برخوردار بود؛ به رغم ناتوانی در فتح آستاراخان، نیروی زمینی او با شکست دادن واحدهای ارتش سرخ با موفقیت به سوی شمال پیشروی می‌کرد. در اواخر سپتامبر/ اوایل محرم ۱۳۳۸ق سپاه داوطلب او به استان مسکو و در ۱۳ اکتبر/ ۱۷ محرم ۱۳۳۸ق به اورل[4] - ۲۵۰ مایلی جنوب مسکو- رسیده بود و پیش‌بینی می‌شد تا دو ماه و نیم بعد با فتح مسکو، به عمر دولت بلشویکی خاتمه دهد. در این پیشروی که به موازات ولگا انجام می‌شد، خسارات سنگینی به بحریهٔ بلشویک‌ها در ولگا وارد آمد.[5] بدین ترتیب ژنرال دنیکین، با تحویل گرفتن بحریهٔ بریتانیا، به اندازهٔ کافی قدرت داشت تا بتواند کشورهای

---

1. Situation in South Russia, 4 Sept. 1919, confidential, M.3936, ADM 137/1743.
2. R. A. Black Sea to Admiralty, teleg., no. 188, 10 Sept. 1919, ADM 137/1739.
3. Situation in South Russia, 12 Sept. 1919, confidential, M.04143, ADM 137/1743.
4. Orel
5. Mawdsley, pp. 194-96; Ullman, II, pp. 215-16; cf. Kuzin, p. 558.

ساحلی دریای خزر راکه در نتیجهٔ سیاستهای دولت بریتانیا و فقدان نیروی دریایی آسیب‌پذیر بودند، تحت فشار قرار دهد. البته این فشار شامل دولت روبه اضمحلال ماوراء خزر نمی‌شد، زیرا تبعیت از دنیکین را پذیرفته بود.

اقدامات ژنرال دنیکین برای تبدیل دریای خزر به دریاچه‌ای روسی، از همان سپتامبر آغاز شد. یادداشتی رسمی به امضای آدمیرال ا. گراسیموف[1]، فرماندهٔ تشکیلات دریایی دنیکین، تسلیم مقامات نیروهای مسلح جمهوری آذربایجان شد که در آن آمده بود:

> **بنابر مقررات بند ۸ معاهدهٔ صلح [روسیه و ایران]، منعقده به تاریخ ۱۰ فوریه ۱۸۲۸م در ترکمنچای، تنها روسیه و ایران می‌توانند در دریای خزر ناوگان تجاری داشته باشند، و فقط روسیه است که می‌تواند ناوگان نظامی داشته باشد.**
>
> **بنابراین اداره کشتیرانی تحت امر فرماندهٔ کل نیروهای مسلح جنوب روسیه [دنیکین] ضروری می‌داند که اعلام کند، در دریای خزر حضور ناوگان نظامی آذربایجان و دریانوردی کشتیهای تجاری را تحت هیچ پرچمی جز پرچم روسیه اجازه نمی‌دهد (۲۱ سپتامبر / ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۷ق).**

در مکتوب ضمیمهٔ این یادداشت آمده است که در این رابطه، دستورالعمل لازم به فرمانده ناوگان دنیکین در دریای خزر داده شده بود.[2] دیری نپایید که دنیکین از کشتیهای تحویلی بریتانیا برای بمباران دربند، در جمهوری آذربایجان، بهره گرفت (اکتبر / محرم ۱۳۳۷ق).[3] گویا این اقدام پاسخی به بی‌توجهی به یادداشت مذکور بود. اگرچه اعتراض کتبی دولت آذربایجان به قوانین کشتیرانی، براساس معاهدهٔ ترکمنچای را محمد یوسف جعفراُف، وزیر امور خارجه، تسلیم نمایندهٔ دنیکین کرد (۲۴ اکتبر/ ۲۹ محرم ۱۳۳۸ق)[4]، نصیب بی

---

1. Vice Admiral A. Guerasimov

۲. برای ترجمهٔ انگلیسی این دو مکتوب، نک: ضمیمه ۳ و ۴ در
Wardrop to Secretary of State for Foreign Affairs, no. 73, 5 Nov. 1919, confidential, M.05009, ADM 137/1737.

۳. کمالی، ص ۸۴.

۴. برای ترجمهٔ انگلیسی این اعتراض مکتوب، نک: ضمیمه ۵ در

اوزبکوف، نخست‌وزیر آذربایجان، محرمانه دستور داد تا برای جلوگیری از بهانه‌جویی دنیکین، از اهتزاز پرچم آذربایجان در شناورها خودداری شود. او راه‌حل مشکل آذربایجان را رجوع به کنفرانس صلح می‌دانست، امّا از اینکه بحریهٔ دنیکین بهانه‌ای برای بمباران باکو به دست آورد، بیم داشت (۲۴ اکتبر/ ۲۹ محرم ۱۳۳۸ق).[۱] جعفرأُف نیز در یادداشتی به الیور واردروپ، کمیسیونر عالی بریتانیا در تفلیس، تصریح کرد: این اقدامات دنیکین به سبب دستیابی وی به بحریهٔ بریتانیاست و ناقض اطمینانهایی که لندن هنگام خروج نیروهایش، در مورد احترام دنیکین به استقلال آذربایجان به باکو می‌داد (۲۶ اکتبر/ ۱ صفر).[۲] به هر روی، این واکنشها نتوانست مشی دنیکین را تغییر دهد و جلوگیری از کشتیرانی تحت پرچم آذربایجان ادامه یافت.[۳]

اما چنین به نظر می‌رسد که ژنرال دنیکین، در مورد ایران، در آغاز روش محتاطانه‌تری داشت؛ چنانکه ذکر شد، در خلال مذاکرات تهران با لندن، دربارهٔ تشکیل بحریه‌ای ایرانی، نمایندگان او با حضور در انزلی، خواستار تحویل کشتیهای غنیمتی در عملیات آشوراده شدند و این می‌توانست با هدف جلوگیری از دستیابی ایران به شناورهای مذکور صورت گرفته باشد.[۴] در ۲۱ نوامبر/ ۲۶ محرم، کاکس با توجه به همدلی روس‌های تزاری حاضر در ایران با دنیکین، و همچنین مشی نمایندگان اعزامی وی به انزلی، به لندن هشدار داد که آنها در نخستین فرصت، به اشغال استرآباد و تجدید سلطهٔ دورهٔ تزاری بر شمال ایران اقدام می‌کنند. وی پیشنهاد کرد، برای جلوگیری از این اقدام که با «کشتیها» و «پول» بریتانیا صورت می‌گرفت، اقداماتی برای حفظ

Wardrop's despatch no. 73, 5 Nov. 1919.

۱. اوزبکوف این مطالب را در ملاقاتی غیررسمی به کلنل استوکس - نمایندهٔ نظامی بریتانیا در آذربایجان - اطلاع داده بود، نک:

F.O. to Wardrop, 31 Oct. 1919, very urgent and strictly confidential, M.34285, ADM 137/1745.

2. Translation of Note no. 4004 of Oct. 26th [1919] from the Azerbaijan Minister for Foreign Affairs, encl. no. 1 in Wardrop's despatch no. 73, 5 Nov. 1919.

3. Decypher, Admiral de Robeck, Constantinople, no. 2051, 5 Nov. 1919, M.36121/19, ADM 137/1737.

۴. رجوع کنید به: ص ۲۰۴.

منافع ایران در دریای خزر و نیز در سواحل جنوبی آن به عمل آید.[۱] در پایان همان ماه حاکم استرآباد به تهران گزارش داد:

از قراری که امروز تگراف نایب الحکومهٔ بندر [گز] رسیده راپورت می‌دهد که دنیکین کشتی جنگی که سابقاً آنجا بوده و انگلیسی‌ها برده بودند، مجدداً فرستاده و کلنل رانسکی [افسر روس بریگاد قزاق ایران] امروز از بندر [گز] برای تحویل دادن آشوراده به اجزاء کشتی [مذکور] رفته [است] (۷ ربیع‌الأول ۱۳۳۸ق/ ۳۰ نوامبر ۱۹۱۹م)[۲].

گفتنی است که همان روز ۷ ربیع‌الأول / ۳۰ نوامبر مصادف بود با ورود هیئت دیپلماتیک فوق‌العاده اعزامی از سوی دولت ایران به باکو. هیئت مذکور، به ریاست سید ضیاءالدین طباطبایی، برای مذاکره و در نهایت عقد توافقنامه‌هایی در مورد تعرفهٔ گمرکی، پست، تجارت و غیره و نیز بهبود مناسبات سیاسی ایران و آذربایجان به باکو فرستاده شده بود تا با رفع موانع ناشی از تبلیغات ضد ایرانی، موجبات نزدیکی و حتی تشکیل فدراسیونی از دو دولت را فراهم آورد. علاوه بر این، این هیئت مذکور می‌بایست برای انعقاد پیمان دوستی با دولتهای گرجستان و ارمنستان نیز وارد مذاکره می‌شد. امّا چنین همگرایی منطقه‌ای نمی‌توانست مطلوب دنیکین باشد، که قبلاً نیات خود را در مورد دریای خزر و دولتهای نوبنیاد قفقاز آشکار ساخته بود.[۳]

چند روز پس از اشغال آشوراده، دنیکین از طریق نمایندگی سیاسی روسیهٔ تزاری که همچنان در تهران فعال بود، از مقامات بریتانیایی در ایران خواستار تحویل ایستگاه بی‌سیم

---

1. Cox to Curzon, teleg., no. 747, 21 Nov. 1919, *DBFP*, vol. IV, doc. 852, p. 1241.

۲. سواد مشروحهٔ حکومت استرآباد به وزارت داخله، نمرهٔ ۲۱۷۶، ۷ ربیع‌الأول ۱۳۳۸ق، آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۴۷، دوسیهٔ ۳، ۱۳۳۸ق.

۳. برای مشروح علل اعزام هیئت فوق‌العاده و اقدامات طباطبایی و نتایج آن، نک: بیات، بخش سوم؛ همچنین نک:

Swietochowski, pp. 82 ff.

برای اسناد ایرانی مربوط به هیئت، نک: *هیأت فوق‌العادهٔ قفقازیه: اسناد مذاکرات و قراردادهای هیأت اعزامی ایران به قفقاز تحت سرپرستی سید ضیاءالدین طباطبایی* (۱۳۳۸-۱۳۳۷ق/ ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹م)، به کوشش ر. آذری شهرضایی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹ش.

انزلی گردید. در همان حال، نمایندهٔ وی در انزلی - کلنل بلّا - می‌کوشید تا موافقت آنها را با استقرار کشتیهایی از بحریهٔ او برای نگاهبانی از آن بندر و نیز با حضور دسته‌ای از سربازان روس، برای «حفاظت از اموال روسیه» در انزلی به دست آورد. به عقیدهٔ کاکس، این اقدامات تنها بخشی از کوششهای سازماندهی شدهٔ دنیکین، نمایندگی سیاسی روسیهٔ تزاری در تهران و کلنل استاروسلسکی[1]، فرماندهٔ بریگاد قزاق ایران، برای تجدید استیلای روسیه بر شمال کشور بود.[2] اندکی بعد، سید ضیاءالدین طباطبایی، رئیس هیئت ایرانی اعزامی به قفقاز، به وثوق‌الدوله گزارش داد:

> **امروز روزنامهٔ آذربایجان روسی [کذا فی‌الاصل] معارف از قراری که از منبع مطلع خبر می‌دهد به قوای بحری دنیکین حکم شده است که دخول کشتیها را به بنادر ایران جلوگیری کنند. مضرات وقوع این امر که منافی حیثیت دولت و باعث خسارت کلی تجارت و تجار ایرانی و تزلزل موفقیت هیئت [اعزامی به قفقاز] است بر خاطر حضرت اشرف مکشوف و مستدعی است مقرر فرمایید با مقامات لازمه مذاکره و دنیکین را وادار نمایند که از این خیال منصرف شود (۱۱ دسامبر/ ۱۸ ربیع‌الأول ۱۳۳۸ق).**[3]

تنها واکنش ممکن برای دولت ایران، مذاکره با نمایندگی سیاسی روسیهٔ تزاری در تهران بود تا شاید از این طریق، موجبات تجدیدنظر دنیکین فراهم آید[4]، امّا این اقدام نیز نتیجه‌ای به بار نیاورد.[5] در مورد کوششهای دنیکین برای تبدیل دریای خزر به دریاچه‌ای روسی، آدمیرالتی، اعتراض به جلوگیری از تردد شناورهای تحت پرچم آذربایجان را بی‌فایده می‌دانست، و پیشنهاد

---

1. Colonel Staroselsky

2. Cox to Curzon, teleg., no. 765, 4 Dec. 1919, *DBFP*, vol. IV, doc. 860, P. 1254.

۳. سید ضیاءالدین طباطبایی به وثوق‌الدوله، نمرهٔ ۱۷، ۲۰ قوس ۱۲۹۸ش، *هیأت فوق‌العاده قفقازیه*، سند ۲۷، ص ۹۲.

۴. پی‌نوشت مورخ ۲۴ قوس ۱۲۹۸ ش، همانجا.

۵. برای ضبط مال‌التجاره ایرانیان در بنادر دریای خزر، به دست نیروهای دنیکین، به عنوان نمونه نک: رعد، ش ۲۲، ۸ شعبان ۱۳۳۸ق.

کرد، ضمن «تشویق دولت ایران به تشکیل ناوگان نظامی و ناوگان تجاری»، فوراً لزوم احترام به پرچم ایران که در پری‌بونیا در اهتزاز بود، به دنیکین تذکر داده شود.[۱]

از واپسین روزهای سال ۱۹۱۹م/ اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق، موضوع تأسیس بحریهٔ ایرانی ضرورتهای جدیدتری یافت که ریشه در موفقیتهای نظامی و اقدامات بلشویک‌ها داشت. نیروهای دنیکین به رغم پیشروی سریع اولیه که میان آنها و سرچشمهٔ تدارکاتشان صدها مایل فاصله انداخته بود، به زودی در برابر پاتک ارتش سرخ از اورل - ۲۵۰ مایلی مسکو - مجبور به عقب‌نشینی شدند. با از میان رفتن سازماندهی آنها، تا پایان اکتبر/ اوایل صفر به سوی جنوب گریختند و تا پایان سال ۱۹۱۹م به سواحل دریای سیاه رانده شدند.[۲] قبلاً در ماه سپتامبر / ذیحجه ۱۳۳۷ق، نیروهای آدمیرال کلچاک نیز به سرنوشتی مشابه دچار شده بود. این نیروها پس از شکست در شمال شرق دریای خزر، باگریز به سیبری، راه پیشروی ارتش سرخ ترکستان را از مسیر اورنبورگ به سوی جنوب هموار کردند.[۳] ارتش ترکستان پس از قلع و قمع قزاق‌های دیوتوف، در تاشکند به قوای بلشویک‌ها ملحق شد. حاکمیت مسکو بر منطقهٔ استراتژیک آسیای مرکزی در همسایگی افغانستان و ایران، نه تنها فرصت اقدامات تبلیغاتی و نظامی را در این دو کشور فراهم می‌آورد، بلکه می‌توانست استیلای بریتانیا بر هند و بین‌النهرین را نیز به مخاطره اندازد.[۴] حاکم خراسان، بر اساس اطلاعات دریافتی از ژنرال مالسون، نتایج ضعف آدمیرال کلچاک راکه خراسان را به مخاطره می‌انداخت، گزارش کرد و به تهران هشدار داد که بلشویک‌های تاشکند، با ورود نیروی کمکی، در صدد فتح کراسنوودسک و استیلا بر دریای خزر برخواهند آمد. از دیدگاه کاکس، که برداشت حاکم خراسان از سخنان مالسون را نادرست می‌پنداشت، چنین تهاجمی از جانب تاشکند در آیندهٔ نزدیک نامتحمل می‌نمود (۶ نوامبر/ ۱۲

1. Admiralty to Under Secretary of State, Foreign Affairs, no. 37793, 23 Dec. 1919, M. 36121/19, ADM 137/1737.

2. Mawdsley, pp. 219-21; Ullman, II, pp. 250-52; Golubev and Naida, p. 48-49.

3. *Ibid.*, pp. 148 ff.; Ullman, II, pp. 170, 214; Golubev and Nauda, p. 48.

4. Fraser, "Basmachi - I", pp. 32ff; cf. Maleson, p. 105.

صفر).[1] به هر روی، دیری نپایید که پیشروی بلشویک‌ها به سوی سواحل شرقی دریای خزر آغاز شد. آصف‌الملک با گزارش سقوط قریب‌الوقوع کراسنوودسک (۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸)، به تهران توصیه کرد:

> **[نظر] به اهمیت نقطهٔ آشور[اده] شاید همین دو روزه آنجا را نیز تصرف خواهند نمود و اگر این مسئله صورت گیرد صفحهٔ استرآباد با آنکه قوای مهمی ندارد، قطعاً با کمال سهولت به دست آنها خواهد افتاد... کلیةً خطرات بلشویک از طرف استرآباد با یک شتاب فوق‌العاده نزدیک است به ایران داخل شود. اگر صلاح بدانند اقدام فرمایند که کشتی جنگی و قوای انگلیس که در انزلی اقامت دارند با اهمیتی که در این طرف هست خود را رسانیده با کمک قوای دولتی از این خطر جلوگیری نمایند (۶ ربیع‌الثانی / ۲۹ دسامبر).[2]**

کاکس نیز با انعکاس اضطراب ناشی از این پیشروی در دولت ایران، بار دیگر لزوم استیلای بریتانیا بر دریای خزر را مطرح کرد که در مرحله اول می‌بایست با به دست گرفتن خط آهن باطوم ـ باکو آغاز می‌شد.[3] اگرچه موفقیت اخیر بلشویک‌ها کوتاه مدت بود و به طور موقت متوقف شدند، امّا امیدی برای ادامه حیات دولت ماوراء خزر وجود نداشت.

در شرایط ناشی از موفقیتهای نظامی بلشویک‌ها در حوضهٔ دریای خزر، حفظ ایران از تهاجم آنها و نیز اعادهٔ حقوق و حفظ منافع آن در دریا، برای تهران به اولویتی فوری تبدیل شد. در باکو، سید ضیاءالدین طباطبایی در مذاکره با کلنل استوکس، با استناد به تهدیدی که از جانب بلشویک‌ها متوجه ایران بود، می‌کوشید تا موافقت و همکاری بریتانیا را برای تشکیل بحریهٔ ایرانی جلب کند. به نظر او، برای حفاظت از سواحل ایران در جنوب شرق و جنوب غرب دریای خزر، به دو کشتی ایرانی نیاز بود که دولت ایران می‌توانست از باکو خریداری و آنها را مسلح کند.

---

1. Cox to Curzon, teleg., no. 719, 6 Nov. 1919, *DBFP*, vol. IV, doc. 837, p. 1220.

۲. آصف‌الملک به وزارت خارجه، نمرهٔ ۴۸، ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق، آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۴۷، دوسیهٔ ۳، ۱۳۳۸ق؛ قس: خلعتبری، راپورت مذاکره با شارژدافر روسیه، ۹ جدی ۱۲۹۸ش، همانجا.

3. Cox to FO, decypher, urgent, no. 10, 6 Jan. 1920, M.0131, ADM 137/1737.

راه دیگر این بود که بریتانیا دو فروند از شناورهای تحویلی به دنیکین را به نام خود از وی پس گرفته، با ناخدا و خدمهٔ بریتانیایی در اختیار ایران قرار می‌داد. اگرچه کلنل استوکس عهدنامهٔ ترکمنچای و واکنش نظامی دنیکین را مانع از حضور کشتیهای مسلح ایرانی می‌دانست، سرانجام نظر مثبت خود را نسبت به این پیشنهاد ابراز داشت (۲۹ ربیع‌الأول ۱۳۳۸ق/ ۲۲ دسامبر).[1] تهران نیز بر همین اساس، نصرت‌الدوله را که در لندن بود، مأمور کرد تا موضوع را تعقیب کند(۱۸ ربیع‌الثانی).[2] کلنل استوکس در گزارش این مذاکرات و پیشنهاد سید ضیاءالدین، بر لزوم بررسی فوری موضوع استیلا بر دریای مازندارن تأکید کرد. او به واردروپ در تفلیس نوشت که ناوگان دنیکین در وضع ناخوشایندی قرار دارد و انتظار می‌رود که افراد او به بلشویک‌ها ملحق شوند. قبلاً شورش خدمهٔ یکی از شناورها، به اعدام پنج تن از آنها و متفرق کردن بقیه منجر شده بود. تنها مسأله‌ای که مانع حضور کشتیهای بلشویک‌ها در آبهای جنوبی دریا می‌شد، کمبود سوخت بود و اگر اقداماتی فوری به عمل نمی‌آمد، آنها در آینده‌ای نزدیک بر دریای خزر مستولی می‌شدند. برای اجتناب از این تهدید، گزینه‌های زیر پیش رو بود:

الف. بازپس‌گیری همه یا دست کم چهار فروند از کشتیهای مسلحی که قبلاً به دنیکین داده شده بود و استفاده از افراد بریتانیایی در آنها به عنوان بحریهٔ بریتانیایی.

ب. بازپس‌گیری چهار فروند کشتی از دنیکین تا به هر یک از دو دولت ایران و آذربایجان دو کشتی با افراد بریتانیایی داده شود.

ج. سه قایق توپدار *استرآباد*، *قارص* و *اردهان* از بحریهٔ سابق بیچراخوف که قبلاً کمودور نوریس آنها را خلع سلاح کرده و در بندر باکو بودند، دوباره مسلح و با خدمه‌ای که بخشی از آنها را افراد بریتانیایی تشکیل می‌دادند، به کار گرفته شوند.

استوکس خود گزینهٔ الف را بهترین می‌دانست و علاوه بر این، برای جلوگیری از حمله دریایی ـ خواه بلشویک‌ها یا دنیکین ـ به باکو، استقرار دو توپ ساحلی را نیز توصیه می‌کرد (۲۶

---

۱. سید ضیاءالدین طباطبایی به وثوق‌الدوله، نمرهٔ ۳۱، ۱ جدی ۱۲۹۸ش، *هیأت فوق‌العاده قفقازیه*، سند ۳۲، ص ۹۹.

۲. اعتلاءالملک به نصرت‌الدوله (وزیر امور خارجه)، ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق، همانجا، سند ۴۰، ص ۱۲۵.

دسامبر/ ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق).[1] به هر حال او تردید نداشت که آدمیرالتی حضور دوبارهٔ نیروی دریایی سلطنتی در دریای خزر را به تأمین راه ارتباطی باطوم ـ باکو مشروط می‌کرد. به عقیدهٔ کلنل استوکس، این مسیر ارتباطی تنها از طریق به رسمیت شناختن استقلال گرجستان و آذربایجان تحقق می‌یافت. بدین ترتیب، اقدام نظامی مستلزم حل مشکلی دیپلماتیک بود (۷ ژانویه ۱۹۲۰م/ ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق).[2] علاوه بر او، واردروپ نیز از تفلیس بر لزوم به رسمیت شناختن *دوفاکتوی* جمهوریهای قفقاز که از چهار سوی تهدید می‌شدند، تأکید داشت. به عقیدهٔ او، این شناسایی، آنها را به مانعی میان بلشویک‌ها و ترک‌ها تبدیل می‌کرد که هر دو دشمن بریتانیا بودند؛ وگرنه جمهوریهای قفقاز، ناچار تن به مصالحه با بلشویک‌ها می‌دادند.[3]

پیشنهاد حضور دوبارهٔ بحریهٔ بریتانیا از سوی آدمیرالتی پاسخ مثبت دریافت کرد، زیرا استیلا بر دریای خزر را برای محدود کردن بلشویک‌ها و نیز «حفاظت از ایران» مهم می‌دانست. از دیدگاه آدمیرالتی سریع‌ترین راه، گرفتن هر تعداد ممکن از شناورهای دنیکین بود، البته با رضایت او، و گماردن افراد نیروی دریایی بریتانیا، اعزامی از مدیترانه. به هر حال، برای حصول استیلا، بازپس‌گیری همهٔ شناورهای تجاری مسلح و نیز ۱۲ قایق موتوری ساحلی که قبلاً به دنیکین داده شده بود، ضرورت داشت (۸ ژانویه ۱۹۲۰م).[4]

در اجلاس نخست وزیران و وزرای خارجه متفقین در ۱۰ ژانویه / ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق با حصول توافق در مورد شناسایی *دوفاکتوی* آذربایجان و گرجستان، مشکل دیپلماتیک برطرف شد، امّا مشکلات نظامی برای حضور دوبارهٔ بریتانیایی‌ها در دریای خزر همچنان برقرار بود. این

---

1. Wardrop to FO, decypher, no. 234, 26 Dec. 1919, encl. in Under Secretary of State for Foreign Affairs to Secretary of the Amdiralty, no. 165864/M.E.58, 1 Jan. 1920, cofidential and immediate, M.021/20, ADM 137/1737.

۲. برای متن اظهارات کلنل استوکس، نک:
Wardrop to FO, teleg., no. 11, 8 Jan. 1920, confidential and very urgent, M.0116, ADM 137/1747.

3. Ullman, II, p. 322.

4. Secretary of Admiralty to Under Secretary of State, Foriegn Office, no. 021, 8 Jan. 1920, secret and very urgent, M.021/20, ADM 137/1737.

موضوع به تصمیم کمیتهٔ شرقی در موارد زیر بستگی داشت:

۱. حفظ نیروهای بریتانیا در باطوم

۲. کمک به گرجستان

۳. اختصاص بخشی از کمک مالی که در اختیار دنیکین گذاشته می‌شد، به دولتهای قفقاز

۴. حفاظت از باکو در برابر تهدیدهای بلشویک‌ها از جانب کراسنوودسک

۵. بازپس‌گیری کشتیهایی که به دنیکین داده شده بود، برای تشکیل مجدد بحریهٔ بریتانیا و در صورتی که امکان چنین اقدامی وجود نداشت، بررسی امکان نابودی بحریهٔ دنیکین

۶. تقویت احتمالی قوای بریتانیا در قزوین

۷. اعزام هواپیماها از دیگر جبهه‌ها به ایران یا قفقاز

۸. اقدامات برای حفاظت از مرز خراسان

۹. اعزام افسران بریتانیایی به خراسان

۱۰. تقویت نیروی انگلیسی ـ هندی مشهد و واگذاری فرماندهی آن به وزارت جنگ بریتانیا

۱۱. امتداد خط آهن هندوستان در خاک ایران[1]

در اجلاس کمیتهٔ شرقی، ژنرال ویلسون، رئیس ستاد ارتش، گزینه‌های زیر را نتیجهٔ بررسی متخصصان وزارت جنگ برای دفاع در برابر تهاجم بلشویک‌ها اعلام کرد. این گزینه‌ها براساس توان نظامی بریتانیا تعیین شده بود:

الف. استانبول ـ باطوم ـ باکو ـ کراسنوودسک ـ مرو، این خط دفاعی مستلزم استیلا بر دریای سیاه و دریای خزر بود. ضمناً به استقرار ۲ لشکر بریتانیایی در قفقاز و ۵ لشکر دیگر در فاصلهٔ کراسنوودسک ـ مرو نیاز داشت.

ب. استانبول ـ باطوم ـ باکو ـ انزلی ـ تهران ـ مشهد، مستلزم استیلا بر دریای سیاه، ولی نه لزوماً سراسر دریای خزر بود، و به حدود ۷ لشکر نیرو نیاز داشت.

---

1. Curzon to Lord Derby (Paris), teleg., no. 19(D), 10 Jan. 1920, confidential, M.0160, ADM 137/1747.

ج. شمال فلسطین ـ موصل ـ نقطه‌ای در فاصله ۵۰ یا ۱۰۰ مایلی خانقین ـ مشهد. اگر به نیروی مستقر در مشهد هجوم می‌شد، می‌توانست به بیرجند عقب‌نشینی کند. وزارت جنگ این خط را تنهاگزینه عملی می‌دانست و یادآور می‌شد که در صورت انتخاب آن نیز، اطمینانی برای حفظ موصل یا مشهد وجود نخواهد داشت.

به گفتهٔ ژنرال ویلسون ۷ لشکر مورد نیاز برای گزینه‌های الف و ب تنها به سربازان انگلیسی مربوط می‌شد. اگر قرار بود ۲ لشکر برای حفظ خط باطوم ـ باکو بکار گرفته شود، بریتانیا می‌توانست از چنین نیرویی برای پیشروی از لهستان به سوی مسکو یا برای تقویت دنیکین استفاده کند تا موجب دلگرمی همهٔ نیروهای ضد بلشویک شود.

نمایندگان آدمیرالتی در این نشست، بر لزوم حفظ باکو برای استیلا بر دریای خزر تأکید می‌کردند، زیرا ذخیرهٔ سوخت موجود در انزلی تنها برای مدتی محدود کفایت می‌کرد. به تصریح ایشان، بعید بود در آینده فرصتی دوباره برای استقرار نیروی دریایی سلطنتی در دریای خزر به دست آید. بنابراین، حضور خود را مشروط به حفظ باکو کردند. نیروی هوایی نیز اعلام داشت، تمایلی برای انتقال هواپیماهای موجود از هند و مصر به منطقه ندارد. بدین ترتیب کمیته به این جمع‌بندی رسید که گزینهٔ (ج) ممکن‌ترین راه است. در مورد دیگر موضوعات یازده‌گانه نیز پاسخها منفی بود. دربارهٔ نیروی مقدم بریتانیا در قزوین ـ نورپرفورس ـ هم مقرر کردند، در صورتی که به مخاطره افتاد، عقب‌نشینی کند (۱۲ ژانویهٔ ۱۹۲۰م/ ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق).[1]

در نشستهای سیاستگذاران بریتانیا که با حضور لویدجورج در ۱۶، ۱۸ و ۱۹ همان ماه برای بررسی اوضاع و تصمیم‌گیری در مورد روسیه برپا شد، اختلاف نظر حاضران آشکار بود؛ کرزن و فرماندهان نیروی دریایی سلطنتی، بر لزوم استیلای بریتانیا بر دریای خزر اصرار می‌کردند، زیرا بر این باور بودند که در غیر این صورت همهٔ بخشهای خاوری امپراتوری به خطر

---

1. Same to same, teleg., no. 44(D), 13 Jan. 1920, confidential, M.0160, *ibid.*

همچنین نک: Ullman, II, pp. 323-24؛ برای مخالفت ژنرال ویلسون با درگیری نظامی در قفقاز و شمال ایران، نک:

Jeffrey, p. 280.

خواهد افتاد. آدمیرال بیتی[1]، لرد اول آدمیرالتی، با توجه به وابستگی نیروی دریایی سلطنتی به نفت ایران، بر ضرورت حفظ جنوب ایران تأکید می‌کرد. به گفتهٔ او، این مهم از طریق استیلا بر دریای خزر به آسودگی ممکن می‌شد. وی و آدمیرال لانگ[2]، نمایندهٔ دیگر آدمیرالتی در اجلاس، ضمن مخالفت با پس گرفتن کشتیها از دنیکین، بر تشکیل بحریه‌ای جدید اصرار می‌ورزیدند که ایجاد آن، تنها به حضور دو لشکر نیروی زمینی در قفقاز نیاز داشت. مهمتر اینکه، تشکیل دوبارهٔ بحریهٔ بریتانیا می‌بایست در اسرع وقت صورت پذیرد. به گفتهٔ آدمیرال بیتی، با آب شدن یخ ولگا، بلشویک‌ها خواهند توانست ناوگان رودخانه‌ای خود را هم به دریای خزر انتقال دهند، و این خود، کار نیروی دریایی سلطنتی را سخت‌تر می‌کرد. لویدجورج با ارسال اسلحه برای جمهوریهای قفقاز و حتی اعزام افراد نیروی دریایی به دریای خزر مخالفتی نداشت، زیرا در صورت خطر، اینان می‌توانستند از طریق انزلی به ایران بگریزند، ولی با استقرار نیروی زمینی بریتانیا در قفقاز مخالف بود. اگر آدمیرالتی خطر نظامی ایجاد بحریه‌ای بدون خطوط ارتباطی قفقاز را می‌پذیرفت، وی نیز حاضر بود مخاطرات سیاسی این اقدام را بپذیرد. در مقابل، آدمیرال بیتی، با توجه به مخاطرات ناشی از بلشویک‌ها، با حضور افراد نیروی دریایی تنها با اتکاء به بندر انزلی مخالفت کرد. لویدجورج هم نتیجه گرفت که بدین ترتیب عملیات نیروهای بریتانیایی در قفقاز و دریای خزر منتفی است.[3] گفتنی است که هم زمان با این تصمیم، لویدجورج موافقت شورای عالی متفقین را با لغو محاصرهٔ اقتصادی شوروی نیز جلب کرده بود. به گفتهٔ او، رفع حصر به معنی کنار آمدن با دولت شوروی نبود (۱۶ فوریهٔ ۱۹۲۰م/ ۲۴ جمادی‌الأول ۱۳۳۸ق).[4]

در زمانی که این رایزنیها و تصمیم‌گیریها در لندن و پاریس جریان داشت، دولتهای آذربایجان و ایران همچنان می‌کوشیدند تا از طریق مذاکره با نمایندگان بریتانیا، آن کشور را به اقدامات عملی برای جلوگیری از تهاجم بلشویک‌ها وادار کنند. وزیر امور خارجه آذربایجان در

1. Admiral E. Beatty
2. Admiral W. Long
3. Ullman, II, pp. 331-32; Sabahi, pp. 65-67.
4. Ullman, II, pp. 293, 339 ff.; III, pp. 11-12; O'Connor, p. 116.

ملاقات با کلنل استوکس، با توجه به ناتوانی دنیکین در جلوگیری از پیشروی بلشویک‌ها، از لندن تقاضای کمک کرد. بنابر استدلال او، بریتانیا از طریق کمک به آذربایجان می‌توانست از کوتاهترین راه ارتباطی خود با ایران، یعنی خط آهن باطوم ـ باکو، نیز محافظت کند (۷ ژانویهٔ ۱۹۲۰م/ ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق).[۱] وی در ملاقات با واردروپ، با ذکر تهدید عمده‌ای که از جانب دریا متوجه کشورش بود و نیز سیاست لندن در بی‌دفاع گذاشتن باکو، آمادگی دولت آذربایجان را برای تسهیل کار بحریه‌ای بریتانیایی اعلام کرد (۱۹ ژانویه).[۲] در همان روز، فرستادگان آذربایجان و گرجستان در ملاقات با لویدجورج، کلمانسو و نیتی در پاریس پیشنهاد کردند که متفقین با به رسمیت شناختن جمهوری داغستان، خطر تهاجم زمینی بلشویک‌ها را به شمال قفقاز رفع کنند. به‌گفتهٔ آنها، اگر از پایگاه بریتانیایی‌ها در انزلی، برای آذربایجان تسلیحات ارسال می‌شد، خطر از جانب دریا هم برطرف می‌شد.[۳]

در مورد ایران، لرد کرزن آمادگی خود را برای حمایت از دعاوی ارضی «معتدل» ایران، مانند حاکمیت بر آشوراده، در جامعهٔ ملل اعلام کرده بود (۵ ژانویه/ ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق)[۴]، امّا دیری نپایید که، سرخورده از تصمیم کمیته شرقی، در پاسخ به درخواستهای تهران در مورد بحریهٔ ایرانی به کاکس مخابره کرد:

> **دولت ایران دائماً تقاضای یک نیروی دریایی ایرانی و حق برافراشتن پرچم ایران را در بندر یا بنادر دریای خزر کرده است. بنابر این، هزینهٔ [ایجاد بحریه] باید بر عهده آنها باشد و باید این قضیه را بعداً مطرح و پول آن را از [محل] درآمد کشور یا استقراض تهیه کنند (۱۴ ژانویه/ ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸).[۵]**

با این پاسخ، خواستهٔ دولت ایران «تعلیق به محال» می‌شد، حال آنکه شناسایی

---

1. Wardrop to FO, teleg., no. 11, 8 Jan. 1920.
2. Same to same, decypher, no. 37, 19 Jan. 1920, secret, M.0131, ADM 137/1737.
۳. کمالی، ص ۱۰۶.
4. Curzon to Nusrat al-Dawla, no. 164472/150/34, 5 Jan. 1920, *DBFP*, vol. IV, doc. 878, P. 1273.
5. Same to Cox, decypher of teleg., no. 24, 14 Jan. 1920, FO 248/1311.

جمهوریهای قفقاز از سوی متفقین، تأسیس نیروی دریایی ایرانی را ضرورتهای جدیدی می‌بخشید. احمدخان آذری، کفیل حکومت گیلان، در این باره به وثوق‌الدوله نوشت که به رغم اجحافهای روسیهٔ تزاری، ایران درصدد بهره‌برداری از هرج و مرج ناشی از انقلاب بلشویکی برنیامد؛ امّا به رسمیت شناخته شدن آذربایجان و گرجستان که سرانجام به شناسایی ارمنستان منجر می‌شد، به مفهوم تغییر شرایط منطقه و لغو عملی پیمانهای گذشته بود. به گفتهٔ آذری، با پیدایش همسایگان جدید در جوار مرزهای آبی شمال کشور و لزوم آمادگی برای اوضاع پیش‌بینی نشده، «تصرف آبهای ایران و حق سیر سفاین جنگی و نظامی» در دریای خزر را برای تهران به ضرورتی فوری تبدیل می‌کرد. از این‌رو لازم بود، پیش از آنکه این همسایگان «کبیرتر و متفرعن‌تر» شوند، بحریهٔ ایرانی به سرعت تأسیس گردد. دولت ایران برای تأمین این هدف، می‌توانست با وضع عوارضی ویژه بر صادرات و واردات و نیز بر مسافرت از طریق دریای خزر، منبع مالی لازم را تدارک ببیند و از لندن نیز کمک بگیرد، زیرا:

> **دست اتحاد و اتفاقی هم که دولت فخیمهٔ انگلیس به دولت ایران داده است آنها را ملزم به مساعدت اجرای این نوع عملیات می‌نماید تا اینکه به عموم مخالفین معلوم و مبرهن گردد که طرفداری [از] استقلال مملکت ایران ظاهری و لفظ ساده نیست (۶ دلو ۱۲۹۸ش/ ۲۶ ژانویه ۱۹۲۰م/ ۴ جمادی‌الأول ۱۳۳۸ق).**[۱]

اما بی‌تفاوتی لندن نسبت به سرنوشت ایران، به تدریج چشم دولت وثوق‌الدوله را به روی واقعیتها گشوده بود. نصرت‌الدوله با توجه به اقدام احتمالی بلشویک‌ها برای تحت فشار قرار دادن بریتانیا در شرق، پیش‌بینی می‌کرد که ایران عرصهٔ برخورد طرفین شود. از همین رو اتخاذ سیاستی «بر وفق مصالح مملکت و مراقبت در اجرای آن» را ضروری می‌یافت. بنابر توصیهٔ او:

> **در ترتیب عقاید عامه هم باید اقدام کرد و مردم را به حقیقت امر بیدار کرد (۱۷ ژانویه / ۲۵ ربیع‌الثانی).**[۲]

---

۱. احمدخان آذری به وثوق‌الدوله، ۶ دلو ۱۲۹۸ش، ضمیمهٔ ش ۲ مراسلهٔ کارگزاری مهام خارجه گیلان به وزارت خارجه، نمرهٔ ۱۷۸۷، ۸ دلو ۱۲۹۸ش، آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۴۴، دوسیهٔ ۴۹، ۱۳۳۸ق.

۲. نصرت‌الدوله به وثوق‌الدوله، سواد تلگرام، ۱۷ ژانویهٔ ۱۹۲۰م، *نصرت‌الدوله*، مجموعه مکاتبات، سند ۱۰۰،

وثوق‌الدوله، نگران از تهاجم بلشویک‌ها، به اندیشه استمداد از متفقینِ لندن افتاد که آنها نیز همانند بلشویک‌ها از منتقدان و مخالفان توافقنامهٔ ۱۹۱۹م بودند. وی در مذاکرات ۱۶ ژانویه/ ۲۴ ربیع‌الثانی با کاکس، پیشنهاد کرد که خط باطوم-باکو و دریای خزر زیر نظر بریتانیا یا متفقین باشد. علاوه بر این، او خواهان تقویت نیروی بریتانیا در قزوین و یک اسکادران هواپیما و نیز تشکیل صندوقی مشترک برای هزینهٔ مقابله با بلشویک‌ها شد. کاکس این پیشنهادها و نیز موافقت خود را با مداخلهٔ سریع بریتانیا در دفاع از ایران به لندن مخابره کرد[۱]، امّا پاسخ این بود که امید است، کمک متفقین به دولتهای قفقاز موجب رفع خطر فوری از ایران گردد (۲۶ ژانویه/ ۴ جمادی‌الأول).[۲] با توجه به تصمیمات دولت لویدجورج در ۲۰-۱۰ ژانویهٔ جای شگفتی نیست که کوشش دوبارهٔ کاکس در تذکر تهدیدی که مستقیماً از جانب ماوراء خزر و دریای خزر متوجه ایران بود و ارتباطی هم به قفقاز نداشت، در لندن انعکاسی نیافت.[۳]

آنچه از مدتی پیش انتظار می‌رفت، سرانجام در اوایل فوریه/ جمادی‌الأول واقع شد. در ماوراءخزر، بقایای نیروهای دولت محلی و دنیکین، روحیه باخته و محروم از کمک بریتانیا، در برابر قوای تاشکند تاب مقاومت نیاورد. بلشویک‌ها با فتح کراسنوودسک عمر دولت ماوراءخزر را به پایان رساندند و حاکمیت مسکو را تا سواحل شرقی دریای خزر گسترش دادند (۶ فوریه/ ۱۴ جمادی‌الأول).[۴] حاصل تحول اخیر، ورود نخستین دسته از پناهندگان به خاک ایران بود (۱۲ فوریه/ ۲۰ جمادی‌الأول).[۵] سقوط کراسنوودسک موجب شد تا موضوع دریای خزر و لزوم اقدام

ص ۲۱۴.

1. Cox to Curzon, teleg., no. 25, 17 Jan. 1920, *DBFP*, vol. XIII, eds. R. Butler and J. p. T. Bury, London, 1963, doc. 367, p. 433;

وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، تلگرام رمز، نمرهٔ ۸۵، ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۲۰م، *نصرت‌الدوله*، *مجموعه مکاتبات*، سند ۱۰۲، ص ۲۱۶.

2. Curzon to Cox, teleg., no. 43, 26 Jan. 1920, *ibid.*, doc. 369, p. 435.

3. Cox to Curzon, teleg., no. 43, 29 Jan. 1920, *ibid.*, doc. 371, p. 739.

4. "The Struggle for Soviet Askhabad", p. 623; cf. Mawdsley, p. 237.

۵. میرزا شکرالله خان منتظم الوزاره به وزارت امور خارجه، تلگرام، نمره ۵۵۷، ۲۱ جمادی‌الأول ۱۳۳۸ق، آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۴۷، دوسیه ۳، ۱۳۳۸.

لندن، بار دیگر در وزارت امور خارجهٔ بریتانیا مطرح شود. چند روز پیشتر ای. دابلیو. بریس از ادارهٔ امور مناطق شمالی، در یادداشتی، پس از ذکر تهدیدات ناشی از استقرار حاکمیت مسکو در آسیای مرکزی و با اشاره به سقوط محتوم کراسنوودسک، نوشته بود که گام بعدی بلشویک‌ها، برقراری ارتباط با جمهوریهای قفقاز و ترک‌هاست تا ضمن حفظ میادین نفت باکو، بتوانند به نیروهای دنیکین در غرب دریای خزر یورش بَرند. بریس نتیجه گرفت که برای مقابله با بلشویک‌ها، نخستین گام نیروهای دریایی بریتانیا می‌بایست استیلا بر دریای خزر باشد (۶ فوریه).[۱]

با اینهمه، نه این یادداشت، نه کوششهای بعدی دولت ایران[۲] و نه توصیه‌های کاکس[۳]، هیچ یک نتوانست لندن را در موضوع اعزام مجدد افراد نیروی دریایی به دریای خزر یا کمک به تأسیس بحریه‌ای ایرانی، متقاعد کند (فوریه ـ مارس / جمادی‌الآخر ۱۳۳۸ق).[۴]

در زمینهٔ دفاع در خشکی نیز، سیاست وینستون چرچیل، وزیر جنگ و ژنرال ویلسون اجرای تصمیمات ماه ژانویه بود. کمتر از یک هفته پس از سقوط کراسنوودسک، از سوی ستاد کل ارتش توصیه شد، نظر به اینکه تصمیم قاطعی برای دفاع از ایران وجود ندارد و به منظور حفظ حیثیت بریتانیا، پیشاپیش نیروی نورپرفورس از انزلی عقب کشیده شود (۱۱ فوریه/ ۱۹

---

1. E. W. Birse, Memorandum on Central Asia, 6 Feb. 1920, *DBFP*, vol. XIII, doc. 364, p. 429.

۲. به عنوان نمونه، نک: وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، تلگرام رمز، نمره ۸۸، ۲۴ ژانویه ۱۹۲۰م؛ همو به همان، تلگرام رمز، نمره ۱۱۳، ۶ مارس ۱۹۲۰م، در *نصرت‌الدوله، مکاتبات*، اسناد شمارهٔ ۱۰۵ و ۱۱۷، ص ۲۲۱ و ۲۳۷؛ سید ضیاءالدین طباطبایی به وثوق‌الدوله، نمرهٔ ۲۵۳، ۲۳ حوت ۱۲۹۸ش، *هیأت فوق‌العادهٔ قفقازیه*، سند ۶۳، ص ۱۶۹؛

English translation of the telegram of Wuthugh al-Dawla to Nusrat al-Dawla, (recieved 6 March 1920), encl. in Nusrat al-Dawla to Curzon, 8 March 1920, Documents of Prince Firuz Nusrat al-Dawla, Archives of United Nation Office at Geneva (UNOG), doc. 150.

۳. به عنوان نمونه، نک:

Cox to Curzon, teleg., no. 78, urgent, 18 Feb. 1920; same to same, teleg., no. 83, 21 Feb. 1920, both in *DBFP*, vol. XIII, docs. 374 and 375, pp. 437-38.

4. Curzon to Cox, teleg., no. 67, 7 Feb. 1920; same to same, teleg., no. 153, most urgent, 22 March 1920, both in *ibid.*, docs. 373 and 395, pp. 437, 457.

جمادی‌الأول). کابینهٔ لویدجورج در نتیجهٔ پافشاری کرزن موافقت کرد که نیروی موجود در انزلی حفظ گردد. به‌گمان آنها، با اعزام نیروی کمکی و چند توپ، نیروی مذکور می‌توانست از ورود بلشویک‌ها جلوگیری کند. اما از آنجاکه تمایلی برای حفظ انزلی وجود نداشت، در صورت حملهٔ جدی بلشویک‌ها، فرماندهی کل نیروهای بریتانیا در بین‌النهرین می‌بایست عقب‌نشینی سالم نیروی مستقر در انزلی را ترتیب دهد. وی همچنین موظف بود که با «بلوف» از حملهٔ جدی بلشویک‌ها به انزلی جلوگیری کند (۱۸ فوریه/ ۲۵ جمادی‌الأول).[۱] به هر حال ناکارایی این «تاکتیک» بر نمایندگان نظامی و سیاسی بریتانیا در ایران پوشیده نبود. در ۱۲ مارس، وثوق‌الدوله پاسخ صریح لندن را در مورد دفاع از ایران در مقابل تهاجم بلشویک‌ها خواستار شد. به عقیدهٔ کاکس، فرماندهٔ نورپرفورس و ژنرال دیکسون - نمایندهٔ بریتانیا در کمیسیون مشترک ایران و انگلیس برای اجرای بند سوم توافقنامهٔ ۱۹۱۹م - اینک وقت آن فرا رسیده بود که واقعیات به دولت ایران گفته شود.[۲] امّا لرد کرزن طرح اینگونه سؤالات را در مورد عزم بریتانیا در دفاع از ایران، از جانب وثوق‌الدوله، «غیردوستانه» تلقی کرد و با استناد به اظهارات مقامات نظامی در لندن، به کاکس نوشت که هرگونه تهاجم بلشویکی به ایران «بسیار غیرمحتمل» است و اقدامات آنها از اعزام دسته‌های کوچک تبلیغاتی فراتر نخواهد رفت (۲۲ مارس).[۳] از سوی دیگر، در حالی

---

1. Ullman, III, p. 360; Sabahi, p. 67; B. Pearce, *The Staroselsky Problem 1918-20,* London, University of London, 1994, p. 48;

برای متن این دستور، همچنین نک:

Curzon to Cox, teleg., no. 87, 20 Feb. 1920, *DBFP*, vol. XIII, doc. 386, p. 449.

2. Cox to Curzon, teleg., no. 124, 12 March 1920, very urgent, *ibid*., doc. 386, p. 449.

گفتنی است، در ۶ مارس / ۱۵ جمادی‌الثانی، وثوق‌الدوله با توجه به تهدیداتی که از جانب بلشویک‌ها متوجه ایران بود، طی تلگرامی به نصرت‌الدوله که در آن زمان در لندن بسر می‌برد، اطلاع داده بود: «... قوه بحری موجود نیست. تا حال هرچه وضعیات تشریح شده، از لندن تقاضای مساعدت نموده‌ایم، جواب رد گفتند یا موکول به آتیه نموده‌اند. معلوم است در مقابل مخاطرات جدی، اقدامات فوری لازم است، والا منافع طرفین از میان می‌رود. تا زمانی که تشکیلات قوای متحدالشکل مجری شود، نمی‌توان سرحدات را بدون قوه کافی گذاشت و به بلشویک تسلیم شد. مخصوصاً عده[ای] کشتی فوراً لازم است...»، نک:

رئیس‌الوزراء به نصرت‌الدوله، تلگرام رمز، نمرهٔ ۱۱۳، ۶ مارس ۱۹۲۰م، *نصرت‌الدوله، مجموعه مکاتبات*، سند ۱۱۷، ص ۲۳۷.

3. Curzon to Cox, teleg., no. 153, 22 March 1920, most urgent, *ibid*., doc. 395, p. 457.

که لندن در همان زمان برای برقراری مناسبات رسمی تجاری در صدد مذاکره با مسکو بود، کرزن با اقدام مشابه دولت تهران مخالفت کرد، زیرا هنوز، مناسبات ایران ـ شوروی را از زاویهٔ روابط سنتی بریتانیا ـ روسیهٔ تزاری می‌نگریست. به باور او، جلوگیری از خصومت بلشویک‌ها با ایران، در چارچوب توافقی کلی میان لندن و مسکو در مورد شرق، بیش از توافق تهران ـ مسکو امکان‌پذیر بود (۱۰ آوریل ۱۹۲۰م/ ۲۰ رجب ۱۳۳۸ق).[۱]

---

۱. در ۸ آوریل، هنگامی که نصرت‌الدوله با توجه به مذاکرات کشورهای همسایه شوروی با مسکو نظر کرزن را دربارهٔ مذاکره ایران با شوروی پرسید، کرزن با آن مخالفت کرد، نک:

Curzon to Cox, no. 85, 10 April 1920; cf. same to same, teleg., no. 182, 11 April 1920, both in *DBFP*, vol. XIII, docs. 406 and 407, pp. 467, 469;

برای این مخالفت، همچنین نک:

Sabahi, pp. 69-70.

۷

گرداب

کوششهای دولت وثوق‌الدوله در ماههای اخیر، برای آمادگی در دفاع از مرزهای شمالی کشور، بدین سبب که لندن همچنان بر تداوم سیاست انفعالی خود اصرار می‌ورزید، ناکام مانده بود، حال آنکه، در سرزمینهای غرب دریای خزر و شمال رشته جبال قفقاز، موفقیتهای نظامی ارتش یازدهم سرخ روندی همانند جبههٔ ترکستان داشت؛ واحدهای سپاه داوطلب دنیکین، یکی پس از دیگری تار و مار می‌شدند. نتیجهٔ این شکستها، برای بحریهٔ دنیکین می‌توانست از دست رفتن بنادر غرب دریای خزر، و با توجه به مناسبات دنیکین با آذربایجان، لزوم پناهندگی آنها به بنادر ایرانی باشد. در فوریهٔ ۱۹۲۰م نخستین دسته از ناوگان دنیکین، با تقاضای پناهندگی وارد انزلی شدند. برای مقابله با این تحولات، مقامات نظامی بریتانیا سیاست توقیف و خلع سلاح شناورهای پناهنده را پیش گرفتند. پس از مذاکرات بسیار، ۶ فروند از کشتیهای مذکور، اجازهٔ ورود به بندر را به دست آوردند.[1] اما اجرای سیاست خلع سلاح در نخستین گام با مقاومت فرماندهٔ یکی از کشتیهای پناهنده موسوم به *گرتسیا*[2] مواجه شد (۱ مارس/ ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ق).[3] به تقاضای سرفرماندهی کل نیروهای بریتانیا در بغداد، وزارت جنگ با تذکر لزوم

---

1. Captain Fortescue, Military Report, Chapter I, para 4.
2. *Gretsia*
3. G. H. Q., Mesopotamia to War Office, teleg., no. X.8283, 1 March 1920, secret, M.0934,

اجرای شرایط پناهندگی به بنادر ایرانی به دنیکین، از او خواست که دستور تمکین از این شرایط یا ترک بندر انزلی را برای گرتسیا صادر کند (۹ مارس/ ۱۸ جمادی‌الثانی).[۱]

به هر روی دیری نپایید که پتروسک، پایگاه اصلی بحریهٔ داوطلب، به تصرف نیروهای بلشویک درآمد و ناوگان دنیکین به فرماندهی آدمیرال سرژیف به سوی انزلی گریخت. سرژیف در طول مسیر از میجر دنیس دیلی، افسر سیاسی بریتانیا در باکو، درخواست کرد که خدمه و سرنشینان کشتیهای پناهنده، از انزلی عازم باطوم شوند. به گفتهٔ او، فقدان سوخت موجب شده بود که با دولت آذربایجان وارد مذاکره شود. علاوه بر این پیشنهاد می‌کرد، سه کشتی مسلح و دو قایق موتوری ساحلی را در انزلی به بریتانیایی‌ها تحویل دهد که می‌توانستند سوخت لازم را برای آنها و نیز برای بقیه شناورهای بحریه داوطلب از باکو تهیه و به انزلی انتقال دهند (۲۲ مارس/ ۱ رجب ۱۳۳۸ق).[۲] پیش از دریافت پاسخ، یازده فروند کشتی از ناوگان سرژیف در ۳۱ مارس/ ۱۰ رجب به آبهای انزلی رسید[۳]، امّا مقامات نظامی بریتانیا از ورود آنها - جز چند کشتی مشروط به توقیف شدن خدمه‌شان - به بندر جلوگیری کردند. در نتیجه، همهٔ کشتیها آبهای انزلی را ترک و سرژیف با ۸ کشتی به باکو رفت و با مقامات آذربایجانی وارد مذاکره شد (۱ آوریل / ۱۱ رجب). اندکی بعد، با الحاق دیگر شناورها به او، شمار کشتیهای ناوگان در آبهای باکو به ۳۰ فروند رسید (۳ آوریل). در مذاکرات، سرژیف آمادگی خود را برای واگذاری همگی شناورها به دولت آذربایجان اعلام و آن را به موافقت لندن مشروط کرد. در برابر، دولت آذربایجان با عبور افراد بحریه از خاک خود و همچنین کمک مالی به آنها را پذیرفت. موضوع تحویل کشتیها نیز به اعلام نظر لندن موکول شد (۳ آوریل).[۴] از سوی دیگر، سید ضیاءالدین طباطبایی در ملاقات با

ADM 137/1746.

1. War Office to Den[ikin] Mis[sion], Novorsisk, teleg., 9 March 1920, *ibid.*

2. Wardrop to FO, teleg., no. 160, 22 March 1920, cofidential, M.01246, *ibid.*

۳. رعد، ش ۴، ۱۲ رجب ۱۳۳۸.

4. Wardrop to FO, teleg., no. 181, 3 April 1920, confidential and very urgent, M.01293, ADM 137/1746; cf. Major T. D. Daly to chief British Commissioner, Tiffis, 10 April 1920, M.01595, *ibid.* (hereafter: Fate of Volunteer Fleet).

میجر دیلی، از ملیت تصمیم گیرندگان در مورد جلوگیری از ورود بحریهٔ داوطلب به انزلی، پرسید و یادآور شد که در ۶ ماه گذشته با «کمی تدبیر»، ایران می توانست ناوگانی مسلح با مهمات لازم در دریای خزر داشته باشد تا از مرزهای آبی کشور دفاع کند. آنگاه افزود، به عقیدهٔ او تحویل بحریهٔ دنیکین به دولت آذربایجان، در حکم واگذاری آن به بلشویک‌هاست، زیرا باکو پیش از پایان ماه به دست بلشویک‌ها می‌افتاد (۳ آوریل).[1] گویا پس از همین ملاقات، سید ضیاءالدین دربارهٔ تصمیماتی که بیگانگان در انزلی می‌گرفتند و تالی فاسد آن می‌توانست متوجه ایران شود، به وثوق‌الدوله هشدار داد (۱۸ حمل ۱۷/۱۲۲۹ رجب ۱۳۳۸).[2]

در تفلیس واردروپ، در انتظار دستورالعملی از جانب لندن، ضمن خودداری از اعلام نظر دربارهٔ پیشنهاد سرژیف، نپذیرفتن بحریهٔ دنیکین را در انزلی، نتیجهٔ سوء تفاهم می‌دانست. وی نیز همانند سید ضیاءالدین، از دستیابی بلشویک‌ها به بحریه نگران بود و در پیامی تلفنی به میجر دیلی گفت که دربارهٔ موافقت لندن با تصاحب اموال ارزشمندی چون بحریهٔ داوطلب به دست آذربایجان که می‌توانست استیلای کامل آن جمهوری را بر دریای خزر در پی داشته باشد، اطمینان ندارد، به ویژه اینکه اوضاع داخلی آذربایجان متزلزل است (۴ آوریل/ ۱۴ رجب).[3] به هر حال در غیاب سرژیف که با قطار باکو را ترک کرده بود، افسران بحریه نتوانستند با دولت آذربایجان به توافق برسند، زیرا آذربایجانی‌ها ورود کشتیها به بندر باکو را مشروط به اهتزاز پرچم این کشور کرده بودند. به هر حال در شرایط موجود، گزینه‌های چندانی، پیش‌روی بحریه‌ای نظامی که در یک دریاچه فعالیت می‌کرد، وجود نداشت، به ویژه اینکه خدمهٔ شماری از کشتیها، در مخالفت با افسرانی که در صدد فروش بحریه به آذربایجان بودند، تهدید کردند که با برافراشتن پرچم سرخ، به بلشویک‌ها خواهند پیوست. چنین تهدیدی، قبلاً با تسلیم داوطلبانهٔ خدمهٔ دو

---

1. Fate of Voluteer Fleet.

۲. سید ضیاءالدین طباطبایی به وثوق‌الدوله، نمرهٔ ۳۴۸، محرمانه، ۱۸ حمل ۱۲۹۹ش، *هیأت فوق‌العاده قفقازیه*، سند ۸۶، ص ۲۵۸.

3. Wardrop to Political Officer, Baku, teleg., no. 64, 4 April 1920, M.61558, ADM 137/1746; cf. same to Secretary of State for Foreign Affairs, 18 April 1920, M.01595, *ibid.*

کشتی ونتور و چیسووی به بلشویک‌های کراسنوودسک تجربه شده بود. سرانجام این ناراضیان، بهترین گزینه را در این دانستند که بریتانیا، ایشان و کشتیهایشان را در انزلی توقیف کند، امّا مشروط به اینکه افراد توقیف شده به بلشویک‌ها تحویل داده نشوند. میجر دیلی نیز آنگونه که خود چند روز بعد توجیه کرد، با توجه به نفوذ بلشویک‌ها در میان افراد بحریه و همچنین برای جلوگیری از حملهٔ احتمالی آنان به باکو برای تحمیل شرایط خود، برای پذیرش درخواست مذکور کتباً تعهد داد (۶ آوریل/ ۱۶ رجب).[1] سید ضیاءالدین طباطبایی پس از آگاهی از توافق اخیر، مخالفت خود را با رفتن کشتیها به انزلی به میجر دیلی اظهار داشت. وی استدلال می‌کرد که بحریهٔ دنیکین، قبلاً بیشتر توپها و مهمات خود را به دولت آذربایجان فروخته است. دیگر اینکه از دیدگاه بلشویک‌ها، بازگشت دوبارهٔ بحریه به انزلی می‌توانست با بار نخست که به وقت گریز از پتروسک و توقیف در آنجا متفاوت باشد. از همین رو رفتن آنها به انزلی می‌توانست به زیان ایران تمام شود (۶ آوریل). البته سخنان سید ضیاءالدین در مورد فروش تسلیحات دور از واقع نبود، امّا دیلی آن را محدود به دو قبضه توپ و دو کرجی مهمات، و در نتیجه بی‌اهمیت می‌دانست. به هر روی این کوشش سید ضیاءالدین هم ثمری نداشت و روز بعد شناورهای ناراضیان عازم انزلی گردید. حال آنکه، از یک سو، افراد خشنود و راضی بحریه از توافق با دولت آذربایجان، باکشتیهای خود در باکو مانده بودند و از دیگر سوی، شورای ملی روسیه، مستقر در باکو، که صرف نظر از نوع حکومت در روسیه، آذربایجان را بخشی از قلمرو روسیه می‌دانست، می‌کوشید کشتیهای عازم انزلی را به باکو بازگرداند. به همین منظور یک روز پس از حرکت کشتیها، در پیامی که با بی‌سیم ارسال شد، خواستار بازگشت آنها به باکو شد (۸ آوریل). امّا ناوگان به راه خود ادامه داد.[2]

در ۹ آوریل / ۱۹ رجب ۱۳۳۸ق، ۱۴ فروند کشتی از بحریهٔ دنیکین واردانزلی گردید. اسامی برخی از کشتیها یادآور دوران حضور نیروی دریایی بریتانیا در دریای خزر بود. در میان

1. Major Daley to Wardrop, 8 April 1920, M.61911, ADM 137/1746; cf. Fate of Volunteer Fleet.
2. Fate of Volunteer Fleet.

آنها، کشتی سرفرماندهی *کروگر* و نیز کشتیهای *آسیا*، *سالوا* و *اورلینوک* به چشم می‌خوردند.[۱] در این ناوگان علاوه بر خدمه، ۶۴۰ غیرنظامی[۲] و همچنین حدود ۱۸۰ تن از ارامنهٔ سپاه داوطلب دنیکین حضور داشتند که دستهٔ اخیر به رغم مخالفت سید ضیاءالدین طباطبایی، با موافقت مقامات بریتانیایی در قفقاز به انزلی وارد شدند.[۳] گفتنی است، در ۱۰ آوریل وزیر راه و ارتباطات جمهوری آذربایجان به میجر دیلی اطلاع داد که بازگشت دوبارهٔ ناوگان از انزلی به باکو، موجب تهدیدی «جدی» برای آن بندر خواهد بود و تنها راه‌حل این است که بریتانیایی‌ها خود کشتیها را تصرف کنند.[۴] این اظهارات به این مفهوم بود که راه بازگشت کشتیها به باکو مسدود است.

پناهنده شدن کشتیها به بندر انزلی، واکنشهای متفاوتی را در آدمیرالتی برانگیخت؛ کاپیتان مک‌لین از بخش اطلاعات نیروی دریایی، با توجه به تصمیم وزارت جنگ برای ترک مقاومت در برابر تهاجم بلشویک‌ها به انزلی، پیشنهاد می‌کرد، افسری از ناوگان مدیترانه یا هند شرقی برای نابودی کشتیهای دنیکین به انزلی اعزام شود[۵]، امّا بخش عملیات، در پناهنده شدن آنها، فرصتی برای تقویت دفاع از انزلی می‌دید. هم بدین منظور توصیه می‌کرد که از تسلیحات و مهمات آنها برای دفاع از بندر استفاده و از کشتیهای خلع سلاح شده نیز برای کشتیرانی تجاری بهره‌برداری شود. به هر حال، بخش عملیات نیز اعزام افسری از نیروی دریایی را مطلوب و کمودور نوریس را شایسته این مأموریت می‌دانست (۱۲ آوریل/ ۲۲ رجب).[۶] بر اساس این پیشنهادها، آدمیرالتی در آغاز دستور داد، افسری به انزلی فرستاده شود تا برای جلوگیری از

---

1. Major Daley to Wardrop, 8 April 1920;

در این گزارش اسامی ۱۴ کشتی آمده است. اولمان (III, p. 349) و صباحی (P. 71) شمار این کشتیها را به ترتیب ۱۸ و ۱۵ فروند ذکر می‌کنند. با توجه به مطالب Fate of Volunteer Fleet می‌توان حدس زد که در فاصله ۹-۷ آوریل به شمار شناورها افزوده شده باشد.

2. G. O. C., Mesopotamia to War Office, no. X.8496, 9 April 1920, confidential, M.1343, ADM 137/1746.

۳. سید ضیاءالدین طباطبایی به وثوق‌الدوله، ۲۲ حمل ۱۲۹۹ش، *هیأت فوق‌العاده قفقازیه*، سند ۹۱، ص ۲۶۹؛ قس: Fate of Volunteer Fleet.

4. Fate of Volunteer Fleet.

5. Minute by Captain Mclain, D. N. I., 12 April 1920, M.01595, ADM 137/1746.

6. Minute for D. O. D., 12 April 1920, *ibid*.

دستیابی بلشویک‌ها به بحریهٔ دنیکین، آنها را نابود کنند (۱۲ آوریل)[۱]، امّا اندکی بعد در پاسخ به سئوال کرزن دربارهٔ تشکیل بحریهٔ ایرانی نوشت: در صورتی که دولت ایران بتواند هر تعداد از کشتیهای مذکور را در اختیار خود در آورد، نخست باید از آنها به عنوان ناوگانی تجاری تحت پرچم ایران استفاده کند، آنگاه در مراحل بعدی به تأسیس نیروی دریایی مبادرت ورزد (۲۶ آوریل/ ۶ شعبان).[۲] دربارهٔ کمودور نوریس نیز گفتنی است، او قبلاً همراه سه افسر و چهار درجه‌دار عازم ایران شده بود تا به عنوان هیئت اعزامی نیروی دریایی بریتانیا و در قالب توافقنامهٔ ۱۹۱۹م فعالیت کند. حضور این هیئت در ۱۸ ژوئن ۱۹۲۰م/ ۳۰ رمضان ۱۳۳۸ق، در تهران، به سبب تغییر شرایط در ایران و منطقه بی‌فایده بود.[۳]

بازگردیم به دریای خزر. هنگامی که مأموران نظامی و سیاسی بریتانیا، به رغم عزم لندن برای تداوم سیاست انفعالی خود، موجبات پناهندگی و خلع سلاح بحریهٔ دنیکین را در انزلی فراهم می‌آوردند، در واقع با حذف تنها نیروی دریایی بازدارنده، کار بحریهٔ بلشویکی ولگا ـ دریای خزر، به فرماندهی ف. ف. راسکولینکف، را تسهیل می‌کردند که از پایان ژانویهٔ ۱۹۲۰م/ ۸ جمادی‌الأول ۱۳۳۸ق موظف شده بود بر دریای خزر استیلا یابد.[۴] با این اقدام بریتانیا، مسکو می‌توانست بدون مواجهه با هرگونه مقاومت دریایی، از نیروی تحت فرمان راسکولنیکف، نه تنها برای استقرار حاکمیت خود بر باقیماندهٔ قلمرو تزارها در حوضهٔ دریای خزر، بلکه به عنوان ابزاری مؤثر در سیاست خود در قبال ایران نیز استفاده کند. لندن ـ چنانکه ذکر شد ـ قصد دفاع از سواحل شمالی ایران را نداشت و با پناه دادن به بحریهٔ دنیکین، در واقع بهانهٔ لازم برای بهره‌گیری از این ابزار کارآمد را به دست مسکو می‌داد.

---

1. Admiralty to War Office, no. M.01267, 12 April 1920, secret, M.1267, ADM 137/1746.

2. Curzon to Cox, decypher, teleg., no. 217, 26 April 1920, FO 248/1302.

3. Same to same, teleg., 18 March 1920; Commodore Norris to H. B. M. Legation (Tehran), 21 June 1920, confidential, both in FO 248/1302; cf. J. M. Balfour, *Recent Happenings in Persia*, London, Blackwood, 1922, pp. 181-82.

4. M. Persits, *A Shamefaced Intervention: The Soviet intervention in Iran, 1920-1921*, Moscow, Russian Center for Strategic Research and International Studies, 1999, p. 21.

مبنای مشی دولت بلشویکی در برابر ایران، از آغاز آمیزه‌ای بود از ملاحظات امنیتی، انقلابی-عقیدتی و ضد بریتانیایی-ضد امپریالیستی. اقدامات اولیهٔ بلشویک‌ها در نفی مناسبات دوران تزاری و برقراری روابط حسن همجواری با ایران، با حُسن استقبال تهران روبه‌رو شده بود؛ چندانکه با وجود عدم شناسایی رسمی دولت بلشویکی، فرستادگان آن، ن. ز. براوین و ایوان کولومیتسف را به عنوان نمایندگان غیر رسمی پذیرفت، اماکوششهای این نمایندگان به برقراری مناسباتی میان دو دولت منجر نشد.[1] در برابر، بریتانیا ضمن جلوگیری و سرکوب جنبشهای استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانهٔ ایرانیان، از یک سو در راه انتقال امتیازات اقتصادی روس‌های تزاری، یعنی شیلات، کشتیرانی دریاچهٔ ارومیه و غیره، به اتباع خود می‌کوشید[2]، و از سوی دیگر، ایران را به پایگاهی برای اقدامات ضد بلشویکی-اما نه از جانب ایرانی‌ها-تبدیل کرده بود. اوج این مناسبات یکسویه در توافقنامهٔ ۱۹۱۹م انعکاس یافت که زمام امور مالی و نظامی کشور را در دست بریتانیا، قرار می‌داد. این موضوع، بیش از پیش، زنگ خطر را در مسکو به صدا درآورد و انعکاس آن به شکل مخالفت بلشویک‌ها با توافقنامه متجلی شد.[3]

مسکو، هم زمان با اقدامات ناموفق برای برقراری مناسبات رسمی دیپلماتیک و دوستانه با ایران، بخشی ازکوششهای خود را به ویژه از ۱۹۱۹م در چارچوب استراتژی برپایی انقلاب در شرق برای سوق دادن ملل استثمار شده و عقب ماندهٔ آسیایی به سوی سوسیالیسم، متوجه ایران کرده بود. این راهبرد با مبانی نظری مارکسیسم همخوانی نداشت، امّاکوششهای مسکو در برانگیختن پرولتاریای کشورهای پیشرفتهٔ غربی به انقلاب، ناکام مانده بود. لنین و یارانش با

---

۱. برای مشروح این اقدامات و ناکامی، به عنوان نمونه، نک:
M. Volodarsky, *The Soviet Union and its Southern Neighbours, Iran and Afghanistan, 1917-1933*, London, Frank Cass, 1994, chapter 2.

۲. این وجه از اقدامات بریتانیایی‌ها، کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است که با انعقاد عهدنامهٔ ۱۹۲۱ ایران و شوروی، همهٔ این کوششها، ناکام ماند. بنابر بند ۱۳ عهدنامهٔ مذکور، ایران مجاز نبود امتیازات دوران تزاری را به قدرتی ثالث یا اتباع آن واگذارکند. برای پژوهشی مربوط به جنبهٔ اخیر سیاست بریتانیا در مورد برای انتقال امتیاز کشتیرانی دریاچهٔ ارومیه به اتباع بریتانیا و تبعات آن برای ایران، نک: م.ع. کاظم بیکی، *دریاچهٔ شاهی و قدرتهای بزرگ*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰ش.

۳. رجوع کنید به: ص ۲۰۳.

توجه به وجود نهضتهای ملی ـ آزادیخواهانه در شرق از جمله ایران، زمینهٔ انقلاب در آسیا را با هدف گامی به سوی انقلاب جهانی مساعد یافتند. به نظر ایشان، با مداخلهٔ ارتش سرخ به حمایت از تحرکات مردمی در شرق و نیز با کمک احزاب کمونیست محلی، راندن کشورهای آسیایی به سوی سوسیالیسم دشوار نبود، به ویژه که حکومتهای این کشورها، نیروهای مسلح نیرومندی در اختیار نداشتند.[1] از این دیدگاه، همهٔ شرایط داخلی لازم در ایران ـ که در نتیجهٔ توافقنامهٔ ۱۹۱۹م و حضور بریتانیا ـ به تهدیدی برای شوروی تبدیل شده بود، به چشم می‌خورد؛ مانند سوابق تحرکات مردمی ـ ضد استعماری، نهضت استقلال طلبانه و آزادیخواهانه جنگل که از قبل تماسهایی با آن برقرار کرده بودند.[2] به رغم کوششهای دولت وثوق‌الدوله و نورپرفورس، فعالیت جنگلی‌ها در کنار دریای خزر همچنان ادامه داشت. افزون بر این، با تشکیلاتی کمونیستی موسوم به فرقهٔ عدالت نیز از مهاجران ایرانی در ترکستان و قفقاز به یاری بلشویک‌ها ایجاد شده بود. این فرقه با موافقت مسکو و کمک فرماندهٔ ارتش سرخ ترکستان، م. و. فرونزه، کارگران ایرانی را در واحدهایی نظامی، سازماندهی کرده بود تا در ایران وارد عمل شوند (آوریل ۱۹۲۰م/شعبان ۱۳۳۸ق). این نیرو که جمعی آن در نهایت به ۱۸۰۰ تن رسید، نخست در تاشکند شکل گرفت، سپس به عشق‌آباد و آنگاه به کراسنوودسک انتقال یافت. پیشتر در ماه ژانویه/ ربیع‌الثانی ـ جمادی‌الأول ۱۳۳۸ق، فرماندهان ارتشهای سرخ در جبهه‌های قفقاز و به ویژه ترکستان، از سوی مسکو مأمور شده بودند تا خود را برای جنگ در دو جبههٔ شمال غرب ایران و خراسان نیز آماده کنند. بحریهٔ تحت امر راسکولنیکف نیز به عنوان نیروی عملیاتی اصلی در این تهاجم تعیین شده بود.[3] به هر روی، چنانکه ذکر شد، شرایط حاکم بر گیلان و وجود جنگلی‌ها، یا تحرکات دیگر در ایران، تنها یکی از ملاحظات مسکو برای تصمیمات اخیر محسوب می‌شد، به

---

1. S. White, "Soviet Russia and the Asian Revolution, 1917-1924", *Review of International Studies,* 10(1984), pp. 219-32; S. Blank, "Soviet Politics and the Iranian Revolution of 1919-1921", *Cahiers du Monde russe et soviétique,* XXI (1980), pp. 173-180; cf. Persits, pp. 13-14; Eudin and North, *Soviet Russia,* p. 92.

2. Dailami, "The Bolsheviks and the Jangali Revolutionary Movement", p. 49 ff.

3. Persits, pp. 17-20.

ویژه که سلسله پیروزیهای ارتش سرخ در آن زمان و مناسبات نیروهای ضد بلشویک با بریتانیا، یعنی قدرت فائقه در ایران، می‌توانست به عقب‌نشینی نیروهای مذکور به ایران و تداوم اقدامات آنها از خاک ایران منجر شود. در مورد شناورهای پناهنده به انزلی نیز این امکان وجود داشت که تحت هر پرچمی -روس‌های سفید یا جز آن- به کار گرفته شوند. در نتیجه، سروری بلشویک‌ها بر دریای خزر و بنادر آن به مخاطره می‌افتاد و حمله به باکو و میادین نفت آن لطمه‌ای سنگین بر شوروی وارد می‌کرد، هرچند که در نتیجهٔ چنین تهاجمی، بحریهٔ مهاجم نیز با مشکل کمبود سوخت مواجه می‌شد.

اقدام برضدّ بحریهٔ دنیکین در قلمرو ایران، هنگامی به صورت جدی در میان تصمیم گیرندگان شوروی مطرح شد که در ماه مارس /رجب ۱۳۳۸ق، آدمیرال سرژیف و ناوگان تحت امر او، پس از سقوط بندر پتروسک، مستقیم رو به سوی انزلی نهادند.[۱] راسکولنیکف، در تلگرامی که از آستاراخان برای تروتسکی فرستاد و رونوشتی از آن را نیز برای لنین و چچرین ارسال کرد، خواستار دستور رهبری شوروی در مورد بحریهٔ دنیکین در قلمرو ایران شد، زیرا اقدام برضدّ آن، مستلزم تجاوز به خاک ایران بود که با سیاست اعلان شدهٔ مسکو، تناقض داشت و بنابراین، می‌باید لنین در این خصوص دستور می‌داد. بنابر این تلگرام، دولت شوروی سه گزینه فراروی خود داشت:

الف. محاصره انزلی؛

ب. پیاده کردن نیرو در انزلی، یعنی جنگ در خاک ایران؛

ج. مذاکرات دیپلماتیک برای تحویل مسالمت‌آمیز بحریه دنیکین به شوروی (۲۸ مارس/ ۷ رجب).[۲]

چون ناوگان تحت امر سرژیف، در نخستین بار در انزلی پذیرفته نشد و بحریهٔ دنیکین نیز به باکو رفت، فوریت پاسخ به سؤال راسکولنیکف منتفی شد؛ زیرا دستور درخواستی را تروتسکی

---

۱. نک: ص ۲۲۶.

2. Persits, pp. 23-24.

در پیش‌نویسی به تاریخ ۲۰ آوریل/ ۳۰ رجب - یعنی در بار دوم بازگشت بحریهٔ دنیکین به انزلی و موافقت بریتانیایی‌ها با پناهندگی آن[۱] - به لنین و چچرین ارائه داد که به تصویب رسید. در این پاسخ که مؤید صحت پیش‌بینی سید ضیاءالدین طباطبایی است،[۲] آمده است:

> **دریای خزر باید به هر قیمتی از [وجود] ناوگان سفید پاک شود. [بدین منظور] اگر پیاده کردن نیرو در خاک ایران لازم است، باید به اجرا درآید و موضوع را به نزدیکترینِ مقامات ایرانی اطلاع داده و گفته شود که تنها [به سبب] ناتوانی دولت ایران در خلع سلاح کشتیهای گارد سفید در بندر انزلی، افسر فرماندهٔ [بحریهٔ بلشویکی] صرفاً با هدف اجرای مأموریتی نظامی، مسئولیت پیاده کردن نیرو [در خاک ایران] را عهده‌دار شده است. [همچنین گفته شود] که قلمرو ایران برای ما محترم باقی می‌ماند و پس از انجام این مأموریت نظامی فوراً تخلیه خواهد شد.**

بدین ترتیب اگرچه مسکو دستور تجاوز به خاک ایران را صادر کرد، امّا مسئولیت تجاوز متوجه فرماندهٔ بحریهٔ بلشویکی می‌شد.[۳]

به هر روی، اجرای این دستور تا استیلای ارتش یازدهم سرخ بر باکو (۲۷ آوریل ۱۹۲۰م/ ۸ شعبان ۱۳۳۸ق) و سقوط جمهوری آذربایجان به تعویق افتاد. شواهد موجود، چنانکه دولت ایران و نیز مأموران بریتانیایی به لندن اطلاع می‌دادند، بر تدارکات بلشویک‌ها برای تجاوز به ایران دلالت می‌کرد[۴]. با اینهمه، بی‌تفاوتی درقبال سرنوشت ایران، در لندن که پس از ناامیدی از موفقیت روس‌های سفید، در ماههای اخیر در مسیر مذاکره و برقراری مناسبات تجاری با مسکو

---

۱. نک: صص ۲۹-۲۲۸.

۲. نک: ص ۲۲۸.

3. Volodarsky, p. 35; Persits, p. 22;

در آثار فوق اختلافاتی جزئی در متن دستور به چشم می‌خورد که ظاهراً از ترجمهٔ متن روسی به انگلیسی ناشی شده است.

4. Cox to Curzon, teleg., no. 260, 9 May 1920, *DBFP*, vol. XIII, doc. 422, p. 478; Commander Luke (Tiflis) to FO, no. 245, 12 May 1920, M.01668, ADM 137/1746.

گام برمی‌داشت[۱]، ادامه یافت.

شرایط موجود، سرانجام دولت مستأصل وثوق‌الدوله را واداشت تا در یادداشتی که از طریق ناخدای کشتی بلشویکی موسوم به *رزالوکزامبورگ*[۲] در باکو برای مسکو فرستاد، آمادگی خود را برای تحویل شناورهای پناهنده به انزلی و نیز اعزام هیئتی سیاسی به شوروی برای مذاکره و برقراری مناسبات دائم دیپلماتیک اعلام کند. متن یادداشت را راسکولنیکف، در ۱۴ مه/۲۴ شعبان، با تلگراف به مسکو مخابره کرد و در ۱۸ مه ۱۹۲۰م/۲۸ شعبان ۱۳۳۸ق، هنگامی به تروتسکی رسید که از ساعاتی پیش در همان روز، بحریهٔ بلشویکی به قلمرو ایران و بندر انزلی هجوم آورده بود.[۳]

آنچه دربارهٔ این تجاوز نظامی جای توجه بسیار دارد، تقارن زمانی آن با رویدادهای دیگر در مناسبات لندن ـ مسکو و لندن ـ تهران است. در همان روز ۱۸ مه ۱۹۲۰م، دولت لوید جورج با تأیید شورای عالی متفقین، لئونید کراسین[۴]، کمیسار تجارت خارجی و حمل و نقل شوروی، را برای مذاکره در مورد مناسبات میان دو کشور به لندن دعوت کرد.[۵] افزون براین، در همان ۱۸ مه

---

۱. برای شرحی درخصوص تغییر مشی لندن در قبال بلشویک‌ها و روند آن، نک:
Ullman, II, chpter 7; III, chapter 1; Keeble, pp. 66 ff; Lowe and Dockrill, II, pp. 329-30.

2. *Rosa Luxemburg*

3. Persits, pp. 22-23 (نویسنده استفاده از تلگراف بجای بی‌سیم را سهو نمی‌داند); Volodarski, pp. 33-34;
چچرین، کمیسار امور خارجهٔ شوروی، در یادداشتی به تاریخ ۲۰ مه ۱۹۲۰م، بدون اشاره به عملیات انزلی و تصرف شناورهای دنیکین، با ذکر کوششهای شوروی در برقراری مناسبات حسن همجواری با ایران و مشی تهران در گذشته، از پیشنهاد اخیر دولت وثوق‌الدوله استقبال کرد، نک:
Soviet Note Proposing the establishment of relations with Persia, May 20, 1920, *The Soviet Union and the Middle East*, doc. 4, p. 257.

4. Leonid B. Krasin

۵. کراسین در ۲۷ مه وارد لندن شد و در ۳۱ مه نخستین دور مذاکرهٔ خود را با لویدجورج برگزار کرد. لویدجورج در نشست مذکور با طرح موضوع تبلیغات و تحریکات شوروی در شرق ـ از جمله ایران، افغانستان و شمال غرب هند ـ متذکر شد که پیش از آغاز گفت‌وگو در مورد روابط تجاری دو کشور، این اقدامات می‌بایست متوقف شود. علاوه بر این ضرورت داشت که شوروی از تهدید گرجستان و نیروی بریتانیا در باطوم نیز خودداری کند. بحریهٔ بلشویکی نیز می‌بایست از اقدامات خصمانه در دریای بالتیک، دریای سیاه و دریای خزر خودداری می‌کرد و کشتیهای شوروی هم نمی‌بایست بدون اجازه دولت ایران به بنادر ایرانی وارد می‌شدند، مورد اخیر از این روی جای توجه دارد که قبلاً انزلی مورد هجوم بلشویکها قرار گرفته بود، نک:

لرد کرزن در پاسخ به تقاضای کمک ایران برای مقابله با تهاجم قریب‌الوقوع بلشویک‌ها، به سرپرسی کاکس اطلاع داده بود: دولت بریتانیا نه تنها خطری فوری از جانب بلشویک‌ها را متوجه انزلی نمی‌دید، بلکه عقب‌نشینی نیروهای بریتانیایی را از بندر مذکور نیز تصویب نمی‌کرد.[۱] با وجود این، عملیات بحریهٔ بلشویکی برای تسخیر انزلی، با هیچگونه مقاومتی از سوی نیروهای بریتانیایی مستقر در آن بندر مواجه نشد.[۲] در نتیجهٔ مذاکرات راسکولنیکف با فرماندهٔ نورپرفورس، ژنرال بتمن چمپین، که گویا بر حسب اتفاق بجای حضور در ستاد قزوین، در همان زمان به سرکشی واحدهای تحت فرمان خود در گیلان اشتغال داشت، توافق بعمل آمد که سربازان بریتانیایی پس از تسلیم کشتیهای دنیکین و تسیحات آنها به بلشویک‌ها، انزلی را بدون درگیری ترک کنند (۱۸ مه/ ۲۸ شعبان). این سربازان، شبانه به رشت رفتند تا از آنجا به همراه دیگر افراد نورپرفورس به قزوین عقب‌نشینی کنند.[۳] پس از خروج آنها، بلشویک‌ها با جنگلی‌ها، که از پیش در جریان حملهٔ قریب‌الوقوع به انزلی قرار داشتند[۴]، تماس گرفتند. از این پس مناسبات شوروی با دولت مرکزی ایران و نیز نهضت جنگل، وارد مرحلهٔ نوینی شد.

Ullman, III, pp. 99-100.

1. Curzon to Cox, teleg., no. 268, 18 May 1920, *DBFP*, vol. XIII, doc. 433, p. 486.

۲. پژوهشگران شوروی ترک مقاومت نیروهای بریتانیا در انزلی را به حساب نافرمانی سربازان هندی از دستورات مافوق می‌گذارند که از تأثیر انقلاب بلشویکی و پیام ضد امپریالیستی آن ناشی می‌شد، نک:
Review of L. I. Miroshnikov's "Anglo-Indian Troops in Persia, Transcaucasia, and Turkestan, 1914-20", in *Central Asian Reviw,* VIII(1960), pp. 296-98;
همچنین برای تحلیل آثار نویسندگان شوروی در مورد تاریخ معاصر ایران، نک:
"The Borderlands of Soviet Central Asia: Persia - part I", *Central Asian Review,* IV(1956),307;
به هر حال اکنون می‌دانیم که مقاومت، در دستور کار نیروهای بریتانیا قرار نداشت.

3. Cox to Curzon, teleg., no. 289, 18 May 1920, very urgent, *DBFP*., vol. XIII., doc. 434, p. 488; cf. Balfour, pp. 186-89; Ducrocq, pp. 85-86.

۴. برای اطلاع جنگلی‌ها از حملهٔ بلشویک‌ها بر اساس خاطرات احسان‌الله خان، نک:
Ybert-Chabrier, p. 53; Lenczowski, p. 56; Blank, p. 180;
به گفتهٔ پرسیتس (Persits, pp. 25-27)، بلشویک‌ها از زمان فتح پتروسک (۳ آوریل) تصمیم خود را برای ورود به خاک ایران به میرزا کوچک خان اطلاع داده بودند؛ همچنین نک:
Dailami, "The Bolsheviks and the Jangal Revolutionary Movement", p. 54.

اندکی بعد، راسکولنیکف در مصاحبه‌ای که در روزنامهٔ *پتروگرادسکایا پراودا* منتشر شد، سخنانی اغراق‌آمیز و هماهنگ با دستور ۲۰ آوریل تروتسکی، اظهار داشت. به گفتهٔ او، فرماندهی نظامی بریتانیا با این گمان که بحریهٔ بلشویکی به بحریهٔ پناهندهٔ دنیکین حمله نخواهد کرد، با توقیف خدمهٔ آن، افسران و تفنگداران دریایی بریتانیا را به بندر انزلی اعزام کرده بود، تا آن بندر را به پایگاه اصلی خود برای استیلا بر دریای خزر و نقطه‌ای مقدم برای جلوگیری از پیشروی بلشویک‌ها به سوی ایران و هند تبدیل کند. علاوه بر این، به گفتهٔ او، جمهوری تازه تأسیس بلشویکی در آذربایجان نیز نمی‌توانست از حملهٔ احتمالی بریتانیایی‌ها از انزلی به باکو در امان بماند. از همین رو شخصاً تصمیم گرفت تا با تصرف انزلی و راندن بحریهٔ دنیکین، بریتانیا را از پایگاه اصلی خود در دریای خزر محروم کند. به ادعای راسکولنیکف، در عملیات مذکور، گذشته از همهٔ شناورهای دنیکین، از جمله چهار ناوشکن، غنایم مهم دیگری به دست آمده بود: بیش از ۵۰ قبضه توپ، ۲۰/۰۰۰ گلولهٔ توپ، ۱۶۰/۰۰۰ پود پنبه که از کراسنوودسک به انزلی انتقال یافته بود تا به ایالات متحده حمل شود، ۸۰۰۰ پود مس، ۲۵۰۰۰ پود ریل خط آهن، ۴۰ اتوموبیل، بیش از ۲۰ دستگاه فرستندهٔ بی‌سیم برای نصب در کشتیها، ۳ دستگاه فرستنده رادیویی ساحلی و ۶ فروند هواپیمای دریایی، که همگی به باکو و آستاراخان فرستاده شد.[1] در منابع، دیگر ذکری از *پری‌بونیا* به میان نمی‌آید، بنابراین، می‌توان حدس زد، شناور مذکور نیز که تنها ثمرهٔ توافقنامهٔ ۱۹۱۹م و کوششهای وثوق‌الدوله برای اهتزاز پرچم ایران در دریای خزر بود، به تصرف بلشویک‌ها درآمد و همراه کشتیهای دنیکین، از بندر انزلی خارج شد. بدین ترتیب پافشاری لندن بر حمایت از دنیکین و جلوگیری از دستیابی ایران و جمهوری آذربایجان به نیروی دریایی و تسلیحات، در حالی که خود قصد مشارکت در دفاع از آنها را نداشت، حاصلی جز

---

۱. برای ترجمهٔ انگلیسی این مصاحبه که تحت عنوان " Na Kaspii v Persii " در شمارهٔ ۱۵۵ (۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۲۰م) *Petrogradskaia Pravda* به چاپ رسید، نک:

Eudin and North ed. *Soviet Russia and the East,* doc, 35, p. 178;

برای تحویل کشتیها و مهمات به بلشویک‌ها، همچنین نک: رعد، ش ۵۲، ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ق.

استیلای بلشویک‌ها بر جمهوری آذربایجان[۱] و تجاوز ایشان به قلمرو ایران به بار نیاورد.[۲]

با خروج شناورهای پناهنده از انزلی، تنها مانع بالقوه در راه سروری بحریهٔ بلشویکی بر دریای خزر برداشته شد. در ژوئیهٔ ۱۹۲۰م/شوال ـ ذیقعده ۱۳۳۸ق، مسکو با ادغام ناوگان ولگا ـ دریای خزر و کشتیهای آذربایجان، واحد نظامی جدیدی به نام «نیروهای دریایی خزر» تشکیل داد.[۳] این واحد جدید و بلامنازع، یادآور اقتدار بحریهٔ روسیه در دورهٔ تزاری بود، هرچند که انعقاد پیمان دوستی ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱م ایران ـ شوروی، زمینهٔ بهبود مناسبات دو دولت و استیفای حقوق ایران در دریای خزر را فراهم می‌آورد. بنابر بند سوم این پیمان، مسکو از همهٔ دعاوی خود در مورد آشوراده و دیگر جزایر آبهای ساحلی استرآباد دست کشید. علاوه بر این، آن بخش از عهدنامهٔ ترکمنچای راکه داشتن بحریهٔ نظامی را در انحصار روسیّه قرار می‌داد، بی‌اعتبار اعلام کرد و بنابراین، «حقوق مساوی» ایران را در دریانوردی در دریای خزر پذیرفت. بدین ترتیب ایران مجاز بود ناوگانی با پرچم خود داشته باشد (بند ۱۱). به هر روی از امضای این معاهده تا اجرای مفاد آن، از جمله بندهای فوق، راهی دراز در پیش بود. تنها به ذکر این نکته بسنده می‌شود که حاکمیت ایران بر آشوراده تا ذیقعده ۱۳۴۱ق / ژوئن ۱۹۲۳م که نمایندگان شوروی رسماً این جزیره را به دولت ایران مسترد کردند، به تعویق افتاد.[۴]

---

۱. کلنل استوکس تصریح می‌کند که لندن با سیاست حمایت از دنیکین در حالی که نمی‌توانست او را وادار به عدم مزاحمت برای جمهوریهای قفقاز کند، و نیز جلوگیری از دستیابی این جمهوریها به تسلیحات، منافع خود را فدا کرد، زیرا این تسلیحات می‌توانست مانع از پیشروی بلشویک‌ها شود، نک:

Colonel C. B. Stokes, Report on Situation in Trans-Caucasia, 15 July 1920, confidential, M.012661, ADM 137/1747.

۲. توجه به این نکته ضروری است که دولت شوروی هیچگاه عملیات انزلی را تجاوز به ایران ندانست و آن را اقدامی برای امنیت دریای خزر و تعقیب شورشیان بر دولت قانونی شوروی قلمداد می‌کرد، نک:

Ducrocq, pp. 95-96;

همچنین ترجمهٔ مقالهٔ کارل رادک (*Isvestia*, no. 124, 10 June 1920) در Eudin and North, p. 97؛ برای تداوم انکار تجاوز، نک:

Chicherin to Curzon, wireless teleg., 4 Feb. 1921, *Soviet Documents*, vol. I, p. 230;

ترجمه‌ای فارسی از این یادداشت که در *ایزوسیتا* منتشر شد، در آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۶۳، دوسیه ۱۳، ۱۳۳۹ق موجود است.

3. Shloma, p. 169.

4. Kazembeyki, p. 47.

حاصل سخن

پرسشی که ف. اسکراین در ۱۹۲۳ مطرح کرد، سؤالی اساسی بود. در پرتو شرحی که گذشت، به نظر می‌رسد که اکنون بتوان به پاسخ آن پرداخت. در خلال جنگ جهانی اول، در پی انقلاب مارس ۱۹۱۷ در روسیه، عواملی چند توجه دولت بریتانیا به ریاست لوید جورج را که به گسترش عملیات نظامی علیه قدرتهای مرکزی در شرق گرایش داشت، به دریای خزر معطوف کرد. حوضهٔ این دریا که منطقه‌ای گسترده و استراتژیک را از جنوب شرق اروپا تا قلب آسیا دربرمی‌گرفت، از جهات ذخایر زیرزمینی - بویژه نفت باکو - وکشاورزی - پنبه - غنی بود و از همین رو در حیات اقتصادی روسیه نقشی اساسی ایفا می‌کرد. در شرایط جنگی تملّک این منابع نه فقط برای روسیه بلکه برای آلمان نیز که به سبب محاصره دریایی از بابت چنین مواد خامِ استراتژیک در تنگنا بود، ضرورت بیشتری می‌یافت.

اهمیت خود دریای خزر کمتر از حوضهٔ آن نبود. این دریا افزون بر اتصال به نظامهای ارتباطی مهم، واصل راههایی بود که همانند منابع حوضه، از جهات اقتصادی، سیاسی و نظامی در امپراتوری گسترده تزارها اهمیت راهبردی داشتند. این شبکه‌های مواصلاتی با عبور از اعماق استراتژیک روسیه، ابزاری مؤثر در اعمال حاکمیت سنت پترزبورگ / پتروگراد در مناطق استراتژیک پیرامونی روسیه در حوضهٔ دریای خزر بودند که بومیان اکثر نواحی آنرا اقوام مختلف امّا مسلمان تشکیل می‌دادند. افزون بر این، در گذشته دولت تزاری از همین راههای مواصلاتی برای توسعه‌طلبی و نیز رقابت با بریتانیا در آسیا بهره گرفته بود. برخی از این راههای زمینی -

مانند خطوط آهن قفقاز و پایانه خط آهن کراسنوودسک ـ تاشکند ـ نیز همانند چاههای نفت باکو از جانب دریا ضربه‌پذیر بودند. بدین ترتیب استیلا بر دریای خزر برای بهره گیری مطمئن و پایدار از مزایای اقتصادی، سیاسی و نظامی حوضهٔ دریا و همچنین برای ارتباط سهل و بی‌مخاطره روسیهٔ اروپایی با خاور دور، آسیای مرکزی و قفقاز ضرورت داشت.

آنچه لندن را در ۱۹۱۸ م/ ۱۳۳۶ ق به کوشش برای سلطه بر دریای خزر برانگیخت، در خوشبینانه‌ترین شکل و براساس اظهارات مأمورین بریتانیایی، جلوگیری از تحریکات و نیز پیشروی بالقوه قدرتهای مرکزی در مناطق مسلمان‌نشین حوضهٔ دریا در آسیای میانه و ایران بود. در خلأ قدرتِ بازدارندهٔ روسیه تزاری، چنین پیشروی می‌توانست استیلای بریتانیا را در شبه قارهٔ هند و جنوب ایران که نیروی دریایی سلطنتی وابسته به نفت آنجا بود، به مخاطره اندازد. ضعف حکومت نوبنیاد بلشویکها و احیاناً همکاری آنها و یا دولتهای قفقاز با آلمان هم به‌نوبهٔ خود مسیرهای چنین پیشروی احتمالی را هموار می‌کرد. از این رو برای بریتانیا ضرورت داشت که با پیشدستی در استیلا بر دریای خزر، دشمن را از استفاده از شبکه‌های مواصلاتی مذکور ـ و در نتیجه نزدیک شدن به هندوستان و منابع نفت جنوب ایران ـ و همچنین بهره‌برداری از منابع حوضهٔ دریا ـ بویژه نفت باکو و پنبه آسیای مرکزی ـ محروم سازد.

با وجود این، انگیزه‌های قوی‌تر دیگری نیز برای توجه بریتانیا به دریای خزر وجود داشت که مهمترین آنها به شرایط سیاسی حاکم بر حوضهٔ خودِ دریا بازمی‌گشت. پس از سقوط تزاریسم، تحرکات ملی ـ دینی و استقلال‌طلبانهٔ جاری در مناطق مسلمان‌نشین این حوضه ـ خواه در قلمرو روسیه و خواه در ایران و افغانستان ـ برخلاف پیشروی احتمالی قدرتهای مرکزی، تهدیدی بالفعل برای سلطهٔ بریتانیا بر هند محسوب می‌شد. در حالی که توفیق چنین تحرکات و ظهور دولت یا دولتهای مستقلِ مسلمان در منطقه استراتژیک آسیای مرکزی، در جوار هند، می‌توانست الهام‌بخش مسلمانان شبه قاره شود، تداوم بی‌نظمی و آشوب ناشی از فعالیت نیروهای ملی ـ دینی نیز می‌توانست از مناطق مذکور به شبه قاره سرایت کند. افزون اینکه حوضهٔ دریای خزر کانالی بود که دعوت بلشویکها از ملل شرق به انقلاب و تغییر مناسبات استعماری نیز

از آن طریق راه خود را به سوی مخاطبین مسلمان ـ اعم از ترک، ایرانی، عرب و هندی ـ و هندو باز می‌کرد. در فقدان حکومتی متمرکز و توانا در روسیه برای خاتمه دادن به آشوبها و خواستهای ملی ـ دینی و همچنین برای جلوگیری از تحریکات بلشویکها، لندن وظیفهٔ خود می‌دانست که از راه حضور مستقیم در این منطقه و کمک به شکل‌گیری و حفظ دولتهای همسو با منافع بریتانیا در حوضهٔ دریای خزر، ضمن اعادهٔ نظم و آرامش، تهدیدات یاد شده را از میان بردارد. حضور نظامی مستقیم و بی‌مخاطرهٔ بریتانیا در این منطقه نیز مستلزم سلطه بر دریای خزر بود.

افزون بر این، باید به مشی لندن و متحدانش در قبال نظام بلشویکی اشاره کرد که نه تنها با پیمودن راه مصالحه با قدرتهای مرکزی در برست لیتوسک و خاتمه دادن به عمر جبههٔ شرق، امکان انتقال نیروهای آلمانی به جبههٔ غرب را فراهم می‌آورد، بلکه توده‌های مردم کشورهای صنعتی غرب را نیز به برپایی انقلاب فرا می‌خواند. در این رابطه طرح سسیل ـ میلز برای پشتیبانی از نیروهای ضد قدرتهای مرکزی روسیه که لزوماً ضد بلشویک بودند، و برمبنای آن طرح، توافق سرّی بریتانیا ـ فرانسه برای تقسیم غرب روسیه به دو منطقهٔ عملیاتی، عامل دیگری برای توجه لندن به دریای خزر و حوضهٔ آن گردید؛ زیرا در این توافق سراسر نواحی غرب دریای خزر از رود دُن تا رود ارس نصیب بریتانیا شد (۲۳ دسامبر ۱۹۱۷ م / ۱۳۳۶ ق). آنچه در همین راستا توجه لندن به دریای خزر را ضروری‌تر کرد تصمیم شورای عالی جنگ متفقین مبنی بر حمایت از کلیه نیروهای ضد بلشویک ـ ضد قدرتهای مرکزی در سراسر روسیه و مداخلهٔ نظامی مستقیم در آن کشور بود (آوریل ۱۹۱۸ / جمادی الثانی ۱۳۳۶ ق). از لحاظ جغرافیایی در مرکز این عملیات که گستره‌اش از بندر ولادیوستوک در شرق تا دریای سیاه در غرب و از اقیانوس منجمد در شمال تا ایران را در جنوب دربرمی‌گرفت، دریای خزر با ویژگیهای ژئواستراتژیک و ارتباطی‌اش قرار داشت. اجرای این طرح بلندپروازانه که توسعهٔ منافع و نیز گسترش مرزهای استراتژیک بریتانیا را در شرق نوید می‌داد، اقتضا می‌کرد که با استیلا بر دریای خزر، ضمن اخلال در پیشروی و اقدامات قدرتهای مرکزی و نیز بلشویکها، ارتباط مستقیم نیروهای مورد حمایت متفقین در چهار سوی دریا با یکدیگر و نیز با حامیانشان تأمین شود تا تدارکات و پشتیبانی

ممکن گردد. در میان متفقین، بریتانیا با داشتن بیشترین منافع، حساسیت و مسئولیت در حوضهٔ خزر، نزدیکترین قدرت به دریای خزر بود. مجموعهٔ این انگیزشها و ملاحظات، لندن را به توجه و کوشش برای سلطه بر دریای خزر وادار می‌کرد.

لازمهٔ دستیابی به دریا حضور در حوضهٔ آن بود. اقدام بریتانیا برای این هدف از خاک ایران ـ یعنی سراسر حوضهٔ جنوبی دریای خزر ـ صورت گرفت که پس از تجربهٔ تقسیم‌شدن به مناطق نفوذ بریتانیا (جنوب) و روسیه (شمال) در ۱۹۰۷ م، از ابتدای جنگ جهانی بی‌طرفی‌اش زیرپاگذاشته شده بود. اگرچه طرح سسیل ـ میلنر اساساً به قلمرو روسیه مربوط می‌گشت، لندن به دستاویز اجرای آن، در حالی فرصت‌طلبانه استفاده از ایران را در توافقاتش با پاریس جای داد که بلشویکها و قدرتهای مرکزی در پیمانهای ترک مخاصمه (۱۵ دسامبر ۱۹۱۷) و صلح برست لیتوسک (۳ مارس ۱۹۱۸) خود را به تخلیه و احترام به استقلال و تمامیت ارضی ایران متعهد می‌کردند. پیش‌تر، در ۳ دسامبر ۱۹۱۷، توافقنامه روسیه ـ بریتانیا برای تقسیم ایران از سوی شورای کمیساریای خلق روسیه نیز رسماً بی‌اعتبار اعلام شده بود. بدین ترتیب بریتانیا که قبلاً براساس توافقنامه‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ م با روسیه سراسر بخشهای جنوبی و میانی ایران را منطقهٔ اختصاصی نفوذ و حضور خود کرده بود، در چارچوب طرح سسیل ـ میلنر و با موافقت پاریس مجاز گردید که برای پشتیبانی از نیروهای ضد قدرتهای مرکزی در روسیه از طریق ایران، طبیعتاً از منطقهٔ سابق نفوذ روسیه اقدام کند. در همان زمان منطقهٔ مذکور نیز مانند آسیای مرکزی عرصهٔ تحرکات استقلال‌طلبانه بود. ملّیون ایران که فروپاشی تزاریسم را مقدمه‌ای برای خاتمهٔ حضور و مداخلات بریتانیا و در نتیجهٔ استقلال کشور بی‌طرف در جنگ خود می‌دانستند، فعالیتهای سیاسی (در پایتخت) و انقلابی (جنبش جنگل در گیلان) را افزایش داده بودند. بی‌تردید چنین تحرکاتی از سوی قدرتهای مرکزی و بلشویکها استقبال می‌شد. به هر روی لندن از فرصت به دست آمده نه برای کمک به نیروهای ضد قدرتهای مرکزی در قلمرو روسیه بلکه برای گسترش نفوذ خود از جنوب به شمال ایران بهره گرفت. با اقدامات تحریک‌آمیز موجبات واکنش جنگلی‌ها را فراهم آورد و با این تمهید و به دستاویز برقراری امنیت و حفظ پایتخت از

جنگلی‌ها و قوای عثمانی، نیروی موسوم به دنسترفورس را در قزوین مستقر کرد (مارس ۱۹۱۸م / جمادی الثانی ۱۳۳۶ ق). این رویداد اعلان پایان عمر توافقنامهٔ ۱۹۰۷ روسیه ـ بریتانیا و واژگونی توازن سنتی قدرت بیگانه در ایران به نفع بریتانیای تمامیت‌خواه بود.

حضور نظامی در شمال ایران افزون بر اینکه برای اجرای منویّات لندن و مهار ملّیون ایرانی ابزاری جدید و مؤثر را در اختیار وزیرمختار بریتانیا در تهران قرار داد، این امکان را نیز برای لندن فراهم آورد که از مشهد، ضمن تحت نظر داشتن تحولات در آسیای مرکزی، واکنشهای مقتضی و اقدامات لازم را برای حفظ منافع خود در آن منطقه به عمل آورد. از همین شهر بود که ژنرال مالسون به روی کار آمدن دولتی ضد بلشویک در ماوراء خزر کمک کرد.

با وجود مزیتهایی که حضور نظامی در شمال ایران به همراه داشت و به رغم هدف طرح سسیل ـ میلنر، برای چند ماه از سوی دنسترفورس تلاشی جدی برای استقرار در سواحل جنوبی دریای خزر یا درگیری با قوای عثمانی در ایران به عمل نیامد، هر چند که حضورش در شمال برای ترکها تحریک‌آمیز بود. هنگامیکه پیشروی قدرتهای مرکزی در قفقاز و تهاجم آلمان در غرب، با تغییر شرایط در جبهه‌ها، موجب افزایش اهمیت استیلا بر دریای خزر گردید، دنسترفورس پیشروی به سوی شمال را از سر گرفت، بویژه اینکه تصمیم متفقین به مداخله نظامی در روسیه چنین اقتضا می‌کرد. سرانجام یک روز پس از ورود نیروهای متفقین و آمریکا به آرخانگلسک و ولادیوستوک (۳-۲ اوت ۱۹۱۸ م / ۲۶-۲۵ شوال ۱۳۳۶ ق)، دنسترفورس به دعوت مدافعین باکو به آن شهر وارد تا از سقوط باکو به دست ترکها جلوگیری کند (۴ اوت / ۲۷ شوال). امّا هدف از این لشکرکشی نه حفظ باکو، بلکه غیرقابل بهره‌برداری کردنِ منابع نفت و تلمبه خانهٔ شهر و نیز دستیابی به شناورهایی بود که بریتانیا را قادر به سلطه بر دریای خزر می‌کرد.

اقدام نظامی برای در اختیار درآوردن دریای درون بومِ خزر که در فاصله‌ای بعید از حوزهٔ مسئولیت و عملیات نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا ـ یعنی آبهای آزاد ـ قرار داشت، بی‌تردید اقدامی متهورانه و بلندپروازانه بود که توفیق در آن همکاری نیروی زمینی را می‌طلبید. امّا

عواملی چند این هدف را قابل حصول می‌کرد؛ سیاست ملی‌سازی بلشویکها و کاهش حمل و نقل از طریق دریای خزر، شناورهای تجاری موجود را به ابزاری پیشرفته، سهل‌الوصول و قابل تسلیح تبدیل کرده بود. وجود کارگاههای فنی در انزلی، کراسنوودسک و از نوامبر ۱۹۱۸ م / صفر ۱۳۳۷ ق در باکو، کار تجهیز و تعمیر شناورها را ممکن می‌ساخت. اگرچه در آغاز شکل‌گیری بحریه، انتقال تجهیزات و سلاح از طریق ایران به انزلی با سختی صورت می‌گرفت، پس از حضور نیروهای بریتانیایی در قفقاز (نوامبر ۱۹۱۸)، خط آهن باکو ـ باطوم حمل تدارکات از دریای سیاه به دریای خزر را تسهیل کرد. افزون اینکه نیروهای بحری بازدارندهٔ موجود در خودِ دریا هم وضعیتی نامطلوب داشتند. ناوگان جدیدالتأسیس بلشویکی ـ آستاراخان کرای ـ نه فقط فاقد امکانات، خدمهٔ با تجربه و سوخت کافی بود، به رویارویی با ضد انقلاب اشتغال داشت. ناوگان سنتروکاسپی باقیمانده از دوران تزاری نیز به سبب مضایق مالی، تنوع گرایشهای سیاسی افراد آن و همچنین به علت اختلافات سیاسی و جنگ قدرت در باکو بیش از پیش تضیعف گشته و عوامل بریتانیا موفق به نفوذ در میان افراد آن شده بودند. در نتیجهٔ چنین روابط و به دستاویز کمک به مدافعین باکو در مقابله با عثمانی، بریتانیایی‌ها موفق شدند که با انتقال چند شناور از باکو به انزلی (سپتامبر ۱۹۱۸ م / ذیحجه ۱۳۳۶ ق) و تسلیح آنها، هستهٔ اولیهٔ بحریه بریتانیا را فراهم آورند. این بحریه در ابتدا وظیفهٔ حفظِ جناح نیروی زمینی بریتانیا در ماوراءخزر و سپس انتقال نیروهای زمینی تحت فرمان ژنرال تامسون از انزلی به باکو و حفظ سواحل ماوراء خزر، قفقاز و ایران از حملات بلشویکها را بر عهده داشت.

حضور هم زمان سه بحریه نظامی منطقه‌ای ـ آستاراخان کرای و سنتروکاسپی ـ و فرامنطقه‌ای ـ بریتانیایی ـ رقیب نه تنها به عنوان تجربه‌ای بی‌سابقه در تاریخ دریای خزر بلکه از این جهت که زمینه‌ساز اختلاف‌نظر میان فرماندهان نیروهای زمینی و دریایی بریتانیا در منطقه و وزارت جنگ و آدمیرالتی در لندن گردید نیز جای توجه دارد. از منظر فرمانده بحریه بریتانیا حذف هر چه سریعتر بقایای سنتروکاسپی که به کلنل ضد بلشویک بیچراخوف پیوسته بودند، گام اول در راه سلطه بر خزر محسوب می‌شد. امّا فرماندهٔ نیروی زمینی ـ ژنرال تامسون ـ به دلایل

سیاسی و کمبود نیرو، برای اشغال باکو به همکاری بیچراخوف نیاز داشت. از این رو برای برقراری مناسبات حسنه و حتی واگذاری تعدادی شناور مسلح بریتانیایی به او می‌کوشید، بویژه اینکه چنین تعاملی موجب دلگرمی سایر نیروهای ضدبلشویک می‌گشت. افزون بر این، در حالیکه مقامات نیروی زمینی در منطقه طراحی استراتژی عملیات بحریه را در حوزهٔ مسئولیت خود می‌پنداشتند، آدمیرالتی و فرماندهٔ بحریه، به رغم وابستگی به نیروی زمینی، استقلال در تعیین استراتژی را حق خود می‌دانستند. این اختلاف نه تنها با حذف بیچراخوف و سنتروکاسپی برطرف نگردید، بلکه در سراسر دوران حضور بریتانیایی‌ها در دریای خزر و قفقاز ادامه یافت.

تفاوت دیدگاه موجود میان آدمیرالتی و وزارت جنگ به هنگام تعیین سیاست بریتانیا در مورد شرق و قلمرو روسیه نمایان‌تر گردید. در کمیته شرقی، آدمیرالتی که به نفت جنوب ایران وابسته بود و به نفت باکو علاقمندی نشان می‌داد، در قضیهٔ ادامهٔ حضور نظامی بریتانیا در دریای خزر و قفقاز از طرحهای امپریالیستی لرد کرزن جانبداری می‌کرد. برای آدمیرالتی که در گسترش استعمار بریتانیا در ماوراء بحار سوابقی طولانی داشت، چنین حضوری مستلزم هزینه‌های انسانی و تجهیزاتی محدودی بود. در مقابل، وزارت جنگ به دلیل کمبود منابع و گستردگی مسئولیتها و تعهدات خود، همانند دولت هندوستان، موضعی مخالف داشت، بویژه اینکه طرحهای بریتانیا برای خاورمیانهٔ بعد از جنگ و حضور در این منطقه خود نیازمند بکارگیری لشکرهای متعدد بود. این اختلاف نظر در قضایای اساسی چون تصمیم راجع به تعیین مرزهای امن برای دولتهای جنینی قفقاز، سرنوشت بحریه بریتانیا، زمان تخلیه افراد نیروی دریایی سلطنتی از دریای خزر و حتی دفاع از سواحل ایران در مقابل تهاجم احتمالی بلشویکها نیز ادامه یافت. در تمام این موارد درحالیکه آدمیرالتی بر لزوم اقدامات غیرانفعالی تأکید داشت، وزارت جنگ بر عدم درگیری بریتانیا و خروج هر چه زودتر نیروها از منطقه پای می‌فشرد. سرانجام در جلسات سیاستگزاری در لندن، این وزارت جنگ بود که نظر خود مبنی بر لزوم تخلیه قفقاز (مارس ۱۹۱۹ م / جمادی الثانی ۱۳۳۷ ق) و عدم دفاع از شمال ایران در برابر حملهٔ بلشویکها را بر کرسی نشاند (ژانویه ۱۹۲۰ م / ربیع الثانی ۱۳۳۸ ق).

کارنامهٔ عملیاتی بحریه بریتانیا از جهاتی چند در خور توجه به نظر می‌رسد بویژه اینکه در میان تمام نیروهای اعزامی بریتانیا به جنوب روسیه، تنها بحریه آن کشور بود که از مواجههٔ مستقیم و مستقل با بلشویکها استقبال می‌کرد و در عمل نیز درگیری‌های مقطعی و موفقی داشت. اگرچه این نیرو با جلوگیری از نفوذ شناورهای بلشویکی به جنوب مدار ۴۴ درجه عرض جغرافیایی در شمال جزیره چچن، امنیت سواحل ماوراء خزر، ایران و قفقاز را تأمین کرد، هیچگاه نتوانست بحریه بلشویکی را در پایگاه اصلی آن در آستاراخان مورد هجوم قرار دهد. درنتیجه ناوگان بلشویکی درحالی به حیاتش ادامه داد که توان آن از لحاظ کمّی و کیفی ارتقاء می‌یافت. با وجود این بحریه بلشویکی نیز به سبب مقابله با حملات سنگین نیروهای ضد بلشویک، بویژه سپاه داوطلبِ ژنرال دنیکین، در منطقه آستاراخان و ولگا، هیچگاه فرصت کافی برای تمرکز بر روی بحریه بریتانیا را به دست نیاورد.

شرایط اقلیمی منطقه و فیزیکی - ابعاد و عمق - خودِ دریا نیز با مزایا و کاستی‌هایی برای هر دو بحریه بلشویکی و بریتانیایی همراه بود. عمق کم آبهای شمال دریا در حالیکه از حملهٔ مؤثر بریتانیایی‌ها به شناورهای بلشویکی در آستاراخان جلوگیری می‌کرد، مانع حرکت آزادانه و بی‌مخاطره زیردریایی‌های بلشویکی به سوی جنوب بود؛ زیرا حرکت در سطح آنها را به اهدافی مشخص برای هواپیماها و کشتیهای بریتانیایی تبدیل می‌کرد. افزون اینکه، زیردریایی‌های بلشویکی به سبب داشتن مخازن سوخت کوچک و همچنین کمبود سوخت قادر به عملیات در منطقه تحت حفاظت بحریه بریتانیا نبودند که در فاصله‌ای دور از آستاراخان قرار داشت. یخ‌بستن آبهای شمالی دریا در فاصلهٔ دسامبر - مارس / دی - فروردین نیز به نوبهٔ خود ضمن ممانعت از نزدیک شدن دو ناوگان به یکدیگر، موجب ترک مخاصمه‌ای اعلام نشده می‌گردید. همان ویژگیهای اقلیمی و فیزیکی با ایجاد محدودیت برای عملیات هوایی، مانع از اقدام مشترک و هماهنگ هوایی - دریایی علیه پایگاه بحریه بلشویکی در آستاراخان نیز می‌شد. با وجود این، اشتغال بحریه بلشویکی به مقابله با نیروهای ضد بلشویک، اقتدار بلامنازع بحریه بریتانیا را در آبهای میانی و جنوبی در پی داشت.

بر مقامات آدمیرالتی تزلزل موفقیت بحریه بریتانیا پوشیده نبود. زیرا عزم لندن برای خروج نیروهایش از ماوراء خزر و قفقاز، توسعه و تقویت بحریه بریتانیا را غیرضروری کرده بود و این از تغییر شرایط به نفع بحریه بلشویکی خبر می‌داد. امّا از آنجاکه بریتانیا با اهداف رهایی از حضور مخاطره‌آمیز و پر هزینه در قفقاز و تمرکز بر توسعه‌طلبی در خاورمیانهٔ پس از جنگ، موفق به جلب موافقت شورای عالی جنگ متفقین با واگذاری قیمومت قفقاز و مسئولیت دریای خزر به ایتالیا شده بود، لندن هنوز این فرصت را داشت که با فروش ناوگانش به ایتالیا[۱] افراد نیروی دریایی سلطنتی را در شرایطی از ورطهٔ دریای خزر خارج کند که هنوز قدرت فائقه بودند. امّا خودداری دولت ایتالیا از پذیرش قیمومت، با برهم زدن محاسبات دولت لوید جورج، موجب آن شد که لندن با چشم فروبستن به نگرانیها و تقاضاهای ایران و آذربایجان، تمام بحریه خود را به ژنرالِ ضد بلشویک دنیکین واگذار کند که کمبود افسر و ملوان در سپاهِ داوطلب او پیشاپیش بر تصمیم‌گیرندگان بریتانیایی آشکار بود (اوت ۱۹۱۹ م / ذیقعده ۱۳۳۷ ق).

بدین ترتیب پس از عقب کشیدن نیروی ژنرال مالسون از ماوراء خزر به خاک ایران (آوریل ۱۹۱۹ م / رجب ۱۳۳۷ ق)، بریتانیا موفق گردید افراد نیروی دریایی و زمینی خود را از دریای خزر و قفقاز ـ جز باطوم ـ خارج کند (سپتامبر ۱۹۱۹ م). بی‌توجهی لندن به درخواستهای ایران و آذربایجان برای دریافت تعدادی از شناورهای بحریه بریتانیا و یا تأسیس بحریه‌ای ملی می‌توانست با اهدافی چون خودداری از تضعیف ناوگان دنیکین و حتی پیشگیری از گسترش رقابت و تخاصم از سطح دو ناوگان بلشویکی و دنیکین به چهار ناوگان و پیچیده‌تر شدن اوضاع ناشی شده باشد، امّا تردید نیست که واگذاری بحریه به دنیکین بر این فرض استوار بود که وی ضمن احترام به استقلال، تمامیت ارضی و حقوق کشورهای نوبنیاد قفقاز و ایران، موفق به غلبه یا جلوگیری از بحریه بلشویکی خواهد شد. این فرض هیچگاه تحقق نیافت.

برخلاف مواضع نظری مسکو، ژنرال دنیکین عملاً در مسیر بازگشت‌ناپذیر انکار حقوق کشورهای ساحلی دریاگام برمی‌داشت. بحریه و سپاه داوطلب او به تهدیدی بالفعل علیه ایران،

---

۱. نک: ص ۱۷۸، یادداشت ۱.

آذربایجان و گرجستان مبدل شده بودند. این مشی مانع از همکاری و تشریک مساعی این کشورها با وی می‌گشت. هنگامیکه در نتیجه عقب‌نشینی نیروی زمینی دنیکین به سوی دریای سیاه، سواحل غربی و پتروسک از چنگ آنان خارج گردید، بحریه‌اش به سبب از دست دادن پایگاه‌های خود، به ناوگانی از هم گسیخته، فاقد سوخت و سرگردان تبدیل شد تا نشانهٔ محاسبات و تصمیم ناصواب بریتانیا باشد.

بحریه سرگردان دنیکین ـ به عبارت صحیح‌تر میراث بریتانیا ـ در دریای بستهٔ خزر، با توجه به سقوط دولت ماوراء خزر به دست بلشویکها، برای گریز مفری جز پناهندگی به انزلی یا باکو نداشت. امّا تصمیم در مورد پذیرش و سرنوشت آن را نه دولتین ایران و آذربایجان بلکه همچنان بریتانیایی‌ها بر عهده داشتند که از ماهها پیش با ممانعت از تشکیل بحریه ملی، تخلیه قفقاز و صدور دستور عدم مقاومت به نورپرفورس، هر دو کشور را در برابر تهاجم بلشویکها بی‌دفاع کرده بودند. سرانجام بدون اطلاع دولت ایران و علی‌رغم هشدارهای رئیس هیئت فوق‌العاده ایران در قفقاز، با موافقت مقامات نظامی بریتانیا بحریهٔ سرگردان دنیکین در انزلی پهلو گرفت تا در آنجا توقیف و خلع سلاح شود.

تصمیم اخیر فرماندهی نیروی بریتانیا بهانهٔ لازم برای تجاوز به خاک ایران را به مسکو داد که از پیش انگیزه‌های امنیتی ـ عقیدتی خود را برای چنین اقدامی داشت. تا آن زمان تلاشهای دولت شوروی برای برقراری مناسبات دوستانه و انعقاد پیمان حسن همجواری با تهران نه تنها حاصلی به بار نیاورده بود بلکه خاک ایران همچنان پایگاهی عمده برای مداخلات و اقدامات بریتانیا و نیروهای ضدانقلاب علیه شوروی بود. افزون بر این، انعقاد توافقنامه کاکس ـ وثوق (۱۹۱۹) این فرصت را به لندن می‌داد که در آینده نیز از قلمرو ایران برای تداوم اقدامات خصمانه علیه شوروی استفاده کند. بحریه توقیف شده در انزلی خود می‌توانست برای چنین اهدافی به کار گرفته شود. از لحاظ عقیدتی نیز مقتضای استراتژی برپایی انقلاب در شرق، مداخلهٔ مسکو در ایران بود. بر این انگیزه‌ها باید افزود که به زودی مذاکرات تجاری لندن ـ مسکو آغاز می‌شد که در آن دستِ پُر شرط موفقیت بود. از آنجاکه اقدام نظامی در طول مذاکرات می‌توانست به

اخلال در گفتگو منجر شود، ضرورت داشت که هر چه زودتر به دغدغه‌های مسکو از بابت بحریه دنیکین خاتمه داده می‌شد. این شرایط تهاجم بحریه بلشویکی به انزلی و عقب‌نشینی خفت‌بار نورپرفورس از گیلان را به دنبال آورد (۱۸ مه ۱۹۲۰ م / ۲۸ شعبان ۱۳۳۸ ق).

اگرچه حضور نیروی دریایی سلطنتی در دریای خزر از جهات نظامی موفقیت‌آمیز بود، لندن به رغم اهداف بلندپروازانهٔ اولیهٔ خود، نتوانست از تمام فرصتهایی که این حضور به همراه داشت، بهره‌برداری کند و عملاً از بحریه و سایر نیروهای خود تنها برای جلوگیری از شکل‌گیری دولتهای مستقل در حوضهٔ دریای خزر استفاده کرد. پیدایش دولت ماوراء خزر با حمایت بریتانیا به قیمت بی‌توجهی به حرکت ملی ـ اسلامی در آسیای مرکزی تمام شد. توقف نیروی مشترک دولت ماوراء خزر و بریتانیا در ناحیه مرو و عدم پیشروی آنها به سوی شرق، دست بلشویکهایِ منقطع از مسکوی تاشکند را در قلع و قمع تحرکات ملی ـ دینی بومیان ترکستان باز گذاشت. افزون اینکه به رغم ناتوانی دولت ضد بلشویک ماوراء خزر، لندن همچنان تشکیل دولتی مسلمان را در آن منطقه در تضاد با منافع خود می‌دید. در ایران، حضور نظامی بریتانیا در شمال کشور و دریای خزر به بهانهٔ جلوگیری از قدرتهای مرکزی و کمک به نیروهای ضد بلشویک به بهای ممانعت از روی کار آمدن دولتی ملی تمام شد که می‌توانست از فرصت ناشی از فروپاشی تزاریسم و مواضع اولیه بلشویکها، برای استقلال کشور بکوشد. آن دسته از رجال و نیروهای موجود در حوضهٔ دریای خزر نیز که به اتحاد و حمایت بریتانیا دل خوش می‌داشتند، از مناسبات خود با بریتانیا طرفی نبستند. ارامنه، دولت آذربایجان، دولت ضدبلشویک ماوراء خزر و وثوق‌الدوله در ایران از آن جمله بودند[1]. گویی بریتانیا بدین سبب پای در حوضهٔ دریای خزر گذاشته بود که پس از اطمینان از توانایی بلشویکها در اعمال حاکمیت بر قلمرو تزارها، ملل و دول استقلال‌طلب را به آنان مسترد کند تا آنگاه همانند دوران تزاری، نظم، آرامش و منافع این حوضه از طریق توافقات دوجانبهٔ لندن ـ مسکو برای طرفین حاصل آید.

---

۱. موضوع تأثیر سیاستهای بریتانیا و متحدانش در شکست و سرنوشت نیروهای آدمیرال کلچاک، ژنرال دنیکین و... چک‌ها خود داستانی دیگر است.

ضمیمه:

سرنوشت ایوان کولومیتسف و جواهراتش

ایوان کولومیتسف که به عنوان دومین نمایندهٔ دیپلماتیک شوروی، جانشین براوین شد (ژوئیهٔ ۱۹۱۸م/ شوال ۱۳۳۶ق) در سالهای ۱۷ـ۱۹۱۶م در ارتش تزاری تحت فرمان ژنرال براتف در ایران خدمت می‌کرد. پس از انقلاب اکتبر، مدتی منشی کمیتهٔ بلشویک‌ها در انزلی بود. به دنبال احضار براوین، هنگامی که ل. کاراخان از استپان شائومیان، رئیس وقت سویت باکو خواست تا نماینده‌ای به تهران اعزام کند، کولومیتسف بدین منظور انتخاب شد و به عنوان منشی اول نمایندگی سیاسی شوروی و با اعتبارنامه‌ای از دولت باکو به ایران آمد. این دولت در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۱۸م/ ۲۲ شوال ۱۳۳۶ق سقوط کرد و ظاهراً همین امر مانع از به رسمیت شناختن وی از سوی دولت ایران شد. به هر حال کولومیتسف تا زمان اشغال ساختمان نمایندگی سیاسی شوروی به دست افسران روسی بریگاد قزاق ایران، در تهران فعالیت می‌کرد (۳ نوامبر ۱۹۱۸م). آنگاه از ایران گریخت و در سال بعد با اعتبارنامه‌ای از دولت شوروی بار دیگر به تهران اعزام شد[1] و در سفر اخیر، به دست افسران روس بریگاد قزاق به قتل رسید (اوت ۱۹۱۹م / ذیقعده ۱۳۳۷ق).

---

1. Eudin and North, *Soviet Russia and the East,* pp. 94-95; cf. Carr, III, p. 240; Volodarsky, pp. 20-24.

دربارهٔ نقش نظامیان بریتانیایی در دستگیری و قتل ایوان کولومیتسف، همانند کشتار ۲۶ کمیسار باکو - از جمله استپان شائومیان - به دست دولت ضد بلشویک و مورد حمایت ژنرال مالسون در ماوراء خزر (۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸م / ۱۳ ذیحجه ۱۳۳۶ق)[۱]، نظرهای متناقضی در دست است. چچرین، کمیسار امور خارجه شوروی، در یادداشتی به دولت وثوق‌الدوله تصریح کرد: «در تابستان ۱۹۱۸ نمایندهٔ جدید روسیهٔ شوروی، رفیق کولومیتسف را ضد انقلابیون روس و با مشارکت بریتانیایی‌ها در خاک ایران دستگیر و اعدام کردند» (۲۰ مه ۱۹۲۰م/ ۲ رمضان ۱۳۳۸ق).[۲]

مشابه این اظهارات را در آثار نویسندگان شوروی نیز می‌توان یافت: ل. م. میروشنیکف با استناد به تلگرام سرپرسی کاکس مبنی بر مشارکت بحریهٔ بریتانیا در عملیات اخراج بلشویک‌ها از آشوراده، آورده است که نظامیان بریتانیایی پس از دستگیری کولومیتسف، از آن‌رو وی را به افسران روس بریگاد قزاق ایران تحویل دادند که بریتانیا با حضور او در ایران مخالف بود؛ زیرا فعالیت کولومیتسف می‌توانست در روند اجرای توافقنامهٔ ۱۹۱۹م اخلال کند.[۳] دیگری راجع به این واقعه می‌نویسد: «به دستور انگلیسها قزاقان ایرانی کولومیتسف را در راه ایران، در جزیرهٔ

---

۱. به دنبال سرنگونی دولت باکو، شائومیان و سایر کمیسارها با ۱۶ کشتی عازم آستاراخان شدند، ولی ناوگان هیئت مدیرهٔ سنتروکاسپی آنها را وادار به بازگشت به باکو کرد تا محاکمه شوند. در ۱۴ سپتامبر، هنگامی که ترک‌ها به باکو هجوم آوردند، شائومیان و دیگر کمیسارها از زندان رها و با کشتی موسوم به ترکمن عازم آستاراخان شدند، اما خدمهٔ کشتی بجای آستاراخان، آنها را به کراسنوودسک انتقال دادند و در آنجا اعدام شدند. بنابر نوشتهٔ نویسندگان شوروی، تصمیم در مورد تیرباران آنها را ژنرال مالسون، کاپیتان تیگ جونز و دولت ماوراء خزر با هم گرفتند؛ حال آنکه نویسندگان بریتانیایی نقش مالسون و تیگ جونز را انکار می‌کنند، نک: الیس، ص ۹۱-۸۱؛

L. S. Shaumian, "Baku Commissars", *GSE*, vol. 2, pp. 558-59; Ellis, "Operation in Transcaspia", pp. 142-46; Kazemzadeh, pp. 144-46;

برای مشروح ماجرا و نفی نقش بریتانیا، نک:

Hopkirk, *On Secret Service East of Constantinople*.

2. Soviet Note Proposing the establishment of diplomatic Relations with Persia, May 20, 1920, *The Soviet Union and the Middle East*, doc. 4, p. 257.

3. L. I. Miroshnikov, *Iran in World War I*, Moscow, NUKA Publishing House, 1964, pp. 90-91.

آشوراده (نزدیک بندر شاه [بندرگز]) توقیف و توطئه قتل او را چیدند.»[۱]

در میان نویسندگان غربی، ای. اچ. کار آورده است که کولومیتسف را به هنگام عبور از دریای خزر، روس‌های سفید با حمایت نیروهای اشغالگر بریتانیا در ایران، دستگیر و تیرباران کردند[۲]، حال آنکه به نوشتهٔ برخی دیگر: «به دست نیروهای ضد بلشویک در جزیرهٔ آشوراده در دریای خزر دستگیر شد و در اوت ۱۹۱۹م او را تیرباران کردند.»[۳] اینان به چگونگی دستیابی نیروهای ضد بلشویک به جزیرهٔ آشوراده اشاره نمی‌کنند.

در نوشته‌های ایرانیان، مشروح‌ترین گزارش از آن م.ع منشورگرکانی است که مستند آثار متأخرتر قرار گرفته است. به نوشتهٔ او، کولومیتسف را در جایی میان اشرف و رستمکلا، ژاندارمهای ایرانی دستگیر کردند و به دستور کلنل فیلیپوف در پشت باغ شاه ساری تیرباران شد. در این واقعه، مقادیر چشمگیری «وجوه نقد و طلا و جواهری» که با وی بود ضبط شد. «از پولها چیزی به خزانهٔ دولت وارد نشد، بلکه لوطی خور شد. این جواهرات بقدری زیاد بود که نرخ الماس را در طهران پایین آورد.»[۴]

در میان اسناد ایرانی مربوط به دستگیری کولومیتسف نخست باید به تلگرامهای ظهیرالملک، حاکم مازندران، به کلنل فیلیپوف، فرمانده قزاق‌های ایرانی در عملیات آشوراده اشاره کرد (۲۸ـ۲۶ اسد/ ۲۱ـ۱۹ ذیقعده ۱۳۳۷ق/ ۱۹ـ۱۷ اوت ۱۹۱۹م). بنابراین اسناد، ژاندارمهای ایرانی، کولومیتسف را همراه دو بلشویک دیگر، با مقادیری پول و جواهر در جنگهای هزار جریب دستگیر کردند، سپس به ساری انتقال دادند و در همانجا زندانی شدند. پول و جواهرات نیز در حضور حاکم و طی صورت مجلسی ضبط شد (۲۷ اسد). اما ظهیرالملک با فشار افسر روس قزاق‌های ایرانی مستقر در ناحیهٔ اشرف مواجه گردید که مصرانه و با توسل به تهدید، از

---

۱. م. س. ایوانف، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هـ. تیزابی و ح. قائم پناه، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۶ش، ص ۳۴.

2. Carr, III, p. 242.

3. Eudin and North, p. 95.

۴. منشورگرکانی، صص ۱۲ـ۱۱.

حاکم می‌خواست زندانیان را رها نکند.[1] سرانجام ظهیرالملک به کلنل فیلیپوف اطلاع داد: «حسب‌الحکم بالشویکها را با مقداری اسباب که همراه آنها بود تحویل روتمستر نمودم...» (۲۸ اسد/ ۱۹ اوت).[2] به هر حال دانسته نیست که این «حکم» از جانب چه کسی بود، زیرا بعید به نظر می‌رسد که فیلیپوف می‌توانسته برای ظهیرالملک «حکم» صادر کند.

در میان اسناد موجود، شاید منسجم‌ترین اطلاعات در گزارش آصف‌الملک کارگزار مهام خارجهٔ استرآباد آمده است که با تأخیر برای وزیر امور خارجه ارسال شد:

راجع به بلشویک‌هائی که اخیراً به آشوراده آمده و در آنجا تمرکز یافته بودند خاطر مبارک کاملاً مستحضر است که قوای بحری انگلیس با آنها جنگ کرده، بلشویک‌ها را مغلوب نمود[ند]. پس از مغلوب شدن بلشویک‌ها قسمتی از آنها تسلیم قوای انگلیسی شده قسمتی دیگر با [کشتی] متور[ی] جنگی که گویا داشته‌اند فرار نموده و یک عده هم که گویا صدو پنجاه نفر بوده‌اند به اراضی ایران فرار کرده؛ اینک راجع به قسمتی که فراراً به ایران آمده چگونگی و اطلاعات خود را که در ظرف این مدت به دست آورده لزوماً به عرض می‌رساند. ولی مقدمتاً این نکته را تصدیع افزا می‌گردد که راپورت فدوی مبنی بر مسموعاتی است که در این صفحه شهرت دارد، ولی فدوی با آنکه تا اندازه‌ای برای صحت مطالب که به عرض می‌رساند تحقیقات نموده و صحیح می‌دانم چون در مقابل یک وزارتخانه مثل آن وزارت جلیله قدرت این جسارت را ندارم که عرایض را بدون مدارک عرض نمایم، تعهدِ صحتشان را بنمایم، این است که فقط برای استحضار وزارت جلیله از انتشاراتی که راجع به بلشویک‌های مذکور در اینجا هست با قید به عدم تعهد به صحت انتشارات مذکوره تصدیع افزا می‌گردم: قسمتی از بلشویک‌ها که به طرف ایران فرار نموده‌اند از طرف [شبه جزیره] میانکاله وارد شده در موقع ورود آنها یک عده قزاق ایرانی برای

---

۱. حکومت مازندران [ظهیرالملک]، به فرماندهٔ قوای اعزامیهٔ مازندارن [کلنل فیلیپوف]، تلگرام، نمره‌های ۱۷، ۱۸ و ۲۰ به ترتیب به تاریخ ۲۶، ۲۷ و ۲۸ اسد ۱۳۳۷ق، *فعالیتهای کمونیستی در دورهٔ رضاشاه* (۱۳۱۰-۱۳۰۰)، به کوشش ک. بیات، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۰ش، اسناد شمارهٔ ۱۱-۹، ص ۱۴-۱۳.

۲. همو به همان، تلگرام، نمره ۲۲، ۲۸ اسد ۱۳۳۷، همانجا، سند ۱۲، ص ۱۶.

جلوگیری داخل شبه جزیره شده در بین راه قریب هشتاد نفر بلشویک را دستگیر کرده، قسمت دیگر از آنها را در سایر سواحل توقیف کرده‌اند. از هشتاد نفر مذکور گویا چهار نفر آنها درجنگلها پنهان شده بودند و به این جهت قزاق‌های ایرانی نتوانسته‌اند آنها را دستگیر نمایند و بعد از دو روز چهار نفر مذکور در نزدیکی اشرف به دست ژاندارم اسیر شده، یکی از این چهار نفر گوامیتس اف [کولومیتسف] بوده است که از طرف بلشویک‌ها به سمت کمیسری بلشویک در ایران یا وزیر مختار بلشویک در ایران معین شده است، و پس از آنکه دستگیر شده‌اند مثل سایر اسرا تسلیم کلنل فیلیپ اف رئیس کل قوای اعزامیه مازندران شده و در قره‌سو تمام اسرای بلشویکی را حبس نمودند. بطوری که شهرت دارد در موقع اسیر نمودن بلشویک‌های مذکور، مبالغ هنگفتی وجوهات روبل کاغذ[ی] و طلا به دست صاحب منصبان ایرانی افتاده و مخصوصاً مقدار زیادی جواهرات که چنانکه فدوی شنیده‌ام قریب چهل و پنج هزار تومان ارزش داشته و مبالغ کلی وجه همراه گوامیتس اف بوده است که نیز تسلیم صاحب منصب کل قزاق شده... خلاصه پس از انقضای چند روز از توقیف بلشویک‌ها در قره‌سو، می‌گویند کلنل فیلیپ‌اف، گوامیتس اف مذکور را همراه هشت نفر ایرانی به طرف مازندران روانه نموده، او را در روی قاطر سوار کرده و پاهایش را هم از زیر شکم قاطر بسته بوده‌اند، و در بین راه (گلوگاه) بعنوان اینکه می‌خواسته است فرار کند، تیربارانش کرده‌اند. این است آنچه در اینجا شهرت دارد و علی‌ای حال در کشتن گوامیتس‌اف شکی نیست. ولی فدوی شخصاً در تلفنی که از استرآباد بقره‌سو با خود کلنل [فیلیپوف] صحبت کرده، به ایشان اظهار کرده بودم که قبل از داشتن حکم قطعی از طرف دولت اقدامی در باب مجازات و تنبیه بلشویک‌ها نکند. برای استحضار خاطر مبارک تصدیع‌افزا شد (۲۶ ذیحجه ۱۳۳۷ق).[۱]

۱. محمدرضا آصف‌الملک به وزارت امور خارجه، نمرهٔ ۳۵۹، ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۷ق، آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۴۷، دوسیهٔ ۳، ۱۳۳۸ق؛ گفتنی است، گزارشهای حسینقلی آقا، وکیل‌الدولهٔ بریتانیا در استرآباد، که از

بدین ترتیب، دستیابی روس‌های سفید به کولومیتسف نتیجهٔ عملیات بحریهٔ بریتانیا در آشوراده بود، هرچند که بریتانیایی‌ها و حتی روس‌های سفید او را دستگیر نکردند. از گزارش آصف‌الملک به خوبی برمی‌آید که تیرباران کولومیتسف، بلافاصله پس از تحویل او به فیلیپوف اتفاق نیفتاد. گویا در این فاصله دستوراتی برای بازگرداندنش به ساری نیز صادر شده که می‌توانست به آزادی او منجر شود.[۱] احتمالاً همین موضوع موجب شد تا افسران روس فرستادهٔ مسکو را به قتل رسانند. به هر روی بعید به نظر می‌رسد که دولت ایران می‌توانسته در قبال این اقدام واکنشی جدی نشان دهد و مرتکبان را مؤاخذه کند.[۲]

پول و جواهرات کولومیتسف، خود ماجرایی دیگر داشت؛ به ویژه که بنابر شایعات، ظهیرالملک و رئیس‌الوزراء آنها را به نفع خود ضبط کرده بودند. از این‌رو پس از استعفای کابینهٔ وثوق‌الدوله (۷ شوال ۱۳۳۸ق/ ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰م)، شکایات خوانین مازندران علیه ظهیرالملک، دولت جدید به ریاست مشیرالدوله را وادار کرد تا کمیسیونی به ریاست مرتضی خان ممتازالملک برای رسیدگی به این شکایات و عملکرد ظهیرالملک در دورهٔ حکومتش در مازندران تشکیل دهد (ذیقعده ۱۳۳۸ق/ ژوئیهٔ ۱۹۲۰م). در این کمیسیون، موضوع جواهرات کولومیتسف نیز مطرح شد. نتیجهٔ تحقیقات کمیسیون را که تا ۲۸ ربیع‌الأول ۱۳۳۹ق/ نوامبر ۱۹۲۰م ادامه داشت، ممتازالملک در گزارشی تقدیم دولت کرد. در بخشهایی از این گزارش که به بحث حاضر

مسموعات و شایعات خالی نیست، حکایت از آن دارد که کولومیتسف ـ هر چند که نام وی در گزارش دیده نمی‌شود ـ با شناوری موتوری موفق به گریز از آشوراده شد و سوی غرب فرار کرد، ولی در حوالی آمل گرفتار شد، نک: حسینقلی آقا، راپورت، نمره‌های ۱۹ و ۲۰، مورخ ۱۹ آگوست و ۴ سپتامبر ۱۹۱۹م، *مخابرات*، ج ۲، ص ۶۵-۶۶۳.

۱. ظهیرالملک در تلگرام سابق‌الذکر نمرهٔ ۲۲، ۲۸ اسد ۱۳۳۷ق، ضمن ارسال خبر تحویل کولومیتسف به فیلیپوف، اشاره می‌کند که اقداماتی در مورد زندانی در دست اجرا داشت و منتظر نتیجه بود.

۲. حمایت بریتانیا از روس‌های سفید و ارتباط افسران روسی بریگاد قزاق با دنیکین می‌توانست مانع از پیگیری افسران روسی در همان زمان شود. در آینده نیز علی‌رغم تغییر مشی بریتانیا در قبال این افسران، احمدشاه و مشیرالدوله در بریگاد قزاق و فرماندهان روسی آن به عنوان تنها نیروی قابل اعتماد واتکاء در مقابل بریتانیا و منویاتش می‌نگریستند، نک:

B. Pearce, *The Staroselsky Problem 1918-20: An Episode in British-Russian Relations in Persia*, London, SOAS and SSEES (University of London), 1994, pp. 42 ff.

مربوط می‌شود، آمده است:

در نتیجهٔ انتشارات و مذاکراتی [که] در اطراف حکومت آقای ظهیرالملک در مازندران در السنه و افواه جریان داشته و تظلمات خصوصی که از طرف اشخاص در قبال دولت همه روزه تکرار می‌شد، بالاخره نظریات دولت وقت را به غور در کنه مطلب و کشف حقایق جلب و برای تحقیقات و رسیدگی به اظهارات متظلمین، برحسب تصویب هیئت محترم دولت و امر حضرت اشرف آقای مشیرالدوله رئیس‌الوزراء وقت، این طور مقرر شد که از وزارت جلیله داخله در تحت عنوان کمیسیون[1] تحقیق و رسیدگی به عرایض متظلمین مازندران، کمیسیونی تشکیل و شروع به تحقیقات قضایا نماید. کمیسیون مذکور برحسب امر دولت و ابلاغ وزارت معزی الیها در تاریخ هفتم شهر ذیقعده ۱۳۳۸ در خود وزارت داخله مرکب از آقایان مفصّلة الذیل:

حضرت آقای [مرتضی] ممتازالملک، آقای آقامیرزا طاهر عضو محترم محکمه تمیز، آقای مشارالدوله که پس از استعفای ایشان آقای ناظم‌العلوم معاون وزارت فوائد عامه بوده‌اند، آقای امجدالسلطان عضو سابق وزارت عدلیه اعظم، آقای آقامیرزا قاسم‌خان نماینده دوره‌های سابق مجلس شورای ملی [و] آقای بنان‌الدوله مدیر اداره شمال وزارت داخله تشکیل و بر طبق مقررات نظامنامهٔ داخلی خود با ابلاغ مواد شکوائیه متظلمین به آقای ظهیرالملک و اخذ جواب کتبی و سؤالات شفاهی از طرفین بطور استنطاق و برای آگاهی از صحت و سقم اظهارات شروع به اجرای تحقیقات نموده و جلسات خود را الی ۲۸ شهر ربیع‌الأول ۱۳۳۹ امتداد داده، به علاوه راپرتهای جداگانه که برای هر یک از مطالب ختم شده تقدیم شده بود در این موقع که به انجام وظایف خود حتی‌المقدور موفقیت حاصل شده، کمیسیون تحقیق تقدیم یک راپرت جامعی [کذا] نیز بی‌نتیجه نمی‌داند.

قبل از دخول به رسیدگی [به] تظلمات آقایان متظلمین، اول مطلب مهمی که به طور

---

۱. در اصل: کمسیون

فوق‌العاده از طرف دولت به کمیسیون ارجاع شد مسئله تحقیق در موضوع جواهراتی بود که در سنه ماضیه به وسایطی داخل مازندران شده و مشتمل بر اغراقاتی بود که هر شنوده را به کشف آن علاقه‌مند می‌ساخت، بطوری که در راپرت مفصل مخصوص به جواهرات شرح داده شده[۱] پس از مراجعه به اوراق و صورتهای اصلی که خوشبختانه به دست افتاده بود و تحقیقات عمیقه از اشخاصی که دخالت در امر ضبط و تحویل آن داشته و در موقع تنظیم صورت حضور داشته‌اند، چه از صاحب منصبان روسی و ایرانی قزاقخانه و چه از صاحب منصبان ژاندارمری و جواهر فروشهایی که در طهران مداخله در تقویم و خرید و فروش آنها داشته‌اند، دو مطلب معلوم و محقق شد: اول اینکه قیمت جواهرات قبل از آنکه نصف بیشتر از آن توسط متصدیان خود مفقود شده یا به مصرف دیگر رسیده باشد، کلیتاً قریب به نوزده هزار تومان بیشتر قیمت نداشته و باقیمانده آن هم مطابق صورتهائی که در سه نسخه تنظیم یافته بیش از پنج هزار تومان تقویم نشده؛ ثانیاً دامن شخص ظهیرالملک و شخص آقای وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء وقت که ایشان را نیز داخل در جریان می‌دانستند، از لوث هر تهمتی منزّه و فقط جواهرات مذکوره که در ادارهٔ ژاندارمری ضبط بوده، در محفظه‌ای که با حضور و مهر حکومت و رؤسای ادارات ممهور شده تسلیم اداره قزاقخانه شده است. این مسئله را بدون استثناء عموم صاحب منصبان قزاقخانه و ژاندارمری در ضمن تحقیقات اقرار و در تحت امضاء تصدیق کردند... مرتضی ممتازالملک[۲]

از این گزارش می‌توان دریافت که نه تنها کولومیتسف، بلکه جواهرات وی نیز، به افسران روس بریگاد قزاق تحویل شده بود.

---

۱. متأسفانه این گزارش یافت نشد، بعید نیست که اصل آن در مجموعهٔ اسناد ریاست جمهوری موجود باشد.

۲. سواد گزارش ممتازالملک در کاغذ رسمی با سربرگ «ریاست وزراء» و با مهر «کابینه ریاست وزراء» در مجموعهٔ اسناد مربوط به سال ۱۳۳۹ هـ. ق در FO 248/1360.

فهرست منابع

اسناد

الف ـ آرشیوها

۱. ایران

وزارت امور خارجه

اسناد کارگزاری مهام خارجه در استرآباد؛ ۴۰ـ۱۳۳۶ هـ‌ق.

اسناد کارگزاری مهام خارجه در گیلان ؛ ۴۰ـ۱۳۳۶ هـ‌ق.

اسناد کارگزاری مهام خارجه در مازندران؛ ۴۰ـ۱۳۳۶ هـ‌ق.

۲. بریتانیا

Public Records Office (London)

وزارت دریاداری — ADM 137

وزارت امور خارجه — FO 248

وزارت جنگ — WO 95, 106

۳. سویس (ژنو)

مجموعه اسناد فیروز میرزا نصرت‌الدوله در The UNOG Archives

ب ـ اسناد منتشر شده

۱. ایران

اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی، تهران، اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.

اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، تهران، اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.

ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، به‌کوشش ک. بیات، چ ۲، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۱.

فعالیتهای کمونیستی در دوره رضاشاه (۱۳۱۰-۱۳۰۰)، به‌کوشش ک. بیات، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۰.

گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول، به‌کوشش م. ن. نصیری مقدم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.

مخابرات استرآباد (گزارشهای حسینقلی مقصودلو وکیل‌الدوله)، به‌کوشش ا. افشار و م. ر. دریاگشت، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

نصرت‌الدوله، مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات... فیروز میرزا، به‌کوشش م. اتحادیه و س. پیرا، تهران، کتاب سیامک، ۱۳۷۸.

هیأت فوق‌العاده قفقازیه، به‌کوشش ر. آذری شهرضایی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.

۲. سایر کشورها

Diplomacy in the Near and Middle East, a Documentary Record: 1914-1956, ed. J. C. Hurewitz, New York, Octagon Books, 1972.

Documents on British Foreign Policy, 1919-1939, First Series, vols. IV (E. L. Woodward and R. Butler eds.) and XIII (R. Butler and J. P. T. Bury, eds.), London, H. M.

Stationery Office, 1952 and 1963.

General William V. Judson's Accounts from Petrograd, 1917-1918, ed. N. V. Salzman, Kent, The Kent University Press, 1998.

Iran Political Diaries, vol. V, eds. M. Burrell and R. L. Jarman, London, Archive Editions, 1997.

The Mirage of Power, vol. III (Documents), eds. C. J. Lowe and M. L. Dockrill, London, Routledge, 1972.

Papers Relating to the Foreign Relations of the United States: Russia, 1918, 3 vols., Washington, Department of State, 1931-32.

Soviet Documents on Foreign Policy, ed. J. Degras, vol. I, London, Oxford University Press, 1951.

Soviet Russia and the East, 1920-1927: a Documentary Survey, ed. X. J. Eudin and R. C. North, Stanford, Stanford University Press, 1957.

The Soviet Union and the Middle East, a Documentary Record of Afghanistan, Iran and Turkey, 1917-1985, eds. B. Dmytryshyn and F. Cox, Princeton, the Kingston Press, 1987.

ج) جراید

روزنامه رعد

د) کتب، رساله‌ها و مقالات

۱. فارسی

الیس، سی. اچ.، *دخالت نظامی بریتانیا در شمال خراسان، ۱۹۱۹ـ۱۹۱۸*، ترجمه ک. بیات، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

ایوانف، م. س.، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هـ تیزابی و ح. قائم‌پناه، بی‌نا، ۱۳۵۶.

بیات، ک. *توفان برفراز قفقاز*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰.

کلنل بیلی، ف. م.، *مأموریت به تاشکند*، ترجمه پرویز محبت، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹.

ژنرال دنسترویل، ل. سی.، *خاطرات ژنرال دنسترویل سرکوبگر جنگل*، ترجمه ح. انصاری، تهران، کتاب فرزان، ۱۳۶۱.

سپهر، ا. ع.، *ایران در جنگ بزرگ*، ۱۹۱۸-۱۹۱۴، تهران، ۱۳۳۶.

شیبانی وحیدالملک، عبدالحسین، *خاطرات مهاجرت از دولت موقت کرمانشاه تاکمیته ملیون برلین*، به کوشش ا. افشار و ک. بیات، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.

غفوروف، ب. ج.، *تاجیکان*، ترجمه م. نیازوف، تهران، انتشارات عرفان (دوشنبه)، ۱۳۷۷.

فخرائی، ا.، *سردار جنگل*، چ ۵، تهران، جاویدان، ۱۳۵۴.

فورتسکیو، ل. س.، *رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران*، ترجمه م. ع. کاظم‌بیکی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹.

کمالی، ح.، *استعمار انگلیس در ماوراء قفقاز* (۱۹۲۱-۱۹۱۸)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶.

گرکه، ا.، *پیش به سوی شرق (ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول)*، ترجمه پرویز صدری، تهران، کتاب سیامک، ۱۳۷۷.

گیلک، م. ع.، *تاریخ انقلاب جنگل*، رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۱.

منشور گرکانی، م. ع.، *سیاست دولت شوروی در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶*، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۶.

۲. سایر زبانها

Adelson, R. *London and the Invention of Middle East, 1902-1922,* New Haven, Yale University Press, 1995.

Allen, W. E. D. and P. Muratoff, *Caucasian Battelefields, A History of the Wars on the Turco-Caucasian Border,* Cambridge, Cambridge University Press, 1953.

Arslanian, A. H., "Dunstervill's Adventures: A Reappraisal", *International Journal of*

Middle East Studies, 12(1980), pp. 199-216.

-------- "British Wartime Pledges, 1917-18: The Arminian Case", *Journal of Contemporary History,* 13(1978), pp. 516-530.

-------- "The British Decision to Intervene in Transcaucasia during World War I", *Armenian Review,* 27 (1974), pp. 146-159.

Baily, Captain F. M., "In Russian Turkestan under the Bolsheviks", *Scotish Geographical Magazine,* 37(1921), pp. 81-99.

Bakhash, S., "The Origins of the Anglo-Persian Agreement of 1919", *Asian and African Studies,* 25(1991), pp. 1-29.

Balfour, J. M., *Recent Happenings in Persia,* London, Blackwood, 1922.

Bast, O., "La Mission Persane à la conférence de Paix en 1919: une nouvelle Interprétation", *La Perse et la Grande Guerre,* ed. O. Bast, Teéran, Institut Françous de Recherch en Iran, 2002, pp. 375-425.

Becker, S., *Russia's Protectorates in Central Asia: Bukhara and Khiva, 1865-1924,* Cambridge, Mass., Harvard University Press, 1968.

Bennett, G., *Grand Strategy: Naval Battles of the First World War,* 2nd ed., London, Pan Books, 1974.

Blacker, Captain L. V. S., "Wars and Travels in Turkistan", *Journal of the Royal Central Asian Society,* IX (1922), pp. 4-20.

Blank, S., "Soviet Politics and the Iranian Revolution of 1919-1921", *Cahiers du Monde russe et soviétique,* XXI (1980), pp. 173-194.

"The Borderlands of Soviet Central Asia, Persia", *Central Asian Review,* IV (1956), pp. 287-329.

Buchanan, Sir G., *My Mission to Russia,* London, Cassell and Company, 1923.

Carley, M. J., "The Origins of French Intervention in the Russian Civil War: A Reappraisal", *Journal of Modern History,* 48 (1976), pp. 413-439.

Caroe, Sir O., *Soviet Empire, the Turks of Central Asia and Stalinism,* 2nd ed., New York, St. Martin's Press, 1967.

Carr, E. H., *The Bolshevik Revolution, 1917-1923,* New York, MacMillan, 1951.

Chokayev, M., "Turkestan and the Soviet Régime", *Journal of the Royal Central Asian Society,* XVIII (1931), pp. 403-420.

Curzon, G. N., *Russia in Central Asia in 1889,* 2nd ed., london, Frank Cass, 1967.

Dailami, P., "The Bolshevik Revolution and the Genesis of Communism in Iran, 1917-1920", *Central Asian Survey,* II (1992), pp. 51-82.

------- "The Bolsheviks and the Jangal Revolutionary Movement, 1915-1920", *Cahiers du Monde russe et soviétique,* XXXI (1990), pp. 43-60.

Degras, J., *Calender of Soviet Documents on Foreign Policy,* London, 1948.

De Planhol, X., "Caspian", *Encyclopaedia Iranica,* vol. V, ed. E. Yarshater, Costa Mesa, Mazdak Publishers, 1990, pp. 48-61.

Donoho, Major M. H., *With the Persian Expedition,* London, Edward Arnold, 1919.

Ducrocq, G., "La Politique du Gouvernement des Soviéts en Perse", *Revue du Monde Musulman,* 52 (1922), pp. 56-173.

Dunsterville, Major-General L. C., "Military Mission to North-West Persia, 1918", *Journal of the Royal Central Asian Society,* VIII (1921), pp. 79-98.

Ellis, C. H., "Falsification of History", *Journal of the Royal Central Assian Society,* LII (1965), pp. 53-56.

-------- "Operation in Transcaspia, 1918-1919, the 26 Commissars Case", *St. Antony's Papers,* 6 (1959), pp. 129-153.

Erickson, J., "The Origins of the Red Army", *In Revolutionary Russia: A Symposium,* ed. R. Pipes, Cambridge, Mass., Harvard University Press, 1968, pp. 224-258.

Falls, C., *The Great War,* New York, G. P. Putnam's Sons, 1959.

Fic, V. M., *The Rise of the Constitutional Alternative to Soviet Rule in 1918,* New York, distributed by Colombia University Press, 1998.

Fisher, J., *Curzon and British Imperialism in the Middle East, 1916-1919,* London, Frank Cass, 1999.

Fisher, L., *The Soviet in World Affairs: A History of the Relations between the Soviet Union and the Rest of the World, 1917-1929,* London, Jonathan, Cape, 1930.

Fraser, G., "Basmachi", *Central Asian Survey,* 6 (1987), pp. 1-73.

Frumkin, N. S., "Astrakhan-Caspian Military Flotilla", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 2, 3rd. ed., New York, 1973, p. 422.

Galbraith, J. S., "British War Aims in World War I: A Commentary on 'Statesmanship'", *The Journal of Imperial and Commonwealth History,* 13(1984), pp. 24-45.

Giul', K. K. and O. K. Leont'ev, "Caspian Sea", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 11, 3rd ed., New York, 1976, pp. 169-172.

Goemans, H. E., *War and Pumshment: the Causes of War Termination and First World War,* Princeton, Princeton University Press, 2000.

Goldstein, E., *Winning the Peace,* Oxford, Clarendon Press, 1991.

---------, "British Peace Aims and the Eastern Question: the Political Intelligence Department and the Eastern Committee 1918", *Middle Eastern Studies,* 23(1987), pp. 418-436.

Golubev, A. V., "Astrakhan Defense of 1919", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 2, 3rd. ed., New York, 1975, pp. 424-425.

Golubev, A. V. and S. F. Naida, "Civil War and Military Intervention of 1918-20", *Great Soviet Encyclopedia*, vol. 7, 3rd ed., New York, 1975, pp. 40-54.

Greaves, R. L., "Some Aspects of the Anglo-Russian Convention and its Working in Persia, 1907-1914", *Bulletin of School of Oriental and African Studies,* XXXI(1968), pp. 69-91 and 290-308.

Hasanli, C., "Spring 1918: Armenian Terrorism and the Turko-Moslem genocide in Azerbaijan", *Journal of Azerbaijani Studies,* 1(1998), pp. 156-164; 2(1999), pp. 52-60.

Hauner, M., "Central Asian Geopolitics in the Last Hundred Years: A Critical Survey from Gorchakov to Gorbachev", *Central Asian Survey,* 8(1989), pp. 1-19.

Hodgson, Sir R., "Britain and Russia", *Journal of the Royal Central Asian Society,* XXX (1943), pp. 102-113.

Holdich, Col. Sir T., "Life in Russian Turkestan and Germany's Menace to India", *Journal of the Royal Central Asian Society,* VI (1919), pp. 3-11.

Hopkirk, P., *On Secret Service East of Constantiople*, London, John Murray, 1994.

Hovannisian, R. G., "Armenia and Caucasus in the Genesis of the Soviet-Turkish Entente", *International Journal of Middle East Studies,* 4(1973), pp. 129-174.

Hughes, M., *Allenby and British Strategy in the Middle East, 1917-1919,* London, Frank Cass, 1999.

Jack, M., "The Purchase of the British Government's share in the British Petroleum Company", *Past and Present,* 39(1968), pp. 139-68.

Jeffrey, K., "Sir Henry Wilson and the Defence of the British Empire, 1918-22", *The Journal of Imperial and Commonwealth History,* 5(1997), pp. 270-293.

Kazambeyki, M. A., *Society, Politics and Economics in Māzandarān, Iran, 1848-1914,* London, RoutledgeCurzon, 2003.

Kazemzadeh, F., *The Struggle for Transcaucasia (1917-1921),* New York, Philosophical Library, 1951.

Keeble, Sir C., *Britain and the Soviet Union, 1917-1989,* New York, St. Martin Press, 1990.

Kennan, G. F., *Soviet-American Relations, 1917-1920,* 2 vols., Princeton, Princeton University Press, vol. I: *Russia Leaves the War,* 1956; vol. II: *The Decision to Intervene,* 1958.

Klein, I., "British Policy and the Iranian Constitution, 1919-1921", *The Historian,* XXXVI (1974), pp. 434-454.

Knollys, Lieut-Colonel D. E., "Military Operations in Transcaspia, 1918-1919", *Journal of the Royal Central Asian Society,* XIII (1926), pp. 89-110.

Kuzin, P. S., "Volga", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 5, 3rd ed., New York, 1974, pp. 557-558.

Lenczowski, G., *Russia and the West in Iran, 1918-1948,* Ithaca, Cornell Univeristy Press, 1949.

Lenin, V. I., *On the Foreign Policy of the Soviet State,* 4th ed., Moscow, Progress Publishers, 1977.

Luft, J. P., "British Policy in Eastern Iran during World War I", *La Perse et la Grande Guerre,* ed. O. Bast, Tehran, Institut Françaisde Recherch en Iran, 2002, pp. 45-79.

Lowe, C. J. and M. L. Dockrill, *Mirage of Power,* 3 vols., London, Routledge, 1972.

Macartney, Sir G., "Bolshevism as I saw at Tashkent in 1918", *Journal of the Royal Central Asian Society,* VII (1920), pp. 42-58.

Mackinder, H. J., "The Geographical Pivot of History", *The Geographical Journal,* XXIII (1904), pp. 421-44.

Makovskii, A. A., "Central Committee of the Caspian Naval Flotilla", *Great Soviet Encyclopedia*, vol. 28, 3rd ed., New York, 1981, p. 52.

Malleson, Sir W., "The British Military Mission to Turkistan, 1918-1920", *Journal of the Royal Central Asian Society*, IX (1922), pp. 95-110.

Matveyev, A. M., "Foreign Prisoners of War in Turkestan, 1917-18", *Central Asian Review*, IX (1961), pp. 241-46; editorial comment, pp. 246-249.

Martchenko, M., "Kutchuk Khan", *Revue du Monde Musulman*, XL-XLI (1920), pp. 98-116.

Mawdsley, E., *The Russian Civil War*, Boston, Huwin Hyman, 1987.

Mayer, A. J., *Political Origins of the New Diplomacy, 1917-1918*, 2nd ed., New York, Vintage Books, 1970.

Middleton, K. W. B., *Britain and Russia, an Historical Essay*, London, Hutchinson and Company, 1947.

Miroshnikov, L. I., *Iran in World War I*, Moscow, NUKA Publishing House, 1964.

Review of L. I. Miroshnikov's "Anglo-Indian Troops in Persia, Trancaucasia and Turkestan, 1914-20", in *Central Asian Review*, VIII (1961), pp. 296-98, IX (1961), pp. 78-82.

Moberly, General F. J., *History of the Great War Based on Official Documents, the Campaign in Mesopotamia, 1914-1918*, vol. IX, London, H. M. Stationery Office, 1927.

------------, *Operations in Persia, 1914-1919*, London, H. M. Stationery Office 1987.

Morris, I. P. "British Secret Missions in Turkestan", *Journal of Contemporary History*, 12 (1977), pp. 363-379.

Nassibian, A., *Britain and the Armenian Question, 1915-1923*, London, Groom Helm, 1984.

Morrow, Jr., J. H., *The Great War, An Imperial History,* New York, Routledge, 2004.

Nicolson, H., *Curzon, The Last Phase, 1919-1925,* London, Constable & Co., 1934.

Nikishov, P. P., "Basmachi Revolt", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 3, 3rd ed., New York, MacMillan, 1973, pp. 57-58.

Norris, Captain D., "Caspian Naval Expedition, 1918-1919", *Journal of the Royal Central Asian Society,* X (1923), pp. 216-240.

O'Conner, T. E., *Diplomacy and Revolution: G. V. Chicherin and Soviet Foreign Affairs, 1918-1930,* Ames, Iowa University Press, 1988.

Olson, WM. J., *Anglo-Iranian Relations during World War I,* London, Frank Cass, 1984.

Pearce, B., *The Staroselsky Problem, 1918-20: An Episode in British-Russian Relations in Persia,* London, SOAS and SSEES (University of London), 1994.

Persits, M., *A Shamefaced Intervention: The Soviet Intervention in Iran, 1920-1921,* Moscow, Russian Center for Strategic Research and International Studies, 1999.

Piaskovskii, A. V., "Jadidism", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 8, 3rd ed., New York, MacMillan, 1975, p. 539.

Plotke, A. J., The Dunsterforce Military Intelligence Mission to North Persia in 1918, unpublished Ph.D. Dissertation, University of California, Los Angeles, 1987.

Pope, S. and E. A. Wheal, *The MacMillan Dictionary of the First World War,* London, MacMillan, 1997.

Protasov, L. G., "The All-Russian Constituent Assembly and the democratic alternative: two views of the problem", *Revolutionary Russia,* ed. R. A. Wade, New York, Routledge, 2004, pp. 243-66.

Renzi, W. A., "Great Britain, Russia and the Strates, 1914-1915", *Journal of Modern History,* 42 (1970), pp. 1-20.

Reynolds, P. A., *British Foreign Policy in the Inter-War Years,* London, Longmans, 1954.

Rose, J. D., "Batum as Domino, 1919-1920: The Defence of India in Transcaucasia", *The International History Review,* 2(1980), pp. 266-287.

Rubinstein, A. Z., *The Foreign Policy of the Soviet Union,* New York, Random House, 1960.

Sabahi, H., *British Policy in Iran, 1918-1925,* London, Frank Cass, 1990.

Saifpour Fatemi, N., *Diplomatic History of Persia, 1917-1923,* New York, R. F. Moor Company, 1952.

Seton-Watson, H., *The Russian Empire: 1801-1917,* New York, Oxford University Press, 1967.

Shaumian, L. S., "Baku Commissars", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 2, 3ed ed., New York, MacMillan, 1973, pp. 558-559.

Shloma, V. I., "Caspian Naval Flotilla", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 11, 3rd ed., New York, MacMillan, 1976, p. 169.

Siegel, J., *Endgame: Britain, Russia and the Final Struggle for Central Asia,* London, I. B. Tauris, 2002.

Smith, C. J. *The Russian Struggle for Power, 1914-1917,* New York, Philosophical Library, 1956.

Sheffy, Y., *British Military Intelligence in the Palestine Campaign, 1914-1918,* London, Frank Cass, 1998.

Stanwood, F., *War, Revolution and British Imperialism in Central Asia,* London, Ithaca Press, 1983.

------------, "Revolution and the 'Old Reactionary Policy': Britain in Persia", *The Journal of Imperial and Commonwealth History,* VI (1978), pp. 144-165.

Stevenson, D., *The First World War and International Politics,* Oxford, Clarendon Press, 1991.

"The Struggle for Soviet Askhabad, The Beginning of the Civil War in Trancaspia", *Journal of the Royal Central Asian Society,* XVIII (1931), pp. 620-623.

Stumm, H., *Russia in Central Asia,* trans. into English by J. W. Ozanne and Captain H. Sachs, London, Harrison and Sons, 1885.

Swietochowski, T., *Russia and Azerbaijan: A Boederland in transition,* New York, Colombia University Press, 1995.

Sykes, Sir P., *A History of Persia,* vol. 2, London, 1921.

Thompson, J. M., "Allied and American Intervention in Russia, 1918-1921", in C. E. Black ed. *Rewriting Russian History: Soviet Interpretations of Russia's Past,* 2nd ed., New York, 1962, pp. 334-400.

Tod, Colonel J. K., "The Malleson Mission to Transcaspia in 1918", *Journal of the Royal Central Asian Society,* XXVII (1940), pp. 45-67.

Ulam, A. B., *Expansion and Coexistance: The History of Soviet Foreign Policy, 1917-67,* New York, F. A. Praeger, 1968.

Ullman, R. H., *Anglo-Soviet Relations, 1917-1921,* 3 vols., Princeton, Princeton University Press, vol. I: *Intervention and the War,* 1961; vol. II: *Britain and the Russian Civil War,* 1968; vol. III: *The Anglo-Soviet Accord,* 1972.

"Volga - Caspian Military Flotilla", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 5, New York, MacMillan, 1974, p. 561.

Volodarsky, M., *The Soviet Union and its Southern Neighbours,* London, Frank Cass, 1994.

Vol'f, M. B., "Volga-Baltic Waterway", *Great Soviet Encyclopedia,* vol. 5, 3rd. ed. New

York, MacMillan, 1974, pp. 558-60.

Wheeler, W. E., "The Control of Land Routs: Russian Railways in Central Asia", *Journal of the Royal Central Asian Society,* XXI (1934), pp. 585-608.

Wheeler-Bennett, J. W., *Brest-Litovsk, The Forgotten Peace,* London, MacMillan, 1938.

White, S., "Soviet Russia and the Asian Revolution, 1917-1924", *Review of International Studies,* 10(1984), pp. 219-232.

Williams, B. J., "The Strategic Background to the Anglo-Russian Entente of August 1907", *Historical Journal,* IX (1966), pp. 360-373.

Wilson, K. M., "Imperial Interest in the British Decision for War: the Defence of India in Central Asia", *Review of International Studies,* 10(1984), pp. 189-203.

Ybert-Chabrier, E., "Gilan, 1917-1920: The Jengelist Movement According to the Memoirs of Ihsan Allah Khan", *Central Asian Survey,* 2(1983), pp. 37-61.

Zonn, I. S., *Three Centuries in the Caspian: Chain of Events in XVIII-XX Centuries,* 2nd ed., Moscow, 2001.

نمایه

پ

ط

ع

ف

ق

ک

گ

ل

م